امام رضا سلام الله و صلواته علیه:

ان بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی اسم الله الاعظم من سواد العین الی بیاضها

بسم الله الرحمن الرحیم، به اسم اعظم خداوند
نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی‌اش است.

عیون اخبار الرضا ج۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد اول (جلسات اول تا بیستم) گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیةالله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۳۶ جلسه و ۲ مجلد، از تاریخ ۷٤/۱۲/۱۶ الی ۷۵/۱۱/۲۳ به ***بررسی زمینه آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات*** پرداخته است.

اهم مسائل مطرح شده در طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات ناظر به ***مدیریت تحقیقات*** است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست اجمالی جلسات:

جلد ۱ (جلسه ۱ الی ۴۰)

جلسه ۱

عنوان کلّی: بررسی «خصوصیات» و «مقومات» طرح کلیات برنامه تاسیس بانک اطلاعات

۱ - ضرورت تعریف برنامه و شناسائی مقدمات آن برای شناسائی خصوصیات طرح کلیات

۲ - لزوم تعیین کلیات برنامه بانک در وضعیت «مطلوب» و بدون توجه به مقدورات

۳ - توصیه به تعیین کلیات برنامه، در سطح برنامه «کوتاه مدت» در آغاز کار

٤ - بررسی طریق دستیابی به سرفصلهای برنامه

٥ - تعریف سرفصلها و سیاستها بعنوان مقوّمات طرح کلیات

٦ - تشریح تفاوت موضوعات با سیاستها

جلسه ۲

عنوان کلّی: بررسی طریق دستیابی و تحلیل « استراژی و هدف تأسیس بانک اطلاعات»

۱ - بررسی نحوه دستیابی «استراتژی» تأسیس بانک

۲ - بررسی طریق دستیابی و تعریف «هدف» تأسیس بانک

جلسه ۳

عنوان کلّی: ملاحظه معنا و لوازم « استراتژی» تأسیس بانک اطلاعات

۱ - اشاره‌ای به تعریف استراتژی و تقوم آن به سیاستها

۲ - تشریح علت قرار گرفتن «درگیری با استکبار» بعنوان استراتژی تکامل

۳ - ملاحظه دلایل «صبغه سیاسی» استراتژی تکامل تفاهم

٤ - تحلیل مکانیزم تأثیرگذاری «درگیری» در تکامل تفاهم

٥ - بررسی نقش بانک اطلاعات در درگیری

٦ - نقد و بررسی احتمالات پیشنهادی در تعیین استراتژی تأسیس

جلسه ٤

عنوان کلّی: تحلیلی پیرامون کار و ساز (مکانیزم) تکامل تفاهم اجتماعی

۱ - اشاره‌ای به ضرورت ملاحظه «نسبت» بین وحدت کلمه و مبارزه فرهنگی

۲ - بررسی عوامل و مکانیزم تکامل تفاهم

۳ - ملاحظه «نظام ولایت فرهنگی» بعنوان نسبت بین وحدت کلمه و مبارزه

جلسه ۵

عنوان کلّی: بررسی احتمالات پیرامون «تعیین استراتژی» طرح تأسیس

۱ - اشاره‌ای به دلایل ترجیح «مبارزه» بعنوان استراتژی بر دیگر احتمالات

۲ - بررسی «خصوصیت» استراتژی و تفاوت آن با موضوع (ولایت)

۳ - معرفی مبارزه بعنوان عامل «اصلی» و «درونی» تغییر و طریق توسعه تفاهم

٤ - بررسی «مفردات» استراتژی پیشنهادی

جلسه ٦

عنوان کلّی: بررسی ضروریات و برنامه طرح تأسیس بانک

۱ - بررسی «معنا و شیوه تعیین» موضوعِ طرح تأسیس بانک

۲ - بررسی شیوه تعیین «هدف» طرح تأسیس بانک

۳ - ضرورت تعیین «استراتژی» در طرح تأسیس

٤ - بررسی ضرورت تنظیم «برنامه تهیه طرح تأسیس» بانک

جلسه ۷

عنوان کلّی: نقد و بررسی «کار و ساز تهیه برنامه» طرح تأسیس

۱ـ بررسی معنا و چگونگی تبدیل موضوع برنامه و تاسیس به موضوعات خرد

۲ـ بررسی معنا و چگونگی تبدیل استراتژی برنامه تاسیس به سیاستها

۳ـ بررسی «سیاست های اجرایی» کار تهیه برنامه تاسیس و «لوازم» آن

٤ـ بررسی معنا و مفهوم «هدف» برنامه تاسیس و کیفیت تشخیص آن

جلسه ۸

عنوان کلّی: نقد و بررسی مفاهیم «هرم پیدایش» طرح تأسیس

* - مقدمه

۱ - اشاره‌ای به ارزش گذاری اجزای جدول پیدایش

۲ - ضرورت و کیفیّت «زمان بندی» کار تهیه طرح تأسیس در قالب هرم

* - اصل بحث

۱ - مروری بر تعاریف «مفاهیم اصولی» (موضوع، استراتژی و هدف) هرم پیدایش

۲ - بررسی معنا و لوازم مفاهیم کلان هرم پیدایش

۳ - بررسی «موضوعات اجرایی» هرم پیدایش

٤ - ملاحظه رابطه سه بخش «مفاهیم اصولی، مفاهیم کلان و موضوعات اجرایی» با هم

جلسه ۹ و ۱۰

عنوان کلّی: بررسی ضرورت و چگونگی تغییرات هرم پیدایش طرح تاسیس

۱ - بررسی «فرض تغییرات» هرم پیدایش در قالب ضرب مفاهیم کلان

۲ - بررسی معنا و مفهوم جدول ضرب مفاهیم کلان

جلسه ۱۱

عنوان کلّی: الف: نقد و بررسی کیفیت اجرای طرح تاسیس بانک اطلاعات

ب : بررسی معیارها و شاخصه های تنظیم جدول مقدورات

الف: نقد و بررسی کیفیت اجرای طرح تأسیس بانک اطلاعات

۱ - لوازم و ضروریات عملیات تأسیس بانک

۲ - گزارشی از وضعیت کار اعضاء گروه تأسیس

ب: بررسی معیارها و شاخصه‌های تنظیم جدول مقدورات

۱ - ملاحظه ملاک تجزیه مقدورات به «انسان، ابزار وامکان»

۲ - معرفی «راندمان اشیاء» بعنوان ملاک دسته‌بندی درمقدورات

۳ - علت استفاده معانی مختلف از اوصاف تکرار شده در جدول‌مقدورات

٤ - تشریح مفهوم «مقدورات ارتباطی» در مقابل مقدورات بیرونی و درونی

جلسه ۱۲

عنوان کلّی: اصول تقسیم بندی و شناسایی اوصاف طرح تاسیس در تبدیل وحدت به کثرت

۱ - دسته‌بندی منطقی اوصاف اشیاء برای تبدیل کثرت به وحدت

۲ - شناسایی اوصاف «اصولی، کلان، اجرایی» در مراحل برنامه

جلسه ۱۳

عنوان کلّی: بررسی و بکار گیری اصول و روشهای تبدیل اوصاف از اصولی به کلان و از کلان به خرد در طرح تاسیس بانک

۱ - تحلیل ارتباط و تناسب مرحله پیدایش با مرحله تغییرات در طرح تأسیس

۲ - بررسی اصول و روش تبدیل وصف و موضوع به یکدیگر

۳ - تکمیل هرم طرح تأسیس در مرحله تغییرات

٤ - تعیین و تحلیل اوصاف موضوعات اجرایی از هرم طرح تأسیس

٥ - چگونگی ترسیم نسبتها در طرح تأسیس

٦ - تحلیل اوصاف فعالیتهای اجرایی از هرم طرح تأسیس

جلسه ۱۴

عنوان کلّی: قسمتها و عناوین سیر تولید برنامه (طرح)

۱ - مراحل و سطوح برنامه (طرح) تأسیس بانک

۲ - محدوده، انواع و موضوع مقدورات در اوصاف اجرایی طرح

۳ - محورها، مسائل و موارد فعالیتها در اوصاف اجرایی طرح

٤ - ضرورت و کارآیی اوصاف فلسفی در مرحله پیدایش

جلسه ۱۵

عنوان کلّی: قسمتها و عناوین محصولات اجرایی طرح در مرحله پیدایش

۱ - معرفی عناوین ۹ گانه محصولات اجرایی طرح تأسیس

۲ - اشاره‌ای به سیر انتقال از مرحله پیدایش طرح به مرحله تغییرات

جلسه ۱۶

عنوان کلّی: کار اجرایی بانک

۱ - گزارشی از کارهای اجرایی انجام شده بر روی اسناد و مباحث بایگانی شده در بانک اطلاعات

۲ - بررسی نقاط ضعف مشکلات کارهای اجرایی انجام شده روی مباحث

جلسه ۱۷

عنوان کلّی: تقسیم و طبقه بندی موضوع (اطلاعات) در مرحله تغییرات (ایجاد ارتباط مفاهیم فلسفی طرح با موضوعات عینی طرح

۱ - مفهوم و کارآمدی مرحله تغییرات در مراحل طرح تأسیس

۲ - خصوصیت موضوع و مفاهیم جدول تغییرات در نمایش ارتباط اوصاف فلسفی با موضوعات عینی

۳ - تقسیمات اطلاعات بشری به عنوان موضوع طرح تأسیس

جلسه ۱۸

عنوان کلّی: تنظیم و طبقه بندی اوصاف سطح سوم فرهنگ بینش در جدول تغییرات طرح تاسیس

۱ - تقسیمات محدوده در طبقه‌بندی فرهنگ بینش

۲ - احتمالات پیرامون تقسیمات انواع و موضوعات در طبقه‌بندی

۳ - نسبت اوصاف طبقه‌بندی فرهنگ بینش به یکدیگر

جلسه ۱۹

عنوان کلّی: تحلیل و بررسی احتمالات پیرامون عناوین سطح سوم فرهنگ بینش

۱ - تفاوت مفهوم کاربردی (اجرایی) در فرهنگ بینش با کاربردی در فرهنگ دانش

۲ - عناوین سطح سوم ذیل تفقه در فرهنگ بینش

۳ - تفاوت مفهومی «محورها» با «مسائل» در تفقه

جلسه ۳۰

عنوان کلّی: شاخصه ها و قواعد تعیین و ترکیب عناوین سطح سوم تفقه

۱ - نقد عناوین پیشنهادی در محورهای تفقه

۲ - شاخصه تعیین «محورها، مسایل، موارد» تفقه

۳ - قاعده ترکیب عناوین تفقه

٤ - کارایی عناوین قسمت تفقه از هرم فرهنگ بینش

جلسهٔ ۱

زمینهٔ آشنایی با

طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۱۲/۱۶

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

بررسی «خصوصیات» و «مقوّمات» طرح کلیات برنامهٔ تأسیس بانک اطلاعات

فهرست:

۱ ـ ضرورت تعریف برنامه و شناسائی مقدمات آن برای شناسائی خصوصیات طرح کلیات ۱

۱/۱ ـ معرفی عناوین اصولی طرح کلیات ۲

۱/۲ ـ بررسی قسمتی از طرح کلیات پیشنهادی ۲

۱/۳ ـ معنا و ضرورت تعیین «سر فصلها، سیاستها و اهداف» ۳

۱/۴ ـ اشاره‌ای به خصوصیات طرح تفضیلی و مقایسه آن با طرح کلیات ۴

۲ ـ لزوم تعیین کلیات برنامهٔ بانک در وضعیت «مطلوب» و بدون توجه به مقدورات ۵

۳ ـ توصیهٔ به تعیین کلیات برنامه، در سطح برنامهٔ «کوتاه مدت» در آغاز کار ۶

۴ ـ بررسی طریق دستیابی به سرفصلهای برنامه ۶

۵ ـ تعریف سرفصلها و سیاستها بعنوان مقوّمات طرح کلیات ۷

۶ ـ تشریح تفاوت موضوعات با سیاستها ۷

* جمعبندی بحث ۸

* پاورقی: ضرورت بهینه کار تهیه طرح کلیات با انجام آن در سه سطح «تبعی، تصرفی و محوری» (پیدایش، تغییرات و تکامل) ۸

نام جزوه :	زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات	کد بایگانی:	۰۱۰۵۸۰۰۱
استاد :	حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه :	۷۵/۱۲/۱۶
عنوان گذار :	حجةالاسلام یوسف حسین‌نژاد	تاریخ انتشار :	۷۶/۰۳/۳۱
ویراستار :	حجةالاسلام یوسف حسین‌نژاد	حروفچینی :	واحد انتشارات

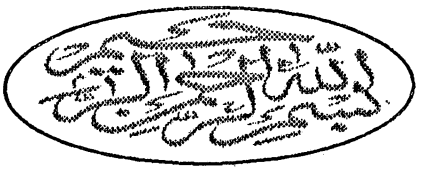

جلسه ۱ | زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات | ۷۵/۱۲/۱۶

« ۴۳ دقیقه »

بررسی «خصوصیات» و «مقوّمات» طرح کلیات برنامهٔ تأسیس بانک اطلاعات

۱ ـ ضرورت تعریف برنامه و شناسائی مقدمات آن برای شناسائی خصوصیات طرح کلیات

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: بحث در این رابطه است که طرح کلیات باید چه خصوصیاتی داشته باشد؟ این طرح کلیات، کلیات چه چیزی است؟ در جواب می‌گوئیم این طرح همان کلیات برنامه است. پس اگر بدانیم که «برنامهٔ» چه چیزهایی دارد، می‌توانیم بگوئیم که کلی آن چه چیزی می‌باشد. چون در حقیقت برنامه همان طرح تفصیلی و «کلیات» طرح اجمالی آن می‌شود.

بنابراین باید ببینیم چه خصوصیاتی می‌بایست در برنامه معین شده باشد؟ در برنامه حتماً می‌بایست معین شده باشد که چه کارهائی نسبت به چه موضوعاتی، در چه زمانی انجام می‌گیرد. در تغییر موضوعات، یک کارهای «موازی» داریم که در برنامه بصورت همزمان مشغول انجام آن هستیم و یکسری کارهای «متوالی» داریم که در آن باید ابتدا یک کار انجام شود تا کار بعدی شروع گردد. قطعاً باید برنامه هماهنگ باشد، بنابراین به ابزار هماهنگی نیاز داریم. کار بدون برنامه کاری است که در آن نه همزمانی امور موازی مورد دقت قرار می‌گیرد و نه هماهنگی امور متوالی؛ یعنی نه هماهنگی عرضی دارد و نه هماهنگی طولی. بعبارت دیگر در کار بی‌برنامه نه در هماهنگی کارهائی که باید همزمان صورت بگیرد؛ دقت می‌شود به اینکه به چه چیزی، چقدر تخصیص دهیم تا هماهنگ شود و نه در هماهنگی امور متوالی کارها پیش‌بینی شده است.

مثلاً یک نفر که می‌خواهد بنائی کند، از ابتدا برود استاد بنّا و عمله را بیاورد در حالی که مصالح کافی نخریده باشد و مصالح زود تمام شود و قبل از تهیه مصالحِ جدید شب فرا برسد و در نتیجه کاری انجام نمی‌شود و در هر حال ناچار به اعطای مزد آنها هم می‌باشد. یا مانند کارخانه‌ای که از تمام ظرفیت نیروی انسانی نتواند استفاده کند.

بنابراین می‌توانیم بگوئیم برنامه، امر هماهنگ‌سازی بین مقدورات و مشکلات را بعهده دارد؛ یعنی می‌خواهد

بوسیلهٔ مقدورات فعلی مشکل را به مقدور تبدیل کند. در برنامه شخص بدنبال برقراری نسبتی است که توسط آن بهترین تنظیم صورت بگیرد.

در برنامه شخص باید خط مشی‌ها و سیاستهائی نسبت به امور متوالی معین کند که با هماهنگی بین این سیاستها، هماهنگی امور را تضمین نماید. پس ما در برنامه به سیاستها و خط مشی‌ها نیازمندیم، خود این خط مشی‌ها جزو برنامه نیستند؛ بلکه وسیله هماهنگ سازی عملیات برنامه هستند، یعنی اگر کسی بگوید که زمانبندی شما برای امور متوالی یا تقسیم به امور موازی درست نیست، شما در این مطلب باید به سیاستها استناد کنید. اگر کسی گفت که آیا تقسیم موضوعات شما درست است یا نیست؟ باید به سرفصلها استناد کند. ما یک سیاستها و یک سرفصلهائی داریم که سرفصلها بجای موضوعات خرد می‌نشیند که مطالب کلیات برنامه باید هماهنگی این سرفصلها را باثبات برساند. سرفصلها دسته‌بندیهای کلی درون یک برنامه هست.

برادر دیندار: منظور از سیاستها چیست؟

(ج): ابزار هماهنگ‌سازی است؛ یعنی امور متوالی بوسیله سیاستها و خط مشی‌های اصولی، هماهنگ می‌شود، هماهنگی خود سیاستها هم باید از طریق هماهنگی سرفصلها در برنامه تضمین شود. پس در ذیل هر سرفصلی باید خط مشی و سیاستی ذکر شود که امور متوالی تحت آن سرفصل را هماهنگ کند.

(س): تفاوت خط مشی‌ها و سیاستها چیست؟

(ج): تفاوتی ندارد، اینجا به یک معنا بکار می‌بریم البته اگر سیاستها را بعنوان سیاستهای استراتژیک بکار ببرند، خط مشی هرگز به آن معنا بکار نمی‌رود، خط مشی در ذیل سر فصل بکار می‌رود. مثلاً در موضوع آب، برق، تجارت و ... در ذیل آن خط مشی و یا سیاستها را ذکر می‌کنید. اما اگر بنا شد سیاستها برای کل کشور بیان شود به آن سیاستهای استراتژیک می‌گوئیم؛ یعنی سیاست کلی باشد و مخصوص به یک سرفصل نباشد.

۱/۱ ـ معرفی عناوین اصولی طرح کلیات

حالا به بحث خودمان برمی‌گردیم تا ببینیم در طرح کلیات چه چیزهای از برنامه را باید معین کنیم؟ در طرح کلیات باید «ضرورت، موضوع، سیاست، هدف، سرفصلها، سیاستها و اهداف» ذکر شود تا طرح کلیات کامل شود. پس از ذکر «ضرورت، موضوع و هدف» باید بگوئیم که چند سرفصل داریم؟ این سرفصلها در جای موضوعات می‌نشیند و همچنین باید بررسی کنیم که چند سیاست داریم؟ برای هر سرفصلی یک سیاست وجود دارد و برای هر سر فصلی هم باید یک هدف ذکر کنید که جامع اینها باید هدف بزرگی را تحویل دهد که شما برای کل موضوع ذکر کردید.

۱/۲ ـ بررسی قسمتی از طرح کلیات پیشنهادی

حال به بررسی پیشنهاد شما در طرح کلیات بانک می‌پردازیم، به نظر شما در این جمله‌ای که نوشته‌اید «تا بانک به عنوان قدرتمندترین ابزار سرپرستی جامعه در جهت تکامل الهی جامعه در اختیار ولی‌فقیه قرار می‌گیرد». چه چیزی بعنوان شعار است؟

(س): کلمه «قدرتمندترین» شعار است.

(ج): پس باید بنویسیم «تا بعنوان ابزار توسعهٔ تفاهم در جهت سرپرستی تکامل الهی جامعه در اختیار ولی فقیه

قرار گیرد»، در مطالب علمی حتماً مواظب باشید که شعار ندهید تا اگر یک کارشناس آنرا مطالعه کند، نگوید این به چه معناست و اگر این «قدرتمندترین» است، چه چیزی را بعنوان قدرتمند فرض کردید که این قدرتمندترین آن است؟ آیا بالاتر از این هیچ چیز دیگری وجود ندارد؟

بنابراین کلیات برنامه چیزی است که تفصیل آن خود برنامه می‌شود. اما تفصیل این مطالب شما برنامه نیست. تفصیل آن هم عبارت است از اینکه موضوعات آن خرد می‌شود و سرفصلها کوچک شده و به موضوعات برنامه تبدیل می‌شود.

۱/۳ ـ معنا و ضرورت تعیین «سر فصلها، سیاستها و اهداف»

(س): یعنی در طرح کلیات، حداقل باید سرفصلها را معلوم کنیم.

(ج): اگر سرفصلها معلوم نشود، موضوعات سرفصل معلوم نخواهد شد؛ یعنی موضوعات برنامه از طریق سرفصلها مشخص می‌شود، سرفصلها دسته بندی کلان موضوعات است. بعد سیاستهایی ـ که بر اساس آن می‌گوئیم چه چیزی بر چه چیزی مقدم شود ـ اساس تنظیم زمانبندی و هماهنگ سازی آن است. در برنامه باید معیّن باشد که نسبت به چه موضوعی، چه کاری و در چه زمانی باید انجام شود. اجرای برنامه یعنی اینکه معلوم شود چه اشخاصی می‌توانند چنین کاری را انجام دهند، این هم سازمانش را درست می‌کند.

(س): یعنی مرز بین کلیات و جزئیات در کجا مشخص می‌شود؟

(ج): کارهائی که روی عناوین کلی انجام می‌گیرد و تحقق خارجی ندارد، همان «سیاستها» است. مثلاً «فقر زدائی» یک فعل است؛ ولی یک فعل جزیی اقتصاد نیست.

(س): قابل انجام به جزئیت نیست؟

(ج): یعنی اگر، ما موضوعی را تحت این ذکر نکنیم؛ خودش به تنهایی قابل پیاده شدن نیست، مثلاً فقر زدائی را در ذیل سرفصلی که در امور اقتصادی باشد، ذکر می‌کنیم؛ ولی هرگاه دسته‌بندیهای کلان از موضوعات را ملاحظه کنیم، این سرفصل است، بعد می‌گویید که بین این سرفصل و سرفصل دوم چه نسبتی را برقرار کنیم؟ یعنی یک هدفی داریم و یک روش کار و سیاستی دارد اگر بگوئید فقر زدائی، هدف است آنگاه باید سیاست آن نیز به همین کلیّت باشد؛ یعنی باید بگوئید توزیع عادلانه ثروت و تغییر نظام توزیع، سیاست است. عنوانش هم زیر بخش عنوان امور اقتصادی قرار می‌گیرد.

(س): آیا می‌توان گفت که سیاستها، راههای کلی اجرای آن.

(ج): راههای دستیابی به هدفهای هر سر فصل است. ممکن است ده یا پنج یا دو سرفصل از دسته‌بندیهای کلان برای اداره یک کشور داشته باشید که باید این موضوعات کلان به موضوعات خرد تبدیل شود. باید در مقابل موضوعات کلی‌تان اهدافی قرار داده شود و باید راههایی هم برای رسیدن به آن باشد. البته اینها با آن چیزی که در برنامه انجام می‌گیرد، فاصله زیادی دارد. برنامه آن کارهای کلی را به کارهای کوچک تبدیل می‌کند. موضوعات آنرا که در سر فصل بصورت یک موضوع بزرگی است؛ به دهها موضوع تبدیل می‌کند.

(س): تا در جزئیت قابل پیاده شدن باشد؟

(ج): احسنت، بعد می‌گوید که نسبت به این کار، در

چه زمانی، چه کاری باید انجام گیرد.

بنابراین باید در کار بانک سه چیز را ذکر کنید.

۱ ـ تعیین دسته بندی کلی کارهائی که باید انجام گیرد، یعنی تعیین سرفصل فعالیتهای لازم در تأسیس بانک

۲ ـ ذکر سیاست خاص هر سرفصل که بین آن سر فصل (موضوعتان) و بین تغییرات آن موضوع (هدفتان از آن سر فصل) واسطه باشد و ...

(س): اگر بخواهیم سرفصلها را جمع کنیم و یک هدف کلی برای خودتان در نظر بگیری ...

(ج): اگر سرفصلها به یک موضوع رسید، همان موضوع اصلی شما می‌شود؛ یعنی موضوع اصلی بانک از طریق فعالیتی که در سرفصلها انجام می‌شود؛ تغییر می‌کند.

(س): یعنی ما باید ابتدا راههای رسیدن به آن هدف کلی را بیان کنیم.

(ج): ابتدا باید معین کنیم که موضوع کلی‌مان شامل چه موضوعات خردی می‌شود که دسته‌بندیهای کلان، را تشکیل می‌دهد. پس سرفصلها نسبت به موضع اصلی شما خرد است؛ ولی نسبت به موضوعات درونی‌اش کلان محسوب می‌شود.

(س): اما سیاستهایی را که در ذیل سرفصل قرار می‌دهیم.

(ج): سیاستهائی را که در ذیل سر فصل قرار می‌دهیم، واسطه‌ای است که شما را به آن هدف می‌رساند، یعنی خُرد استراتژی است. اگر یک موضوع بسیار بزرگ داشته باشید، یک استراتژی و یک هدف بسیار بزرگ خواهید داشت. هر سه اینها را خرد می‌کنید و به «سرفصلها، سیاستها و اهداف» برنامه تبدیل می‌شود.

(س): اگر بخواهیم از بالا نگاه کنیم، یک موضوع اصلی و یک هدف و استراتژی اصلی داریم.

(ج): احسنت. می‌گوییم باید اینها شاملترین باشند.

(س): آنوقت سیاستها همین استراتژی خرد شده هست.

(ج): احسنت. سیاستها، استراتژی خرد شده می‌باشد.

(س): سرفصلها چیست؟

(ج): سرفصلها، موضوع خرد شده و اهداف هم هدف خرد شده است.

۱/۴ ـ اشاره‌ای به خصوصیات طرح تفصیلی و مقایسه آن با طرح کلیات

بعد، خردترش می‌کنید؛ یعنی وارد طرح تفصیلی می‌شوید و از موضوعات کلان و مفاهیم خارج می‌شوید.

(س): یعنی در جزئیاتش، درست کردن یک کار برگ می‌شود.

(ج): احسنت؛ به جزئیت که رسید، مثلاً می‌گوئید از جمله چیزهائی که لازم داریم، یکی کار برگ است و برای طبقه‌بندی هم به چیزهای دیگری نیاز داریم و ... بعد مشغول کار می‌شوید؛ یعنی می‌گوئید «روشها، معادلات ارزیابی، شاخصه‌های شناسائی، جداول کاربرگها و یا مثلاً علائم و قالبها و ... اینها در سرفصلها قرار می‌گیرد؛ اینها جزئیات سرفصلها می‌باشند. شاید بگویند چه جزئیاتی؟ می‌گوئیم اینها جزئیاتی است که با آنها کار می‌کنیم. در تطبیق برنامه مثلاً به شما می‌گویند: ماشین به چه وسیله‌ای حرکت می‌کند؟ شما می‌گوئید به چند صورت امکان دارد، یکی هم ماشینهای الکتریکی است، در ماشینهای

الکتریکی جریان الکتریسیته به حرکت مکانیکی تبدیل می‌شود، در آن اصلاً صحبتی از نوع اکتروموتور در چه اندازه‌ای باشد و ... نیست یا مثلاً بحثی از اینکه سیم‌کشی آن باید چگونه باشد و یا مسیر آن کجا باید باشد و ... در میان نیست. در اینجا تنها یک قاعده بیان می‌شود به اینکه این ماشین حرکت الکتریکی را به حرکت میکانیکی تبدیل می‌کند و از این طریق مسئله حمل و نقل شهری را حل می‌کند اوّلین هدفی که شما در اینجا دارید، حمل و نقل است.

البته ممکن است ماشین به چند نوع تبدیل شود، مثلاً شما می‌گوئید من چیزهائی راکه می‌توانم برای حمل و نقل درست کنم عبارتند از:

۱ ـ مترو

۲ ـ ماشینهای الکتریکی

۳ ـ ماشینهای بنزینی

بعد می‌گوئید با توجه به شرایطی که دارم نمی‌توانم همه اینها را الکتریکی کنم، به یک میزان با مترو حل کرده و مقدار دیگرش را هم با ماشینهای گازوئیلی و بنزینی حل می‌کنم. در اینجا در سرفصلهای برنامه‌تان فقط سه چیز را می‌گوئید، می‌گوئید از تراکم و احتراق و از تبدیل نیروی الکتریکی به مکانیکی استفاده می‌کنیم. سیاستهایتان کار را بصورت مشخص‌تر معنی می‌کند. ولی در سطح خُرد می‌گوئید با چه مقدوراتی امکان سنجشی می‌کنیم؟ چقدر پول داریم؟ و چه جاده‌ای و چه مقدوراتی داریم که بخواهیم چنین کاری انجام دهیم؟ یعنی مطالب قبلی را تفصیل می‌دهید و موضوعات جزئی‌اش را بیان می‌کنند مثلاً می‌گویید میزان خرید اتوبوس برقی اینقدر است و جاده و مسیرهایش هم به این مقدار است و بیشتر از این مقدار را هم نمی‌توانم.

(س): ظرفیت فعلی برنامه‌ریزی را با امکاناتی که داریم؛ اجرا می‌کنیم.

(ج): بعد می‌گوئید که به نسبت می‌توانیم اتوبوسهای بنزینی را همزمان با این گسترش، دو برابر کرده و به نسبت خط مترو را تا این میزان درست کنیم. پس در ***برنامه تفصیلی موضوعات سرفصلها به موضوعات خُرد تبدیل می‌شود که در آن معلوم است که چه اموری متوالی و چه چیزی موازی است؟*** و چه امکاناتی لازم است؟ باید امکان سنجی و زمانبندی (در چه زمانی کار انجام می‌شود) هم باشد.

۲ ـ لزوم تعیین کلیات برنامهٔ بانک در وضعیت «مطلوب» و بدون توجه به مقدورات

بنابراین در کلیّات طرح به سرفصلهای برنامه؛ سیاستهای برنامه و اهداف برنامه نیاز داریم، یعنی ابتدا حتماً به یک برآوردی نسبت به برنامه که در آن زمانبندی و امکان سنجی شده باشد؛ نیاز داریم.

یعنی قبل از وارد شدن به امکانات، در طرح کلیات امکانات را بعنوان یک محدودیت عینی شرط نمی‌کنید، زمانبندی را هم شرط نمی‌کنید، ابتداً مقدورات را حذف می‌کنید و بصورت مطلوب صحبت می‌کنید تا سرفصلهایتان را بدست آورید. یک بانک مطلوب چیست؟ و چه کارهائی برای تأسیس آن لازم است؟ باید کارهای خرد آن مشخص شود تا بازوی هم ریختن آن سرفصلها درست شود.

۳ ـ توصیهٔ به تعیین کلیات برنامه، در سطح برنامهٔ «کوتاه مدت» در آغاز کار

(س): یعنی باید از پائین به بالا عمل کنیم.

(ج): احسنت، بانک مطلوب را تصویر می‌کنید، بانک مطلوبی که بخواهد این کارها را انجام دهد مثلاً بخواهد همان قسمت اول را انجام دهد؛ یعنی هدف کوتاه مدت را انجام دهد، اگر بخواهید این هدف کوتاه مدت را انجام بدهید، خیلی از مسائلش برای شما مشخص‌تر است. تا بخواهید هدف میان مدت و دراز مدت را انجام دهید. پس برنامه‌ای را که الان ارائه می‌دهید، همین برنامه است. باید یک هدف مطلوبی داشته باشید و بعد بگوئید چه کارهائی می‌تواند بصورت موازی و چه کارهائی بصورت متوالی انجام شود، در کارهائی که موازی انجام می‌گیرد، چه دسته‌بندی‌های کلی انجام دهیم تا سرفصلها را بدست آوریم.

(س): یعنی یکبار کلیه کارهائی که باید انجام گیرد، بدون لحاظ مقدورات لیست می‌شود.

(ج): *ابتدا باید کلیه کارها بدون لحاظ مقدورات، برای بانک «مطلوب کوتاه مدت» لیست شود*؛ البته اینکه می‌گویم کوتاه مدت، برای این است که موضوع آنرا کوچک کنم تا همهٔ جوانب آن در اختیار خودتان باشد؛ نگوئید که نمی‌دانم چند تا مرکز تحقیقات مشغول کار هستند.

(س): آنرا برای هدف میان مدت قرار می‌دهیم.

(ج): بله، بنابراین برای شما کمی روشن‌تر شد که در طرح کلیات چه چیزهائی را نیاز دارید.

(س): بنده اینها را جزئی می‌دانستم و فکر می‌کردم که کلیات باید کلی‌تر از اینها باشد.

۴ ـ بررسی طریق دستیابی به سرفصلهای برنامه

(ج): جزئیات را می‌آورید و بعد دسته‌بندی‌های کلان را ذکر می‌کنید پس ابتدا بصورت خُرد بانک مطلوبتان را مشخص می‌کنید تا در آن دسته‌بندیهای کلان را ذکر کنید.

(س): تا بعداً نسبتش را با مقدورات بسنجیم.

(ج): خیر، دسته‌بندیهای کلان، همان سرفصل‌های کلی می‌شود شاید ۱۰۰ عدد کار باشد؛ باید ببینیم چه کاری را می‌شود اوّل انجام داد و چه کارهائی باید پشت سر آن انجام بگیرد.

(س): یعنی کلیه کارهائی که برای رسیدن به اهداف کوتاه مدت لازم است.

(ج): یعنی کلیه کارهای که برای بانکی که در هدفهای کوتاه مدت کار می‌کند، لازم است، البته شاید بانک دهها سال هم کار کند، کسی که بانک را برای هدف کوتاه مدت درست می‌کند، تنها برای شش ماه درست نمی‌کند؛ بلکه غرض این است که معلوم شود این بانک با هدف کوتاه مدت چه کارهائی دارد؟ مثلاً می‌گوئید برای تأسیس و راه‌اندازی بانک پنجاه یا سی کار داریم، می‌گویم چه کارهائی را می‌توان همزمان با هم ـ در صورتی که مقدوراتتان زیاد باشد ـ انجام دهید و چه کارهائی باید بصورت متوالی باشد. موازیها را مشخص کنید؛ کارهائی که بصورت موازی قابلیت انجام دارد و کارهائی راکه بصورت موازی قابلیت انجام ندارد و باید متوالی باشد، معین کنید. پس از تعیین کارهای موازی و متوالی می‌توانید کارهای موازیتان را در دسته‌بندی کلی ببرید یعنی بگوئید این عنوان، این موضوع، موضوع کلی است که سه، چهار یا ده

کار موازی بر آن اطلاق می‌شود.

(س): مثلاً بگوئیم یک دسته کارهای بایگانی ...

(ج): بله، یک دسته کارهای فیش برداری یا بایگانی. یک دسته از کارهایی که شما ذکر می‌کنید.

(س): مثلاً یک دسته، کارهای ارزیابی است.

(ج): یک کارهائی را شما ذکر می‌کنید که می‌گوئید سرفصلهای کلی ما این است، *پس دسته بندیهای کلی در عناوین موازی، سرفصلهای برنامه را تحویل می‌دهد.* سرفصلها هم جزء کلیات برنامه است.

۵ ـ تعریف سرفصلها و سیاستها بعنوان مقوّمات طرح کلیات

تغییری که باید در آن موضوع کلی (عنوان سر فصل) انجام شود تا یکی از اهداف جزئی و درونی بانک حاصل شود ـ که همان هدف آن سرفصل است ـ بمعنای سیاست می‌باشد.

پس عنوان یک وضعیت فعلی دارد و بعد که کارها انجام می‌گیرد، یک وضعیت دوم پیدا می‌کند. *سرفصل نامی است که بر موضوعی نهاده می‌شود که شامل یک دسته از موضوعات است* که آن موضوعات هم باید یک تغییراتی بیابند. بنابراین سرفصل یک اطلاق به وضعیت فعلی موضوعات و یک اطلاق بعدی دارد که سیاستها مسیر سیر بطرف اطلاق مرحله دوم را معین می‌کند.

(س): مگر سیاستها راههای رسیدن به سرفصل نیست.

(ج): *سیاستها، راههای تبدیل موضوع سرفصل به وضعیت دوم (وضعیت مطلوب) است.* وضعیت الان سرفصلها، وضعیتی است که باید روی آن افعالی انجام شود تا به وضعیت دوم برسد. همانگونه که عناوین موازی را به یک عنوان تبدیل کردید، باید کارهای موازی را هم به یک کار بزرگ تبدیل کنید که نامش «سیاست» می‌شود.

(س): یعنی فعالیتهائی که در کل بانک انجام می‌شود ...

(ج): نه کل بانک. بلکه فعالیتهای موازی ذیل یک سرفصل باید یک عنوان کلی‌ای بنام سیاستها پیدا کند، عناوینی موازی، عنوان سرفصل را تحویل می‌دهد. کارهای موازی هم سیاست را نتیجه می‌دهد، این هم تبدیل می‌شود و به یک اهدافی می‌رسیم.

۶ ـ تشریح تفاوت موضوعات با سیاستها

(س): تجزیهٔ کارها از موضوعات مشکل است.

(ج): مثلاً موضوع این قندان است، فعل آنرا کیفیت می‌دهد همیشه در موضوع مانند پیاده کردن نوار یک افعالی را ذکر می‌کنید که بر اساس آن پیاده کردن خوب و بعد را بیان می‌کنید، این کار، فعلی غیر از ضبط کردن است؛ «نوار» موضوعی است که روی آن یک فعل (پیاده شدن) انجام می‌گیرد، این فعل غیر از خود نوار است که مثلاً بررسی می‌کنیم آیا این نوار خوب یا بد ضبط شده است، و غیر از این است که موضوع آن چه چیزی باشد، عین همین خوبی و بدی را به پیاده کردن هم می‌توان نسبت داد؛ می‌گوئیم بهترین نوار را بد پیاده کرده‌اند.

(س): یعنی فعلی که رویش انجام شده، بد بوده است.

(ج): احسنت، یا می‌گوئید در زمان نامناسبی پیاده کرده‌اند؛ یعنی این فعل مثلاً باید در هشت ساعت انجام می‌گرفت؛ اما در هیجده ساعت انجام شده است. بنابراین فعل، مسئول یک تغییر و تبدیلی است. نوار یک کیفیتی دارد که موضوع آن صوتی است. شما می‌خواهید این

مفاهیم را که بواسطه علائم صوتی در نوار ضبط شده، با پیاده کردن به علائم کتبی تبدیل کنید. شاید بگوئید هدف چیست؟ می‌گوئیم هدف یک چیز دیگری است مثلاً نوشتن کتاب است. ***بنابراین موضوعات عناوینی هستند که موضوع کار را نشان می‌دهند، نه خود کار را. اما سیاستها کار را نشان می‌دهند نه موضوع کار را.*** البته همیشه هر کاری به تبدیل موضوع خاصی تناسب دارد. پس اگر سرفصل کلی به موضوعات موازی عنوان کلی داد؛ کارهائی که دربارهٔ این موضع کلی است باید با کارهائی که برای موضوع دیگری است، متفاوت باشد.

*** جمعبندی بحث**

آیا روشن شد که به چه چیزهائی نیاز است؟

(س): اجمالاً روشن شد؛ ولی باز هم باید فکر کنم؛ چون هنوز در این رابطه سئوال دارم.

(ج): باید هدف از آن موضوعات هم و هدف از آن دسته‌بندیهای کلی و کارهای کلی، یک دسته هدف را نشان دهد که تغییر اینها هدف بزرگ و اصلی‌مان را نشان دهد.

(س): یعنی اگر در این طرح علاوه بر موضوع و هدف، استراتژی را هم معلوم کنید، این بعنوان کلی‌ترین سرفصل طرح تأسیس ...

(ج): یعنی موضوع، هدف و استراتژی اول کار است و ضرورت خارج از اینها طرح می‌شود.

(س): یعنی الان فقط استراتژی در این کم است.

(ج): بله استراتژی کم است، ولی اگر این سه تا را هم معین کنید، هرگز کلیات معین نشده است.

(س): نه کلیات را معین نکردیم؛ امّا یک کلی را معین کردیم.

(ج):اگر شما این سه را معین کنید، ***می‌توانید بگوئید که من عناوین کلیات طرح را معین کرده‌ام***، یعنی می‌گوئید ریشه‌ها و پایه‌هائی را که کلیات طرح بر آنها قرار دارد؛ معین شده است. مثلاً اینها باید نقش قانون اساسی را برای طرح شما داشته باشند که بعد از آن شما می‌گوئید که اصل اول، اصل دوم و اصل سوم فلان است. بعد قوانینی که در ذیل اینها معین می‌شود؛ کلیات برنامه را تحویل می‌دهد.

*** پاورقی: ضرورت بهینه‌کار تهیه طرح کلیات با انجام آن در سه سطح «تبعی، تصرفی و محوری» (پیدایش، تغییرات و تکامل)**

(س): چیزی که ما در اجرای آن با مشکل مواجه می‌شویم؛ مسئله دسته‌بندیها است که گاهی می‌خواهیم به شکل متعارف و بدون نظر به مدل خاصی دسته‌بندی کنیم ...

(ج): شما در ابتدا بدون مدل کار کنید، در اینجا آزاد آزاد باشید، شما می‌خواهید تمرین کنید و بصورت تبعی یاد بگیرید که چگونه می‌توان کارهای کوچک را به کارهای بزرگ تبدیل کرد و عنوانهای کوچک را به عنوانهای بزرگ و اهداف کوچک را به اهداف بزرگ تبدیل کرد؟ برای هماهنگ‌سازی کل آنها چگونه می‌توان از مدل استفاده کرد؟

(س): پس یکبار باید کار را بصورت تبعی انجام دهیم.

(ج): حتی در کار محوری‌تان هم در ابتدای کار از ارتکازات تبعی، منطق تبعی و نسبت تخمینهای تبعی آغاز می‌کنید و بعد آنرا بهینه می‌کنید. یعنی همان چیزی را که گمانه زدید که احیاناً هماهنگ نبود، آنرا هماهنگ می‌کنید. بعبارت دیگر بر اساس همان منطق صوری در ابتدای کار

می‌گوئید از چه موضوعی، چگونه و برای چه ثمره‌ای شروع کنم؟ بعد از آن می‌گوئید که حال ببینیم که آیا برهانی شده یا برهانی نشد؟ آیا این تشابه تشابهی خطابی و تشابهی برهانی است؟ شما در ابتدای کار باید تبعی کار کنید و اصلاً نمی‌توانید تبعی کار نکنید، بعبارت دیگر همانگونه که میگویید فاعل محوری، فاعل تصرفی و فاعل تبعی داریم؛ و نظام عالم منهای فاعل تبعی برقرار نمی‌شود، افعال و تحرکها هم سه گونه شکل می‌گیرد.

(س): یعنی فعل هم تبعی و تصرفی دارد.

(ج): مفهوم هم همین را دارد تحرکی هم که در شناسائی دارید؛ ابتدا باید تحرکهای تبعی باشد، بعد یک آرایش سازمانی به آن می‌دهید تا تصرفی شود؛ در آخر کار کاملترین تناسب را می‌نگرید که همه کثرات به وحدت می‌رسد. وحدت و کثرت آن با یکدیگر سازگار است؛ یعنی در اینجا از کار تبدّل گذشته و به تمثل رسیده‌اند، یا در مراحل «پیدایش، تغییرات و تکامل»، از تغییرات گذشته و به تکامل رسیده است. این کاری است که در آخر انجام می‌گیرد. بعبارت دیگر منطق محوری، تصرفی را سازمان می‌دهد و منطق تصرفی هم تبعی را نظام می‌دهد. البته طبیعی است که یک چیزی را حذف و یک چیزی را بعنوان خلاء نشان می‌دهد و می‌گوید باید این را پُر کنید، بله، این مطلب سرجای خودش محفوظ است، ولی خودش مرتباً یک سیر تکاملی را داراست.

(س): پس من این بخش تبعی را انجام بدهم، بعد برای نظام دادن آن خدمتتان می‌رسم.

(ج): احسنت. شما باید مرتباً از بالا به پائین و از پائین به بالا سیر کنید تا ببینید که آیا این درست شد یا نشد. اینکه چه کارهائی داریم کدام موازی و کدام متوالی هستند و ... این سیر از پائین است اما اینکه موضوع چه چیزی است؟ هدف و استراتژی آن چیست؟ اینها چگونه باید تبدیل شوند؟ این سیر از بالا به پائین می‌باشد.

«وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكاتُهُ»

جلسهٔ ۲

زمینهٔ آشنایی با

طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۱/۲۸

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

بررسی طریق دستیابی و تحلیل «استراتژی و هدف تأسیس بانک اطلاعات

فهرست:

۱ ـ بررسی نحوهٔ دستیابی «استراتژی» تأسیس بانک ۱

۱/۱ ـ لزوم تبیین محور تکامل جامعه و فرهنگ در تعیین استراتژی تأسیس بانک ۱

۱/۲ ـ ملاحظه «درگیری با استکبار» بعنوان محور و طریق تکامل جامعه ۱

۱/۳ ـ معرفی «درگیری با استکبار فرهنگی» بعنوان استراتژی فرهنگ ۲

۱/۴ ـ تعریف استراتژی فرهنگ به درگیری (وصف سیاسی) لازمهٔ بُعد بودن فرهنگ نسبت به جامعه ۳

۱/۵ ـ اشاره‌ای به مراتب درگیری با استکبار فرهنگی (تقوای فرهنگی) ۳

۱/۶ ـ تشریح دلایل تعریف استراتژی با بیان «سلبی» و نه اثباتی ۴

* جمعبندی: محوریت استراتژی فرهنگ در تعیین استراتژی بانک ۶

۲ ـ بررسی طریق دستیابی و تعریف «هدف» تأسیس بانک ۶

۲/۱ ـ تبیین هدف بانک از طریق سهم تأثیر و کارآمدی آن در تکامل فرهنگ ۶

۲/۲ ـ ضرورت بیان «کارآمدی موضوع» و «لزوم بهینه آن» در معرفی هدف ۸

۲/۳ ـ ضرورت «تعریف موضوع» قبل از اقدام به معرفی هدف ۹

* جمعبندی: معیار بودن تعریف موضوع در توصیف هدف ۱۰

نام جزوه: زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات
کد بایگانی: ۰۱۰۵۸۰۰۲
استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
تاریخ جلسه: ۷۵/۱/۲۸
عنوان گذار: حجةالاسلام یوسف حسین‌نژاد
تاریخ انتشار: ۷۶/۰۳/۳۱
ویراستار: حجةالاسلام یوسف حسین‌نژاد
حروفچینی: واحد انتشارات

جلسه ۲ | زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات | ۷۵/۱/۲۸

« ۴۹ دقیقه »

بررسی طریق دستیابی و تحلیل «استراتژی و هدف تأسیس بانک اطلاعات

۱ ـ بررسی نحوهٔ دستیابی «استراتژی» تأسیس بانک

۱/۱ ـ لزوم تبیین محور تکامل جامعه و فرهنگ در تعیین استراتژی تأسیس بانک

حجه‌الاسلام والمسلمین حسینی: بحث امروز در بررسی این مطلب است که استراتژی تکامل تفاهم، تکامل فرهنگ و تکامل فکر جامعه و به عبارت دیگر رفتاری که تفکر را ارتقاء می‌دهد، چیست؟ البته منظور از تفاهم، به همه فهماندن آنهم با آن وسعتی است که برای کلمه تفاهم قایل می‌شویم؛ یعنی منظور هر چیزی است که در فهم دخیل است، اعمّ از هنر تجسّمی، ترسیمی و هنری که در کلیه شرایطی که محصولات اجتماعی به وجود آوردندهٔ آن است، بکار گرفته می‌شود. در این رابطه ابتدا باید دید محور تکامل جامعه چیست؟ و بعد بیان شود که محور تکامل فرهنگ جامعه چیست؟ تکامل به این معناست که وحدت و کثرت دوّم بالاتر از وحدت و کثرت اوّل باشد. آنگاه می‌توان گفت در سیاست، توسعهٔ محبّت وجود داشته و سرعت، دقت و انظباطِ تفاهم (فهمیدن و فهماندن) ارتقاء یابد.

۱/۲ ـ ملاحظه «درگیری با استکبار» بعنوان محور و طریق تکامل جامعه

حال باید دید طریق واقع دشمن این تکامل چیست؟ در جواب می‌گوئیم یک مسأله این است که نباید نسبت به وضع اوّل، دلبستگی وجود داشته باشد. یعنی در هیچ یک از بخشهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی «موضوعات» را نپرستیم. مسألهٔ دیگر هم این است که باید با دلبستگی‌ها «درگیری» داشته باشیم که عالی‌ترین سطح این درگیری با دلبستگی‌ها، درگیری با کفّار است. با این توضیح معلوم شد که استراتژی سیاست، درگیری با کفر یا ارتقاء جهت گیری است؛ یعنی نظام ولایت با کفر می‌جنگد. این نظام هر اندازه درگیر شود، به این معنا است که غیر مستقیم با وضعیت درگیر شده است. به عبارت دیگر از آنجا که همیشه مطمع کفر این دنیا است و مطمع شما این دنیا

نیست، لذا دائماً با جهت‌گیری او می‌جنگید. هر گونه دلبستگی به وضع به جهت‌گیری بازگشت می‌کند. در فرهنگ هم درگیری با فرهنگ کفر مطرح است، شاید پرسیده شود که ***آیا درگیری با فرهنگ کفر می‌تواند استراتژی ما را معیّن کند؟ در جواب می‌گوئیم ما با تهاجم بر علیه فرهنگ کفر، انگیزهٔ تفاهم را ایجاد می‌کنیم.***

که البته هوای نفس خودمان را نیز مرتبهٔ نازله کفر می‌دانیم، یعنی فهم بوسیلهٔ دلبستگی به ولایت الله و مقابلهٔ با ولایت استکبار ـ یعنی در حقیقت مقابلهٔ با خود و صف استکبار ـ ارتقاء می‌یابد. ***منظور از استکبار، استکبار از تولی است اگر خود تولّی با استکبار مقابله کند، ارتقاء، لازمهٔ آن است.***

بنابر مباحث قبل بوسیله امداد و متناسب با سطح مقابلهٔ شما با استکبار (سطح تولّی شما) تکامل ایجاد می‌شود.

۱/۳ ـ معرفی «درگیری با استکبار فرهنگی» بعنوان استراتژی فرهنگ

بنابراین باید دید که آیا استراتژی در تفاهم اجتماعی مقابلهٔ با استکبار است تا هدف آن توسعهٔ تفاهم اجتماعی باشد؟ در این رابطه می‌گوئیم باید معلوم شود که راههای تهاجم علیه کفر چیست؟ در توضیح می‌گوئیم گاهی ما در فرهنگ، «لیبرال» هستیم و می‌گوییم راه توسعهٔ تفاهم اجتماعی، سازشکاری است. به این معنا که بهرحال دیگران انسان هستند و ما هم انسان هستیم، پس بیائیم با هم در صلح باشید. اما گاهی هم می‌گوییم: خیرا صحبت بر سر صلح و سازش نیست، چون فرهنگ ما با هر کسی که غیر خدا را بپسندد و متعبّد به دیگران باشد، می‌جنگد. فرهنگ ما، فرهنگ مقابلهٔ با کفر است. در فرهنگ ما وقتی به انسان «نفس مطمئن» می‌گویند که با کفر درگیر شود. به نفس سازشکار که «نفس مطمئن» نمی‌گویند. در فرهنگ ما زمانی به انسان می‌گویند از تو راضی هستیم که انسان به کمال فرهنگی رسیده باشد و تعریف «راضی» بر او صادق باشد؛ یعنی نفس او به اطمینان برسد. بیان «ترویج اخلاق اسلامی در مفاهمه» به عنوان یک قصّه نیست؛ بلکه به عنوان روش تکامل است. لذا نمی‌گوئیم در نظام ارزشی یک جای والایی داشته و دوست داشتنی است، اما کاری به صنعت ندارد؛ بلکه می‌گوئیم حتی صنعت را هم برای همین می‌خواهیم. محور تشخیص خوبی و بدی صنعت، تجارت و زراعت و ـ اینکه در چه وقت به چه اندازه مطلوب است ـ بر اساس تناسب درگیری ما با کفّار است، باید ببینیم این درگیری چه چیزی را ایجاب می‌کند. یعنی ***اساساً مصلحت درگیری کلمهٔ توحید با کفر است که معین می‌کند ما در چه مرحله‌ای از کمال هستیم. به عبارت دیگر منزلت فرهنگ در خلافت الهی مرتبهٔ تکاملی او را تعریف می‌کند. خلافت هم واقع نمی‌شود مگر اینکه انسان متخلف را کنار بزند و با او سازش کاری نداشته باشد.*** متخلّف از خلافت بمعنای متولّی به خلافت غیر خدا است؛ یعنی در گوشه‌ای از دایرهٔ خلافت خدا، حوزه‌ای درست کند و بگوید که اینجا آن خلافت نباشد، بلکه منطقهٔ خلافت غیر خدا باشد. ***استراتژی تفاهم و فرهنگ درگیری با فرهنگ کفر است، چون ارتقاء در جهت‌گیری واقع نمی‌شود مگر در درگیری با فرهنگ کفر.*** البته این فرهنگ کفر محدود به مستکبرین خارجی نیست، بلکه هرگونه عُجب به اصطلاحی که دقّت نظر را در ارتباط با

مولا تضعیف کند، جزء فرهنگ کفر است.

برادر دیندار: یعنی مفاهیم استکباری است.

(ج): به عبارت دیگر «مفاهیم» همان فرم دلبستگی هستند که توسعه و تکامل الهی آنها جز با جنگ با استکبار (جنگ با صفت استکبار)، یعنی جنگ با مصداق آیه «انّ الذین یستکبرون عن عبادته سیدخلون فی جهنم داخرین» حاصل نمی‌شود.

(س): یعنی مفاهیم طریق تولّی هستند.

(ج): مفاهیم، «کیفیت جهت و تولّی» را معین می‌کنند و به معنایی دیگر، طریق اجتماعی می‌شوند. بنابراین استراتژی، درگیری با کفر است.

حال باید دید که آیا می‌شود درگیری با کفر را به سیاستهای مختلف تجزیه نمود؟ یعنی از آنجا که بانک اطلاعات، بدنبال توسعهٔ تفاهم اسلامی است، اگر قرار باشد راه تکامل تفاهم مقید به قید اسلامی بشود، باید یک قید در زیربنای استراتژی اخذ شود تا استراتژی به مبارزه با استکبار و تهاجم علیه استکبار تبدیل شود، یا اگر بخواهیم برای خود استراتژی هم مراتبی ذکر کنیم باید بگوییم: توسعهٔ تهاجم، در تفاهم اجتماعی بر علیه کفر است؟

۱/۴ ـ تعریف استراتژی فرهنگ به درگیری (وصف سیاسی) لازمهٔ بُعد بودن فرهنگ نسبت به جامعه

(س): آیا خود این، یک مسأله سیاسی نمی‌شود به این معنا که از پایگاه فرهنگ یک موضوع سیاسی را پی‌گیری می‌کنیم؟

(ج): مسئله این است که آیا فرهنگ را به عنوان یک بُعد می‌شناسیم؟ فرق بعد با جزء این است که بعد به نحو اشاعه وجود دارد؛ ولی جزء از کل جدا می‌شود، مثلاً حجم، بعد وزن است نه اینکه یک جزء علی حدّه در کنار جزء دیگری بنام وزن باشد. ***اگر گفتیم جامعه دارای یک بعد سیاسی است، آنگاه حضور سیاست در فرهنگ باید راه تکامل فرهنگ را تعریف کند؛*** چون فرهنگ یک بعد است، به همین صورت حضور فرهنگ در سیاست هم باید راه تحقق سیاست را معیّن کند. وقتی می‌گوییم استراتژی «تهاجم بر علیه کفر» است اینگونه نیست که موضوع فرهنگ را ناقص کند و بعد داخل موضوع دیگری شود. معنای این که باید برای تکامل، انگیزه داشته باشیم، چیست؟ مگر انگیزهٔ جزء با درگیری کامل می‌شود؟! بدون ارتقاء ظرفیت که نمی‌شود «جهت» ارتقاء یابد. «فرهنگ» هم که موضوع جهت است، لذا زمانی ارتقاءش ممکن است که ظرفیت (حب و بغض) ارتقاء یابد.

با نگاهی در خود فرهنگ می‌توان گفت «تقوای فرهنگی»، «استراتژی توسعهٔ تفاهم» می‌باشد.

۱/۵ ـ اشاره‌ای به مراتب درگیری با استکبار فرهنگی (تقوای فرهنگی)

۱ حال تقوای فرهنگی هم دارای سه مرحله است. یک مرحله، مرحلهٔ «انزواست»؛ یعنی انسان به گوشه‌ای برود که دیگران روی او اثر نگذارند، در اینجا انسان، یک موضع دفاعی دارد؛ یعنی دیگران باید بنویسند تا او ردّ کند. یک مرحلهٔ دیگر مرحلهٔ «تهاجم» است که فرد به همهٔ موجودیت دشمن حمله و مقابله فرهنگی می‌کند. همهٔ موجودیت او را مؤثر در فکر می‌داند. مقابله هم به این است که فرد هیچ ادب، رفتار و انضباطی را از دشمن نپذیرفته و تحسین نمی‌کند و تمام آنها را دارای یک معنا می‌داند و آن معنا را هم در جهت باطل می‌داند. هر چیزی

راکه از طرف دشمن بیاورند این فرد به معنای فرهنگی‌اش می‌پردازد. دیگران خاصیّت اقتصادی آنرا می‌گویند، ولی این فرد بار فرهنگی آنرا لحاظ می‌کند و می‌گوید: باید دید چه وابستگی‌ای بدنبال دارد؟ چه تأثیری بر فکرمان می‌گذارد؟ و در دلبستگی ما چه اثری دارد؟ با این سئوالات دنبال این است که با بار فرهنگی مخالف درگیر شده، افشاگری کرده و چهرهٔ دشمن را روشن کند. روابطی راکه در ساختار دیگران به آن منزلت و قدر و بها داده شده است و تأثیرش را بر قدر و منزلتهای خودمان، ارزیابی «فرهنگی» می‌کند. سپس با درگیری می‌گوید: برای مقابلهٔ با این چه چیزی نیاز داریم؟ اساساً ما چه چیزی کم داشته‌ایم و اینرا آورده‌ایم؟

دلبستگی به چه مفهومی منشأ این شده که ما نتوانسته‌ایم بالاتر از این را بسازیم؟

(س): آیا این موضع سلبی می‌شود؟

(ج): *فرد در موضع تهاجمی نه تنها مفاهیم کفر را سلب می‌کند، بلکه ایجاب را هم به جهت سلب وابستگی به مفاهیم مطرح می‌کند*؛ یعنی اگر ما دچار اسکتبار درونی نشده بودیم؛ نسبت به استکبار بیرونی ذلیل و زیردست نمی‌شدیم. اینها به هم متقوّمند؛ پس ما هم با استکبار بیرونی نبرد می‌کنیم و هم با استکبار درونی. شما مصرف کنندهٔ محصولات کفّار نمی‌شوید، مگر اینکه یک جای کار شما اشکال داشته باشد. استواری کفر بر اینکه بازار شما بازار او باشد به دلیل وجود یک نقصی در شما است که باید برگشته و دلبستگی فرهنگی از بین برود اگر بگویید: می‌توان مفاهیم را از دیگران گرفت، می‌گوییم این تعریف به کدام دستگاه برمی‌گردد؟ چرا نمی‌گویید: باید شما در منزلت برتر باشید؟ این هم یک تعریف است، چرا اینرا نمی‌گویید؟

بنابراین استراتژی فرهنگی ما درگیری با استکبار فرهنگی است.

(س): آیا در سیاست هم همین گونه است.

(ج): در محور سیاست، استراتژی، درگیری با استکبار سیاسی است.

۱/۶ ـ تشریح دلایل تعریف استراتژی با بیان «سلبی» و نه اثباتی

(س): این حرف از موضع سلبی است. آیا می‌توانیم از موضع مثبت هم برخورد کنیم؛ یعنی ما ایجاب کرده و عرضه کنیم.

(ج): مهمترین مطلب همین است که آیا وقتی شما به مرتبهٔ بالاتر تولّی پیدا می‌کنید، این حالت سلب است یا حالت ایجاب؟

آیا ایجاب متقوّماً با اعطا پیدا می‌شود یا خودتان موجب ایجاب هستید؟

(س): متقوّم به اعطا است.

(ج): پس برای شما نیست. بنابر مبنا شما باید «نه» را بگویید. «بله» را دیگران می‌گویند. شما مقابل آنها می‌ایستید، تردید می‌کنید و می‌گویید اینرا نمی‌خواهیم. سپس قدرت اینکه چه چیزی را می‌خواهید به شما می‌دهند؛ یعنی شما نیاز را اعلام می‌کنید، *پیدایش نیاز؛ یعنی توسعه و تکامل نیاز الی الله تبارک و تعالی مبدأ و راه رسیدن به مثبت است*، در غیر این صورت مجبورید که به غیر خدا بله بگویید.

(س): البته فهم این نکته، خیلی مشکل است.

(ج): هرگاه گفتید من می‌توانم حالت ایجاب چیزی را ایجاد کنم، معنایش این است که آن چیز شایستگی پرستش در همان منزلت را دارد. چون می‌گوئید من با عقل خود آنرا پیدا می‌کنم.

(س): یعنی همزیستی مسالمت آمیز را پذیرفته‌ایم.

(ج): درونی آن به این صورت است.

(س): یعنی بالاتر از این را پذیرفته‌ایم؟

(ج): در بخش درونی، همزیستی مسالمت آمیز را پذیرفته‌اید؛ ابتدائاً همزیستی مسالمت آمیز با کفّار را نپذیرفتید بلکه گفتید با انانیّت نفس آشتی می‌کنم؛ اعلام ناتوانی نمی‌کنم؛ بلکه اعلام شخصیت می‌کنم. اعلام شخصیت به معنای اعلام انانیّت است.

(س): آیااعلام شخصیت «بد» است یا «خوب»؟

(ج): خیلی «بد» است.

(س): اعلام هویّت اجتماعی که بد نیست؟

(ج): اینرا فراموش نکنید که هرگز هویت اجتماعی به خود انسان تعریف نمی‌شود. انسان نمی‌تواند خودش را به خودش تعریف کند و همچنین نمی‌تواند خودش را به انسان دیگری تعریف کند، بلکه فقط می‌تواند خودش را به کمال مطلق (خدای متعال) و به تقرّب تعریف کند.

(س): تقرّب، درگیری با کفر را نتیجه می‌دهد.

(ج): حصول تقرّب به مقابلهٔ با کفر امکان پذیر می‌شود.

(س): همین استراتژی در سیاست هم هست که «ام‌القرای اسلامی» را مطرح می‌کنند.

(ج): ما صحبت «امّ القرای» را مطرح نکردیم.

(س): یعنی ما درمقابل باید استدلال کافی داشته‌باشیم.

(ج): ما برای کفر مراتب قایل می‌شویم، هرگونه استغنایی از خدای متعال در هر سطحی کفر است؛ یعنی اعلام موجودیت است. به عنوان مثال شما می‌گویید که هیچ کس در کشور حق ندارد در مقابل نظام، اعلام سلطنت کند؛ یعنی کسی حق ندارد مثلاً فردا از قم یک اعلامیه‌ای چاپ کند و بگوید حوزهٔ سلطنت ما منطقهٔ چهارمردان است و به خارج هم اعلام کند که ما طبق قوانین و اساسنامه و قانون اساسی خودمان با همهٔ دنیا ـ از جمله ایران ـ حاضر به برقراری رابطه هستیم. بعد هم بگوید: ما هم انتخابات داریم و در محله چهارمردان این انتخابات را برگزار می‌کنیم. این ادعا که صحیح نیست. محال است که شما درون یک کشور، کشور دیگری درست کنید. نظام چنین چیزی را نمی‌پذیرد. هرگونه اعلام استغنایی در برابر خدای متعال در حکم اعلام الوهیّت در همان مرتبه است. البته باید این بحث در جای خودش بحث شود. وظیفهٔ ما درگیری با «کفر» است؛ یعنی وظیفهٔ ما تعبّد و «تولی» است.

این حرف به معنای این است که ما با خودمان هم آنگونه آشتی نیستیم که خودمان را بپرستیم.

نه تنها با کفاری که دنیا را می‌پرستند، آشتی نیستیم بلکه با پرستش غیر خدا قهر هستیم، با پرستش غیر خدا می‌جنگیم. اگر عقل هم گفت که من را بپرستید با آن هم می‌جنگیم می‌گوییم: هنر تو درگیری با دشمن است نه اعلام استقلال.

(س): یعنی این استراتژی اصل حرکت می‌شود.

(ج): احسنت! ما می‌گوئیم تکامل پیدا نمی‌شود مگر به «تولی». «تولی» محال است که جزء با درگیری، ظهور و

تحقق یابد، «تولی» یعنی نپسندیدن خود و پسندیدن مولا.

همین که شما می‌گویید: من با نفس اماره‌ام می‌جنگم به معنای این است که با میل خودم می‌جنگم، آنهم برای اینکه آنرا پاک کنم. تا آخر کار همین را می‌گویید: هر چه نفس را صیقل دهم باز سخت‌گیری را هم بالاتر می‌برم این کار توقف پذیر نیست، هر چه نفس را هم صیقل بدهیم، زیرکانه‌تر حاضر می‌شود. بنابراین «تفاهم» هر قدر بخواهد روشن‌تر بشود، خطر لغزش او بیشتر می‌شود؛ لذا مرتباً پاک کردن آن لازم است.

*** جمعبندی: محوریت استراتژی فرهنگ در تعیین استراتژی بانک**

درگیری با کفر به عنوان یک وصف و درگیری با استکبار، کلاً استراتژی تکامل می‌شود. در این بحث منظور ما درگیری با استکبار فرهنگی است.

(س): آیا نمی‌توان بر روی خود مفهوم آورد و گفت: مفاهیم استکبار؟

(ج): در آنصورت مفاهیم را تقسیم کرده‌ایم. آیا باید استکبار فرهنگی بگوییم یا فرهنگ استکبار؟

(س): آیا این، «استراتژی بانک» می‌شود یا «استراتژی اصل فرهنگ»؟

(ج): بنابراین ما یک تحقیقات در کل فرهنگ داریم که باید یک چنین استراتژی برای کل فرهنگ داشته باشیم. ***پس درگیری با استکبار فرهنگی، استراتژی تکامل فرهنگ است. بعد این فرهنگ یک بخشی به عنوان شبکه اطلاع رسانی و بانک توسعه و تکامل دارد. که باید در موضوع کارش، استراتژی فرهنگ لحاظ شود.***

۲ ـ بررسی طریق دستیابی و تعریف «هدف» تأسیس بانک

۲/۱ ـ تبیین هدف بانک از طریق سهم تأثیر و کارآمدی آن در تکامل فرهنگ

(س): یعنی در واقع بانک خودش یکی از طرق رسیدن به آن اهداف است.

(ج): احسنت! یعنی اگر ما برای فرهنگ یک هدف بزرگ در نظر بگیریم می‌گوئیم باید همان منزلتی که توسعهٔ تفاهم در توسعهٔ فرهنگ دارد، به قید مبارزه علیه کفر، بنام استراتژی آن ذکر شود. حال در اینجا که هدف بانک را توسعهٔ تفاهم اجتماعی نوشته‌ایم آیا بانک را در شکلی که در سطح خودش در موضوع تکامل سهیم است، ذکر کرده‌ایم یا بانک را از تکامل جدا کردیم؟ ***به عبارت دیگر چون در نظر ما بانک به عنوان یک انبار نبوده، بلکه آنرا سهیم در تکامل ذکر کردیم. (سهیم در تکامل تفاهم است)، لذا این «تکامل» بعنوان هدف بانک می‌شود.***

(س): ما قبلاً بانک را به عنوان «پایگاه جریان نظام اسلامی تفاهم اجتماعی» ذکر کردیم.

(ج): حالا چنین پایگاهی را بعنوان پایگاه رزمی و پایگاه درگیری بگویید.

(س): آیا آنگاه استراتژی فرهنگ، زیربخش آن می‌شود؟

(ج): استراتژی بانک، زیربخش استراتژی فرهنگ می‌شود.

(س): آیا خود بانک زیربخش استراتژی فرهنگ می‌شود؟

(ج): خیر! خود بانک یک موضوع است که باید آنرا در سرفصلهای فرهنگ ملاحظه نمود، باید بگوییم فرهنگ مثلاً یک جا برای مرکز تحقیقات، و یک جا برای بانک و یک جا هم برای ارتباط دارد که فرضاً صدا و سیما عهده‌دار آن است. با این وصف، بانک که بعد از تحقیق بعنوان

سرفصل دوم فرهنگ است؛ چه نقشی دارد؟ باید نقش آنرا بر اساس درگیری با کفر تعریف کنیم. این حرف معنایش این است که بعداً وقتی می‌خواهیم فیش‌های اطلاعاتی را در بانک معین کنیم، هرگز نسبت به فیشها بی‌طرف نیستیم. باید جهت فیشها را معین کنیم و سپس منزلت آنها را در آن جهت نشان دهیم. مثلاً بگوییم: جای این فیش در نظام اطلاعات کفّار کجاست و کارآمدی‌اش برای آنها چه چیزی است؟ ما در مقابل آن چه چیزی داریم و چگونه به آن آسیب می‌زنیم؟

(س): اگر اینگونه شد آیا «توسعهٔ اسلامی تفاهم» می‌تواند هدف خاصّ بانک باشد یا هدفی شامل‌تر از بانک است، یعنی هدفی است که چند سر فصل دیگر را هم می‌پوشاند؟

(ج): بنا به تعریفی که فرمودید چه چیزهایی بعنوان پایگاه بانک ذکر شده است؟

(س): «پایگاه جریان نظام اسلامی تفاهم اجتماعی».

(ج): «جریان» نظام است نه تکامل نظام.

(س): بله، جریان نظام است.

(ج): باید وقتی عنوان‌ها را معلوم می‌کنیم، بپذیریم که اگر در حین کار مطلبی باید تکامل یابد؟ روی آن دقّت کنیم، مثلاً ببینیم که آیا پایگاه، تکامل است؟ یا این مسألهٔ تکامل در آنجا فرض شده یا خیر؟ آیا در پیش فرضها ذکر شده یا خیر؟ و ...

(س): بله، گفته‌ایم پایگاه جریان نظام اسلامی توسعهٔ تکامل اجتماعی.

(ج): آیا توسعه را ذکر کردید؟

(س): توسعه را حذف کرده بودیم.

(س): بله، ما گفته‌ایم: پایگاه جریان نظام اسلامی «توسعه» تفاهم اجتماعی.

(ج): اگر در آنجا «توسعه» هست. اینجا هم باید حتماً قید توسعه باشد.

(س): ما در اینجا در واقع جریان نظام اسلامی را طریقی برای توسعهٔ تفاهم دانسته‌ایم.

(ج): اگر این تعریف اولیه را در صفحهٔ اول نوشته بودید، بهتر می‌شد، حتماً باید تعریف را بیاورید، تا اینکه هدف با تعریف مقایسه شود.

(س): اینرا به عنوان موضوع کار قرار داده‌ایم.

(ج): موضوع همان تعریف آن است، هرگاه گفتید موضوع آن، این است؛ یعنی آنرا به این تعریف می‌کنم. ابتدا باید ربط موضوع به هدف معلوم شود.

(س): یعنی بانک به عنوان زیربخش آن هدف کلّی که توسعهٔ تفاهم باشد ...

(ج): ***خیر! موضوع شما دارای یک کارآمدی است که کارآمدی آن پیدایش هدف است.***

(س): الان جایگاه خودموضوع نسبت به‌آن هدف چیست؟

(ج): بنابر تعریفی که در اینجا برای موضوع کردید، اگر هدف آنرا توسعهٔ تحقیقات قرار دهیم ...

(س): البته این مؤخر از هدف است؛ یعنی اگر هدف، توسعهٔ تحقیقات باشد، آنگاه موضوع بانک چیز دیگری می‌شود.

(ج): اگر موضوع را قبلاً معین کردید، باید هدف توسعهٔ نظام اسلامی باشد.

(س): حتماً همین گونه است.

(ج): آنگاه خیلی از فرضها ردّ می‌شود.

(س): آن فرضها را بنابراینکه هنوز این پذیرفته نشده مطرح کرده‌ایم.

(ج): اگر این فرض تمام شد، باید قید درگیری را هم بیاورید، یعنی بگوئیم پایگاه درگیری ...

البته از نظر تنظیم عبارت می‌توانید در جلسهٔ آینده خودتان پیشنهاد بدهید، اما باید در پیشنهاد شما درگیری اصل باشد، یعنی باید در عبارتتان درگیری اصل بوده و کلماتی مانند تفاهم، درگیری و تکامل و... جزء مفردات اصلی آن باشد.

۲/۲ ـ ضرورت بیان «کارآمدی موضوع» و «لزوم بهینه آن» در معرفی هدف

(س): نکته‌ای که برای بنده مبهم مانده، این است که ما هدف را توسعهٔ اسلامی تفاهم اجتماعی ذکر کردیم و ...

(ج): «پایگاهش» اینجاست برای فرهنگ اینگونه پایگاهی ذکر نمی‌شود.

(س): برای فرهنگ چنین پایگاهی نیست، امّا برای فرهنگ یک استراتژی در نظر گرفتیم آیا این توسعهٔ تفاهم زیر بخش فرهنگ است؛ یعنی یکی از اهداف و سرفصلهای ...

(ج): یکی از سرفصلهای بانک است، مثلاً یکی از آنها باید ارتباطات جمعی باشد.

(س): توسعهٔ تفاهم، هدف کدام سرفصل است؟ آیا هدف خود فرهنگ است؟ یا هدف یکی از سرفصلهای برنامهٔ فرهنگ.

(ج): به قید موضوع «سرفصل» می‌شود و بدون قید و بدون شرط ...

(س): در اینجا که بدون شرط آمده است. (توسعه اسلامی تفاهم اجتماعی) آیا این هدف خود فرهنگ است.

(ج): شما یک پایگاهی را ذکر کرده‌اید.

(س): خیر، آن یک موضوع است.

(ج): عین همان، باید در اینجا هم ذکر شود.

(س): آن موضوع را علی فرض می‌دانیم، ما هدف را توسعه اسلامی تفاهم اجتماعی قرار دادیم، آیا این هدف فرهنگ است یا هدف بانک؟

(ج): اگر ما اینرا در ارتباط با موضوعمان ببینیم، ***باید برای موضوع در مرتبهٔ بالاتر یک کارآمدی قایل باشیم که همان هدف ما می‌شود.*** پس باید دید که آیا موضوع هم جزئی از هدف است یا خارج از هدف؟

(س): خارج از هدف است.

(ج): موضوع چیزی است که ...

(س): یعنی ده تا فعالیت است که اگر تغییر کند و انجام شود، هدف محقق می‌شود، یکی از آن اهداف ...

(ج): مگر فعالیتها، همان جوانب موضوع شما نیستند؟

(س): بله، هستند.

(ج): بنابراین موضوع شما در حال تغییر است. پس باید موضوعتان را در زمان دوم، به صورت هدف ببینید؟

(س): خیر، تغییر خود موضوع در مرتبهٔ دوم همان هدف جزئی می‌شود.

(ج): آیا موضوع در مرحلهٔ آخر، تغییر کامل و تکامل پیدا کرده است.

(س): اگر موضوع کلّی را در نظر بگیریم، بله و ...

(ج): اگر بجای پایگاه بنویسیم تکامل پایگاه یا بنویسیم توسعهٔ پایگاه آیا این می‌تواند هدف خود بانک باشد؟

(س): بله، توسعهٔ پایگاه می‌تواند هدف خود بانک باشد.

(ج): اگر بگوییم توسعهٔ پایگاه هدف بانک است البته با قیودی که در ذیل آن می‌آید، آنگاه استراتژی آن از طریق درگیری ...

(س): آن استراتژی که ...

(ج): پایگاه درگیری است.

(س): ممکن است آن توسعهٔ اسلامی تفاهم هدف مثلاً صدا و سیما هم قرار گیرد.

(ج): بله، اگر اینجا یک قیدی به تعریف اضافه کنید و بگویید توسعهٔ پایگاه «هدف» می‌شود و وقتی که بگویید پایگاه درگیری می‌شود استراتژی.

(س): ما قبلاً پایگاه را فرض کرده‌ایم، یعنی باید برای توسعهٔ اسلامی تفاهم یک پایگاهی داشته باشیم.

(ج): توسعهٔ خود پایگاه است نه اینکه برای او باشد.

(س): آیا پایگاه را فرض گرفته‌ایم یا خیر؟

(ج): پایگاهی داریم اما این برای چه چیزی است مثلاً می‌گوییم یک قلم داریم برای نوشتن.

(س): اگر حرف این باشد که اصلاً پایگاهی نمی‌خواهیم، به این معنا که بگوییم برای توسعهٔ تفاهم چه احتیاجی به پایگاه داریم؟

(ج): معنای این حرف، تردید در اصل موضوع بانک است، ولی اگر کسی گفت برای نوشتن قلم می‌خواهم و بعد گفت هدفم بهینه شدن خود قلم است.

(س): اگر هدف این باشد، درست است.

(ج): اگر ما گفتیم وقتی موضوع داخل در یک مجموعه می‌شود، باید تغییرات خودش تغییرات کارآمدی‌اش را نتیجه دهد؛ در این صورت شما می‌توانید آنرا هم به بهینه شدن موضوع و هم به بهینه شدن کارآمدی تعریف کنید.

(س): آیا می‌توانیم موضوع را به بهینه شدن کارآمدی‌اش تعریف کنیم.

(ج): بله، بگوئید: باید کارآمدی موضوع بهتر بشود و این را هدف قرار دهید، مثلاً بگوییم باید قلم بهتر بنویسد، مثلاً روان نویس شود.

(س): بله، می‌شود این هدف خود فعالیت ما باشد.

(ج): در فعالیت شما خود قلم بهینه شده است. اگر بهینه شده و قلم بهتر بنویسد، چگونه می‌شود؟

(س): آن «برای»ای که از اول برای بهینه شدن در نظر گرفته بودیم هم تغییر می‌کند. یک قدم به آن هدف نزدیکتر می‌شویم.

(ج): احسنت.

۲/۳ ـ ضرورت تعریف موضوع قبل از اقدام به معرفی هدف

(س): این در صورتی است که قبلاً فرض کردیم که برای تحقق هدف، باید این قلم بهینه شود. این یکی را کجا ذکر کردیم؟

(ج): وقتیُ این را درون خود سرفصلها ذکر کرده‌اید، یعنی گفته‌اید که پایگاه می‌خواهیم، باید دید چرا پایگاه می‌خواهید؟

(س): این مطلب را ما می‌گوئیم و قبلاً ذکر نشده بود و در جای دیگری هنوز اثبات نشده است.

(ج): آیا موضوعاتتان تعریف نشده است؟

(س): مگر ما در ابتدای کار نیستیم؟

(ج): الان برای کلّیات به چه مراحلی نیاز داریم؟

(س): اگر ما قبول کرده باشیم که بانک را لازم داریم برای استفاده در ...

(ج): خیر ما قبول نمی‌کنیم، ما ابتدا می‌گوییم باید برای یک موضوعی، یک «ضرورتی» تمام شده باشد. آیا در اینجا تمام شده یا نشده؟

(س): در تعریف بانک، ضرورت را تمام کردیم.

(ج): آیا تعریف آنرا الان دارید، یا در «تردید» بسر می‌برید؟

(س): اگر تعریف آنرا علی فرض بگیریم ...

(ج): خیر «علی فرض» نداریم، با تردید نمی‌شود راه رفت، بعد بگوییم چون هنوز در اوّلی تردید است، نمی‌توان دومی را گفت.

(س): در جدول تعریف کارنامه که تعریف آن آمده و ما پس از آن حرکت کرده‌ایم.

(ج): اگر مؤخر از آن حرکت کرده‌ایم، نباید تعریف را «علی فرض» بدانیم.

(س): بله، درست است.

(ج): پس این «تعریف» است. در هر جا که هیچ تعریفی نداشتید، باید به سراغ ضرورت آن برویم و پیرامون ضرورت بحث کنیم تا به تعریف برسیم، ولی اگر تعریف را پیدا کردید، دیگر نمی‌شود گفت علی فرض، و سئوال کنید از کجا ثابت شده که به بانک نیاز داریم؟ یعنی هر تردیدی در هر زمانی پذیرفته نیست.

(س): بله من این را نسبت به هدف عرض کردم.

* **جمعبندی: معیار بودن تعریف موضوع در توصیف هدف**

(ج): ابتدا که موضوع را تمام کردید، بعد باید هدف را بر اساس موضوع بیان کنید.

شما باید موضوع را معیار تعریف هدف قرار دهید.

حالا اگر بخواهیم قید بزنیم مثلاً بیست قید به توسعه بزنیم، باید آن بیست قید را از موضوع درآورید. به بانک چه گفته‌اید؟

(س): پایگاه جریان نظام‌اسلامی توسعه‌تفاهم اجتماعی.

(ج): باید این را در اولین سطر بنویسید. بگویید این امر ثابت شده است، آنگاه می‌خواهیم بر اساس این معیار، گزینش احتمالات کنیم. کارآمدی چنین موضوعی چیست تا ما بگوییم چه هدفی دارد؟

(س): کارآمدی آنرا که قبلاً ثابت کردیم.

(ج): یعنی گفته‌اید که این در جامعه چکاره است؟ وقتی که این را می‌گوئید می‌خواهید آن کار و آن «برای» مشخص شود. آیا در اینصورت هدفش را هم گفته‌اید؟

(س): هدف شامل بر بانک را گرفته‌ایم.

(ج): خیر، آیا موضوع بانک را گفته‌اید؟

(س): بله موضوع آنرا گفته‌ایم.

(ج): آیا کارآمدی خودش را ذکر کرده‌اید یا کارآمدی شامل تر از آنرا معرفی کرده‌اید؟

(س): کارآمدی خودش را گفتیم.

(ج): اگر کارآمدی‌اش را ذکر کردید، پس هدف هم معلوم شد، چون شما می‌خواهید کارآمدی آن بهینه شود.

«وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ»

جلسهٔ ۳

زمینهٔ آشنایی با

طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۰۲/۰۵

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

ملاحظه معنا و لوازم «استراتژی» تأسیس بانک اطلاعات

فهرست:

۱ـ اشاره‌ای به تعریف استراتژی و تقوم آن به سیاستها ۱

۲ـ تشریح علت قرارگرفتن «درگیری با استکبار» بعنوان استراتژی تکامل ۱

۳ـ ملاحظه دلایل «صبغهٔ سیاسیِ» استراتژی تکامل تفاهم ۳

۴ـ تحلیل مکانیزم تأثیرگذاری «درگیری» در تکامل تفاهم ۴

۵ـ بررسی نقش بانک اطلاعات در درگیری ۵

۶ـ نقد و بررسی احتمالات پیشنهادی در تعیین استراتژی تأسیس ۶

* جمعبندی: تلازم درگیری با تکامل تفاهم اجتماعی ۷

نام جزوه : زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات
استاد : حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
عنوان گذار : حجةالاسلام یوسف حسین‌نژاد
ویراستار : حجةالاسلام یوسف حسین‌نژاد
کد بایگانی: ۰۱۰۵۸۰۰۲
تاریخ جلسه : ۷۵/۰۲/۰۵
تاریخ انتشار : ۷۶/۰۷/۱۹
حروفچینی : واحد انتشارات

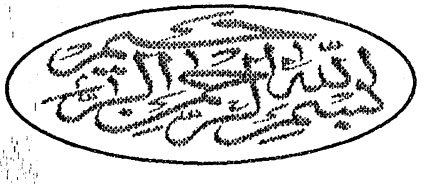

جلسه ۳ | زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات | ۷۵/۰۲/۰۵

« ۴۲ دقیقه »

ملاحظه معنا و لوازم «استراتژی» تأسیس بانک اطلاعات

۱ـ اشاره‌ای به تعریف استراتژی و تقوم آن به سیاستها

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: در تعریف استراتژی میگوییم، در اینجا استراتژی یک کارآمدی دارد که اگر بخواهیم با توجه به این کارآمدی آنرا تعریف کنیم، باید بگوئیم ***استراتژی وسیله هماهنگ سازی سیاستها در درازمدت است.*** بر اساس این فرض، (کارآمدی و اثر) می‌توانیم بگوئیم که استراتژی بصورت تحلیلی هم می‌بایست معرف سیاستهای دراز مدت باشد؛ یعنی اگر بخواهیم اثر آنرا معرفی کنیم، میگوییم «هماهنگ سازی» است و اگر هم بخواهیم بگوئیم که خودش از چه چیزی بوجود آمده است، می‌گوئیم از «سیاستها» بوجود آمده است، چون چیزهائی که روی هم یک محوری را تحویل می‌دهند؛ باید همان سیاستها باشند، از این رو باید استراتژی قابل تحلیل به سیاستها باشد؛ به عبارت دیگر باید امکان بررسی تقسیمات درونی عواملی که منتجه آنها پیدایش استراتژی است، وجود داشته باشد. این عوامل باید از تحلیل خود منتجه (استراتژی) بدست آید، بگونه‌ای که معلوم شود این وحدت تقوّم به چه کثرتی (سیاستها) است.

بنابراین اگر بخواهیم استراتژی را به اوصاف تعریف کنیم، باید به «سیاستها» تعریف شود. در بررسی کارآمدی استراتژی هم باید دید تأثیر این وحدت بر کثرت (سیاستها) چیست؟ در این رابطه می‌گوئیم استراتژی، سیاستها را هماهنگ می‌کند، پس در اینجا یک تأثیر دوطرفه وجود دارد، چرا که استراتژی در پیدایش، متقوم به سیاستها است و از جهت منتجه بودن (جنبه وحدتی) بر سیاستها مؤثر است، اگر بخواهیم اوصاف این وحدت را تقسیم کنیم و آن را به کثرت برسانیم، باید به سیاستگذاریها برسیم.

۲ـ تشریح علت قرار گرفتن «درگیری با استکبار» بعنوان استراتژی تکامل

یک نکته این است که آیا می‌توان محور هماهنگ

سازی سیاستها برای رسیدن به تکامل «کمال، توصیف و هدف» را درگیری با کفر دانست؟ در تعریف کمال، حتماً باید ظرفیت میل، توسعه پیدا کند؛ یعنی میل، گرایش به نگهداری وضع نداشته باشد. البته باید دید میل چگونه از وضع خارج می‌شود؟ پس باید علت گرایش به وضع و پسندیدن وضع عجب به وضع و پرستش وضع را تحلیل نمود. از طرف دیگر باید گذر از وضع، گرایش به کمال، نفی وضعیت و نپسندیدن وضع هم تحلیل شود. بعد می‌گوئیم هر استراتژی که به پرستش دنیا ختم شود، «وضعیت‌گرا» است؛ نهایت ممکن است وضعیت گرایی آن جزئی باشد و هر استراتژی که وضعیت را نفی می‌کند «کمال گرا» است.

در نگرش دوم احتیاج عالم به خدا ذکر شده و صفات جمال و جلال بیان می‌شود و بعد خداوند از این فهم تسبیح می‌شود، در این نگرش فرد مصنوع ذهنی خودش را نمی‌پرستد. در پرستش حالتی دارد که معجب به این حالت نمی‌شود و این حالت را رد می‌کند. شی و نعمتی را می‌بیند؛ اما در آن متوقف نمی‌شود و خدا را شکر می‌کند؛ یعنی برای خود نعمت، شکر و حمد نمی‌کند. انس با اشیا را می‌پسندد؛ ولی در این پسند متوقف نشده و آنرا رد می‌کند. این مسئله مهمی است که در تعریف تکامل چه چیزهائی آورده می‌شود؟

بعنوان مثال اگر بگویند آزادی چیست؟ آیا می‌گوئید آزادی بمعنای گزینش در یک شعاع محدود و محدودیت نسبت به بالاتر از آن شعاع و آن افق است؟ یا اینکه می‌گوئید آزادی بمعنای قدرت عبور از شعاع و گزینش افق جدید است؟ در فرض دوم آزادی به «تکامل محدودهٔ آزادی» تعریف شده است، یعنی اینکه انسان قدرت داشته باشد از محدوده عبور کند، نه اینکه قدرت حرکت درون یک شعاع را داشته باشد؛ بلکه بتواند از یک شعاع و از یک حد بگذرد. در بررسی این تعریف باید گفت این فرض در جامعه تحقق می‌یابد، چون انسان از یک گزینش خاص طبیعی به یک گزینش اجتماعی می‌رسد. بعد شاید بگویید آزادی بالاتر از این است که انسان قدرت تغییر شعاع «شعاع گزینی» را هم داشته باشد؛ یعنی در تکامل تاریخی‌اش مؤثر باشد که این همان «آزادی تکاملی» است. در تحلیل این تعریف باید از تکامل تعریفی ارایه داد و آزادی را به لوازم گذر از حد اجتماعی و ورود به حد تاریخی تعریف نمود. در اینجا می‌بایست تکامل جامعه؛ یعنی تکامل بستر گزینش، موضوع انتخاب باشد. این انتخاب، انتخابِ محدود به تکامل و آزادی تکاملی است. همانند تعریف آزادی می‌گوئیم ***استراتژی، گزینش تکاملی است. شرط گزینش تکاملی هم نفی محدوده‌های درونی است؛ باید با کسی که درون محدوده‌ها است، بجنگند.***

بنابراین باید دید بزرگترین حرکت تکاملی کدام است؟ شما برای کمال چه تعریفی ارائه می‌کنید؟ در جواب باید گفت ***کمال همان گرایش به کمال مطلق است، لذا با محدوده‌ها درگیری دارید*** و می‌خواهید منطقاً از محدوده‌ها بگذرید. میخواهید جزء ولادت تاریخی باشید. البته یک عده هم اینگونه نمی‌خواهند و گرایشی به کمال مطلق ندارند، آنها می‌خواهند در همین محدوده‌ها عمل کنند، آنها می‌خواهند در پسند خود می‌خواهند نسبت به جامعه موضعگیری داشته باشند، آنها نمی‌خواهند پسندشان بریده از کار شما باشد. آنها در پسند خودشان تغییرات بستر اجتماعی را در دست گیرند. بعبارت دیگر

آنها تکامل تاریخی را در محدودهٔ پسند دنیا برگزیده‌اند. در حالکیه شما تکامل تاریخی را در حد تقرب به کمال مطلق مورد توجه قرار می‌دهید.

آنها نمی‌توانند دقدقه را از بین ببرند؛ چون تنازع در محدودیت وجود دارد و حرص جزء اخلاق آنها شده و درونشان از حسد و غضب پُر می‌شود. نکته مهم این است که غضب آنها در جامعه‌اشان کارایی دارد؛ اما غضب شما در سیستم‌تان کارآیی ندارد؛ بلکه غضبت‌تان نسبت به بیرون از جامعه شما کارآیی دارد، رأفت شما نسبت به درون است، در نظام اجتماعی مرتباً ایثار نسبت به مؤمنین گسترش می‌یابد، اشداء می‌شوید و غلیظ می‌شوید، اما غضب شما ارگانیزه می‌شود و بردارها بر علیه کفار، به منتجه واحدی تبدیل می‌شود.

بنابراین شما هم میل و نفرت دارید؛ ولی نفرت شما بر پایه میل شکل گرفته است، خصلت میل شما این است که غضب را به بیرون منتقل می‌کند، میل‌تان، میل تکاملی است. میل تکاملی قادر است که غضب را از داخل سیستم به بیرون برده و سیستم را به ناهنجاری مبتلا نکند. وقتی غضب به بیرون منتقل می‌شود، این غضب، علت الفت بیشتر درون می‌شود، یعنی درگیری نه تنها در داخل کینه ایجاد نمی‌کند، بلکه بالعکس شده و منشاء ایجاد محبت می‌شود. چون از ابتدا بر اساس محبت خدای متعال حرکت را شروع کردید و تعلق به او علت بی اعتنایی به غیر او شده است، بعد بخاطر خدا با مؤمنین معاونت کردید، سپس نظام مؤمنین با نظام کفار درگیر می‌شود. این جنگ موجب و منشاء الفت و محبت بیشتر مؤمنین بهم می‌شود، تفاهم شدیدتر از قبل انجام می‌گیرد و ارتباط خیلی محکمتر می‌شود؛ چون تعلق روانی شدیدتر می‌شود، ارتباط اجباراً به ایشان تحمیل نمی‌شود، بلکه وحدت را احساس می‌کنند و احساس تنازع و درگیری کم می‌شود. هوای نفس (خود محوری) مرتباً تلطیف و اصلاح می‌شود و خدای محوری ایشان مرتباً در ارتباطشان با برادرانشان تعریف جدید می‌یابد.

باید بگوئیم این مسئله فقط در وضعیت سیاسی وجود ندارد، بلکه در فرهنگ هم اینگونه است، در اطلاعات هم اینگونه است، اطلاعات یک چیز خشک و جدا و بریده از انگیزه نیست. سرپرستی و رهبری جریان اطلاعات هم یک چیز بریده و خشک نیست؛ بلکه یک چیز جاندار است که در خدمت توسعه تفاهم اسلامی محض است. گرچه بانک بعنوان پایگاه و خانه اطلاعات است؛ مرتباً جریان پیدا کرده و هم بهینه می‌شود و هم بهینه می‌کند. اطلاعات همانگونه که اندیشه را بهم ارتباط می‌دهد؛ انگیزه‌ها و دلها را نیز بهم ارتباط می‌دهد، یک خبر علمی می‌تواند در یک عده محبت و امید ایجاد کند، همانگونه که در سطح بالاتر مدیریت تولید خبر این کار را انجام می‌دهد. یک خبر هم تولی به بانک ایجاد کرده و هم ولایت بانک را در تولید محصولات ایجاد می‌کند، البته به نسبت خاصی که بانک در تتبع و تحقیق کارآمد باشد. با این توصیفات به یک نسبت تعریف استراتژی به درگیری تقریب می‌شود.

۳ـ ملاحظه دلایل «صبغهٔ سیاسی» استراتژی تکامل تفاهم

برادر دیندار: البته فرمایشات شما مطلب را کامل کرده و لطیفترین تحلیلی است که ممکن از استراتژی داشت، در عین اینکه بنظر می‌آید بیشتر صبغهٔ سیاسی و عرفانی دارد.

(ج): احسنت، نکته این است که آیا اطلاع و گمانه

بـدون انگـیزه و بـریده از بـار سـیاسی و عـرفانی ایـجاد می‌شود!؟ آیا انسان در امر گمانه‌زنی بدون «انگیزه» نسبتی را بین دو موضوع برقرار می‌کند؟ یا این کار برای یک نفع و ثمره‌ای است و «برای» دارد. به عبارت دیگر ایجاد اطلاع هم یک فعل است.

(س): یعنی واقعاً معرفت است.

(ج): یعنی امکان معرفت به تولید یک آگاهی، بـدون هیچ انگیزه وجود ندارد، این انگیزه هـم در کـنه خـودش می‌تواند هیچ سـرپرستی را نـداشـته بـاشد، بـله حـتماً در صورت آن پرستش نیست؛ ولی حتماً محوری که آن محور اصل قرار گرفته تا شما این کار را انـجام دهـید؛ یک چـیز دیگری غیر از این کار است.

(س): یعنی تا تفکر یا برای تعیش است و یا برای پرستش.

(ج): احسنت، ***باید دید راندمان نهائی تفکر چیست؟*** یعنی «برای» نهائی آن چه چیزی است؟ اگر کسی بگـوید علم برای علم است، می‌گویم این علم برای علم را بـرای چه چیزی می‌خواهید؟ شاید بگوید انسان اینگونه دوست می‌دارد. می‌گویم پس بگـوئید عـلم بـرای دوست داشـتن است . سپس می‌گویم دوست داشتن برای چیست؟ شاید بگوید این چه سئوالی است، دوست داشـتن یک حـالی است. می‌گویم این حال را توصیف کنید؟ که آیا این حال، حال علاقه به دنیاست و یا حالِ عـلاقه بـه خـدای مـتعال است؟ این حال چیست؟

خـود) و از بـین رفـتن و وجـود و تکـاملش بـا چـه مجموعه‌ای سازگار است؟ اگر این حال، حال یک جامعه شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ بـعبارت دیگـر بـیائیم از مـنظر مسایل پرورشی، شناخت شناسی کنیم، نگـوئیم مکـانیزم شناخت چیست؟ و شناخت چگونه پیدا مـی‌شود؟ بـلکه بگوئیم این شناخت چه اثر پرورشی بر روح دارد؟ آنگـاه بررسی کنیم که این پرورش در کدام گرایش قابل تـعریف است؟ در این مسئله این امر بستگی دارد به اینکه در کدام جهت پرورش می‌یابد؟ ***چون همیشه جهت پـرورشی بـر پرورش حاکم است. جـهت، مـعرف ایـن است کـه ایـن شناخت چه ارزشی و برای کجا ارزش دارد؟***

حال می‌توان این مطلبی را که دربارهٔ آگاهی گفته شـد دربارهٔ آن جایی هم که گردش اطلاعات را بمنظور توسعه اطلاعات در اختیار دارد (بانک) بیان کرد. لذا در اینجا هم مـی‌گوئیم جـهت بـانک چیست؟ در جـواب مـی‌گوئیم «اسلامی» است، بعد باید گفت چه سیاستی بر این حاکم است؟ می‌گویم تکامل را در درگیری با کفار می‌دانیم.

۴ـ تحلیل مکانیزم تأثیرگذاری «درگیری» در تکامل تفاهم

(س): من دربارهٔ رابطه بین استراتژی و مسئله تـفاهم سئوال دارم. در مورد تولی این مطلب بیشتر سازگار است، چون تولی اظهار محبت از طرف یک فـرد بـه ولی بـالاتر است. اگر چه توسعه مکانی ولّی هم به تولی بستگی دارد؛ امّا در تفاهم یک طرف مطرح است؛ طرفینی که شاید بـر هم ولایت هم نداشته باشند ...

(ج): یعنی هم عرض‌اند، در جنگ با کفار دوستی شما با دوستانتان بیشتر می‌شود، زمانی که در جنگ هستید واز شهر برای خداوند راه مـی‌افـتید تـا بـطرف جـبهه بـروید؛ درست است که با لشکر همراه بوده و تا یک نسبتی هم آنها را دوست مـی‌داریـد؛ امـا در مـیدان جـنگ فـداکـاریها را می‌بینید و قلباً شیفتهٔ فداکاری آنها می‌شوید و بمیزانی که دوست دارید آنها با کفار بجنگند، به آنها کمک مـی‌کنید؛

یعنی دوست دارید که خودتان را در کار آنها سهیم بدانید و قدرت شما زیاد باشد و باندازه ده نفر با کفار بجنگید، لذا هم خودتان می‌جنگید و هم به آنها کمک می‌کنید، مثلاً می‌گوئید یک آر پی جی به رفیق خود رساندم و یکی هم در دست خودم بود. و دو نفری با هم مشغول نبرد شدیم. اما وقتی به دوست شما صدمه وارد می‌شود، گویا به خودتان صدمه زده‌اند و ... محبت و ایثار در درون لشکر شما موج می‌زند.

(س): یعنی در آنجا محبت هم طرفینی است.

(ج): بله، اینجا طرفینی می‌شود، در اینجا از نظر سیاسی زمینه تفاهم شما فراهم شده است و بدنبال لغت می‌گردید، این محبت طرفینی، در صورتی که در درگیری نباشد به این شدت نمی‌رسد، چون اگر در تعریفها، منافع اصل شد منفعت شما با منفعت دوستتان بهم درگیر است؛ ولی اگر جنگ با بیرون شد (غضب به بیرون منتقل شد) این کار ضریب می‌خورد و محبت داخلی را قوی می‌کند.

(س): آیا به نظر نمی‌آید که این استراتژی با یک واسطه بتفاهم منجر می‌شود؟

(ج): بله، در ابتدا به نظر می‌آید که با واسطه است؛ یعنی گفته می‌شود ***جنگ اساس انسجام درونی است.*** جنگ با نظامی که ماندن در اینجا (دنیا) را تعریف می‌کند که در درون خودش هم تنازع است؛ به عبارت دیگر ***جنگ با نظام ناهنجار علت انسجام و بهنجاری بیشتر داخل می‌شود.*** اگر جنگی در کار نباشد، شما باید در درون خودتان با هوای نفس خود درگیری داشته باشید؛ ولی اگر جنگی باشد با هوای نفس سازماندهی شده و می‌جنگید و می‌گویید به تنهایی نمی‌توانم با این بجنگم؛ بلکه به دیگران نیازمندم. ابتدا می‌گویید به دیگران نیازمند، بعد هم که دیگران فداکاری کردند، می‌گویید با دیگران سهیم هستم و آنگاه که دیگران در فداکاریشان به مشکل مبتلا می‌شوند، مسئله از سهیم شدن فراتر رفته و نسبت به دیگران دلسوز و رئوف می‌شوید، دیگر «نیاز» علت ارتباط نیست. در اینصورت «دلبستگی» علت ارتباط است، و هرگاه دلبستگی مؤمنین بهم علت ارتباط شود، این ارتباط، ارتباطی است که در آن کینه و حسد وجود ندارد؛ بلکه فداکاری وجود دارد. ***اساساً فداکاری حول محور درگیری بوجود می‌آید؛ یعنی توسعه ظرفیت و تکامل ظرفیت موجب کثرت بیشتر و انسجام بیشتر می‌شود؛*** وقتی استراتژی ما بتواند در این جنگ نقائص را نمایان کند؛ یعنی صحنه جنگ را تعریف کند، تحرک اذهان شدیدتر خواهد شد و در نتیجه محبت آنها هم نسبت به همکاری با هم بیشتر می‌شود.

۵ـ بررسی نقش بانک اطلاعات در درگیری

حال اگر قرار باشد میدان مناظره درست کنیم، باید اطلاعات بتواند به اینجا برسد که میدان مناظره را تقویت کند، باید یک «شبکه» ایجاد نمود در میدان مناظره، ضربان قلبها بالا می‌رود و ضربانش به تحرک ذهنی تبدیل می‌شود، چون در اینجا گاهی انسان بن‌بست یک برادر را در مقابل یک کافر می‌بیند. وقتی که بتواند حمله کند و اسلحهٔ یک کافر را ابطال کند، نشاط پیدا می‌کند، شما شبکه را تا آنجا بالا ببرید که بتواند مناظره را اداره کند؛ یعنی در اطلاعات محدث حادثه شود، نه اینکه فقط اطلاعات را بعد از تولید تحویل دهد ...

(س): در واقع یک موشک فرهنگی شلیک می‌کند.

(ج): از جنگ فرهنگی پشتیبانی می‌کند، درست همانند کارخانه اسلحه‌سازی است. اطلاعات را به طرف موافق می‌رساند، هرگاه مقابله شود، خودش را در این مقابله سهیم می‌داند، اگر کوتاه آمده و خوب پشتیبانی نکند، خودش را در اینکه این متفکر شکست خورده، مقصر می‌داند؛ اگر گفتیم که شبکه در توانائی یا ناتوانی سهیم است و محبتها را بیکدیگر ارتباط می‌دهد و نفرت ارگانیزهٔ مجموعه درون را نسبت به بیرون (حریف-مقابل) منتقل می‌کند؛ معنایش این است که کار شما لجستیک یک جنگ است. هرگز دستگاه لجستیکی نمی‌تواند بگوید که استراتژی من جنگ نیست، بلکه حتماً باید بگوید که استراتژی من جنگ است. بعد باید بگوید حالا چگونه اطلاعات و ابزار را طبقه‌بندی کنم چگونه سیاستگذاری کنم که چنین نتیجه‌ای حاصل شود؟ ***حتماً باید برای مفاهیم، پایگاه ارزشی داشته باشید. پایگاه ارزشی هم حتماً باید بتواند ارزش فرهنگی را در جهت‌گیری سیاسی خودش منتقل کند***، مثلاً بگوید ارزش فرهنگی «تأسیس» باید برگردد به اینکه این تأسیس در روش چه مبادی‌ای را به چه مبانی‌ای رسانده است و خاستگاه و پیدایش آن چیست؟ و کل این دستگاه چه چیزی را دامن می‌زند و کارگذار چه تمدنی است؟

٦ـ نقد و بررسی احتمالات پیشنهادی در تعیین استراتژی تأسیس

(س): پس این سه فرض را که من نوشتم، باید تکمیل شود.

(ج): در فرض اول «توسعه جریان برائت از مفاهیم استکباری» و در فرض دوم «برائت از شرک و کفر فرهنگی و ابطال تفکر غیر دینی در توسعه» را ذکر کردید. در اینجا خود جنگ و درگیری اصل قرار گرفته است، چون گفته‌اید توسعه درگیری نه فقط برائت، اساس انسجام و تفاهم فرهنگی است؛ یعنی هر چه جنگ دامنه‌دارتر شود انسجام ما در درون بیشتر می‌شود، بنابراین انسجام و توسعه مفاهیم ما بر مبنای توسعه جنگ است.

(س): و اگر با یک عبارتی این جنگ را معلوم کنیم که در استراتژی مفهوم‌تر باشد، خوب است.

(ج): مثلاً توسعه نفی استکبار مبنای توسعهٔ جریان تفاهم می‌شود یا می‌گوئیم استراتژی توسعه تفاهم اسلامی یا هدف توسعه تفاهم از طریق توسعه موضعگیری بر علیه فرهنگ استکبار حاصل می‌شود؟ باید عبارتهای مختلف را بنویسیم باید جنگ همه جانبه‌تر و فراگیرتر شود و دامنه‌اش وسیعتر شود؛ یعنی مقابله ما با استکبار و مقابله با عدم تعبد و عدم تعلق به خدای متعال، انسجام درونی را نتیجه می‌دهد. هدف ما توسعه تفاهم است، جریان توسعهٔ تفاهم اسلامی جریانی است که انسجام درونی در هر مرحله را نشان می‌دهد.

(س): آیا انسجام منجر به این توسعه تفاهم می‌شود یا ...

(ج): خود این تفاهم برابر با انسجام است که در شکل سیاسی آنرا بصورت «محبت» می‌بینیم و در شکل فرهنگی بصورت «تفاهم» دیده می‌شود.

(س): در شکل اقتصادی هم بصورت همکاری دیده می‌شود.

(ج): در شکل اقتصادی هم بصورت «تعاون اقتصادی» دیده می‌شود.

*** جمعبندی: تلازم درگیری با تکامل تفاهم اجتماعی**

به هر حال این یک جریان است، باید دید این جریان چگونه و از چه طریقی تکامل می‌یابد؟ می‌گوییم از طریق گسترده‌تر شدن، از بین بردن نفی و عدم همکاری میسر می‌شود. شاید بگوئید چه چیزی منشاء عدم همکاری می‌شود؟ می‌گوییم اینکه بقول معروف با غرض و مرض بیکدیگر برخورد کنند. شاید بگوئید تعریف غرض و مرض چیست؟ می‌گوئیم یعنی اینکه خودکامه و خودپسند باشند. خودپسندی هم به این معنا است که به وضعیت خوشی دنیا دل ببندند، شاید بگوئید چگونه می‌توان به خوشی دنیا دل نبست؟ می‌گوئیم گرایش به بالاتری که بخود تعریف نشود؛ بلکه خود به او تعریف شود. در آن زمان خود به او تعریف می‌شود که منافع تعبد در سنجشها اصل باشد، اگر قرار باشد منافع تعبد اصل قرار گیرد چه نظام ارزشی در مقابل آن است؟ قطعاً نظام ارزشی خودگرا و دنیاگرا در مقابل می‌ایستد. شاید گفته شود چه زمانی این حالت حساس و اجتماعی می‌شود؟ می‌گوییم آنوقتی که دامنه درگیری آن توسعه پیدا کند و از وضعیت فرد فراتر رود، چون حساسیت فرد ده با بیست صفت دارد و قدرت عرضهٔ بیرونی آن هم متناسب با این تعداد صفت است، اما هرگاه در تعداد افراد ضرب می‌شود، حساسیت اجتماعی درست می‌شود، آن جامعه‌ای که فرهنگش فرهنگ خودگرا است، ضربدر جامعه‌اش در مقابل نظام ارزشی شما است، شما هم ضربدر جامعه‌تان در مقابل آن هستید.

ابزارهای آنها می‌خواهد در حیات شما تصرف کند و شما را تابع آن روش قرار دهد و از شما بهره ببرد. اما شما آنرا نفی می‌کنید، ابتداً آثارش را نفی می‌کنید و بعد تدریجاً به خود آن هم کشیده می‌شود. ابتدا می‌گوئید «نه» یعنی در انزوا قرار می‌گیرید. بعد آن جامعه محدث حادثه می‌شود و شما مجبورید که پاسخگوی مسایل او باشید، آنگاه یک «نه» بزرگتری می‌گوئید یعنی «انفعال» می‌یابید. نه انزوا، فرار نمی‌کنید، ایستادید، قدم به قدم که او جلو می‌آید، نمی‌توانید با او مقابله کنید. اگر محدث حادثه شوید، به نسبتی که شما محدث شدید، شما در آن حضور می‌یابید، نه اینکه حضور او را در دستگاه خودتان نفی کنید، بهر نسبتی درگیری وسعت یابد، حساسیت شما هم وسعت می‌یابد. پس میدان درگیری، میدان توسعه حساسیت فرهنگی شما است، بهر میزانی که حساسیت شما در این درگیری ارتقاء یافته و غضب شما به بیرون ریخته شود، حساسیت بالعکس آن منعکس شده و محبت و انسجام درونی شما ارتقاء می‌یابد؛ یعنی سازمانتان پیچیده‌تر می‌شود، همراه کثرت بیشتر، وحدت بیشتر می‌یابد. آیا بگوئیم که توسعه تفاهم اسلامی، از طریق است یا بر مبناست؟

(س): استراتژی طریق است؟

(ج): احسنت، لذا می‌گوییم «از طریق توسعه موضعگیری در برابر استکبار» الان شما مفهومش را ملاحظه نمودید، لذا خودتان روی الفاظ و عبارتش تأمل کنید.

(س): در این صورت برائت یکی از سیاستهای استراتژی ما است.

(ج): احسنت، من بحث را زیاد ادامه نمی‌دهم تا شما راحتتر مطالب را تنظیم کنید.

«وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكاتُهُ»

جلسهٔ ۴

زمینهٔ آشنایی با

طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۰۲/۱۲

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

تحلیلی پیرامون کار و ساز (مکانیزم) تکامل تفاهم اجتماعی

فهرست:

۱ـ اشاره‌ای به ضرورت ملاحظه «نسبت» بین وحدت کلمه و مبارزه فرهنگی ۱

۲ـ بررسی عوامل و مکانیزم تکامل تفاهم ۱

۲/۱ـ معرفی «مبارزه فرهنگی» بعنوان «عامل بیرونی» ۱

۲/۲ـ معرفی «وحدت کلمه» بعنوان «عامل درونی» ۲

۲/۳ـ بررسی معنا و تاثیر «نسبت» بین وحدت کلمه و مبارزه ۲

۳ـ ملاحظه «نظام ولایت فرهنگی» بعنوان نسبت بین وحدت کلمه و مبارزه ۳

۳/۱ـ توصیف چگونگی طریقت «مبارزه فرهنگی» در تکامل ۴

۳/۲ـ بررسی «میزان حضور در فرهنگ غیر» بعنوان شاخصه تکامل ۵

*ـ جمعبندی: ضرورت توسعه ولایت فرهنگی بعنوان محور تکامل تفاهم اجتماعی ۶

*ـ توضیح موضوع جلسهٔ آینده ۶

نام جزوه:	زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات	کد بایگانی:	۰۱۰۵۸۰۰۴
استاد:	حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۵/۰۲/۱۲
عنوان گذار:	حجةالاسلام یوسف حسین‌نژاد	تاریخ انتشار:	۷۶/۰۷/۱۹
ویراستار:	حجةالاسلام یوسف حسین‌نژاد	حروفچینی:	واحد انتشارات

جلسه ۴ زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات ۷۵/۰۲/۱۲

« ۳۵ دقیقه »

تحلیلی پیرامون کار و ساز (مکانیزم) تکامل تفاهم اجتماعی

۱ـ اشاره‌ای به ضرورت ملاحظه «نسبت» بین وحدت کلمه و مبارزه فرهنگی

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: فرض ششمی که آورده‌اید پیرامون «توسعهٔ وحدت کلمه، در مبارزهٔ فرهنگی» می‌باشد که باید یک چیزی به آن اضافه نموده و بگوئیم: توسعهٔ «نسبت» بین وحدت کلمه و مبارزه فرهنگی که این توسعهٔ نسبت می‌تواند محور استراتژیک باشد، به این معنا که ما تلاش می‌کنیم بوسیله این امر (مبارزهٔ بین اسلام و کفر) مرتباً نسبت بین انسجام درونی و مبارزه بیشتر شود. شاید بگوئید این نسبت چگونه زیاد می‌شود؟ و چه چیزی است؟ در جواب می‌گوئیم طبیعتاً شئون وحدتکلمه قابلیت تکامل دارد و لذا انسان همه جا می‌تواند یک حرف و یک غرض را پیگیری کند و همهٔ اعمالش ورد واحد باشد؛ کارهائی در جهتهای مختلف تمایل و حساسیت نباشد تا تلوّن در جهت‌گیری را نتیجه دهد. علاوه بر فرد در جامعه هم همین مطلب وجود دارد، در جامعه هم باید هرکسی در هر جا کار می‌کند، در همان جهت واحد باشد. این انسجام درونی که ما می‌خواهیم تکاملش را بوسیله توسعهٔ تفاهم ملاحظه کنیم، ممکن نیست مگر اینکه مبارزهٔ شما هم هماهنگ با آن، توسعه یابد، یعنی بین ***فراگیر شدن «درگیری» شما نسبت به همهٔ سطوح درگیری با «انسجام درونی» شما نسبت به همهٔ سطوح انسجام نسبتی وجود دارد.*** به عبارت دیگر تکامل انسجام در سایه تکامل درگیری ممکن است.

۲ـ بررسی عوامل و مکانیزم تکامل تفاهم

۲/۱ـ معرفی «مبارزه فرهنگی» بعنوان «عامل بیرونی»

بنابراین دو محور پیدا شد، یکی محور برونی و دیگری محور درونی. ما میتوانیم در شکل بسیار خُرد «عوامل درونی» را عوامل وحدت و «عوامل برون‌زا» را همان عواملی بدانیم که مبارزهٔ ما را تعریف می‌کند. شاید بگوئید چگونه مبارزه جزو، عوامل بیرونی است؟ می‌گوئیم چون مبارزهٔ، ارتباط ما با غیر است پس در اینجا ارتباط با غیر،

بعنوان بیرون و ارتباط با خود، بعنوان درون ذکر شد. البته اینکه مجموعهٔ درونی و بیرونی یک بیرون دیگری هم بنام کفار دارد، آن یک حرف دیگری است. یعنی ما می‌توانیم بگوئیم: منتجّهٔ برخورد ما با کفر، در مبارزه معین می‌شود، در میدان مبارزه منتجه بین ما و کفر ظاهر می‌شود به اینکه چه کسی غالب و چه کسی مغلوب است. شاید بگوئید اگر بخواهیم خودِ مبارزه را آسیب‌شناسی کنیم باید چه کار کنیم؟ می‌گوییم: مبارزه را بیرون فرض نموده، وحدت را درونی لحاظ کنید و نسبت بین وحدة و مبارزه را ببینید. پس هرگاه جنگ با کفر را ملاحظه کنیم، کفر یک طرف است، بنام بیرون و اسلام و وحدت کلمه اسلامی هم یک طرف دیگر است، بنام درون و آنگاه خود مبارزه منتجّهٔ ارتباط، با کفر را نشان میدهد. لذا هرگاه بگوییم غالب هستیم، یعنی سهم تأثیر ما بالاست و اگر خدای نخواسته بگوئیم آسیب‌پذیر هستیم و در مبارزه شکست خورده‌ایم؛ یعنی سهم تأثیرمان پایین است؛ پس خود مبارز و فعل مبارزه همان میدان ملاحظهٔ نسبت قدرت درونی ما است با قدرتی که بیرون از ما وجود دارد.

برادر دیندار: یعنی شاخصهٔ توسعه است.

(ج): پس شاخصهٔ تکامل قدرت ما و بالا رفتن سهم تأثیر ما مبارزه فرهنگی است.

۲/۲ـ معرفی «وحدت کلمه» بعنوان «عامل درونی»

حال باید دید راه رسیدن به این شاخصهٔ توسعه چه چیزی است؟ اگر خود این آسیب‌پذیر بود، چگونه می‌توان آنرا علاج کرد؟ در این رابطه می‌گوئیم باید خود این صفت قدرت مبارزه (ظرفیت مبارزه و توان برخورد) را بعنوان بیرون ملاحظه نموده، آنگاه عوامل درونی را بررسی کنیم؛ یعنی ***باید وحدت کلمه و انسجام درونی را بررسی کرد. اگر انسجام درونی به تشتّت درونی تبدیل شود، قدرت مبارزه از بین میرود.*** بهرمیزان که وحدت کلمه (انسجام و بوحدت رسیدن جامعه) تضعیف شود و تکه‌تکه شود؛ قدرت مبارزه جامعه با بیرون از بین میرود، تا اینکه بتدریج مفهوم جامعه هم از بین میرود، جامعه باید دارای وحدت کلمه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی باشد؛ باید فرهنگ سیاست، فرهنگِ فرهنگ و فرهنگِ اقتصاد روی همدیگر یک کلمه را تشکیل دهد، اگر فرهنگ سیاست ما یک چیز شد و فرهنگ اقتصاد ما یک چیز دیگری و فرهنگ فرهنگ هم یک چیز سومی و بی‌ارتباط با آندو شود، این تشتت فرهنگی منشأ آسیب‌پذیری مبارزهٔ ما خواهد شد.

۲/۳ـ بررسی معنا و تاثیر «نسبت» بین وحدت کلمه و مبارزه

شاید بگوئید هرگاه وحدت کلمه فرهنگی پیدا شد، چگونه کامل می‌شود؟ میگوئیم هرگاه وحدت و کثرت جدید پیدا کند؛ کثرتش تعداداً بیشتر می‌شود، در نتیجه انسجام آنهم بیشتر می‌شود، شاید بگوئید این در چه زمانی پیدا می‌شود؟ میگوئیم این در سایهٔ ملاحظهٔ نسبت بین مبارزه با وحدت حاصل می‌شود؛ یعنی در هر میدانی که مبارزهٔ شما گسترش پیدا کرد، در همان میدان تفاهمتان و وحدت شما گسترش می‌یابد. پس نسبتی بین قدرت مبارزه و میزان وحدت وجود دارد که باید این نسبت را دقیقاً تشریح کنیم.

این نسبت در سطح اجمال آن چیزی است که حب و بغض اجتماعی ما را تعریف می‌کند. چون حب که منشأ انسجام درونی است، بر پایهٔ بغض نسبت به بیرون رشد

می‌کند. به عبارت دیگر بغض نسبت به بیرون میل و نفرت را در شکل اجتماعی تعریف می‌کند. اگر نسبتی که بین این میل و نفرت است؛ متشتّت شد و در یک جهت قرار نگرفت و شما مسلمین بر سر چیزهایی اختلاف نظر پیدا کرده، قهر کرده و نفرت پیدا کردید که حول محور پرستش خدا نبود؛ بلکه حول بعضی از امور نفسانی و حول دنیا بود، در اینصورت به جامعه آسیب می‌رسد. به عبارت دیگر اگر نفرت، نسبتش با حب معین نشود؛ یعنی این دو حول یک محور نباشند، آسیب وارد می‌شود، زمانی وحدت کلمه همه جانبه می‌شود که نفرت هم نسبت به کفر همه جانبه شود.

(س): یعنی نفرت به بیرون منتقل شود.

(ج): احسنت و علاوه بر این حول یک محور باشد. یعنی نسبت بین اینها الهی قرار گرفته و توسعهٔ الهی یابد و حب فی الله و بغض فی الله خالص شود.

(س): در واقع مبارزهٔ بروز نفرت است؟

(ج): بله، ***مبارزه بروز نفرت است همانگونه که وحدة کلمه بروز محبت و بروز انسجام است، نسبت میان ایندو، پیدایش و تحقّق قُربِ تقرّب است*** و پرستش خدای متعال می‌باشد.باید نظامی هم که این پرستش را در شکلهای مختلف ایجاد می‌کند، قابل تعریف باشد، باید مفاهیم فرهنگی شما از آلودگی به تعاریف کفار و از آلودگی به پرستش دنیا خالص شود و با آن درگیری پیدا کند. و نخواهد ـ هم در تهذیب فردی و هم در تهذیب اجتماعی ـ که با آنها سازشکاری داشته آنها را هم بپذیرد. باید بر اساس این نسبت که استراتژی کار فرهنگی است، سیاستها را تعریف کنیم

(س): در اینجا شما علاوه بر حب و بغض و میل و نفرت ـ که باید نفرت را به بیرون منتقل کرده و حب را به درون منتقل کنیم ـ نسبت بین میل و نفرت را هم بیان کردید که این باید تعریف شود.

(ج): ما وحدت کلمه را به توسعهٔ محبت تعریف می‌کنیم که اساس توسعهٔ تفاهم است و درگیری و مبارزه را هم به توسعهٔ نفرت تعریف می‌کنیم. آنگاه نسبت بین ایندو در شکل اجتماعی را استراتژی می‌دانیم. در حقیقت ما با بیان دوم تعریف را روشنتر کردیم تا اینکه نسبت را تعریف کنیم. من در ابتدا یک مقدمه آوردم و در آن سعی کردم که بگویم مبارزه چگونه جزء عوامل برون‌زا ملاحظه می‌شود؟ و وحدت چگونه جزء عوامل درون‌زا است، بعد نسبت ایندو را بیان کردم. این بحث را به یک ریشهٔ انسان‌شناسی مرتبط کردیم تا جامعه را بر آن اساس بیان کنیم؛ در ریشه انسان‌شناسی آن گفتیم باید نسبت بین محبّت و بغض را ببینیم. نسبت ایندو هم حول محور «پرستش شد.» در مسیر تکامل پرستش است که کیفیت وحدة کلمه و مبارزه گسترده می‌شود، بعبارت دیگر، تولّیٰ و تبرّیٰ دو طرف اخلاص‌اند. این در شکل انسان‌شناسی آن است. در فرهنگ و در شکل اجتماعی به آن وحدن کلمه و مبارزه می‌گوئیم. نسبت حب و بغض هم اخلاص و پرستش خدا است.

۳ـ ملاحظه «نظام ولایت فرهنگی» بعنوان نسبت بین وحدت کلمه و مبارزه

در اینجا می‌گوئیم باید نظام ولایت فرهنگی این نسبت را بعهده داشته باشد؛ یعنی نظام تولی وحدت را تمام می‌کند. البته در این مسئله دو فرض قابلیت دارد، یکی

اینکه بگوئیم: ولایت فرهنگی و تولی فرهنگی روی هم وحدت را حاصل می‌کند. فرض دیگر هم اینست که تولی حرکتی زمانی و تعلّق به بالاتر است، لذا تولی وحدة را درست می‌کند؛ یعنی تولی میل از کثرت به وحدت است. ولایت نزول وحدة و حضور وحدت در کثرت است از این رو می‌توانیم بگوییم نسبة بین ولایت و تولی، همان کارآمدی نظام، نسبة به غیر است؛ البته این یک فرض که ما ولایت و تولی هر دو را نسبة به کارآئی بررسی کنیم؛ یعنی کارآیی ولایت و تولی را بیان کنیم. فرض دیگر این است که بگوئیم کارآئی آن خود مبارزه است؛ یعنی توسعهٔ سرپرستی و توسعهٔ ولایت نسبتی است که بین وحدة و مبارزه واقع میشود. به عبارت دیگر ولایت وسط قرار میگیرد، چون ولایت فرهنگی و رهبری فرهنگی نسبة بین وحدة کلمه و مبارزه قرار می‌گیرد. ظاهراً این قول سوم بهتر است.

(س): آیا ولایت به تنهائی یا متقوم به تولی منظور است؟

(ج): در این جا ولایت هم به تولی و هم به کارآئی آن (درگیری) متقوم است، یک رابطه طرفینی است، ولایت وسط واقع شده است. تکامل آن به دلیل این است که باید این مُحْدِث حادثه شود؛ یعنی باید درگیری را تندتر کند، تا بتواند انسجام را بیشتر کند، چون بناشد به نسبتی که درگیری بیشتر می‌شود، انسجام هم بیشتر گردد. ولایت از طریق مبارزه، وحدة را ارتقاء می‌دهد، نسبة میان ایندو خود ولایت است، ولی متناسب با ظرفیت رشد جنگ درست می‌کند و حادثه جنگی را ارتقاء می‌دهد؛ یعنی شرایط درونی را بگونه‌ای می‌سازد که وحده را بالاتر ببرد. تولّی به ولی است؛ اما ولّی خودش (خود ولایت) نسبت بین تولی و کارآئی است آیا می‌توان این فرض را تمام دانست یا اینکه باید بگوئیم نظام ولایت و نحوهٔ سرپرستی سرنوشت جنگ را مشخص می‌کند؟

(س): یعنی هم محور وحدة است و هم محور مبارزه.

(ج): بناشد که نسبة، نسبةِ بین وحدة ـ یعنی تا اعماق وحده برود ـ و مبارزه باشد اگر بگوئیم ساختار قالب تولی است، زمان، ولایت اوصاف توسعه است و کارائی اوصاف مبارزه می‌باشد،

۳/۱ـ توصیف چگونگی طریقت «مبارزه فرهنگی» در تکامل

آیا می‌توانیم بگوئیم که نسبة بینِ وحده (محور) زمانی قوی می‌شود که ولی جنگ را بهتر ولایت کند و کارآئی را بهتر ولایت کند. چون کارآمدی جامعه را در جنگ ارتقاء می‌دهد؛ چون در جنگ شرائطی پیدا می‌شود که تولی بالا می‌رود، دلیل این امر آن است که استراتژی ما در تکامل جنگ است، ***در نسبة بینِ جنگ و ظرفیت قدرت و وحدتی که دارید، ولایت بعنوان فاصله قرار دارد که آن فاصله رابطه‌ای است که منشأ توسعهٔ هر کدام از این دو طرف می‌گردد.***

فرمانده خوب جنگ فرماندهی است که بتواند نقطه ضعف‌های دشمن و نقطه ضعفهای دوست را بخوبی بشناسد و نقطه قوتهای دشمن و نقطه قوتهای دوست را هم بداند و نقطه قوت دوست را در مقابل نقطه ضعف دشمن قرار داده و نقطه ضعفهای دوست را از دسترس دشمن خارج کند تا دشمن نتواند به آن منطقه آسیب‌پذیر، آسیب بزند و از طرف دیگر او بتواند قدرت را روی نقطه آسیب‌پذیر دشمن میزان کند. اگر فرماندهی اینگونه عمل

کند ضربهٔ این فرمانده کاری می‌شود و ضربه دشمن ناکام می‌ماند. رهبری جنگ سیاسی، علت قوت سیاسی مسلمین است و نسبت بین انسجام سیاسی و پیروزی در مبارزه می‌باشد. همین مطلب را می‌بایست در فرهنگ بگوئیم.

(س): یعنی به حد اولیه نظام ولایت برمی‌گردد که در آن فاعلیت اصل است نه جبر.

(ج): احسنت. همین مطلب را باید راجع به اقتصاد هم بگوئیم؛ آنجا هم در تأثیرهای عینی جنگ داریم و باید نسبت بین وحدت مسلمین و انسجام مسلمین در مقابلهٔ با اقتصاد کفر معلوم شود.

۳/۲ـ بررسی «میزان حضور در فرهنگ غیر» بعنوان شاخصه تکامل

(س): آنوقت شاخصهٔ موفقیت در آنجا چیست؟

(ج): در هر کدام وقتی نسبة سهم تأثیر شما در بیرون بالا رود، به این معناست که در مبارزه بالنسبه برنده هستید.

(س): شاخصه موفقیت در مبارزه چیست؟

(ج): هرگاه توانستید در فرهنگ غیر حضور یابید و حضور آنها را در فرهنگ خودتان نفی کنید، (یعنی قدرت فتح منزلت‌های فرهنگی غیر را پیدا کردید،) موفقید؛ مثلاً الان قدرت سیاسی جمهوری اسلامی به فرهنگ غرب آسیب‌زده است و بحران هویت در میان آنها تشدید شده است، اما اگر توانسته بودیم با ابزار قوی‌تری کار کنیم، قدرت بیشتری بدست می‌آوردیم.

(س): آسیب بر آنها هم شدیدتر می‌شد.

(ج): بنابراین وقتی که انسجام تعاریف شما بالا رود و هر چیزی را علیحده تعریف نکنید و از تعاریف کفار بصورت التقاطی استفاده نکنیدو تعریفهای شما همگی حول یک جهت باشد، در اینصورت وحدة تفکر، تعاریف و احکام شما ارتقاء یافته است، هرگاه تعاریف شما به هر نسبتی به تعاریف آنها سوغ یابد یا دست نخورده از آنها گرفته شود، می‌توان گفت تعاریف و احکام بطرف باطل جهت یافته است. یعنی حضور آنها در دستگاه فرهنگی شما نفوذ یافته و وحدة شما شکسته شده و تعاریف شما هماهنگ و هنجار و بصورت یک مجموعه نیست. به هر نسبتی که تعاریف آنها عیناً نیاید، بلکه ترکیب شده و یک التقاطی صورت گیرد، گرچه منشأ ضعف است؛ ولی بمانند حضور آنها بعینه نیست؛ یعنی در حالت لیبرالیزم فرهنگی است. بهر نسبة هم که تعاریف شما خالص شده و در جهت واحد قرار گرفته، و بر پایه معانی خودتان باشد، گمانه‌های شما در همان جهت، مقصد و نیت انگیزه است که به آن ولایت دارید. یعنی نسبة به فرهنگ خود حب دارید و ارزشهایتان را بی‌ارزش نمی‌دانید. بعبارت عوامانه، نسبة به دین خدا بی‌تفاوت نیستید، از گمانه‌هائی که بوی خلاف بدهد، گریزان هستید، گمانه‌هائی را که دشمنان خدا را تأیید می‌کند، نمی‌پسندید، اگر کسی آن گمانه را به کرسی نشاند، شدیداً نسبت به او غضبناک می‌شوید، تلاش می‌کنید که آن گمانه را نقض کرده و ابطال کنید، اگر این مسیر رهبری و نظام پیدا کرد، آنوقت می‌گوئیم ***توسعهٔ ولایت الهی نسبتی است بین وحدت و مبارزه.***

(س): باید با تحقیقات میدانی آمار این امر...

(ج): هم تحقیقات میدانی و هم نظری لازم است. پس ***توسعهٔ ولایت الهی نسبة بین توسعه وحدت کلمه یا وحدت فرهنگی و مبارزهٔ فرهنگی است.***

*** ـ جمعبندی: ضرورت توسعه ولایت فرهنگی بعنوان محور تکامل تفاهم اجتماعی**

(ج): شاید بگوئید وحدة کلمه چه زمانی توسعه می‌یابد؟ می‌گوئیم هرگاه مبارزهٔ توسعه پیدا کند. شاید بگوئید در رابطه با ایندو چگونه می‌توانیم عنوان توسعه را بکار ببریم؟ میگوئیم زمانی که نسبة بین آندو توسعه یابد، نسبة بین وحدة کلمه و مبارزه هم ولایت است. زمانی ولایت الهی توسعه می‌یابد که مبارزه و تولی توسعه پیدا کرده باشد؛ اگر تولی نباشد ولایت انجام نمی‌گیرد. شاید بپرسید تولی چه زمانی توسعه پیدا می‌کند تا به وحدت برسیم؟ می‌گوئیم اگر سرپرستی الهی خوب باشد، تولی توسعه می‌یابد، ما باید کاری بکنیم که جریان ولایت الهی در فرهنگ بیشتر شود.

(س): خود توسعهٔ ولایت هم باز متقوم به توسعهٔ وحدة و مبارزه است.

(ج): احسنت یعنی اگر مردم تولی پیدا نکنند، آن ولایت توسعه نمی‌یابد.

(س): ولایت از طرف ولّی صورت می‌گیرد، اما...

(ج): باید نفوذ کار ولّی بیشتر شود.

(س): کار یکوقت کار جمعی است، یعنی نظام ولایت هست...؟

(ج): نظام ولایت فرهنگی، نظام وحدة کلمه و نظام مبارزه را ارتقاء می‌دهد، می‌توانید آنرا خلاصه کنید و نگوئید نظام وحدت کلمه، بلکه آنرا بعنوان یک وصف بیاورید، یعنی بگوئید «وحدة کلمه، ولایت و مبارزه» همچنین می‌توانید آنرا خرد کنید و از وصف خارج کنید و بصورت عینی بیاورید و بگوید نظام وحدة کلمه نظام ولایت و نظام مبارزه.

(س): یعنی وظیفه بانک از آن معین شود که سرپرستی فرهنگی است.

(ج): باید ببینیم: آیا از آن سیاستهای بانک معین می‌شود تا از سیاستها وظیفه‌ها را معین کنیم؟

(س): در کلیت آن سرپرستی فرهنگ، شاخصه و کاری است برای توسعهٔ وحدة کلمه.

*** ـ توضیح موضوع جلسهٔ آینده**

(ج): احسنت، باید در جلسهٔ آینده از استراتژی بطرف سیاستها سیر نموده و از سیاستها هم به طرف وظایف (کارهایی که باید انجام گیرد) سیر کنیم،

(س): یعنی از جلسهٔ دیگر باید فرضهای مختلف سیاستها را خدمتتان بیاورم.

(ج): در این جلسه، موضوع و هدف و استراتژی تمام شد.

(س): اگر ممکن است در مورد سیاستها چند کلمه راهنمائی بفرمائید.

(ج): بناشد ولایت فرهنگی در یک مبارزه انجام گیرد تا بالا رفتن وحدة را نتیجه دهد؛ یعنی بین توسعه وحده و مبارزه، توسعهٔ ولایت واسطه است. توسعهٔ ولایت بمعنای توسعه کاری است که برای سرپرستی در این جنگ انجام می‌گیرد. شما باید در مقابل سیاست اول، موضوعات فرهنگ را خرد کنید. موضوع باید خرد شود و به سرفصلها تبدیل شود، بعد باید هدفمان را هم خرد کرده و به اهداف تبدیل کنیم تا استراتژی را هم خرد بکنیم و بگوئیم: سیاست‌هایی که محورهای این سرفصلها (جنگ) را معین می‌کند، سیاست بمعنای فعالیت‌هایی است که خطوط محوری آنها تعریف شده است. فرق سیاست با وظیفه

اجرائی این است که هماهنگ‌کنندهٔ سرفصلها است؛ یعنی مبارزه، ولایت و وحدت را از استراتژی میگیرد اما نه بصورت کلی؛ بلکه آنرا خرد می‌کند؛ یعنی می‌گوید جنگ در چند مرحله و در چه محورهائی باید انجام گیرد، مراحل همان اهدافمان (اهداف مرحله‌ای) می‌شود محورهائی هم پیدا می‌شود، مثلاً می‌گوئیم: «فرهنگ سیاسی، فرهنگ فرهنگی و فرهنگ اقتصادی» بعد می‌گوئیم در اهداف فرهنگ سیاسی به کجا که برسیم، مردم کرامت و عزتشان را به تولی ولایت!... می‌بینند و برای خودشان پست و ناشایسته می‌دانند که به نفس و هوای خودشان تولی یابند.

چه زمانی عزت و آقایی را در «رضی‌الله عنهم» می‌بینند؟ می‌گوییم آنوقتی که (رضواعنه) صادق باشد؛ یعنی زمانی که اینها هم از خدا راضی باشند، راضی بودن، کرامت فرهنگی است، یکوقت انسان با زبانش می‌گوید: راضی‌ام برضای خدا؛ ولی یک زمان این امر واقعیت می‌یابد. رضایت قلبی پیدا می‌کند و نسبت به ادبیات غیر راضی نفرت پیدا می‌کند و نسبت به آن بی‌تفاوت نیست، ادبیات و ثنا و تسبیح را دوست میدارد. من یک نمونه را ذکر کردم و انشاءالله مطلب خوب واضح شده باشد.

«وَالسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکاتُهُ»

جلسهٔ ۵

زمینهٔ آشنایی با

طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۰۲/۱۹

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

بررسی احتمالات پیرامون «تعیین استراتژی» طرح تأسیس

فهرست:

* مقدمه: بیان موضوع و موضع بحث ۱

۱ـ اشاره‌ای به دلایل ترجیح «مبارزه» بعنوان استراتژی بر دیگر احتمالات ۱

۲ـ بررسی «خصوصیت» استراتژی و تفاوت آن با موضوع (ولایت) ۲

۳ـ معرفی مبارزه بعنوان عامل «اصلی» و «درونی» تغییر و طریق توسعه تفاهم ۲

۳/۱ـ اشاره‌ای به «کاروساز» تأثیر مبارزه در ایجاد وحدت کلمه فرهنگی بعنوان متغیر اصلی ۳

۳/۲ـ بررسی «مطلوبیت» مبارزه و تهاجم فرهنگی بر خلاف دفاع و انزوای فرهنگی ۴

۴ـ بررسی «مفردات» استراتژی پیشنهادی ۴

* ـ جمعبندی: ضرورت دقت در ویژگیهای مفهومی و لفظی «استراتژی» در هنگام تعیین آن ۴

نام جزوه :	زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات	کد بایگانی:	۰۱۰۵۸۰۰۵
استاد :	حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه :	۷۵/۰۲/۱۹
عنوان گذار :	حجةالاسلام یوسف حسین‌نژاد	تاریخ انتشار :	۷۶/۰۷/۱۹
ویراستار :	حجةالاسلام یوسف حسین‌نژاد	حروفچینی :	واحد انتشارات

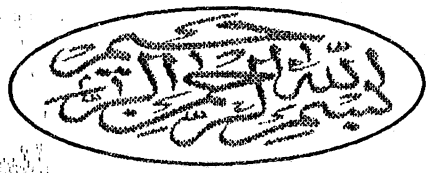

جلسه ۵ | زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات | ۷۵/۰۲/۱۹

« ۲۱ دقیقه »

بررسی احتمالات پیرامون «تعیین استراتژی» طرح تأسیس

*** مقدمه: بیان موضوع و موضع بحث**

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: بنابر بحثهای گذشته مبارزه، استراتژی شد،اگر مبارزه استراتژی شد، چرا خودش را ذکر نکرده و احتمالات دیگر را بیاوریم؟! لزومی ندارد این احتمالات مختلف که عبارتند از: «توسعهٔ وحدت در درگیری با استکبار»، «توسعهٔ تهاجم فرهنگی علیه فرهنگ استکبار»، «بسیج فرهنگی در تهاجم فرهنگی»، آورده شود.

۱ـ اشاره‌ای به دلایل ترجیح «مبارزه» بعنوان استراتژی بر دیگر احتمالات

در اینجا باید بررسی کنیم که آیا مبارزه باید اول ذکر شود یا ولایت؟ به عبارت دیگر ولایت چه موضوعی منظور است؟ آیا می‌توان خود نفس مبارزه را به عنوان «نسبت» طرح کنیم یا خیر؟

برادر دیندار: اگر ولایت را فرض گرفته باشیم؟

(ج): سرپرستی چه چیزی منظور است؟ چرا باید وحدت کلمه را سرپرستی کنیم؟ چرا مبارزه را سرپرستی نکنیم. تا لازمهٔ دومش وحدت باشد؟ مگر شما نمی‌گویید که وحدت حاصل مبارزه است؟ پس چرا نمی‌گوئید رهبری مبارزهٔ فرهنگی.

(س): که از لوازمش وحدت کلمه است.

(ج): بله، چون این به عنوان عامل اصلی توسعهٔ وحدت کلمهٔ اسلامی و توسعه تفاهم اجتماعی است. به نظرتان این فرض چگونه است؟

(س): یعنی ما عامل درونی را در اینجا ذکر نمی‌کنیم؟

(ج): بر حسب قاعده در مبارزه عامل درونی هم باید باشد؛ یعنی آیا برای مبارزه انگیزه‌ای دارید یا خیر؟ شاید بگویید که چرا باید مبارزه، عامل درونی محسوب شود؟ می‌گوییم اگر مبارزه، علت وحدت کلمه است؛ معنایش این است که باید نسبت شما به شرایطتان توسعه یابد. برای رسیدن به هدف توسعه اسلامی تفاهم اجتماعی چه چیزی درونی می‌باشد؟ موضوع ما «پایگاه جریان نظام اسلامی

توسعه تفاهم» است. که بر اساس این پایگاه «نظام توسعه تفاهم» حاصل می‌شود. هدف این پایگاه این است که توسعه تفاهم ایجاد شود. اگر ما استراتژی را توسعه مبارزهٔ فرهنگی بدانیم، بمعنای همه جانبه طرح شدن این مبارزه است.

۲ـ بررسی «خصوصیت» استراتژی و تفاوت آن با موضوع (ولایت)

اگر ما بگوییم توسعه مبارزه اصل است، آنگاه سرپرستی این مبارزه، نمایانگر سرپرست است نه راه. راه آن کاری است که انجام می‌دهید. رهبری چگونه انجام می‌گیرد؟ باید آن چیزی را که در جواب به این سئوال ذکر می‌کنید، موضوع آن کار نباشد، بلکه «راه» باشد.

(س): راهی علاوه بر ولایت و راهی علاوه بر رهبری باشد؟

(ج): شما می‌خواهید راهِ رهبری را بیان کنید.

(س): در هر کاری رهبری هست؟

(ج): بله، در هر کاری رهبری هست و راه رهبری همان استراتژی است. به عبارت دیگر آن فعلی که باید در امر ولایت انجام گیرد، استراتژی است.

(س): یعنی چه راهی را رهبری کند و چه راهی را سرپرستی نکند؟

(ج): خیر می‌گوئیم باید چه کاری را انجام دهد که اسمش رهبری شود. آیا اگر ما بگوییم که «ولایت الهی» خودش به عنوان استراتژی است یا رهبری خودش به عنوان استراتژی است، رهبری را توصیف کرده‌ایم؟ بدنبال توسعه اسلامی تفاهم اجتماعی هستیم، آیا می‌شود که یک کلمهٔ رهبری یا ولایت الهی را به آن اضافه کنیم و بگوییم: ولایت الهی توسعه تفاهم اجتماعی؟

(س): قطعاً این استراتژی نمی‌شود.

(ج): آیا می‌شود این هدف را به یک ولایتی اضافه نموده و بگوییم این هم یک استراتژی است. اما این کار در اینجا چه معنایی دارد؟

(س): در اینصورت ما راهی را مشخص نکرده‌ایم؟

(ج): اگر کلمه توسعه را قبل از ولایت قرار دهیم، معنایش عوض می‌شود و بمعنای «راه» خواهد شد. توسعه ولایت الهی بمعنای این است که راهی وجود دارد و ما می‌خواهیم وسعت این راه بیشتر شود. بنابراین فرض می‌گوئیم: توسعه ولایت الهی یا اسلامی تفاهم اجتماعی. حتی در اینجا می‌توان توسعه ولایت الهی را به عنوان «هدف» هم آورد، ما می‌توانیم بنویسیم توسعهٔ ولایت الهی در تفاهم اجتماعی، عین آنجا که نوشته‌ایم توسعه اسلامی تفاهم.

۳ـ معرفی مبارزه بعنوان عامل «اصلی» و «درونی» تغییر و طریق توسعه تفاهم

اگر کلمه مبارزه را هم جلو آورده و بگوییم توسعهٔ مبارزه فرهنگی شاید شما بگوئید این مبارزهٔ فرهنگی کاری به امور داخلی مسلمین ندارد، اما باید توجه داشت که این به عنوان «عامل متغیّر» توسعه وحدت کلمه یا توسعهٔ تفاهم اجتماعی است. مگر عامل مغیّر و عامل محوری تغییر را نمی‌توانید به عنوان «استراتژی» ذکر کنید؟

(س): بله، می‌توان آنرا استراتژی دانست.

(ج): اگر عامل محوری تغییر را مبارزه می‌دانید، باید خود مبارزه، استراتژی باشد. مبارزه بعنوان یک امر بیرونی نیست، شما در ولایت، مبارزه را به عنوان عامل متغیّر و عامل اصلی می‌دانید. یعنی مغیّر اصلی وحدت کلمه است

تا وحدت کلمه و تفاهم اجتماعی بین مسلمین ارتقاء یابد. شاید بگوئید راهش چیست؟ می‌گوییم راهش مبارزه است. درست است که مبارزهٔ با «بیرون» است، ولی یک سر این مبارزه با بیرون در درون مجموعه است. شما شرایط را عوض می‌کنید و متناسب با آن (متناسب با عوض شدن شرایط) کارهایی را هم که باید انجام دهید، تغییر می‌دهید. متغیّرهای درونی را به عنوان سیاستها و بعد هم به عنوان فعالیّتها بیان می‌کنید که با مبارزه تناسب دارد. انگیزه مبارزه، درونی است.

(س): اگر مبارزه به عنوان کارایی مجموعه و کارآیی جامعه باشد. آن را چگونه افزایش می‌دهیم؟

(ج): شما می‌گویید مبارزه و استراتژی را چگونه افزایش دهیم، من می‌گویم باید هدفتان به یک مرحله‌ای برسد تا بگوئید می‌خواهیم این نحوه مبارزه را به یک نحوهٔ مبارزهٔ بالاتری توسعه دهیم. یکوقت بحث ما این است که استراتژی را چگونه تکمیل کنیم، اما گاهی صحبت ما بر سر این است که اساساً استراتژی چیست؟ موضوع بحث فعلی ما این است که استراتژی چیست؟ آنگاه بعداً در مورد تکمیل و تغییرش بحث می‌کنیم؟ اگر موضوع بحث را عوض کنیم و بگوئیم که هدف بالاتر علت استراتژی بالاتر می‌شود، پس باید در یک جایی هم موضوع و هم هدف تغییر کند تا دیگر آن استراتژی ظرفیت آن دو را نداشته باشد...

۱/۳ـ اشاره‌ای به «کاروساز» تأثیر مبارزه در ایجاد وحدت کلمه فرهنگی بعنوان متغیر اصلی

یعنی باید استراتژی بگونه‌ای باشد که همهٔ فعالیتهای دیگر به آن تعریف شود؟

(ج): احسنت، استراتژی ***ابزار هماهنگ‌سازی سیاستهای دراز مدّت است و سیاستهای مرحله‌ای باید در استراتژی منحل باشد.***

(س): آیا خود مبارزهٔ فرهنگی به عنوان یک استراتژی می‌تواند حاکمیّت بر همه فعالیتهای فرهنگی داشته باشد؟

(ج): اگر ما گفتیم رشد در نفی ولایت غیر خدا است، طبیعتاً تولّی به کفّار اساس سقوط است و مبارزهٔ با کفّار اساس صُعود خواهد بود.

(س): پس در واقع وحدت کلمه از لوازم مبارزه است؟

(ج): این یک فرض است، آیا می‌توانیم این فرض را طرح کنیم؟ یعنی بگوییم که توسعهٔ وحدت کلمه علّت تغییر وحدت کلمه است. البته اینکه علت وحدت کلمه چیست؟، این بحث دیگری است. ما می‌گوئیم تغییراتش به چه علتی است؟ ممکن است وحدت کلمه سه، چهار یا پنج عامل داشته باشد، آیا می‌توانید بگویید مبارزه متغیّر اصلی تغییر وحدت کلمه است؟

(س): حتماً به عنوان یکی از عوامل هست؛ اما اینکه آیا متغیر اصلی است یا خیر؟

(ج): یعنی ما بگوییم که جامعهٔ اسلامی یک وحدت نظام دارد و یک کثرت و تنوع موضوعات که عامل به وحدت رسیدنش، تولّی به ولایت است. بنابراین نقش ولایت در موضوعات اجتماعی، نقشی محوری است. لذا حال دربارهٔ تغییرات ولایت و تغییرات جامعه صحبت می‌کنیم و می‌گوییم: این وحدت کلمه، بوسیله مبارزه تکامل می‌یابد.

(س): یعنی وقتی که بُغضِ نسبت به کفّار افزایش می‌یابد، محبّتِ نسبت به ولایت الهی هم افزایش

خواهد یافت.

(ج): مجبور است، اینگونه باشد، چون شرایط تغییر می‌کند و آنگاه متناسب با شرایط، فرضاً می‌توانیم تغییرات داخلی را تعریف کنیم. نفرت نسبت به بدیها، سلبی است که آن طرف سکّه‌اش ایجاب علاقهٔ به خوبیها و تعلّق به خوبیها است. حتیٰ بی‌تفاوتی نسبت به خوبیها، یک بدی است، یک سُستی و عدم وفا است. آنگاه درگیری با زشتیها و بدیها، زمینهٔ پرورش خوبیها است.

۳/۲ـ بررسی «مطلوبیت» مبارزه و تهاجم فرهنگی بر خلاف دفاع و انزوای فرهنگی

(س): پس باید کلمه مبارزه را در ابتدا ذکر کنیم.

(ج): بله، یعنی بگوئیم توسعهٔ مبارزهٔ الهی، به عنوان عامل متغیّر وحدت کلمه است.

(س): اگر بگوییم «توسعه مبارزهٔ فرهنگی در دفاع از اندیشهٔ اسلامی» چگونه می‌شود؟

(ج): دفاع بد است، دفاع منزلتِ ضعیفی است. چرا تهاجم نداشته باشیم؟ چرا ابتکار عمل نداشته باشید؟ در مبارزه چند کار می‌شود کرد، یکی فرار کردن و پنهان شدن و در انزوا قرار گرفتن است، یک سطح هم دفاع است و سطح بالاتر هم ابتکار عمل است. چرا ابتکار عمل نداشته باشیم.

۴ـ بررسی «مفردات» استراتژی پیشنهادی

(س): یعنی بگوئیم توسعهٔ تهاجم؟

(ج): همان کلمه مبارزه بهتر است. مبارزه دو طرف دارد هم دفاع و هم تهاجم. پس می‌گوئیم توسعهٔ الهی مبارزهٔ فرهنگی...

(س): توسعه الهی یا اسلامی؟

(ج): یک فرض این است که بگوئیم توسعه اسلامی مبارزهٔ فرهنگی، به عنوان عامل متغیّر وحدت کلمه است. یک فرض دیگر این است که خود مبارزه را اوّل آورده و بگوئیم مبارزهٔ فرهنگی به عنوان راه و به عنوان عامل مغیّر توسعهٔ وحدت کلمهٔ اسلامی است.

(س): آیا لزومی دارد در این قسمت توضیح هم بیاوریم؟

(ج): اگر نخواهیم توضیح بیاوریم، باید همان مبارزه را به عنوان عامل و علّت ذکر کنیم.

(س): اگر بنویسیم «مبارزهٔ فرهنگی با اندیشهٔ استکباری» چگونه است؟

(ج): خیر، باید دید مبارزهٔ فرهنگی چیست؟ که می‌گویید آنرا شرح ندهیم، در مبارزهٔ فرهنگی چه چیزهایی معلوم می‌شود که مستغنیِ از شرح باشد؟

(س): درگیریِ با کفر و با استکبار از لفظ مبارزه فهمیده می‌شود و با قید فرهنگی هم معلوم می‌شود که ما مبارزهٔ فکری و فرهنگی داریم نه مبارزهٔ نظامی، سیاسی یا اقتصادی.

*** ـ جمعبندی: ضرورت دقت در ویژگیهای مفهومی و لفظی «استراتژی در هنگام تعیین آن**

(ج): می‌توانید از کلمه به جای (به عنوان) استفاده کنید، یعنی بگویید تعیین مبارزه فرهنگی. به هر حال باید با تعبیرهایی ابتدا راه بودنش را نشان دهید، آن چیزی که در استراتژی لازم است، این است که باید راه بودن آن تمام شود. پس باید ببینیم آیا راه را می‌خواهیم یا اساس و علّت را آنگاه در نحوهٔ نوشتن، چرا عنوان را حذف کنیم؟ چرا شرح ندهیم؟ آیا دلیلی بر این مطالب دارید؟

(س): استراتژی به عنوان یک راه اصلی است،

می‌توان در قسمت توضیحات استراتژی را توضیح داد که این مرسوم هم هست.

(ج): برای توضیح چند سطح در نظر می‌گیریم، یک سطح، سطح اول است که می‌گوئیم...

(س): یعنی آنجایی که بصورت یک شعار عمومی است.

(ج): در قانون اساسی هم یک بند را در کلیّات می‌نویسند و می‌گویند به عنوان فلان و بر اساس فلان. اینگونه نیست که هر توضیحی در هر جایی مُخل باشد. مبارزهٔ فرهنگی را برای چه ذکر می‌کنید؟ اگر بخواهید آنرا به عنوان راه موضوع دانسته و عامل متغیّر بدانید، آنگاه مبارزه، یا تعیین عامل متغیّرِ و یا عامل توسعهٔ وحدتِ کلمه است. بهرحال باید عبارات اینها تنظیم شود؛ اما نکته مهم این است که باید این عبارات با یک ویژگیهایی مشخص شود، اینگونه نباشد که هر چه به ذهن آید، نوشته شود و بعد قدرت جمع‌بندی آن را نداشته باشیم. تطرق احتمال به این دلیل خوب است که در نهایت در یک طبقه‌بندی آورده شود و به یک گزینش خوب منتهی گردد والا اگر موجب تشتت شود، اصلاً خوب نیست.

«وَالسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکاتُهُ»

جلسه ۶

زمینه آشنایی با

طرح تاسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۲/۲۶

استاد: حجة الاسلام و المسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنایی

بررسی ضروریات و برنامه طرح تأسیس بانک

۱- بررسی «معنا و شیوه تعیین» موضوعِ طرح تأسیس بانک

۱/۱- اشاره‌ای به معانی مختلف «موضوع»

۱/۲- ملاحظه «موضوعات» مختلف طرح تأسیس

۱/۳- لزوم معرفی «موضوع طرح تأسیس» به تناسب «هدف» آن

۱/٤- ضرورت معرفی «هدف طرح تأسیس» به تناسب «کارآمدی» آن در نظام فرهنگ

۱/۵- معرفی «ملاحظه خلاء و نیازمندی» بعنوان شیوه و «معیار تعیین موضوع»

۱/٦- نقد و بررسی مفردات موضوع طرح تأسیس در هرم پیدایش

۲- بررسی شیوه تعیین «هدف» طرح تأسیس بانک

۲/۱- لزوم معرفی هدف طرح تأسیس به تناسب موضوع آن

۳- ضرورت تعیین «استراتژی» در طرح تأسیس

۳/۱- لزوم تعیین استراتژی برای هماهنگی امور متوالی و متوازی

۳/۲- ملاحظه تأثیر استراتژی در تعیین و تخصیص مقدورات

٤- بررسی ضرورت تنظیم «برنامه تهیه طرح تأسیس» بانک

٤/۱- لزوم مراحل و سطوحی در برنامه تهیه طرح تأسیس

٤/۲- لزوم «تعیین زمانبندی» در انجام مراحل برنامه تهیه طرح تأسیس

٤/۳- ضرورت «رعایت» برنامه در تهیه طرح تأسیس

× - جمعبندی کلی سیر بحث این جلسه

نام جزوه : زمینه آشنایی با طرح تاسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات کد بایگانی : ۲۶۳۳
استاد : حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
تاریخ جلسه :۷۵/۲/۲۶
عنوان گذار : حجةالاسلام یوسف حسین نژاد
تاریخ انتشار :
ویراستار : حجةالاسلام یوسف حسین نژاد
حروفچینی :واحد انتشارات

بسم الله الرحمن الرحیم

بررسی ضروریات و برنامه طرح تأسیس بانک

۱- بررسی «معنا و شیوه تعیین» موضوع طرح تأسیس بانک

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: بحث در این باره است که آیا موضوع طرح بانک، پایگاه جریان نظام اسلامی توسعه تفاهم است یا چیز دیگری است؟ در فرض دوّم نوشته‌اید «تفاهم اجتماعی»، تفاهم اجتماعی صفت چه چیزی است؟ آیا صفت موضوع فعل بانک است یا صفت خود بانک؟

آقای دیندار: بعنوان موضوع بانک است، موضوعی است که بانک با آن سر و کار داشته و می‌خواهد آن را تغییردهد.

۱/۱- اشاره‌ای به معانی مختلف «موضوع»

(ج): موضوع بودن، به چند صورت متصور است. ۱- می‌خواهیم ببینیم خود بانک چیست؟ مانند اینکه می‌گوییم خود آقای دیندار کیست؟ ۲-اما یک وقت می‌گوییم کارش چیست؟ گاهی هم می‌گوییم موضوع کارش چه تغییری در مفعول کارش ایجاد می‌کند. اینها سه معنای متفاوت دارد، چون گاهی یک موضوع بعنوان «مفعول فعل» شما ملاحظه می‌شود، یعنی شما با اموری سر و کار دارید و یک قدرت، شأن و تصرفی دارید، به عبارت دیگر یک قابلیت و کارآمدی دارید، قابلیت صفت خودتان است نه صفت فعلتان، اگر گفتند شما مهندس هستید؛ یعنی قدرت طراحی هندسه و تناسبات یک چیز را داشته و واجد یک مبانی هستید، اما هرگاه شما در حال مهندسی باشد، در حال انجام فعل مهندسی هستید. و هرگاه گفته شد که موضوع فعل مهندسی شما، مهندسی ساختمان است، معنایش این است که مفعول فعل هندسه شما، تناسبات مسکن است.

۱/۲- ملاحظه «موضوعات» مختلف طرح تأسیس

در بانک هم موضوع به همین صورت است؛ یعنی یک وقت می‌گوییم خود بانک چیست؟ که البته خود بانک یک گردش عملیاتی دارد که آن گردش عملیات برای اجرای یک فعلی است که به آن «برنامه» گفته می‌شود. که آن فعل با گردش عملیاتش تفاوت دارد. فعلش، فعل نسبت به خارج است. زمانی که در نظام مدیریت بانک، حدود اختیارات و وظایف و گردش عملیات داخلی بانک را تعیین می‌کنیم، غیر از فعلی است که بانک نسبت به خارج انجام می‌دهد. تازه آن فعلی هم که انجام می‌دهد، برنامه فعالیتهای بانک است که یک مفعول فعل دارد، پس این تفاهم اجتماعی یا مفعول است یا برنامه و یا خود بانک‌است؟

(س): مفعول فعل که نیست؟

(ج): اگر مفعول فعل باشد، ربطی به بانک ندارد بله، اینکه باید بانک با فعلش تناسب داشته باشد و فعلش هم با مفعول‌فعلش تناسب داشته باشد، درست است؛ امّا خود بانک چکاره است؟

به عبارت دیگر موضوع اوّل موضوعی است که خود بانک را معرفی می‌کند و موضوع دوّم فعالیتهای بانک و برنامه بانک را معرفی می‌کند، موضوع سوم هم مفعول فعل (آثاری که از خود بانک انتظار می‌رود) است. بهرحال آیا می‌توانیم تفاهیم اجتماعی را موضوع بانک قرارمی‌دهیم.

۱/۳- لزوم معرفی «موضوع طرح تأسیس» به تناسب «هدف» آن

(س): با توجه با آن هدفی که برای بانک قرار دادیم (توسعه اسلامی تفاهم اجتماعی) برای رسیدن به آن هدف باید چه موضوعی را تغییر دهیم؟

(ج): اینکه مثلاً مهندسی انتخاب می‌شود که تناسبات خانه‌ای را مهندسی کند تا مسکنی متناسب با رفاه درست شود، آیا در این صورت می‌شود گفت نام مهندس «رفاه»است؟

(س): رفاه که هدف است؟

(ج): رفاه هدفی است که از فعل بدست می‌آید؛ یعنی از موضوع سوّم بدست می‌آید.

(س): مگر هدف، همان تغییر مطلوب موضوع‌نیست؟

(ج): در مسئله تغییر مطلوب موضوع، گاهی می‌گویند موضوع ما فرهنگ است و باید تغییراتی داشته باشد تا به یک هدفی برسیم، اما در بانک چیز دیگری می‌گوئید، چون باید ببینید که آیا بانک وسیله و ابزاری برای ایجاد هدف است؟ یا اینکه باید خودش تغییر کند تا هدف پیداشود؟

(س): وسیله و ابزار برای رسیدن به هدف است.

(ج): یعنی بانک نظامی است که برای رسیدن به هدف، واسطه قرار می‌گیرد. پس نمی‌توان نام هدف را بر روی این موضوع قرار داد.

(س): نام هدف را بر روی این موضوع نگذاشتیم، بلکه گفتیم خود این پایگاه روی چه موضوعی کار می‌کند.

۱/٤- ضرورت معرفی «هدف طرح تأسیس» به تناسب «کارآمدی» آن در نظام فرهنگ

(ج): گاهی می‌گویند باید بانک را طراحی کنیم و گاهی هم می‌گویند باید تفاهم اجتماعی را طراحی کنیم، هدف بانک «ابزار شدن برای تفاهم» است نه خود تفاهم.

(س): به هر حال آیا موضوع اصلی آن تفاهم نیست؟

(ج): آیا منظورتان موضوع بانک است یا موضوع‌فرهنگ؟

(س): آیا موضوع محوری و موضوع اصلی خود بانک؛ یعنی موضوع شامل بر بانک، تفاهم نیست؟!

(ج): آیا منظورتان موضوع شامل بر بانک است، ولو اینکه دیگر چیزها هم با آن باشند.

(س): بله و موضوع دهها وسایل دیگر؟

(ج): آیا این هدف، هدف خود بانک می‌شود؟!

(س): این هدف، هدف بقیه هم هست، هم هدف بقیه عوامل است و هم هدف خود بانک.

(ج): اگر مثلاً وسیله حمل و نقلی را برای درست کردن کارخانه‌ای در اختیار دارید تا آن کارخانه بلندگو تولید کند، آیا می‌توانیم بگوئیم هدف این ماشین، بلندگو است؟ یا اینکه هدف ماشین حمل و نقل است؟

(س): حمل و نقل، هدف است.

(ج): پس هدف ماشینی که در کارخانه بلندگو سازی بکار می‌رود، بلندگو نیست.

(س): اما اگر بخواهیم «برای» حمل و نقل را بگوئیم؟

(ج): بله، می‌توانید بگوئید حمل و نقل برای راه افتادن کارخانه است و کارخانه برای چیز دیگری است و. .. در این صورت دیگر ماشینی دیده نمی‌شود در یک پروسه تولید هم اهداف جزئی وجود دارد و هم اهداف اصلی، برای بانک در چه قسمتی می‌توانید، موضوع ذکر کنید.

(س): اگر بانک زیر بخش فرهنگ باشد که هست، قطعاً باید هدف آن هم هدف جزئی باشد.

(ج): بله شما می‌توانید بگوئید که در توسعه اسلامی تفاهم اجتماعی، هدف بانک، تأمین ابزار توسعه است. یعنی در اینجا هدف متناسب با موضوع را ذکر کنیم.

این درست است، ولی اینکه موضوع را عوض کنید، غلط است.

(س): ما سعی کردیم موضوع را متناسب با هدف بیاوریم، یعنی فرض گرفتیم که هدف درست است و بر سر موضوع اشکال داریم.

(ج): آیا موضوع سبقت دارد یا هدف؟

(س): قبلاً پیرامون هدف بحث زیادی داشتیم، به همین دلیل فکر کردیم که ممکن است موضوع اشکال داشته باشد.

(ج): اگر بخواهیم آنرا اصلاح کنیم، می‌گوئیم طبیعی است که بانک پایگاه جریان قرار می‌گیرد و بانک خودش موضوعاً نمی‌تواند تفاهم اجتماعی باشد.

(س): بله نمی‌تواند باشد.

(ج): حال آیا هدف بانک توسعه اسلامی تفاهم اجتماعی است یا اینکه هدف تأمین یک پایگاه و یک ابزاراست.

١/٥- معرفی ملاحظه خلا و نیازمندی، بعنوان شیوه و «معیار تعیین موضوع»

(س): اگر خود موضوع را بهتر تعریف کنیم، هدف آنهم بهتر معلوم می‌شود.

(ج): باید یک خلائی داشته باشیم؛ یعنی فعلاً می‌گوئیم ما در فرهنگستان برای تنظیم کارهایمان بانکی در اختیار نداریم، ما برای توسعه مفاهیممان نتوانستیم نسبت بین مفاهیم را بصورت سازمانی بسنجیم، نتوانستیم این نسبت‌سنجی را مکانیزه کنیم در حالی که مدل منطقی آنرا در دست داریم. باید دید چرا نتوانستیم چنین کاری را انجام دهیم. پس یک خلاء داریم و به این نیاز داریم. لذا؛وو باید بررسی شود که چرا به بانک نیاز است؟ در جواب می‌گوییم اگر قرار باشد کار تفاهم در فرهنگستان، بصورت نظام‌مند انجام شود و هرکسی بتواند بصورت سازمانی به جایی مربوط شود و فرهنگستان متصدّی ارایه خدمات بایگانی، گرفتن اطلاعات و ترجمه‌کردن اطلاعات (یعنی هر اطلاعی که اضافه می‌شود، چه تغییراتی در بقیه ایجاد می‌کند) و بالاخره محل ایجاد زمینه گمانه‌ها بر اساس تکامل گمانه‌ها باشد، باید بانک داشته باشیم والاّ می‌گویند شما که این مطلب را تغییر دادید در بیست جای دیگر احتمالات جدیدی قرار گرفت. با اینها چگونه برخورد می‌کنید؟ بنابراین ما بر اساس منطقمان چنین ضرورتی داریم. اگر ما ادعا می‌کنیم که مفاهیم و تفاهم ما در حدی قاعده‌مند است که اگر یک روزی یک احتمال و یک حرف نو پیدا شد، آثار آن قابل مشاهده است، باید یک بستری داشته باشیم که آثار آن مطلب را بصورت کامل نشان دهیم تا اینکه انعکاس این احتمال در زمینه‌های مختلف منظم طبقه‌بندی شده ملاحظه شود و همچنین قدرت بهینه خود آن نظام هم وجود داشته باشد. پس پردازش هم روی مدل و هم روی موضوعاتی که در آن مدل هست، انجام می‌گیرد، در اینصورت می‌گوئیم این توسعه یافته است.

(س): توسعه نظام به چه معنا است؟

(ج): یعنی توسعه احتمالات و توسعه زمینه و نظام احتمالات. این توسعه و تکامل ضروری است و یک جائی هم لازم دارد، لذا می‌گوئید به پایگاه جریان توسعه اسلامی نظام تفاهم اجتماعی نیاز است.

١/٦- نقد و بررسی مفردات موضوع طرح تأسیس در هرم‌پیدایش

پس می‌گوئیم پایگاه جریان توسعه اسلامی یا الهی نظام‌تفاهم.

(س): آیا جریان توسعه است یا جریان نظام؟

(ج): جریان توسعه الهی نظام تفاهم اجتماعی است.

(س): اگر توسعه را هدف قرار دهیم و خود موضوع را بدون قید توسعه بیاوریم و بگوئیم پایگاه جریان نظام، چه اشکالی دارد؟

(ج): یعنی بگوئیم پایگاه جریان الهی نظام تفاهم‌اجتماعی.

(س): حتی خود قید «الهی» را هم در هدف برده و بگوئیم هدف، از این جریان نظام، الهی شدن است؛ یعنی قید جریان نظام،قید موضوع باشد نه قید هدف.

(ج): اگر گفتیم پایگاه جریان نظام تفاهم اجتماعی، آیا این تعریف بانک الهی است یا تعریف هر بانک است.

(س): هر بانک دیگری را هم شامل می‌شود.

(ج): پس قید «الهی» لازم است، لااقل بعد از پایگاه گذاشته و می‌گوئیم پایگاه الهی جریان نظام تفاهم اجتماعی تا هر بانک و هر پایگاهی را شامل نشود یا می‌گوئیم پایگاه اسلامی جریان نظام تفاهم اجتماعی، باید مجدداً دقت نمائید که آیا نظام را جریان می‌دهیم یا خود تفاهم اجتماعی را؟

(س): اگر خود جریان اجتماعی را قرار دهیم، باز کلی می‌شود.

(ج): پایگاه جریان تفاهم اجتماعی می‌شود.

(س): یعنی آن چیزی است که نظام را با آن درست می‌کنیم، یعنی بانک اصول، روشها و برنامه را ارایه‌می‌دهد.

(ج): هدفش چه چیزی است؟

(س): هدف همان توسعه اسلامی جریان نظام تفاهم‌می‌شود.

(ج): آیا توسعه اسلامی نظام جریان است یا جریان نظام تفاهم اجتماعی؟ یا اینکه خود توسعه جریان تفاهم کافی است؟

(س): آیا توسعه به قید اسلامی مدّ نظر، است یا...

(ج): توسعه اسلامی جریان نظام تفاهم.

۲- بررسی شیوه تعیین «هدف» طرح تأسیس بانک

۲/۱- لزوم معرفی هدف طرح تأسیس به تناسب موضوع‌آن

حال آیا بانک ابزار توسعه است یا خود توسعه است. یعنی هدف از ایجاد بانک چیست؟ هرگاه بانک درست شد، وسیله توسعه درست می‌شود یا خود توسعه درست‌می‌شود؟

(س): وسیله توسعه درست می‌شود و بعد...

(ج): با بعد آن کار نداشته باشید، باید یک چیزی بگوئیم که وقتی بانک درست شد، آنهم درست شده باشد، نباید چیزهای دیگر را با این مخلوط کنیم؛ یعنی باید چیزی را ذکر کنیم که در برنامه، در اهدافی که (اهداف خرد) ذکر می‌شود، این بدست آید. اگر ما هدفی را ذکر کردیم که در نهایت بوسیله خرد بانک بدست نیامد، برنامه بانک را درست نکرده‌ایم. لذا می‌گوئیم هدف، تأمین پایگاه اسلامی یا تأمین پایگاه توسعه است، باید دید ما می‌خواهیم چه چیزی را تحویل دهیم؟ گاهی یک صفت اجتماعی موضوع برنامه قرار می‌گیرد؛ یعنی در اینجا قرار است صفت جامعه تغییر یابد، برنامه، برنامه تغییر صفت است؛ یعنی جامعه وجود دارد و صفتی را هم داراست و برنامه، برنامه تغییر آن صفت است. در اینجا این صفت موضوع قرار می‌گیرد و صفت تغییرش هدف قرار می‌گیرد اگر صفت رذیله است، قرار است به صفت حمیده تبدیل شود. آنگاه راه منتقل شدن این موضوع برای رسیدن به هدف، استراتژی آن می‌شود. ولی الان شما کاری به این ندارید که یک صفتی وجود دارد، چون این بحث برنامه بانک است، بلکه الان می‌خواهید یک پایگاه، تأسیس کنید؛ یعنی چیزی وجود ندارد و شما می‌خواهید برای آن ساختاری را ایجاد کنید. پس هدفی که در اینجا دارید، نمی‌شود با هدف یک چیزی که وجود دارد، یکی باشد.

(س): پس موضوع اصلی خود پایگاه است.

(ج): بله، خود پایگاه موضوع کار ما است، می‌خواهیم بانک ایجاد کنیم، اینکه بعدها فرهنگ به چه صورتی در می‌آید، حرف دیگری است.

(س): در اینصورت توسعه خود پایگاه هدف‌می‌شود.

(ج): خیر، توسعه نیست، بلکه «تأمین» است. توسعه زمانی هدف است که ما بانک را تأسیس کرده و می‌خواهیم آنرا بزرگتر کنیم، تأمین پایگاه اسلامی جریان نظام تفاهم اجتماعی یا تأمین پایگاه توسعه جریان تفاهم اجتماعی، هدف است.

(س): اگر اینگونه باشد باید از تأمین هم یک درجه پائین‌تر آمده و بگوئیم «ایجاد»

(ج): معنای تأمین همان معنای ایجاد است، مثلاً می‌گویند شما پول تأمین کنید، اعتبار تأمین کنید، یعنی برای یک چیزی اعتبار ایجاد کنید، تهیه و تأمین به معنای ایجاداست.

(س): آیا منظورتان این است که تأمین یک «جریان» است و ایجاد در یک جائی ختم و می‌شود.

(ج): نه در اینجا نمی‌خواهیم چنین معنایی را قصدکنیم.

(س): اگر چنین معنایی مورد نظر نیست، پس چرا هدف را تأسیس یا ایجاد قرار ندهیم.

(ج): تأسیس هم می‌شود، یعنی بگوئیم «تأسیس پایگاه اسلامی جریان نظام تفاهم اجتماعی» هدف طرح تأسیس، خود تأسیس است، ولی هدف برنامه بانک یک چیز دیگری است، یعنی هدف برنامه فعالیت بانک چیز دیگری است. آن برنامه، فعل است و برنامه فعل باید برنامه تغییر مفعول فعل باشد.

(س): که وقتی به آن رسیدیم باید آنرا تعیین کنیم.

۳- ضرورت تعیین «استراتژی» در طرح تأسیس

(ج): ابتدائاً باید بانک را از اوّل تا آخر بشناسیم که بانک چیست؟ بعد ببینیم که برای تأسیس آن به چه چیزهائی نیازمندیم؟ بعد هم برسیم به اینکه نحوه گردش عملیات آن چگونه است؟ برنامه‌اش چیست؟

(س): در اینصورت استراتژی در مورد خود طرح، بی‌معنا می‌شود.

(ج): آیا بهرحال شما برای ایجاد چنین طرحی استراتژی نیاز دارید یا خیر؟ مفروض این است که قرار است یک مقدوراتی با یکدیگر ترکیب شوند و یک پایگاهی درست شود، شما در این کار به چه چیزهائی نیاز دارید. آیا به «راه رسیدن» نیاز ندارید؟ مثلاً می‌خواهید یک خانه‌ای بسازید، موضوع شما این است که یک محل سکنی درست شود. هدف شما هم تأمین یا ایجاد محل سکنی است. در اینصورت راه رسیدن به این خانه چه چیزی است؟ در جواب می‌گوئید: یک منزل فرضاً در سه مرحله ساخته می‌شود، ۱- سفت کاری، که اسکلت ساختمان است ۲- مرحله دوّم هم تهیه آب و برق و گاز و تأسیسات است. ۳- مرحله سوّم هم نقاشی و شیشه که روی (کارهای تکمیلی و روبنائی) است. البته پیرامون هر سه مرحله مطالعه می‌کنید؛ وقتی می‌خواهید ساختمانی را درست کنید، نقشه تأسیساتش و لوله آب و نقشه مصرف آن و فاضلاب را تهیه می‌کنید و تناسبات آنرا دقیقاً می‌سنجید. اگر مسیرهای آب و نحوه گردش آب و فاضلاب درست نباشد، در عمل به بن بست می‌رسید، به بن رسیدن هم به این است که ناهماهنگ کار کنید و کارتان منظم نباشد. وقتی در ساختمانهای قدیمی لوله گاز و آب و فاضلاب کشیده می‌شود، دیده می‌شود که از کنار پله یک لوله فاضلاب بیرون آمده، در یک جای نامناسبی هم لوله آب کشیده شده است و در یک جای نامناسبی آشپزخانه قرار گرفته و... اگر بگویند چرا اینگونه است، می‌گویید چون از قبل مطالعه هماهنگی روی این ساختمان صورت نگرفته است خانه برای یک زندگی دیگری و برای یک نوع سکونت دیگری ساخته شده بود.

(س): یعنی لوله‌کشی فاضلاب و امثال آن پیش‌بینی نشده بود.

(ج): لذا می‌گوئید باید اسکلت و تأسیسات ساختمان با یکدیگر تناسب داشته باشند، نمی‌گویم نما هیچ اثری ندارد، در اشل ساختمان باید نما هم پیش‌بینی شده باشد؛ ولی درجه آن تبعی است. می‌گوئید که یک دسته از تغییرات جزیی را می‌پذیرد، لذا نماسازی و روکاری را در آخر کار قرار می‌دهید. حال آیا شما برای ساختن خانه استراتژی دارید یا خیر؟

(س): استراتژی به آن معنائی که تا بحال در ذهن ما بود. با یک کار خُرد تطبیق نمی‌یابد.

۳/۱- لزوم تعیین استراتژی برای هماهنگی امور متوالی‌ومتوازی

اگر دقت کرده و بگوئید پولی وجود دارد و باید به مسکن تبدیل شود؛ یعنی باید این پول سکبار به مواد و کالاها تبدیل شده و یکبار به نیروی کار تبدیل شده و بار دیگر به مدیریتی تبدیل شود که باید بین این نیروی کار و مصالح دخالت کند. این به آن معنا است که اگر معماری نباشد، این مصالح آماده نمی‌شود، هرچند ممکن است شما خودتان، نقش معمار را بعهده بگیرید و بدنبال مصالح بروید. حال من این مطلب را در مقیاس بزرگتر بیان می‌کنم تا ببینیم به استراتژی نیاز دارد یا خیر؟ مثلاً در شهرک مهدیه در آنجا هم تعدادی مسکن هست، ولی مسایلش به همراه بزرگ شدن شهرک، بزرگ شده است و از مسایل یک خانه فراتر رفته است. اگر شما مدیریت درستی نداشته باشید، فعالیتها درست انجام نمی‌گیرد؛ یعنی بنّا می‌آید؛ ولی مصالح ندارد، لذا پول می‌گیرد، ولی کار نمی‌کند. این بمعنای ناهماهنگی بین مصالح و نیروی کار است یا فرضاً مصالح آمده؛ ولی بنّا نیست؛ یعنی سرمایه خوابیده و آن تبدیلی که باید بشود، واقع نشده است. چون مصالح تا بخواهد به محصول تبدیل شود، باید نیروی کار در سطحهای مختلف حضور داشته باشد، مغیّر مصالح و تبدیل شدن آن به محصول، نیروی کار است، یک جسمی در اوّل و یک جسمی هم در آخر داریم، جسم اوّلمان مصالح و جسم آخرمان مسکن و محصول است، تغییر و نحوه ترکیبهائی که باید در اینها پیدا شود تا مصالح به محصول تبدیل شود، بواسطه نیروی کار است که این فعالیت‌ها را انجام می‌دهد، البته کار در چندین طبقه صورت می‌گیرد. نیروی کار مسئله هماهنگی محصولات بطرف تبدیل شدن به مسکن را بعهده دارد؛ حال آیا ما می‌توانیم اصطلاح استراتژی را در اینجا بکار ببریم یا خیر؟ بله موضوعاً، موضوع توسعه درباره برنامه خُرد، خُرد می‌شود؛ ولی آیا همیشه در یک برنامه استراتژی وجود دارد یا خیر؟ در تعریف استراتژی گفتیم که استراتژی محور هماهنگ کننده سیاستهای دراز مدت است. حالا آیا ما می‌توانیم بگوئیم که مسکن دارای سه مرحله است ۱-مرحله اسکلت ۲-مرحله تأسیسات ۳-مرحله روبنا (نمایش) یا خیر؟ بعبارت دیگر لقب مرحله را وقتی می‌گوئیم که عملیات بصورت موازی ممکن نباشد و باید اجباراً متوالی و پشت سرهم باشد. زمانی که در قسمت تأسیسات کار می‌کنید، محال است بتوانید کار روبناها را انجام دهید و یا وقتی که اسکلت می‌سازید، نمی‌توانید در روبنا کار کنید، باید کار اسکلت تمام شود تا کار تأسیسات آغاز شود و باید کار تأسیسات تمام شود تا کار روبنا آغاز شود، ما در مسکن‌سازی سه مرحله تولیدی را ملاحظه می‌کنیم در هر کدام از این سه مرحله تولیدی یک خطوط موازی وجود دارد؛ مثلاً باید مصالح متعدد باشد تا بتوان اسکلت را درست کرد، بله، لازم نیست که ابتدا آجر و بعد سیمان و بعد آهن بیاید، چون می‌گوئید اشکالی ندارد که مصالح اسکلت‌سازی هم زمان با هم بیاید؛ بعد میگوئید می‌شود بعضی از اینها با تأخیر جزئی بیاید، مثلاً در فندانسیون باید در حین ریختن مصالح، میله گرد باشد، چون میله گرد و صفحه ستونها باید در این زمان آماده باشد، اما عیبی ندارد که ستونها با بعد از این مراحل گذاشته شود، ولی در عین حال نباید زیاد تأخیر پیدا کند، همین که شناژ خشک شد، باید بتوان ستونها را جوش داد. بعد که اسکلت فلزی تمام شد باید با آجر و سیمان و کار دیوار شروع شود. تا قیر گونی پشت بام جزء کارهائی نیست که در مرحله اسکلت سازی انجام می‌گیرد، بعد اساساً آنهائی که اسکلت ساز هستند، می‌روند؛ چون این نیروهای انسانی متناسب با کارهای بعدی نیستند، در کارهای بعدی باید هر کدام از تأسیساتی‌ها به کار خودشان مشغول شوند. تأسیسات برق لوله‌های خرطومی را قرار دهد و تأسیسات فاضلاب، فاضلابها را بر اساس نقشه پیاده کند و تأسیسات گاز هم مسیر لوله گاز را مشخص کند و تأسیسات آب هم مسیر لوله آب را مشخص کنند و... اینها که رفتند، آنگاه باید نماکارها شروع به کار کنند. حال اگر قرار باشد بجای کار این ساختمان کوچک، کار

یک شهرک انجام شود. یک بحث این است که اینها را مدیریت، هماهنگ می‌کند، یک بحث هم این است که نقشه جامع و محاسبات نقشه‌ای، هماهنگی را انجام می‌دهد. در یک برج ۳۰ طبقه آیا تنها مدیریتی که مصالح و نیروی کار را هماهنگ می‌کند، آن را بصورت هماهنگ می‌سازد، یا حتماً یک محاسباتی لازم است تا برنامه درست شود و بدست مدیر و مجری داده شود. مدیریت اجرا خیلی اثر دارد؛ ولی مدیر بدون برنامه و نقشه نمی‌تواند کار کند.

(س): یعنی هم طراح، هم ناظر و هم مجری لازم‌است.

(ج): همه اینها لازم است. پس ما مسئله را از یک مسکن کوچک به یک مسکن بزرگ تبدیل کردیم تا چیزهائی که در مسکن کوچک وجود داشت، بصورت بزرگتر دیده تا آن را در سطح ماکرو ببینیم.

۳/۲- ملاحظه تأثیر استراتژی در تعیین و تخصیص مقدورات

سئوال بعدی این است که آیا شما پول بی حدّ دارید یا اینکه هرگونه دلتان بخواهد، مصالح وجود دارد؟ یا اینکه می‌گوئید خیر، میزان پولی را که باید در اینجا خرج کنم، محدود است، در مصالح هم اینگونه نیست که اگر برای ساختن یک برج به صد میلیون هزینه نیاز است، با پنجاه‌میلیون بتوان مصالح آن را تهیه نمود چون جنس در بازار قیمت دارد. لذا می‌گوئید مجبورم از مصالح درجه یک، دو و سه استفاده بهینه کنم، مثلاً یک فرض این است که بگوئید مصالح روی کار را درجه یک قرار می‌دهم و تأسیسات را درجه دو و اسکلت را درجه سه قرار می‌دهم، یک فرض هم این است که قضیه را برعکس کنیم و بگوئیم اسکلت را درجه یک و تأسیسات را درجه دو و نما را درجه سه قرار دهیم. یک فرض هم این است که اسکلت را درجه دو و تأسیسات را درجه یک و نما را درجه سه قراردهیم.

همه این تفاصیل برای این بود که بگوییم استراتژی در اینجا هست. اگر استراتژی شما سود باشد می‌گوئید نما را از مصالح درجه یک درست کنید، ولی اگر استراتژی شما؛و استحکام باشد نه سود، می‌گوئید باید تأسیسات را درجه یک قرار داد. پس استراتژی، حتماً بین موضوع و مطلوب شما حضور دارد و خط تغییر تخصیصها را مشخص می‌کند؛ یعنی معین می‌کند که در کدام مرحله چه مقدار پول خرج شود و چه مقدار امکانات به آن تخصیص داده شود؛ یعنی استراتژی خط حاکم بر مدیریت است، البته نه بر خود مدیریت، بلکه خط حاکم بر طراحی است. پس استراتژی چیزی نیست که فقط در توسعه اجتماعی باشد.

ما باید بتوانیم استراتژی را در خردترین کار ببینیم معنای استراتژی در عوام به این است که می‌گویند بستگی دارد به اینکه نیّتش چه باشد؛ یعنی جهت‌گیری‌اش چگونه باشد، می‌گویند هر کسی نان نیّت خودش را می‌خورد، حتی اگر شخصی می‌خواهد برای خودش خانه بسازد، باز می‌گویند یا نیتش تفاخر است یا نیتش استحکام و بهره‌وری طولانی مدت است؟ اگر نیت تفاخر باشد باید در نما بیشتر هزینه کند، اما اگر نیت استحکام و عاقبت بخیری بیشتر و بهره‌وری بیشتر از آن باشد، باید اسکلت و تأسیسات را محکمتر کند. بنابراین اینکه ما مقدوراتمان را چگونه تخصیص داده و چگونه نسبت به مراحل متعدد کار بهینه نمائیم، بواسطه استراتژی معین می‌شود. پس نباشد در خردترین امور هم استراتژی داشته باشیم.

٤- بررسی ضرورت تنظیم «برنامه تهیه طرح تأسیس» بانک

٤/١- لزوم مراحل و سطوحی در برنامه تهیه طرح تأسیس

البته این موضوعات به یک معنا خارج از بحث بانک است و به یک معنا هم در تأسیس بانک بی تأثیر نیست، به نظر من باید برای روشمان یک حدی قائل شویم؛ یعنی بگوئیم ما سه مرحله داریم.

۱- پیش نیاز که عبارتند از موضوع، هدف و استراتژی.

۲- کلیات طرح، سرفصلهای تجریدی، سیاستها و اهداف مرحله‌ای.

٣- سطح برنامه تفصیلی که شامل موضوعات عینی، فعالیتها و محصولات می‌شود.

باید این سه سطح را از طرف طول بصورت عمودی قرار دهیم، بعد یک خط افقی هم بکشیم و بگوئیم در مراحل تولید برنامه، ابتدا باید به پیش نیازها بهاء یک بدهیم و به کلیات برنامه بهاء «دو» و به برنامه تفصیلی هم بهاء «چهار» بدهیم. در مرحله اول، پیدایش طرح تمام می‌شود. در مرحله دوم از پایین به بالا رفته؛ یعنی به پیش نیاز بهاء یک داده و به کلیات طرح بهاء چهار و به برنامه تفصیلی هم بهاء دو می‌دهیم. این مرحله تغییرات است که در رابطه بین آن چیزی که در بالا هرم است با آن چیزی که در قاعده نوشته می‌شود، در این مرحله می‌خواهیم این رابطه را کنترل کنیم. در مرحله سوم بهاء چهار را به بالای مخروط (پیش نیاز) داده و بهاء دو را به کلیات و بهاء یک را به قاعده می‌دهیم، چون در مرحله تکامل ربط این سه، مشخص می‌شود یعنی ما سه پیش نیاز و کلیات و برنامه تفصیلی را بررسی می‌کنیم. البته بهتر است نام پیش نیاز را «مفاهیم اصولی یا پایه» قرار دهید.

(س): نسبت به بانک؟

(ج): خیر، نسبت به برنامه.

٤/٢- ضرورت «رعایت» برنامه در تهیه طرح تأسیس

ما باید الان برای کار خودمان برنامه داشته باشیم، تا ده هفته روی یک مطلب توقف نکنیم، بلکه بگوئیم ما برای مرحله پیدایش یک سقف زمانی داریم و یک سقف زمانی هم برای مرحله تغییرات و مرحله تأسیس یا تکامل داریم. آنگاه سقف زمان مرحله پیدایش تأسیس بانک را مثلاً هفت جلسه قرار می‌دهیم، مثلاً باید در یک جلسه معنای اجمالی هدف و استراتژی و موضوع به هر حدی که رسید تمام شود، در دو جلسه هم باید معنای کلیات و سرفصلها و سیاستها و اهداف تمام شود و. .. بعد می‌گوئیم حالا یک دید اجمالی کلی از بانک را داریم، بازمی‌گردیم و...

٤/٣- ضرورت «رعایت» برنامه در تهیه طرح تأسیس

(س): اگر کلیات معلوم نشود، نمی‌شود در قسمتهای دیگر وارد شد.

(ج): باید با یک نسبت تقریب تخمینی، بتوانیم کار را تمام کنیم و انتظار نداشته باشیم که فوراً کلیات روشن شود، باید بپذیریم که ما گمانه می‌زنیم و گمانه‌هایمان بتدریج با هم ارتباط می‌یابند و همدیگر را تکمیل می‌کنند.

(س): موضوع، هدف و استراتژی که در این جلسه بحث شد، با آن چیزی که در جلسات دیگر گفته شد خیلی تفاوت داشت.

(ج): ولی آیا زمان تکامل آن الان رسیده بود و یا زمان تکامل آن بعد از یک سیر است؟ بله، حتماً باید تغییر کند، از اوّل در نظرمان این است که ما سه فصل پیدایش، تغییرات، تکامل را داریم، به ما که وحی نمی‌شود؛ حتماً «توسّل، تبدّل و تمثّل» داریم؛ حتماً گمانه‌ها زیر و رو می‌شود؛ اما باید دید زمان هر کدام چه موقعی است؟ آیا باید در خودش ایستاد و آن را تکمیل کرد یا باید رفت و لوازمش را تا آخر دید و سپس به سراغش آمد.

(س): به یک نسبت باید به جلو برویم.

(ج): اگر به یک نسبت به جلو برویم، بعداً ضعفها و قوّتها بهتر دیده می‌شود، تا اینکه بخواهیم در خودش ممحّض باشیم.

× - جمعبندی کلی سیر بحث این جلسه

(س): پس در این جلسه فقط خصوصیات استراتژی گفته شود.

(ج): در اینجا استراتژی معیّن شد؛ ولی استراتژی رفتار خودمان نست به برنامه معیّن شد. یعنی بنا شد که ما ١، ٢، ٤ کرده هر مقداری را که الان تمام کردیم، آن را کافی دانسته و به سراغ کلیات برویم. حداکثرش این است که در یک جلسه استراتژی را تطبیق می‌کنیم، دیگر نمی‌گوئیم دوازده احتمال دارد.

(س): باید تطبیق به خرد کنیم.

(ج): بله می‌گوئیم استراتژی بانک در اینجا چیست؟ البته بنده مسئله استراتژی را با مثال ساختمان به ذهن شما نزدیک کردم، یعنی از یک کار روزمره تا حد مفهوم نیّت و جهت گیری را عرض کردم؛ یعنی تغییر الگوی تخصیص سیاستها، بر حسب استراتژی بحث شد.

(س): قبول دارید که استراتژی مطلبی است که بنده نمی‌توانم آن را تعیین کنم، من می‌توانم پیشنهاد بدهم و فرضش را بیان کنم.

(ج): شما فرض آن را ملاحظه کنید که الان هدف و نیّت در کار معین است و موضوعمان هم معین است، حال در چنین موضوعی چند حالت ممکن است تا ما راه رفتن این راه را معین و انتخاب نمائیم؟.

«وَالسّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمة اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ»

جلسه ۷

زمینه آشنایی با

طرح تاسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۳/۱۶

استاد: حجة الاسلام و المسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنایی

نقد و بررسی «کار و ساز تهیه برنامه» طرح تأسیس

فهرست

مقدمه: اشاره ای به موضوع بحث جلسه

۱ـ بررسی معنا و چگونگی تبدیل موضوع برنامه و تاسیس به موضوعات خرد

۲ـ بررسی معنا و چگونگی تبدیل استراتژی برنامه تاسیس به سیاستها

۲/۱ ـ اشاره ای به تفاوت استراتژی «برنامه تاسیس» با استراتژی «برنامه توسعه بانک»

۲/۲ـ ضرورت لحاظ تاثیر میزان «مقدورات» و «تعیین استراتژی»

۲/۳ـ «معرفی» استراتژی برنامه تاسیس به تعیین «موضوع، روش و زمینه» تحقیقات

۲/٤ـ بررسی کار و ساز عملیات تاسیس بر اساس استراتژی

۳ـ بررسی «سیاست های اجرایی» کار تهیه برنامه تاسیس «و لوازم» آن

۳/۱ـ تفکیک شبکه از بانک و ملاحظه جایگاه کارآمدی هر کدام در جریان مدیریت تحقیقات

۳/۲ ـ ضرورت تفکیک شبکه از بانک به دلیل رعایت سیاست اجرایی کار تاسیس

٤ـ بررسی معنا و مفهوم «هدف» برنامه تاسیس و کیفیت تشخیص آن

٤/۱لزوم تفکیک هدف کلان (هدف مرحله توسعه) از هدف خرد (هدف مرحله تاسیس)

۳/۳ـ ضرورت تفکیک سطوح مختلف کار تاسیس و رعایت برنامه آن

٤/۲ـ ملاحظه رابطه تعیین کلیات برنامه طرح تاسیس با طرح جامع نظام فرهنگ

۳/٤ـ ضرورت بنا نهادن بر سیر از «اجمال به تبیین» در تهیه برنامه طرح تاسیس

۳/۵ـ بیان «مسیر مطلوب» کار فعلی تهیه برنامه طرح تاسیس

نام جزوه : زمینه آشنایی با طرح تاسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات کد بایگانی : ۲۶۳٤

استاد : حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تاریخ جلسه :۷۵/۳/۱۶

عنوان گذار : ---

تاریخ انتشار :

ویراستار : ---

حروفچینی :واحد انتشارات

نقد و بررسی « کار و ساز تهیه برنامه » طرح تأسیس

مقدمه: اشاره ای به موضوع بحث جلسه

حجه الاسلام و المسلین حسینی: باید مرتبا به این سوال که «هدف چیست؟» پاسخ دهیم، یعنی هدف را تا برای کوچکترین چیز بیان کنیم و استراتژی را هم خردترین مرحله ذکر کنیم، به عبارت دیگر موضوع، هدف و استراتژی را برای بزرگترین تا کوچکترین مرتبه بیان کنیم.

۱ـ بررسی معنا و چگونگی تبدیل موضوع برنامه و تاسیس به موضوعات خرد

می توان در تعیین موضوع طرح تاسیس یا همان برنامه تاسیس فقط به دنبال این مطلب باشیم که در برنامه به چه چیزی نیاز داریم؟ و یک قدم هم از این پا فراتر نگذاریم، آنگاه در جواب به این سوال می گوئیم حتما به «موضوع، استراتژی و هدف» نیاز داریم. سپس می گوئیم موضوع باید خرد شود و به سر فصل ها یا دسته بندی کلی موضوعات خرد تبدیل شود. البته باید توجه داشت که سنخ موضوعات خرد، با موضوعات اول تفاوت دارد و اساسا از یک سنخ نیست، نمی توانیم همان موضوع اول را خرد کنیم و پایین بیاییم.

در مثال ساختمان عرض کردم که اگر موضوع اولمان (موضوع پایه مان) مسکن یا سکنی باشد و استراتژی «سود» بوده و «هدف» نیز تولید مسکن باشد، وقتی که به موضوع خرد می رسیم باید از سیمان و گچ سخن گفت نه این که بیاییم مسکن و سکنی را خرد کرده و اموری مانند آرامش و نظیر این ها را بیان کنیم، یعنی فرضا «اوصاف» اجتماعی و فردی و تاریخی مسکن را ذکر کنیم، تا اگر از ما بپرسند چکار می کنید در جواب بگوئیم در حال مسکن شناسی تاریخی هستیم و یا بگوییم برای فرد و جامعه مسکن شناسی می کنیم.

بنابراین ما برای ساختمان و مسکن سازی، نیازی به شناخت این مسائل نداریم، آن چیزی که نیاز داریم سرفصل های کلی مسکن است. فرضا باید بگوییم که مصالح و نیروی انسانی و ابزار و. .. لازم است، بعد وقتی که از سرفصل ها پایین تر آمده و به موضوعات خرد رسیدیم، بگوییم صد کیسه سیمان و پنجاه هزار تن آجر و به صورت نفر به ساعت به ده هزار ساعت کارگر نیاز داریم. به عبارت دیگر در این مرحله به دنبال کار عملی هستیم.

۲ـ بررسی معنا و چگونگی تبدیل استراتژی برنامه تاسیس به سیاستها

بعد برای این که مرحله اول، دوم و سوم کار را هماهنگ کنیم به استراتژی نیاز داریم تا مثلا در سیاستها بگوییم، می خواهیم منزل را محکم بسازیم. لذا در مصرف امکانات ٤/٧ امتیاز را به تخصیص داده و حداکثر

امکانات و مقررات را در اسکلت و شناژ متمرکز می کنیم و به مرحله دوم که تاسیسات است، ۲/۷ امتیاز را تخصیص داده و رو بنا را از ۱/۷ امتیاز برخوردار می کنیم. پس استراتژی، وسیله هماهنگ سازی مراحل است. حال می توان خود استراتژی را مرتبا در خودش خرد کرد، نه این که بگوئیم کارآیی استراتژی چیست؟ بگویئم همان مراحل سه گانه اسکلت سازی، تاسیسات و رو بنا است.

۲/۱ــ اشاره ای به تفاوت استراتژی «برنامه تاسیس» با استراتژی «برنامه توسعه بانک»

حتی در استراتژی برنامه تاسیس بانک هرگز نمی آییم بگوئیم که استراتژی بانک در آن زمان که این بانک توسعه احتمالات را به دست گیرد، چیست؟ چون ما فعلا پیرامون ساختمان آن صحبت می کنیم، ما فعلا می خواهیم آن را تاسیس می کنیم نه این که توسعه دهیم بله، هر وقت خواستیم آن را توسعه دهیم، آن نیز صحبت دیگری است، ما می خواهیم بانک تاسیس کنیم، بنابراین اساسا سراغ این که بگوئیم معنی استراتژی در توسعه و در موضوعات اجتماعی تاریخی و مفاهیم و. .. چیست؟ نمی رویم، در پی این هستیم که بگوئیم بانک باید در چند مرحله درست شود که باید آن مراحل را به صورت متوالی بگذرانیم.

آقای دیندار ـ حضرت عالی قبلا فرمودید که ما بریده از چیزی که در جامعه می گذرد و هدف نهایی، نمی توانیم ساختار بانک را پی ریزی کنیم و. ..

(ج): ما ابتدار باید طرح اولی مان را تمام کنیم، آن گاه بدنبال توسعه آن باشیم.

۲/۲ـ ضرورت لحاظ تاثیر میزان «مقدورات» و «تعیین استراتژی»

(س): آیا از همان اول که می خواهیم طرح پایه گذاری کنیم، بدون سنجیدن نسبتش با هدف آینده مان، این کار امکان دارد؟

(ج): گاهی شما می خواهید هدف آینده را تا مثلا صد سال آتی معین کنید، گاهی هم می خواهید تا بیست سال آتی را معین کنید، اما یک وقت می گوئید با همین مقدورات فعلی مان باید چکار کنیم؟ ما هستیم با این امکانات؛ یعنی آقای دیندار در مرحله تاسیس، حداکثر پنج نفر یا شش نفر همکار بیشتر ندارد.

(س): استنباط من از آن مطالبی که راجع به استراتژی فرمودید، این بود که ما حتما باید هدف را معین کنیم تا چیزی را که می خواهیم درست کنیم متناسب با آن هدف باشد.

(ج):در مرحله کوتاه مدت، ما بانک را به این صورت درست می کنیم که. ..

(س): آیا این که «پایگاه رزمی» باشد یا این که «پایگاه جریان نظام» باشد با هم تفاوتی ندارد؟

(ج): شما باید به فکر اولین سنگری باشید که در مرحله تاسیس درست می کنید، در عین این قدرت خود را در مطالعه و توسعه آن به کار می برید. باید ابتدا یک طرح پیدایش درست کنیم تا بعد بگوئیم این هم طرح تغییرات و طرح تکامل.

(س): در مرحله پیدایش، بانک را چگونه تعریف کنیم.

(ج): بله، در مرحله پیدایش می توانیم اولین مراحل را آنقدر بزرگ ببینیم که اصلا با مقدورات هماهنگ نباشد و بعد هم بگوئیم با این مقدورات نمی توان بانک را ساخت. بله می شود ما بگوئیم به پایگاه رزمی نیاز داریم که حداقلش ۸۲۰ شعبه در دانشگاه و حوزه داشته باشد یا حداقل ۲۷ شعبه داشته باشد و. .. ولی فعلا که چنین مقدوراتی نیست، چکار کنیم؟

(س): در حد اجمالی اش که. ..

(ج): فعلا که ما هیچ مراجعه کننده بیرونی نداریم. ما هستیم و این اطلاعاتی که در دفتر داریم، با این اطلاعات چکار کنیم؟

(س): ما می خواهیم یک پایگاه تاسیس درست کنیم که. ..

(ج): ما فعلا می خواهیم با دشمن بجنگیم، باید توجه داشته باشید که درست کردن یک اسلحه کمری با درست

کردن یک موشک قاره پیما خیلی فاصله دارد. هدف ما جنگیدن با استکبار است، بله گاهی جنگ، بسیار پیچیده و به صورت پارتیزانی، بریده از هم است، ولی در هر حال جهت درگیری با استکبار است.

(س): شما می فرمایید ما می خواهیم یک عملیاتی انجام دهیم که یک قید این عملیات «مقدورات» است، ولی لزوما یک قیدش هم هدف است.

(ج): در مرحله ای که ما می خواهیم بانک را با هدف بزرگ تاسیس کنیم، هدف همان «توسعه تفاهم اسلامی» می شود.

۲/۳ـ «معرفی» استراتژی برنامه تاسیس به تعیین «موضوع، روش و زمینه» تحقیقات

(س): حالا به سراغ استراتژی طرح برویم.

(ج): استراتژی را هم معین کردیم که «جنگ با کفار» است.

(س): بله، استراتژی جنگ با کفار است، اما به نسبت عمل خودمان این استراتژی خیلی کلی است.

(ج): گفتیم که مباحث ما، ضد مباحث فرهنگی آنها است، تنظیمات و محصولاتی را که ارایه می دهیم. ..

(س): یعنی پایگاهی را که ما می خواهیم تاسیس کنیم. ..

(ج): بله، پایگاهی را که می خواهیم تاسیس کنیم، یک اطلاعاتی را می رساند که این اطلاعات مقابله با مفاهیم آنها را نتیجه می دهد.

(س): استراتژی ما در تاسیس این پایگاه باید چه باشد؟

(ج): استراتژی شما باید به گونه ای باشد که بانک بتواند مطالب را در سطوح مختلف ارایه دهد، خواه مراجعه کننده یک نفر یا یک مرکز پژوهشی باشد آن گاه باید بانک در آن موضوع زمینه ای را برایش تعریف کند، چون بانک زمینه تعریف می کند؛ یعنی توصیه کتابخانه ای دارد، توصیه تحقیقات میدانی دارد و مثلا می گوید باید موضوعتان را نسبت به این موضوعات بسنجید و. ..

(س): همین را باید چگونه معلوم کنیم؟

(ج): در این قسمت باید دارای مدل و روش باشیم که آن روش قادر باشید مفاهیمی را هدایت کند که نتیجه اش درگیری با کفار است، ما در فرهنگستان در یک اطاق پانزده متری نشسته ایم و مبنای حرکت را «تولی و ولایت» قرار دادیم و این را به اثبات هم رساندیم و جهت داری علوم را نیز اثبات کردیم و گفتیم که علوم کفار نمی تواند برای مسلمین مفید باشد، ما با مفاهیم کفار سر جنگ داریم، اما یک عده ای آمدند و گفتند علوم جهت ندارد، لذا می شود از آن استفاده کرد، حال آیا آنها با علوم کفار سر صلح دارند یا جنگ؟ حداقل جنگ ندارند، همین مطلب به این معناست که بانک به گونه خاصی «موضوع، روش و زمینه» را تنظیم می کند؛ یعنی به گونه ای طبقه بندی موضوعات را در درون خودش قرار می دهد که مراجعه کنند و با زمینه ای مواجه می شود که قدم نهادن در آن زمینه، نتیجه اش جنگ با کفار است.

(س): همین «گونه» مهم است. ...

(ج): گونه اش این است کهخ کل «صحتها» را به حقانیت وحقانیت را به «تعبد» بر می گرداند.

۲/٤ـ بررسی کار و ساز عملیات تاسیس بر اساس استراتژی

(س): این امر با چه روشی امکان دارد.

(ج): این کار به وسیله جدول تعریف انجام می پذیرد، در آنجا باید سنگین ترین وزن را به امور حقیقی (نه امور واقعی) بدهیم، یعنی باید آن چه را که حق می دانیم در جدول ٦٤ قرار دهیم تا در حین کنترل، بقیه بر او غلبه پیدا نکنند، طریقش هم این است که دین را محور تعریف قرار دهد نه خاصیت را. اگر دین را محور قرار داد، قطعا بین آن و کفار جنگ در می گیرد.

(س): این طریق طبقه بندی مفاهیم است؟

(ج): بنابراین بانک یک طبقه بندی دارد و مراجعه کننده را در این امر آزاد نمی گذارد، نمی گوید هر چه شما خواستید من به شما ارایه می دهم، بلکه می گوید

موضوعی را که شما می خواهید من کلیه طریق های تکمیل کردن آن را به شما تحویل می دهم، مثلا وقتی شما دائره المعارف را باز می کنید و به تاریخ ریاضی یک نشانه هایی گذاشته شده، فرضا برای کلمه لوگاریتم یک نشانه ای قرار داده و برای کلمه فلسفه هم نشانه ای قرار داده شده و به طرف خاصی ارجاع می دهد، فرضا ابتدا تعریف موضوع خواستی را تحویل دهید و بعد ۲٦ مراجعه دیگر هم بدهید وقتی سراغ آن ۲٦ تای دیگر می رود، هر کدام ۲٦ تا مراجعه دیگر بدهند تا در نهایت مراجعه کننده در یک دامنه ای قرار بگیرد که آن دامنه به او خط درگیری با کفر را نشان دهد.

بنابراین بانک مراجعه کننده، را ازاد نمی گذارد. و مانند یک کتابخانه را کد نیست که بگوید موضوعی را که می خواستی این است، بلکه توصیه های مراجعه ای دارد که آن توسعه مراجعه ای او را در بستر ملاحظه موضوع درخواستی با ۲٦ موضوع دیگر قرار می دهد.

(س): بله ما می خواهیم این امکان را فراهم کنیم، الان که نظام طبقه بندی نداریم، الان مراجعه کننده نداریم، ما در عمل می خواهیم. ...

(ج): پس کار اصلی در تاسیس، ایجاد یک «طبقه بندی» شد.

(س): ایجاد خود «نظام طبقه بندی» کار تاسیس است.

(ج): پس وظیفه این است که ما حداقل، تا حداکثر قدرتی که داریم، باید در طبقه بندی خرج کنیم، اگر حداکثر را نمی توانیم، پس حداقل را انجام دهیم.

(س): آن راه کلی که در طراحی تاسیس می خواهیم انجام دهیم. ...

(ج): اگر بنا شد روش، وسیله دعوت باشد، ابتدا باید این روش در سازماندهی کار خودمان به کار رود؛ یعنی باید بانک ما آماده و مجهز برای دعوا باشد.

(س): یعنی این احتمال پنجم در هدف که نوشتیم طراحی طرح تاسیس پایگاه رزمی از طریق. ..

(ج): بله، از طریق طبقه بندی. ...

(س): خیر، از طریق نظام طبقه بندی. ...

(ج): بله، از طریق تنظیم نظام مفاهیم است، ولو کوچکترین حد آن را تنظیم کنیم، پس ما نیازمندیم که لااقل کوچکترین نظام طبقه بندی را درست کنیم، تا بعدها مرتبا آن را بزرگ کنیم.

(س): این نظام طبقه بندی باید. ..

(ج): دو چیز لازم است: ۱- باید مفاهیم را تجزیه کنید.

۲ـ باید به مراجعه کننده روش ارایه دهید.

(س): یعنی نظام ادبیات ارایه دهیم؟

(ج):خ‌ی‌ر، ب‌ای‌د ی‌ک روش م‌ن‌ط‌ق‌ی ب‌ه م‌راج‌ع‌ه کننده ارایه دهیم، باید او یک منطقی داشته باشد که بتواند در این دامنه ای که درست کرده ایم، بچرخد و کار کند. نه این که تنها به مراجعه کننده بگوییم به این ها مراجعه کن و وزنشان هم این اندازه است، بلکه بگوییم اگر این وزن ها را در این جدول بیاورید، می توانید با آنها برخورد کنید، باید بتوانیم موضوع، روش و زمینه تحقق را به طرف مقابل القاء کنیم، که البته این کمترین حد است.

۳ـ بررسی «سیاست های اجرایی» کار تهیه برنامه تاسیس «و لوازم» آن

۳/۱ـ تفکیک شبکه از بانک و ملاحظه جایگاه کارآمدی هر کدام در جریان مدیریت تحقیقات

بیشترین حد هم این است که علاوه بر بانک ما یک شبکه داشته باشیم، تفاوت شبکه با بانک این است که شبکه «برنامه مدیریت تحقیقات» را ارایه می دهد، و به مراجعه کننده می گوید شما در تحقیق به نسبت مقدورات خود چه کارهایی را باید انجام داده و چه برنامه ای باید داشته باشید.

پس شبکه برنامه می دهد؛ یعنی کارخانه است و بانک «مواد» و «روش کار» را ارایه می دهد. شاید بپرسید نتیجه اش چه می شود در جواب می گوییم نتیجه اش این است که هرگاه موسسه ای که بانک شما مربوط است مراجعه نماید، شبکه باید مهندسی طرح تحقیقاتش را

انجام دهد و بانک هم بگوید من آماده سرویس دادن اطلاعات به شما هستم که رد سرویس دهی دیگر شبکه حضور ندارد، شبکه در سطح برنامه مدیریت تحقیقاتش کار می کند و سرویس اطلاعات به عهده بانک است، بانک به عنوان یک موتور مولد در شبکه است که مرتبا مطلب را گرفته و بر می گرداند و شبکه نحوه گرفتن و تحویل اطلاعات و انجام کار را مدیریت می کند.

پس خود بانک مهندسی طرح تحقیق را انجام نداده و خودش مشاوره نمی دهد که چند نفر با چه امکاناتی درچه زمانی، چه قدر روی این نسبت ها کار کنند، یا بگوید کار کردن در این مرحله کافی است، به سراغ مرحله بعدی بروید، شاخصه کفایت کارها، بانک نیست مدیریت بانک در گردش اطلاعات است نه در تولید مفاهیم.

می شود این طرح شما مرتبا کامل تر بشود، یعنی طبقه بندی شما مرتبا توسعه بیشتری پیدا کند. پس خود موضوع کار بانک (مدلش) به عنوان یک کار دائمی است و باید مدل بانک مرتبا توسعه و گسترش یابد، عملیات بانکی به نسبتی که مدل در ان توسعه یابد، گسترده تر می شود؛ به نسبتی که بانک بتواند قوی تر ماده درست کند در اختیار قرار دهد، شبکه قدرت حضورش در مدیریت تحقیقات بیشتر خواهد شد. شبکه، مدیریت تحقیقات است و بانک سرویس اطلاعات آن می باشد، اگر شبکه ای بانک نداشته باشد، محال است که بتواند کار کند، چون به بانک هایی که برای اوردن مواد اولیه یا واسطه ای رجوع می کند، ان مواد با این ماشین سازگار نخواهد بود.

(س): یعنی یک بخشی از وظایف بانک را که قبلا جزء وظایف بانک می شمرید، به عهده شبکه می گذارید؟

(ج): بله، مدیریت تحقیقات را به عهده شبکه می گذاریم، چون قبل از این که وظیفه بانک طراحی باشد، کارش «گردش اعتبارات فرهنگی» است. به عبارت دیگر وقتی شما یک شورای پول (شورای اعتبار بانک مرکزی) درست می کنید، این شورای سیاست گذاری کار بانک را انجام می دهد، ولی کاری با سیاست اقتصاد کشور ندارد؛ یعنی نمی تواند اقتصاد را مدیریت کند. در این جا شما (در فرهنگ) هم به یک جایی نیاز دارید که مدیریت فرهنگ را به عهده بگیرد. البته بانک از بزرگترن ابزارهای اقتصاد کشور است، اما در شورای اقتصاد معین می شود که فرضا امسال صنعت را باید ترجیح داد یا کشاورزی، باید صادرات ترجیح داده شود یا واردات؟ تصمیم هایی را که شورا در استراتژی توسعه اقتصاد کشور دارد به بانک اعلان می شود تا بانک بر آن اساس سیاست های پولی را تنظیم کند.

شاید بگویید سیاست های پولی به چه معناست، در جواب باید گفت: که فرضا بانک تصمیم می گیرد که به عده ای اصلا قرض ندهد، ولی به یک عده ای قرض زیادی داده و یک عده ای هم اساسا از باب قرض وارد نشده و از در مشارکت وارد می شود، مثلا می گوید از شما پول نمی خواهم، شما تنها سرمایه گذاری کرده ون با ما مشارکت کنید. مانند این که بانک شریک سازمان آب می شود و حال میلیاردها تومان خرج کرده و سرمایه گذاری می کند، باز پرداخت آن را هم در زمانی که سازمان آب بازار عین معامله می کند، از طریق وامی که دوباره زارعین از بانک می گیرند، محاسبه می کند؛ یعنی بانک به سازمان آب می گوید شما فعلا به من بدهکار نیستید، تا زمانی که زارعین از من قرض گرفته و پول نقد به شما بدهند، آن گاه شما بدهی خود رانقدا بپردازید، چون بانک که. ...

میلیون تومان به زارعین قرض می دهد به ایشان می گوید شما این پول را به سازمان آب بدهید تا از آن آب بخرند، سازمان آب هم پولش را به بانک می پردازد تا صرف سد سازی شود، پس در این گردش، هشت سال طول می کشد که این پول به بانگ برگردد و بانک که پول را به سازمان قرض می دهد، آن را از خود سازمان نمی گیرد، بلکه از مشتریان سازمان می گیرد، همانگونه

که ملاحظه می کنید، اگر با این سیاست به هر کسی که قرض دهد، کارش پیش می رود.

۳/۲ ـ ضرورت تفکیک شبکه از بانک به دلیل رعایت سیاست اجرایی کار تاسیس

بله، می توان بخش مدیریت تحقیقات را با سرویس دهی اطلاعات ادغام کرد و وظایف شبکه را هم بانک سپرد، ولی ما الان مدتی است که برای ساختن بانک به تنهایی معطل شده ایم، لذا مجبوریم کار را تجزیه کنیم. کار دو سطح را به سه سطح تقسیم کنیم. سیاست اجرائی این بحث، ایجاب می کند که کار را تقطیع کنیم. بنابراین از این به بعد نام بانک را روی این قطعه می گذاریم. اگر ما توانسته بودیم از ۲ سال گذشته که بحث بانک شروع شد، در ظرف شش ماه آن را تاسیس کرده کنیم، آن گاه در ظرف سه ماه بعدش هم بحث توسعه را شروع می کردیم، در این صورت حتما شبکه هم داخل خود بانک بود و بانک هم به معنای پالایش احتمالات می شد؛ یعنی مدیریت هم یک سطحی از کار بانک می شد؛ ولی وقتی که ما می بینیم که از دو سال قبل (نمایشگاه اول) تا الان هنوز کار انجام نشد، به نتیجه می رسیم که آن بانک با آن وسعتش در این جا با مقدورات فعلی ممکن نیست، لذا بهتر است که یک بخش آن را در جایی دیگر به عنوان شبکه درست کنیم و فعلا به بخش بانک بپردازیم و اگر خدای نخواسته این قسمت هم در عمل به بن بست خورده و انجام نشود، باید بلافاصله در یک طرح جامع کار را تقطیع کنیم و بگوئیم فعلا تنظیم این جا «انبارداری بانک» باشد، بانک در این جا یک مخزن دارد و ثروتش در این جا است.

٤ـ بررسی معنا و مفهوم «هدف» برنامه تاسیس و کیفیت تشخیص آن

در احتمال پنجم گفته اید: «تنظیم نظام اطلاعات بر محور مبارزه با استکبار.» در این باره باید گفت که همیشه باید موضوع را اول نوشت، نمی شود ابتدا هدف را بنویسیم چون هدف، موضوع توصیف شده است؛ یعنی هرگاه ما ابتدا هدف را بنویسیم و بگوئیم چه چیزی می خواهیم، معنایش بیان کاری آمدی مرتبه دوم موضوعمان است، زیرا زیرا هدف، چیزی جز این نیست، و موضوع بالفعل نمی تواند کارآمدی داشته باشد، کارآمدی مرحله تکامل موضوع، همان هدف است.

(س): آیا می شود بر عکس آن را گفت؟ یعنی بگوئیم ما یک مطلوبی را در نظر می آوریم و. ..

(ج): معنای این حرف آن است که ما به اصطلاح مطلب را مخلوط کرده باشیم، ما باید به وسیله تکامل فلسفه، تکامل کمال را بخواهیم، کامل مشخص نمی شود مگر در تطبیق، موضوع خاصی در مرحله دوم کمال ملاحظه شود.

(س): اگر به این صورت باشد، هدف، از موضوع شاملتر می شود، چون گاهی برای رسیدن به هدف، باید چند موضوع تغییر کند.

(ج): در این صورت معلوم می شود که موضوع اصلیتان را نیافته اند، موضوع اصلی موضوعی است که در کل مراحل تغییر حضور داشته باشد.

(س): اگر ما «مبارزه با اندیشه استکباری» را هدف بگیریم، یکی از موضوعاتی که باید داشته باشد، «پایگاه رزمی» است.

(ج): وقتی می گوئید یکی از چیزهای که لازم داریم پایگاه رزمی است، معلوم می شود که مبارزه با استکبار نمی تواند هدف باشد، این هدف برای یک مجموعه ای هدف است که نتیجه اش مبارزه با استکبار است.

(س): اگر مثلا رفاه مطلوب و هدف باشد، یکی از موضوعاتی که منجر به تامین رفاه می شود، مسکن است.

(ج): شما رفاه خاصی را در نظر دارید که آن رفاه خاص هدف مسکن می شود، پس اگر رفاه را عامش کنید، به مسکن ربطی ندارد.

(س): بله، به مسکن ربط ندارد؛ اما یکی از موضوعات.

....

(ج): وقتی می گویید یکی «یعنی این که این هدف، هدف موضوع خاص نیست، اگر ما هدفمان یک ذره بزرگتر از موضوع باشد. ...

(س): اگر هدف را قید بزنیم، خود موضوع می شود.

(ج): خیر، هر چه قید بزنیم، هدف موضوع نمی شود، هدف کوچک، موضوع نیست.

(س): آیا موضوع تکامل یافته نیست.

(ج): بله، می شود موضوع را بدون قید تکامل بنویسیم و هدف را هم با قید تکامل آن بنویسیم. پس موضوع، جزئی از هدف نیست. موضوع مفهومی است که اگر تغییر کند، به کار آمدی جدیدی می رسد که غرض از تغییر همان کارآمدی جدید آن است.

٤/١لزوم تفکیک هدف کلان (هدف مرحله توسعه) از هدف خرد (هدف مرحله تاسیس)

(س): مگر نه این که هر تغییری یک «برای» دارد و هر فعلی هم یک «برای» دارد، موضوعی را که تغییر می دهیم، یک برای اش، خودش است؛ یعنی تکامل خودش است، آنگاه تکاملش باز دوباره یک «برای» دیگری دارد.

(ج): آن «برای دومی»، هدف این موضوع نیست هدف، یک چیز دیگری است، در عالم ممکن است ۱۰۰ هزار هدف خرد باشد که در مجموع یک هدف کلان را تشکیل می دهد، هدف کلان ربطی به هدف خرد ندارد.

(س): ربط که دارد؟

(ج): خیر، ربط برنامه ای ندارد، شما در تنظیم برنامه هستید، در برنامه علل و عوامل تغییر این موضوع تنظیم می شود. البته شاید یک برنامه جامعی وجود داشته باشد. که صد تا از این ها در داخل آن بیایید که دیگر آن برنامه، این برنامه نیست، این برنامه شماره الف است و آن برنامه ۱۰۰عدد از این ها را دارا است، برنامه شماره باست.

۳/۳ـ ضرورت تفکیک سطوح مختلف کار تاسیس و رعایت برنامه آن

اگر شما نتوانید بین سطح کار تفکیک کنید، محال است بتوانید برنامه را تنظیم کنید. مثلا در طرح جامع موضوع اصلیتان تکامل جامعه و سرپرستی تکامل جامعه است. آنگاه جامعه هم دارای بخش هایی است کهخ همان سیاست فرهنگ و اقتصاد می باشد، شما بخش فرهنگ را در کار خود انتخاب نمودید. آیا درست است که وقتی ما موضوع یا هدف و یا استراتژی بیان می کنیم، شما وارد بحث سیاست شوید و بگویید موضوع اصلی ما جامعه بود.

(س): من متوجه هستم، که مهندس سد سازی، هدفش سد ساختن است و اصلا کاری به اهداف توسعه مملکت ندارد.

(ج): این که گفتید در طرح جامعه حرفش را بزن، دلیل بر این نمی شود که موضوع کارش طرح جامع باشد.

(س): ولی برای خود آن شخصی که سد سازی می کند.

(ج): کاری به شخصی نداریم، شما موضوعات را طبقه بندی می کنید، اگر در طبقه بندی دچار تردید بشوید و گاه داخل طبقه بندی کلان رفته و گاه آن را ناتمام گذاشته و داخل طبقه خرد بروید و قدرت جمع بندی آن را هم نداشته باشد....

(س): این در صورتی است که جایگاه آن را مشخص کرده باشد.

(ج): این که جایگاه آن موضوعی مشخص شود، این کار طرح کلان است، طرح جامعه باید جایگاه موضوع را مشخص کرده باشد. بله، شما می توانید بگوئید، ما در طبقه بندی مفاهیم بهتر است اول سراغ این باشیم که اصلا جامعه چیست؟ و بعد وارد بحث تفاهم شده و آن گاه به سراغ بانک بیاییم. اما این طرح جامعی برای توسعه تاریخ است، مثل فلسفه تاریخ.

٤/٢ـ ملاحظه رابطه تعیین کلیات برنامه طرح تاسیس با طرح جامع نظام فرهنگ

(س): این که موضوع باید مشخص باشد و هر موضوعی هم هدف متناسب با خودش را دارد، درست است، آیا در تعیین جایگاه موضوع، که هدف، استراتژی، و موضوع این هدف، استراتژی و موضوع از طرح جامع نمی آید؟!

(ج): ضرورت از طرح جامع بدست می آید.

(س): آیا استراتژی موضوع و هدف در ارتباط با آن طرح جامع تعیین نمی شود.

(ج)ـ در طرح جامع علت تشخیص ضرورت این که به این موضوع بپردازیم مطرح می شود، هر سه را هم نمی گوید تنها از اولویت سخن می گوید، می گوید نظام نیازمندیها را بر اساس این نظام فلسفی ترسیم کردم و موضوع شما درجه چهار است، اگر کسی بخواهد به آن بپردازد ابتدا باید به موضوع درجه ۱،۲،۳، بپردازد. ولی ما می گوییم به یک و دو نیاز نداریم، آنگاه طرح جامع می گوید ضرورت موضوع درجه چهار به این اندازه است.

(س): پس خود موضوع را مشخص نمی کند.

(ج): ضرورتش را می گوید، دیگر از استراتژی و هدف آن سخن نمی گوید.

(س): اگر نگوید که نسبت بریده می شود.

(ج): نه نسبت بریده نمی شود، بلکه جای این را به نحو اجمالی تعیین می کند، این خیلی تفاوت است با این که نحو اجمالی تعیین می کند، این خیلی متفاوت است با این که بگوئیم ما ابتدائا که نظام ولایت را معین کردیم، باید بر اساس نظام ولایت، انسان را به صورت کلی تعریف کنیم و در انسان شناسی به صورت کلی جامعه را تعریف کنیم، آنگاه داخل موضوعات خرد جامعه (اقتصاد و سیاست و..) نشویم و به سراغ فرهنگ برویم و از فرهنگ هم به سراغ فرهنگستان و مدیریت تحقیقات و شبکه برویم، بلکه داخل موضوع کوچکتری بنام بانک شده و بخواهیم این را تاسیس کنیم.

۳/٤ـ ضرورت بنا نهادن بر سیر از «اجمال به تبیین» در تهیه برنامه طرح تاسیس

(س): اگر یک برنامه جامع برای توسعه فرهنگ نداشته باشیم، آیا می توانید موضوعی را به عنوان بانک معلوم کنید؟

(ج): قطعا اگر ما اجمالی از فرهنگ را بدانیم، کافی است نه این که طرح جامع بخواهیم، طرح جامع غیر از اجمال است.

(س): یعنی طرح کلیات لازم است.

(ج): خیر، در طرح کلیات باید خیلی از موضوعات معین شود که ما در این جا اصلا وارد آن ها نشویم، ممکن است که درباره این که «فرهنگ چیست؟» به یک طرح تحقیقاتی بزرگ نیاز باشد، این طرح تحقیقاتی هم خودش به بانک نیاز دارد، مگر موضوعات فقط یک طرفه تولید می شود، مگر متقوم نیست؟!

(س): بله متقوم است.

(ج): یعنی باید پایینی هم باشد، یا این که شما می گوئید تا بالایی کامل نشود، پایینی اصلا به دست نمی آید.

(س): باید بالاتر به اجمال روشن شود. و این اجمال مرتبا تبیین شود.

(ج):این که می گویید باید از بالا و پایین تبیین شود، ما یعنی این که بالمره در پایین نمی شود کاری کرد.

(س): البته پایین گاهی به وسیله سه موضوعش معلوم می شود و گاهی به ۹ موضوع و گاهی به ۲۷ و یا ۱۹ هزار موضوع معین می شود،

(ج): اگر در تعریف موضوع، ما گفتیم تا سه وصف بانک را بالاتر معرفی نکند، نمی توان اعلان ضرورت نمود، آیا صحیح است که عین همین مطلب را هم در بالاتر تکرار کنیم، یعنی بگوئیم در بالاتر از این سه تا یک مجموعه ۲۷ تایی است که تا انها معین نشود، این سه تا معلوم نمی شود، بعد بگوئیم (در طبقه بالاتر) هم تا ۷۲۹ تا تعریف نشود، این سه تا معین نمی شود، بعد در طبقه بالاتر اگر تا ۱۹ هزار تا معین نشود، این سه تا معین نخواهد شد؟ چون این سه تا از یک کهکشان بزرگ اس و طبق فرمایش شما تا بقیه آن تعریف نشود که این سه تا تعریف نمی شود.

(س): در عمل ما مقید به همه قیدهای عمل هستیم، این که می خواهیم عملی را محقق کنیم، یعنی باید همه قیدهایش را محقق کنیم.

(ج): این مانند این است که من به شما بگویم یک دانه مداد تولید کنید و شما بگویید که تا دانش اقتصاد معین

نشده باشد، اصلا نمی شود معلوم کرد که آیا قلم لازم است یا خیر؟ می گوییم پس دانش اقتصاد را معین کنید؟ می گوییم تا جامعه معین نشده باشد، چگونه می توانیم اقتصاد را معلوم کنیم؟ می گویم جامعه را معین کنید؟ میگوئید تا تاریخ معین نشده باشد که نمی شود، می گویم برویم تاریخ را معین کنیم، می گوید تا انسان معین نشده باشد، تاریخ انسان معنا ندارد، می گویم خوب به سراغ تاریخ انسان برویم و. ... در حالی که بنا بود مداد بسازید.

(س): ولی هر گاه آن مداد تولید می شود، همه این مسیرها و با همه این قیدها را به اجمال در خودش دارد.

(ج): این قیدها باید در چه سطحی باشد.

(س): شاید در تولید ما متوجه قیود نباشیم.

(ج): در «تولید» مداد یک کار صورت می گیرد و در «بهینه» آن هم کار دومی انجام می شود، بهینه به معنای توسعه است توسعه اش حتما باید به سقفهای بالاتر برخورد کند.

(س): بالا جمال همه آن قیدها معلوم است، هر چند به غلط باشد، ولی به غلط هم معلوم است و اگر معلوم نباشد، اصلا این مداد تولید نمی شود.

۳/۵ـ بیان «مسیر مطلوب» کار فعلی تهیه برنامه طرح تاسیس

(ج): اگر بنا باشد که این سیری را که شما می گوید داشته باشیم، بانک تا چه زمانی تاسیس می شود؟

(س): لزومی ندارد که این سیر را طی کنیم، باید اجمال آن را مشخص کنیم.

(ج): ما می گوییم از طریق تنظیم طبقه بندی. ..

(س): بله به سراغ طبقه بندی می رویم.

(ج): به سراغ طبقه بندی رفته و کار را شروع می کنیم، و می گوییم در مرحله اول معلوم شد که طبقه بندی لازم است، بعدش موضوع ما چیست؟ قطعا موضوعمان ارایه اطلاعات منظم با تنظیمی خاص می باشد. چون بانک می خواهد در تولید مفاهیم، خدمات ارایه دهد. شاید بگویید خدمات آن چگونه است؟ می گوییم خدماتش حتما «جهت دار» است، «هدف و موضوع» از بحث های مهمی است که باید مورد دقت قرار گیرد، که آیا ما ابتدا باید یک موضوع ساده داشته باشیم و این موضوع هم ضرورتش از جای دیگر بیاید؟ یعنی سه مطلب آن موضوع (موضوع، استراتژی و هدف) که از بالا نمی آید، تنها ضرورتش از طریق بالا به اثبات می رسد. پس از اثبات ضرورت باید آن را به صورت سلبی و ایجابی ملاحظه کنیم و بعد ببینیم چه خصوصیاتی و چه عوامل تغییری در آن مطرح است؟

(س): هر جا حضرت علی موضوع، استراتژی و هدف را بفرمایید ما بحث را جلو می بریم.

(ج): همیشه یک مرحله پیدایش خواهیم داشت، مرحله پیدایش به این معناست که کار اولی تر را انجام دهیم، مثلا مداد اولی درست شود، انگاه در مرحله تغییرات باید کار اولی تغییر کند.

(س): مسیری را که برای تغییرات مطرح کنید....؟

(ج): هنوز ما پیدایش را تنظیم نکردیم، پیدایش آن معنایش این است که باید این سه رتبه تمام شود، یعنی باید عناوین پایه و سرفصلها و جزئیات تمام شود، آنگاه بعدها کل این سیکل درمرحله تغییرات و در مرحله تکامل تکرار می شود.

(س): اگر لازم است کل این را پیش نویس کرده و خدمت شما بیاورم؟

(ج): کل سه مرحله آن را معین کنید و بگویید که ما در پیدایش موضوع، استراتژی، هدف، سرفصل ها، سیاستها و اهداف داریم و عناوین جزئی زیر سرفصلها را وکارهایی که باید انجام بدهیم و محصولاتی را که باید داشته باشیم معین کنیم، این همان مرحله پیدایش می شود. بعد عین همین را در تبدیل و تغییر و در مرحله تکامل داریم.

(س): البته این پیش بینی خیلی اجمالی می شود، یعنی در حد اطلاعات بنا می شود.

(ج): شما همان هرم پیدایش را پر کنید و بیاورید تا ببینیم درباره بانک چه چیزی میفرمایید، من هم سعی میکنم کـه کمک کنم.

«وَالسّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ»

جلسهٔ ۸

زمینهٔ آشنایی با

طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۰۳/۲۰

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

نقد و بررسی مفاهیم «هرم پیدایش» طرح تأسیس

فهرست:

*- مقدمه ۱

۱- اشاره‌ای به ارزش‌گذاری اجزای جدول پیدایش ۱

۲- ضرورت و کیفیّت «زمان بندی» کار تهیه طرح تأسیس در قالب هرم ۲

*- اصل بحث ۲

۱- مروری بر تعاریف «مفاهیم اصولی» (موضوع، استراتژی و هدف) هرم پیدایش ۲

۲- بررسی معنا و لوازم مفاهیم کلان هرم پیدایش ۴

۲/۱- معرفی مراحل تولید طرح ۴

۲/۲- ملاحظه طریق تحقق «جهت‌گیری» در تنظیم مراحل تولید مفهوم ۴

۲/۳- بیان رابطهٔ «استراتژی» طرح تأسیس و «جهت‌گیری» تنظیم مراحل تولید ۵

۲/۴- معرفی سر فصلهای طرح تأسیس بانک ۶

۲/۵ـ تشریح چگونگی دستیابی به «سرفصلها» با توجه به موضوع ۶

۲/۶ـ معرفی سیاستها با توجه به استراتژی ۷

۲/۷ـ بیان معنا و لوازم سیاستهای معرفی شده ۸

۳ـ بررسی «موضوعات اجرایی» هرم پیدایش ۹

۳/۱ـ معرفی موضوعات اجرایی و بیان شیوه دستیابی به آن ۹

۳/۲ـ رابطه موضوعات اجرایی با سرفصلها و سیاستها و لوازم ارزش گذاری سیاستها ۱۱

۴ـ ملاحظهٔ رابطه سه بخش «مفاهیم اصولیِ، مفاهیم کلان و موضوعات اجرایی» با هم ۱۲

نام جزوه:	زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات	کد بایگانی:	۰۱۰۵۸۰۰۸
استاد:	حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۵/۰۳/۲۰
عنوان گذار:	حجةالاسلام حسین نژاد	تاریخ انتشار:	۷۶/۰۹/۲۲
ویراستار:	سید مهدی رضوی	حروفچینی:	واحد انتشارات

جلسه ۸ | زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات | ۷۵/۰۳/۲۰

« ۶۰ دقیقه »

نقد و بررسی مفاهیم «هرم پیدایش» طرح تأسیس

*ـ مقدمه

۱ـ اشاره‌ای به ارزش‌گذاری اجزای جدول پیدایش

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: شمارهٔ سرفصلها را ۱۱۱، شمارهٔ سیاستها را ۱۱۲، شمارهٔ اهداف را ۱۱۳، شمارهٔ موضوعات اجرایی را ۱۱۱۱، شمارهٔ فعالیتهای اجرایی را ۱۱۱۲ و شمارهٔ محصولات اجرایی را ۱۱۱۳ می‌گذاریم. البته شاید بهتر بود به گونه‌ای دیگر شماره بگذاریم؛ یعنی ۲۱ را به جای ۱۱ بگذاریم، بعد ۲۲ را جای ۱۲ و ۲۳ را جای ۱۳ بگذاریم. بعد ۳۲۱ را شمارهٔ سرفصلها، ۳۲۲ را شمارهٔ سیاستها و ۳۲۳ را شمارهٔ اهداف بگذاریم. بعد ۴۳۲۱ را شمارهٔ موضوعات اجرایی، ۴۳۲۲ را شمارهٔ فعالیتهای اجرایی و ۴۳۲۳ را هم شمارهٔ محصولات اجرایی بگذاریم تا دستمان بازتر شود؛ یعنی اگر اینجا تا ۴۰۰۰ تا موضوع هم باشد، قابل تنظیم است.

مرتبه قبل گفتیم: چه چیزی را باید به عنوان استراتژی قرار دهیم؟ گفتیم شما باید یک نحوهٔ جدولی داشته باشید، که آن را یادداشت نفرمودید.

برادر دیندار: استراتژی را بر اساس آن هدف قبلی که توسعهٔ تفاهم گذاشته بودیم، مبارزهٔ با اندیشهٔ استکباری بود.

(ج): حال در بانک، مبارزهٔ با اندیشهٔ استکباری چگونه می‌شود؟ آیا روش مبارزه می‌شود؟ محوری که در مبارزه میتواند عمل کند این است که شما گردش جریان اعتبارات را به گونه‌ای انجام دهید که نتیجه‌اش مبارزه باشد. بنابراین بانک باید بر مبنای توسعهٔ تفاهم اسلامی، مفاهیم را نظام بدهد که تنظیم نظام مفاهیم می‌شود...

(س): ما قبلاً در پیش نویسی که خدمتتان داده بودیم، گسترش فرهنگ مبارزه عنوان شد.

(ج): آیا گسترش فرهنگ مبارزه، باید موضوع باشد، یا استراتژی؟ باید برای رسیدن به آن گسترش یک سیری داشته باشیم. در اینجا جدول اوّل به نام «پیدایش» است.

۲ـ ضرورت و کیفیّت «زمان بندی» کار تهیه طرح تأسیس در قالب هرم

حال میزان تأمّلی که باید روی «زمان‌بندی» انجام بگیرد، اینجا یک هفته، اینجا دو هفته، و اینجا چهار هفته است. سقف زمانی که برای آن قرار می‌دهیم؛ یعنی میگوئیم ما چقدر می‌خواهیم برای کل این برنامه وقت بگذاریم مثلاً میگوئیم بیشتر از ۶ ماه وقت نمی‌گذاریم. برای طراحی کل آن؛ یعنی برای طرح «پیدایش، تغییرات، تکامل» ۶ ماه بیشتر وقت نمی‌گذاریم. لذا پشت سر هم، عباراتی نمی‌آوریم که بعد در آن متحیّر شویم؛ یعنی اگر قدرت جمع بندی تطرق احتمال نباشد، چیزی جز تحیّر نمی‌آورد. پس باید قدرت دسته بندی و جمع بندی تطرق احتمال باشد. اگر بنا شد این گونه باشد، آن گاه میگوئیم: برای کلّ پیدایش چقدر باید وقت بگذاریم؟ برای کل تغییرات چقدر و برای کل تکامل چقدر؟ اگر تکامل را $\frac{۴}{۷}$، تغییرات را $\frac{۲}{۷}$ و پیدایش را $\frac{۱}{۷}$ بگوییم، پس باید وقت را معین کنیم. اگر کل وقت، ۶ ماه باشد، و حداکثر هفته‌ای یک جلسه داشته باشیم، ۲۴ هفته وقت داریم. حال اگر از این ۲۴ هفته، ۳ هفته با تعطیلی روبرو شود، ۲۱ هفته باقی می‌ماند که به ۷ قابل تقسیم می‌باشد. در این صورت شما باید مقدار چهار هفتم یعنی ۴×۳= ۱۲ جلسه به تکامل، ۲×۳ = ۶ جلسه به تغییرات و حداکثر ۳ جلسه به پیدایش بدهید. اگر اینگونه تقسیم بشود، باز از ۳ جلسه‌ای که داریم، یک هفته آن به این می‌رسد؛ یعنی امروز باید این تمام شده باشد. یعنی کمترین مقدار وقت را دارد و در پیدایش زیاد معطل نمی‌شویم.

***ـ اصل بحث**

۱ـ مروری بر تعاریف «مفاهیم اصولی» (موضوع، استراتژی و هدف) هرم پیدایش

در اینجا فعلاً میگوئیم: هدف ما تأسیس پایگاه جریان نظام اسلامی است.

(س): یعنی نظام اسلامی توسعهٔ تفاهم اجتماعی

(ج): مگر این کار شما برای تولید طرح نیست؟ [اگر اینگونه باشد،] طرح تأسیس هدف می‌شود.

(س): موضوع ما چه می‌شود؟

(ج): باید آخر کار، طرح تأسیس درآمده‌باشد، موضوع شما.

(س): هدف فعلی ما، طرح تأسیس است.

(ج): ما طرح تأسیس می‌خواهیم و چیز دیگر نمی‌خواهیم. ما می‌خواهیم بعد از این که تکامل پیدا کرد، طرح تمام شده باشد. پس این، هدف ما است. در اینجا این موضوع، در طرح تأسیس چیست؟

(س): این چیزی بود که هر چه فکر کردم، به ذهنم نرسید.

(ج): حالا ما برای رسیدن به طرح، ضرورت یک چیزی را داریم، که اینجا طرح آن است. اگر ما موضوع را «بررسی تأسیس پایگاه جریان اسلامی» یا برنامهٔ تأسیس بگذاریم، در آخر کار باید به «طرح تأسیس» برسیم. قبل از آن چه کاری باید انجام بدهیم؟ آیا شناسایی تأسیس است یا اینکه خود موضوع، «پایگاه جریان نظام توسعه» است؟ خود پایگاه نه تأسیس آن، موضوع ما است که باید آن را مطالعه کنیم. با مطالعهٔ پایگاه فلان باید ببینیم چه چیزهایی می‌خواهد تا اینکه طرح تأسیس تحویل دهد.

(س): مگر موضوع چگونه می‌شود که تغییر پیدا می‌کند و به هدف می‌رسد

(ج): ما نسبت به موضوع، یک شناخت مرحلهٔ اوّل داریم که شناسایی نام دارد و یک شناسایی مرحلهٔ دوّم داریم که شناسایی پایگاه یامطالعه برای شناسایی‌می‌شود.

(س): یعنی آیا هدف، خود «تأسیس پایگاه» شد؟

(ج): خیر، «طرح تأسیس» شد. طرح تأسیس شناخت دوّم می‌شود. حالا برای اینکه از اینجا[موضوع] به اینجا [هدف] برسیم چه چیزی باید انجام بگیرد؟ باید در شناسایی ما، تغییراتی پیدا شود. اگر شناسایی هست، شناسایی باید به این هدف یعنی به «طرح » برسد. پس باید بتوانیم عامل اصلی رسیدن به این [هدف] را پیدا کنیم.

(س): به عنوان استراتژی.

(ج): نه، محور آن عوامل [استراتژی می‌شود]؛ یعنی برای شناسایی هر چند تا مرحله و محور که داریم، باید معین شود؛ حال آن محوری را که آن مراحل را هماهنگی کند، استراتژی گفته می‌شود. مثلاً اگر باید در اینجا کارهایی انجام بدهیم، شامل چه کارهایی می‌شود؟ مثلاً یکی از کارها طبقه‌بندی نظام مفاهیم است و یکی داشتن روش است. بهر حال باید آن مراحلی که ما برای طرح تأسیس می‌خواهیم، روشن شود. قبلاً باید در یک فصل، مراحل را بنویسیم و بگوییم که مراحل چیست.

(س): پس آیا موضوع، همان شناسائی‌شد؟

(ج): موضوع، شناسائی است که باید تکمیل شده و «طرح» شود. طرح چیزی نیست جز تصویری از آنچه شما، نسبت به درست کردن بانک شناخته‌اید. شما در طرح چه چیزهائی دارید؟ در طرح، محصولی است که آن محصول مثلاً می‌گوید: چه مقدماتی لازم است؟ چه نظام و ارتباطاتی لازم است؟ چه شرایطی لازم است؟ ما چه [نوع] ارتباط داخلی داشته باشیم؛ یعنی چه نظامی [داشته‌باشیم؟] یعنی اگر بگوئیم که «سازمان»، «برنامه»، «گردش عملیاتی» لازم است و یا به تعبیر دیگر بگوئیم که «برنامه»، «سازمان» و «اجرا» لازم است، حالا در فصل برنامهٔ آن هستیم که می‌خواهیم طرح آن را درست کنیم. آن باید از امکانات ما سراغ بگیرد که چگونه می‌توانید این کار را انجام دهید.

(س): آیا می‌شود شناسایی عوامل بگوئیم؟

(ج): باید شناسایی مراحل انجام بگیرد، ولی یک محور می‌خواهد. اگر بخواهیم به معنای تعریفی بنویسیم، باید بگوییم که «شناسایی محور تنظیم مراحل تولید طرح تأسیس».

حالا برای اینکه این کار را بکنیم، در مبارزه فرهنگی، می‌خواهد اعتبارات در جهت الهی واقع شود. بنابراین جهت تولید، «محور» می‌شود. جهت تولید ما باید جهت مبارزه بر علیه تولید مفاهیم باطل باشد. پس محور که جهت گیری بر علیه مفاهیم استکباری می‌شود، محور استراتژیک در بارهٔ شناسایی مراحل است یا «محور تبدیل مراحل»، محور تخصیص و محور تنظیم مراحل ما است.

(س): اگر این گونه باشد، آیا خود تولید طرح را نمی‌توانیم به عنوان هدف بیاوریم.

(ج): تولید طرح را به عنوان هدف آورده‌ایم.

(س): بعد موضوع را خود طرح بگیریم؛ یعنی بگوئیم موضوع کار ما طرح است و هدفمان تولید طرح است. موضوع، شناسایی طرح و هدف، ترلید طرح است.

(ج): درست است. شناسایی طرح تأسیس.

۲ـ بررسی معنا و لوازم مفاهیم کلان هرم پیدایش

۲/۱ـ معرفی مراحل تولید طرح

حال در فصل شناسایی «محور تنظیم مرحله تولید طرح»، چند مرحله برای تولید است؟ ما کلاً در بانک، سه مرحله داریم:

۱ـ مرحلهٔ «تنظیم شرایط برای پیدایش گمانه‌های جهت دار»

۲ـ مرحلهٔ «تنظیم شرایط برای گزینش و نظام طبقه‌بندی گمانه‌ها»

۳ـ مرحلهٔ «تنظیم شرایط برای ایجاد تناسب در گمانه‌ها»

بانک باید این سه مرحله را بگذراند تا یک چیزی در احتمالات تولید شود. بانک می‌خواهد فعالیت بکند: ۱ـ برای ایجاد زمینه یا شرایط ۲ـ دادن روش طبقه‌بندی ۳ـ ایجاد تناسب. طبقه‌بندی که می‌خواهد بکند، برای تنظیم و ارائه موضوع است و در مرحلهٔ اول هم که می‌خواهد شرایط درست کند، در واقع می‌خواهد زمینه درست کند و در روش ایجاد تناسب هم می‌خواهد، روش استنتاج بدهد. پس «زمینه، موضوع، روش» اساسی ترین کاری است که بانک باید قادر به انجام آن باشد. باید برای دیگری، شرایط درست کند و خیالش را هدایت کند و بعد از آنکه گمانه‌ها پیدا شد، الگوی دوم به او بدهد که چگونه بهینه گزینی کند؛ یعنی احتمال راجح را چگونه تعریف کند.

(س): یعنی گزینش بین احتمالات.

(ج): این را که انجام داد، بعد باید تناسب بین احتمالات، تولید مفهوم را تحویل دهد. پس در مفهوم که اصولاً ما میگوئیم تولید مفاهیم بکنیم، چه کاری است؟ مفهوم از احتمال، تولید می‌شود؛ آنهم احتمالی که ابتدا، خاستگاه، یعنی زمینه دارد؛ دوّم، اولویت بندی و بهینه سازی و انتخاب دارد و سوّم، ایجاد تناسب دارد. این سه کار باید انجام بگیرد. حال باید حاصل طرح ما، بانکی بشود که چنین قدرتی را داشته باشد.

(س): یعنی در واقع، این از وظایف بانک است.

۲/۲ـ ملاحظه طریق تحقق «جهت گیری» در تنظیم مراحل تولید مفهوم

(ج): این از وظایف بانک است. برای اینکه بانک بتواند چنین وظایفی را انجام بدهد. ...

(س): حالا ما باید چه کارهایی انجام دهیم؟

(ج): ما باید چه پیش بینی‌هایی برای چنین بانکی داشته باشیم؟

(س): یعنی باید قدرتی را برای بانک ایجاد کنیم.

(ج): برای بانک باید قدرتی ایجاد کنیم که چنین کاری از آن بر آید. حالا آیا می‌توانیم بگوئیم: خود این مراحل در خود بانک هم لازم است؟ یعنی بگوییم : برای درست کردن بانک، مراحل «پیدایش گمانه‌ها یا شرایط گمانه‌ها»، «گزینش احتمالات و بهینه آنها» و «ایجاد تناسب» را لازم داریم.

(س): یعنی همان کاری که بانک برای دیگران انجام می‌دهد.

(ج): برای تأسیس خودش هم آن مراحل را انجام دهد؛ یعنی اگر کسی بخواهد در دنیا بانکی تأسیس کند، با این بانک مشورت می‌کند.

(س): آن را یک سازمانی می‌خواهد ایجاد کند و این را نهایتاً یک فرد و یا...

(ج): فرقی ندارد، ما اینجا میگوئیم: فعلاً یک نفر مراجعه کننده داریم که می‌گوید: من می‌خواهم طرح بانک بنویسم. ما چه سرویسی می‌توانیم به او بدهیم؟ سرویسهایی که باید به او بدهیم همین خدمات هست که در تمام اینها باید برای ما جهت گیری بر علیهٔ «مفاهیم»، اصل باشد. پس اساسی ترین قسمت، «جهت گیری در تنظیم مراحل تولید مفهوم» می‌شود.

(س): آیا خود جهت گیری می‌تواند استراتژی باشد، یا اینکه استراتژی باید مشخص‌تر از این باشد؟

(ج): حالا به آن می‌رسیم. جهت گیری در تولید مفاهیم،حتماً باید کار و فعالیت بانک باشد. در اینجا هم باید جهت گیری علیه مفاهیم استکباری، محور باشد؛ ولی جهت گیری در تنظیم، آنهم «تنظیم مراحل تولید». چه چیزی می‌تواند در جهت گیری مراحل تولید، اصل باشد تا این تعریف، از یک تعریفی که یک چیزی را به آثار معرفی می‌کند، عوض شود؟ می‌گوییم: این جهت گیری محقّق نمی‌شود، (خودش اثر است) مگر با در اختیار داشتن یک محوری که کارآمدی آن در تنظیم مراحل، قدرت جهت‌گیری است.

(س): یعنی یک محور در هدایت ما.

(ج): یعنی آن چیزی را که ما به عنوان استراتژی در یک تبدیلی میدانیم که می‌تواند در طبقه‌بندی، جهت گیری کند؛ چیست؟ یعنی ما به چه وسیله در تغییراتی که در مراحل تولید شناسایی است، جهت گیری را می‌آوریم؟ می‌گویید: به وسیلهٔ طبقه‌بندیها و تنظیم ها سؤال می‌کنم: تناسب نظامها به چه چیز برمی‌گردد؟

۲/۳- بیان رابطهٔ «استراتژی» طرح تأسیس و «جهت‌گیری» تنظیم مراحل تولید

(س): آیا جهت گیری امر شامل بر طبقه‌بندی نیست؟

(ج): این مرحلهٔ پایین طبقه‌بندی است که طبقه‌بندی در مراحل است. علت جهت گیری در تنظیم، کار آمدی یک چیزی است که آن استراتژی شماست.

(س): آیا در واقع نتیجهٔ استراتژی است؟

(ج): خیر، صفت آن است. در مثال «مداد می نویسد»، مداد غیر از نوشتن است. موضوع جهت گیری چیست؟ در موصوف جهت گیری، ما باید برای مفاهیم، موضوعی را پیدا کنیم که بگوئیم: این مفاهیمِ الهی دارای این جهت‌گیری هستند. حال مراحلِ شناخت ما چه بوده است؟ می‌گفتیم: اوّل، تولّی و ولایت است که در واقع اوّل حساسیتها را در نظر می‌گرفتیم، بعد نظام نسبیّت و در آخر، تولید مفهوم است. آیا می‌توانیم بگوئیم «تنظیم نظام نسبیّت» برای «شبکه» است که اساس جهت گیری هم از آن جا می‌باشد؟ کمی پایین‌تر می‌آییم، آیا جهت گیری اصولی بگوئیم یا اصول جهت گیری؟ جهت گیری اصولی بهتر است. چون اصول، تنظیم می‌شود.

پس میگوئیم:«جهت گیری اصولی بر علیه مفاهیم استکباری». حالا اگر ما گفتیم: این، علّت هماهنگ سازی مراحل است، باید بتوانیم همین را خُرد کنیم و فعلاً وقت زیادی را نباید صرف کنیم. باید بگوئیم ما این جهت گیری را همین جا بدون هیچ گونه تردید و وسواسی به عنوان یک احتمال پیگیری می‌کنیم تا ببینیم آخر کار چه می‌شود.

(س): سیاستها را هم بر اساس همین تقسیم می‌کنیم.

(ج): بله، می‌گوئیم: «جهت گیری اصولی بر علیه مفاهیم استکباری».

۲/۴ـ معرفی سر فصلهای طرح تأسیس بانک

حالا پایین‌تر آمده، ببینیم وضع سر فصلها چگونه می‌شود. ما در مرحلهٔ پیدایش، سه جلسه داریم که چهار هفتم این سه جلسه باید در بخش اجرا و دو هفتم این سه جلسه در بخش تغییرات صرف شود. پس چهار هفتم سه جلسه یعنی حدود یک ساعت و چهل و پنج دقیقه باید به بخش اجرا اختصاص داده شود؛ یعنی ما در یک جلسه که در بخش اول صحبت می‌کنیم، باید یک مقدار از جلسه را به بخش دوم و بقیه را به بخش سوّم اختصاص دهیم؛ یعنی ما وقت نداریم که بگوییم: حالا این را برای هفته آینده می‌گذاریم.

حالا اگر بخواهیم این را به سر فصلها تبدیل کنیم؛ یعنی بگوئیم: شناسایی طرح پایگاه چه موضوعاتی می‌خواهد؟ چه چیزهایی را باید اینجا بنویسیم؟ باید بگوییم: موضوعاتی را که برای بانک داریم، چند دسته از موضوعات هستند؟ آیا می‌توانیم بگوئیم: خصلت مفاهیم را دسته بندی کنید؟ این یک فرض است.

(س): مفاهیم چه چیزی را دسته بندی بکنیم؟

(ج): شما «توسعهٔ تفاهم» را گفتید؛ بنابراین تفاهم باید تقسیم شود.

(س): موضوع اصلی ما در اینجا «توسعهٔ تفاهم» نیست.

(ج): موضوع اصلی شما، شناسایی طرحی است که آن طرح در بارهٔ پایگاهی است که آن پایگاه جریان یک نظامی را دارد که آن نظام در بارهٔ «توسعهٔ تفاهم» است. پس ما در یک رتبه می‌توانیم «تقسیم مفهومی» را بگوییم و به مناسبت تقسیمات مفهومی باید نظام درست شود.

(س): مگر برای سرفصلها نباید خودِ موضوع اصلی را خُرد کرد؟

(ج): حالا یکی یکی به موضوع اصلی می‌رسیم. «تفاهم»، دسته بندهائی دارد. فرض کنید میگوئیم: «امور نظری محض، امور کاربردی و امورِ تجربی»؛ حال مفاهیم باید متناسب با این، یک نظامی داشته باشد که نظام اسلامی آن باید جریان پیدا کند. متناسب با آن نظام هم باید پایگاهی باشد که طبیعتاً در آن پایگاه باید مثلاً «معاونت امور نظری» باشد؛ یعنی پایگاه شما با موضوع کارش بایستی یک تناسبی داشته باشد. مثلاً همانگونه که میگوئید: بانک کشاورزی، بانک صنعت و بانک تجارت است، اینجا هم باید معاونتهایی مانند «معاونت امور نظری، معاونت کاربردی و معاونت اجرایی» داشته باشید. شما آنجا یک طبقه‌بندی دارید که یک نظامی می‌خواهد. در پایگاه شما باید یک چنین چیزی باشد. پس باید در طرحتان، لوازم ایجاد معاونت‌های متناسب با نظام شما باشد.

۲/۵ـ تشریح چگونگی دستیابی به «سرفصلها» با توجه به موضوع

(س): من در این فکر هستم که اینهایی را که شما الان تقسیم کردید از خود موضوع بانک به موضوعات سر فصلها رسیدید.

(ج): یعنی از پایین آمدیم.

(س): در حالی که بنده همیشه روی خود همین موضوع فکر می‌کردم که این موضوع را چگونه خُرد کنم؟

اصلاً از آن طرف نمی‌آمدیم.

(ج): چند گونه می‌شود این را خُرد کرد. یکی اینکه حروفش را بشماریم آنها را خُرد کنیم، یکی دیگر اینکه همین موضوع را با قیدی دیگر در نفس خودش ببریم و دیگر آنکه برای این موضوع، می‌خواهد پایگاه درست شود.

(س): گاهی به خاطر همین، ذهن قفل می‌شود روی اینکه این را خُرد کند و دیگر ذهنش به آنجا نمی‌رسد.

(ج): نه، اینکه وقت را کنترل کردم، برای این است که این گونه عمل نکنید. من از نوشته شما دیدم که با تتابع اضافات، مفاهیم را از این طرف و آن طرف و بر عکس می‌برید و بعد هم متحیّر می‌شوید که کدام را انتخاب کنید. بعد میگوئید این پانزده تا هست و...

(س): الان حضرتعالی این موضوعات را از موضوع اصلی آوردید.

(ج): یعنی ما اصلاً استراتژی را هم از آنجا آوردیم. حالا ما می‌خواهیم پایگاه بانک را بسازیم.

(س): در حالی که اصلاً روش فکر کردن ما اینگونه نبوده است؛ یعنی ما فکر می‌کردیم که از آنجا نباید بیاوریم، بلکه از همین جا باید خُرد کنیم.

(ج): روش آن را هم بعداً عرض می‌کنم؛ یعنی در بارهٔ این مفاهیم بعداً صحبت می‌کنیم که اگر بخواهیم از بالا بیاییم باید اینجا اوصاف را بیاوریم و معنا ندارد پایین آن کاری به اوصاف داشته باشیم. اوصاف را خرد نمی‌کنیم تا بحث برای آن ذکر کنیم، اگر تا ابد هم بحث را خُرد کنیم، همان بحث می‌شود. ما اینجا مفاهیم تجریدی را تحویل می‌دهیم. مفاهیم تجدیدی؛ یعنی مفاهیم دسته بندی شده از موضوعات جزئی که حلقهٔ بین این دو می‌باشد.

بنابراین موضوع ما که شناسایی طرح پایگاه بوده است، حالا سرفصلهای آن، شناسایی بخشهای پایگاه می‌شود. طرح بخشها، طرح شناسایی طرح بخشهای پایگاه جریان است. حال بخش‌های آن چیست؟ بخش‌های آن شامل مفاهیم «نظری محض، کاربردی، تجربی» می‌شود؛ آن هم اگر در نظر ما این سه تا اصل باشد؛ یعنی اگر بگوییم کل علوم انسانی مفهوم کاربردی دارد.

(س): فرق کاربردی و تجربی چیست؟

(ج): بنا بر تقسیمات فعلی جامعه هم می‌توانیم «نظری، انسانی، تجربی» بگوییم: کاربردی در نظر ما همان انسانی است. کلمهٔ «محض» را از نظری محض و انسانی محض حذف کنید و بگویید: مقسم ما شامل نظری یعنی فلسفی، کاربردی یعنی اجتماعی و تجربی یعنی فیزیک یا اشیاء می‌شود. البته بگونهٔ دیگر هم می‌شود تقسیم‌بندی‌کرد.

۲/۶ـ معرفی سیاستها با توجه به استراتژی

حالا اگر سه تا معاونت «نظری، انسانی، تجربی» داشته باشیم آن گاه استراتژی‌ای که بخواهد هماهنگ کننده باشد، چیست؟ آیا باید از اینها باشد، یا نه، استراتژی باید از مسألهٔ طبقه‌بندیها صحبت کند؟ هر یک از این موضوعات؛ یعنی سیاستها، سه مرحله را باید نشان دهد که آن سه مرحله باید بتواند توسعه و تولید امور نظری، امور انسانی، امور تجربی را آن گونه که ما می‌خواهیم، تأمین کند. پس سیاستها عبارتند از:

۱ـ تنظیم شرایط یا زمینهٔ پیدایش گمانه

۲ـ تنظیم شرایط گزینش یا انتخاب موضوع و احتمال

۳ـ ایجاد تناسب.

پس ابتدا تنظیم شرایط پیدایش گمانه یا زمینهٔ تحقیق یا زمینهٔ تولید یا خاستگاه تولید است که باید خاستگاه گمانه را درست کند. بعد وسیلهٔ گزینش را درست کند و سپس وسیلهٔ رسیدن به تصمیم یا رسیدن به ایجاد تناسب یا استدلال را درست کند. دقت شود که دوّمی، وسیلهٔ گزینش یا انتخاب احتمال یا بهینه سازی احتمال و سوّمی هم ایجاد تناسب شد. ما همیشه این سه مرحله را داریم که برای خود بانک هم باید این سه مرحله را داشته باشیم. یعنی باید بگوئیم: زمینه، گزینش و ایجاد تناسبی که می‌خواهد در بارهٔ امور نظری کار کند، باید بر اساس جهت گیری باشد.

۲/۷ـ بیان معنا و لوازم سیاستهای معرفی شده

پس ما سه نحوه طبقه‌بندی در سه علم می‌خواهیم؛ یعنی نُه طبقه‌بندی لازم داریم که ابتدائاً در مرحله پیدایش، ما باید از این نه تا طبقه‌بندی سه طبقه‌بندی را در قسمت فعالیت اجرایی تکمیل کنیم، و بگوئیم: این مراحل شامل روش تعیین زمینه، روش تعیین موضوع، روش ایجاد تناسب یا روش تولید علم شد.

(س): آیا اهداف بخشی را می‌گویید؟

(ج): نه اهداف بخشی بلکه فعالیتهای بخشی؛ یعنی مراحلی که احتیاج به‌کار دارد. اگر این مراحل انجام بگیرد، آنگاه می‌توانیم بگوئیم به اهداف رسیده‌ایم. با توجه به اینکه هدف ما تولید طرح بوده است، اگر این سه ابزار درست باشد؛ یعنی بتوانیم این سه مرحله را کنترل کنیم، آنگاه «طرح تأسیس بخشهای سه گانه» تولید شده است. حالا چرا می‌گوییم تولید شده‌است؟ چون میگوئیم برای سر فصلها این موضوعات را داریم، سیاستهای ما هم تولید این روشها می‌باشد. حال اگر روش را داشته باشیم می‌گوییم: هر معاونتی با چه روشی کار کند؟ حالا آیا در بخش اهداف فقط معاونتها، روشها را داشته باشند، کافی است؟ یا اینکه چیزهای دیگری هم لازم داریم.

(س): که آن موضوعات اجرایی می‌شود.

(ج): بله، موضوعات اجرایی می‌شود. پس ما باید بتوانیم این سرفصلها، سیاستها و اهداف یعنی طرحها را [انجام دهیم]. پس برای یک مرحله یک سیاست مثلاً سیاستِ تنظیم زمینه است. یک مرحله هم تنظیم انتخاب احتمال یا بهینه سازی احتمال است و یک مرحله هم ایجاد تناسب است.

(س): آیا این سه، در تک تک نظری ضرب می‌شود

(ج): بله؛ در حقیقت ما سه روش لازم داریم که سه روش فعالیت می‌باشد که در اینجا به صورت کلی بیان شده است. در اینجا هم فعالیتهای اجرائی را می‌توانیم در این سه روش بیاوریم؛ ولی آیا در صورتی که این کار انجام بگیرد، آنگاه برنامهٔ فعالیت بانک درست می‌شود یا خود بانک در حال تولید شدن است؟

(س): در واقع هم برنامهٔ بانک در حال تولیدشدن است هم خود بانک، یعنی به این شکل هم در حال تنظیم هستیم و هم در حال ارائه کلیات برنامهٔ بانک هستیم.

(ج): آیا حالا این موضوعات اجرائی را که داریم، باید بپردازیم به اینکه اینها را دو باره تقسیم کنیم یا این سطح را باید رها کنیم و بگوئیم: موضوعاتی که این قدرتها را می‌دهد، و فعالیتها و محصولاتی که این را می‌دهد.

(س): اینجا یک سؤال مطرح است که آیا ما روشهای «تنظیم شرایط، وسیلهٔ گزینش و ایجاد تناسب» داریم یا نه؟ اگر داشته باشیم که بانک را داریم و اگر نداشته باشیم که

باید ابتدا آنها را تهیه کنیم.

(ج): ما الان که در فصل پیدایش هستیم، مفروض ما این است که یک حداقلی را داریم که همان حداقل کافی است؟ یعنی هرگز نمی‌گوییم که باید تکمیل شود تا بانک را درست کنیم.

(س): یک وقت است که می‌خواهیم بانک درست کنیم و یک وقت هم می‌خواهیم طرح تأسیس را تکمیل کنیم.

(ج): اگر بخواهیم طرح تأسیس درست کنیم به معنای این است که هر مقداری که در طرح تأسیس داشته باشیم کافی است برای اینکه بتوانیم بانک را درست کنیم. بعد می‌توانید آن را ده بار بهینه کنید.

(س): بعد آیا نباید یک برنامه‌ریزی داشته باشیم که در مدت زمان مشخص برسیم به جائی که بگوییم اینجا دیگر می‌توانیم بانک را تأسیس کنیم؟

(ج): نه، باید بگوئیم بانک ما توسعه پیدا کرده است، نباید بگوئیم [بانک ما تأسیس پیدا کرده است؟]

(س): اصلاً برای تأسیس بانک.

(ج): برای تأسیس بانک، باید برنامه شما درست باشد، به عبارت دیگر باید کمترین تنظیمی که بتواند زمینه پیدایش گمانه را درست کند، بتوانید درست کنید؛ یعنی اگر اهل کار بانکی هستید نباید بگوئید اصلاً نمی‌توانم فکر کنم بلکه باید بگوئید من یک حداقلی را برای هر سه تای آن می‌توانم درست کنم و با همان حداقل، بانک درست کردن را شروع می‌کنم.

۳ـ بررسی «موضوعات اجرایی» هرم پیدایش

۳/۱ـ معرفی موضوعات اجرایی و بیان شیوه دستیابی به آن

حالا سوّمین قسمت، موضوعات خُرد است. مثلاً اگر اولین قسمت مفاهیم اصولی و دومین قسمت مفاهیم کلان باشد، در قسمت سوّم باید سراغ مفاهیم خُرد یا موضوعات عینی بیاییم. برای موضوعات عینی چه موضوعاتی را باید تمام بکنیم؟ یعنی چه چیزی لازم داریم؟ آیا صحیح است که انسان، امکان و ارتباطش را بگوئیم؟ یعنی چه مقدوراتی از امکانات مادی، از نظام و سازمان لازم است؛ یعنی آیا شما اینجا مقدورات و سازماندهی، و اینجا فعالیت لازم دارید تا اینجا طرح، تولید شود؟ یا اینکه اینجا می‌خواهید اینها را خُرد کرده و اینها را تحویل بدهید؟ سرفصلهایی که پیدا شده است عبارت است از: «امور نظری، امور انسانی، امور تجربی». اینها که سر فصل برنامه است، حالا موضوعات برنامه چه چیزهائی هستند؟

(س): آیا موضوعات برنامه از خُرد کردن همان [سرفصلها] بدست نمی‌آید

(ج): دو احتمال داریم، یکی اینکه بگوئیم: امور نظری، شامل این موضوعات، این کارآمدی و این ربط بین موضوع و کار آمدی است. بگوئیم در جامعه چه نیازی به آن است؟ نیاز اجتماعی به امور نظری را بیان کنیم؛ یعنی بگوئیم امور نظری در جامعه و فرهنگ چه جایگاهی دارد؟ خاستگاه امور نظری چیست؟ چه نیازی را می‌خواهد جواب بدهد؟ نسبت به سایر امور مثلاً از علوم پایه است. حال که این امر جزء علوم پایه است، نحوهٔ

تولیدش چگونه است؟ اگر بخواهیم خُرد بکنیم، این یک کار است. حالا اگر بخواهیم خُرد کنیم و بگوئیم از خُردکردن به آن نمی‌رسید، باید چیزهایی را بگویید که برای کارکردن روی این موضوعات لازم دارید.

(س): یعنی مقدورات؟

(ج): یعنی باید مقدورات انسانی، امکانات و شرایط کار یا ابزار کار را بگوئید. مفروض این است که شما می‌خواهید بانک درست کنید، حال اینجا چه چیزی را باید جزء موضوعات اجرایی بنویسید؟

(س): اگر مقدورات باشد، مثلاً مقدورات علمی، انسانی و اقتصادی است.

(ج): و سازماندهی، یعنی نحوهٔ تخصیص اینها به هم‌است.

(س): یا بگوئیم: سازمان، برنامه، مقدورات.

(ج): نه، شما میگوئید که من مقدورات می‌خواهم؛ یعنی می‌گویید امکانات مادی، نیروی انسانی لازم است، بعد میگوئید نحوهٔ تخصیص اینها به هم سازماندهی است. بعد میگوئید این سازمان، فعالیت می‌کند، تا اینها را بدهد؛ یعنی بانک چه کار می‌کند؟ دو باره اینجا از پایین برمی‌گردیم و می‌گوییم: بانک در نظام خود برای مفاهیم معاونت دارد. حالا پایین‌تر می‌آئیم و میگوئیم: بانک برای تأسیس معاونتهایش نسبت به بخشهایی مختلف، دارای انسانهایی است؛ به تعبیری یک مقدورات انسانی و یک امکانات مادی دارد.

(س): آیا مقدورات علمی (فلسفه و روش) را به حساب نمی‌آورید؟

(ج): نه، سؤال این است که آیا بانک هیچ سرمایهٔ ابتدائی ندارد؟ یعنی آیا ابتدائا برای تأسیس لازم نیست اطلاعاتی داشته باشد؟

(س): حتماً باید داشته باشد؛ یعنی بدون اعتبار اولیه، اصلاً بانک تأسیس نمی‌شود.

(ج): یا اینکه بانک، یک اعتباراتی لازم است داشته باشد که شامل مقدورات «فرهنگی، اقتصادی و سیاسی» است. مقدورات سیاسی شامل نظام بانک و افراد آن می‌شود، مقدورات فرهنگی بانک شامل اطلاعاتی است که در اختیار دارد، و مقدورات اقتصادی بانک هم شامل امکاناتی است که در اختیار دارد. حال آیا در سرفصلهای جزئی بانک می‌توانیم مقدورات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بانک را بگوییم؟ یا بگوئیم مقدورات انسانی، امکانات فرهنگی و امکانات اقتصادی؟ اگر انسانی، فرهنگی و اقتصادی بگوئیم ظاهراً به اذهان نزدیک‌تر از این است که سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را بگوئیم؛ ولی هر دو تای اینها یک اشکالی دارد، که شما بنا بود موضوعات جزئیِ عینی را ذکر کنید.

(س): در حالی که این خیلی کلی است.

(ج): در حالی که این حتماً کلی است. به نظر می‌آید که این برای مرحلهٔ پیدایش خوب است. در مرحلهٔ تغییرات باید به آن با دقت نظر بیشتری بپردازیم. تا پیدا کنیم که تأسیس بانک چه چیزهایی را لازم دارد؟

(س): یعنی در این مرحله ما به چه روشی باید این موضوعات جزئی را بدست آوردیم؟ یعنی آیا از طریق همین گمانه زدن و بعد بررسی گمانه و سپس ایجاد تناسب است؟

(ج): حتماً همین طور است؛ یعنی علم که چیزی جز گمانه نمی‌تواند باشد؛ نهایت اینکه گمانهٔ قاعده مند،

علم می‌شود.

(س): همان قاعدهٔ ترتیب گمانه و گزینش گمانه، چیزی است که ما معمولاً در آن مشکل داریم. در گمانه زدن، خیلی گمانه‌ها همینطور می‌آید. انسان، ده تا، بیست تا، سی تا از آنها را می‌نویسد، اما بعد در گزینش گمانه و طبقه‌بندی، چگونه باید طبقه‌بندی کند که بعد بتواند گزینش کند؟

(ج): اگر ما مرحله به مرحله برای این، قاعده قایل باشیم و بگوئیم یک مرحله، مرحلهٔ پیدایش است، آن گاه دیگر در پیدایش به آن اضافه نمی‌کنیم. مرحلهٔ دوم این است که حالا نسبت به هدفی که داشته‌ایم، کلی، جزئی و طبقه‌بندی کنیم؛ یعنی کار آمدی آنها را ملاحظه کنیم. در مرحلهٔ سوم ببینیم نسبتهای آنها به همدیگر چیست.

حالا در قسمت پایین‌تر، مهمترین قسمت این است که آیا این تقسیمات، تقسیمات کلان و تجریدی و دسته بندی‌های کلی است یا اینکه خود اینها باید تقسیم شوند؟ قطعاً خیر، یعنی نباید بگوییم امور «نظری» از چه چیزهائی تشکیل می‌شود.

(س): آیا این گونه نباید تقسیم بشود؟

(ج): نه، اگر اینگونه تقسیم کند، یعنی خود این را خُرد می‌کنید که تا صد بار هم به پایین بروید همین است.

(س): آیا باید ببینیم بعد چگونه این امر محقّق می‌شود؟

(ج): این امر چگونه مورد دستیابی قرار می‌گیرد؟ الان که من مقدورات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را گفتم، اصلاً مقدورات از سنخ اینها نیست بلکه مقدور تولید اینها است. اینها هم از نسخ آن مفاهیم به معنای شناسائی طرح نیستند، بلکه بخشهای آن طرح هستند؛ یعنی در حقیقت می‌توانند اوصاف آن باشند.

(س): مورد سؤال این است که چه چیز آن باید باشند؟

(ج): یعنی این مفاهیم یا باید به دسته‌بندیهای خود تقسیم شوند، یا مثلاً مفاهیم نظری، انسانی و تجربی و یا مفاهیم سیاسی، فرهنگی و اقتصادی شوند؛ یعنی وصف مفهوم را ذکر کنید. مفاهیمی که در توسعهٔ مفاهیم سیاسی، مفاهیمی که در توسعه تفاهم فرهنگی و مفاهیمی که در توسعه تفاهم اقتصادی به کار می‌رود؛ حتماً باید خُرد شود و این نباید باشد.

۳/۲ـ رابطه موضوعات اجرایی با سرفصلها و سیاستها و لوازم ارزش‌گذاری سیاستها

حالا در مرحلهٔ پایین‌تر که به سراغ موضوعات اجرایی می‌آئیم، حتماً موضوعات اجرائی نباید از قسم سرفصلها باشد. برعکس آن را هم باید بتوانیم، انجام بدهیم؛ یعنی به صورت بر عکس باید بتوانیم موضوعات اجرائی را دسته بندی کلان کنیم و دسته بندی کلان را به سر فصلها برسانیم و نسبت بین سرفصلها را در سیاستها مشاهده کنیم.

(س): نسبت بین چه چیزهائی را مشاهده کنیم؟

(ج): یعنی چه مقدار باید فعالیت کنیم و روی چه سرفصلی؟ فعالیتهای کوچکی را اینجا [ذکرکنیم]

(س): آیا نوع فعالیتها را ذکر کنیم یا مقدار فعالیت‌ها را؟

(ج): باید اینجا در سیاست مشخص بشود که به کمیّت و کیفیت به چه نسبتی بها داده شود. مثلاً آیا به مرحلهٔ اول که پیدایش زمینه است، بیشتر بها داده شود، یا به انتخاب یا به ایجاد تناسب ممکن است کسی بنا به نسبتهای ۴، ۲، ۱، همیشه زمینه را چهار، انتخاب را دو و نهایتاً ایجاد نسبت را

یک بگیرد و ممکن است کسی بر عکس آن را بگوید (که باید در بارهٔ این موضوع در جایش بحث شود).

(س): یعنی از کجا می‌توانیم متوجه شویم که کدامیک ارجح است؟ یعنی ۴، ۲، ۱ از بالا به پایین است، یا از پایین به بالا است؟ دسته بندی فعالیتها باید...

(ج): اگر مثلاً بگوئیم: شرایط در پیدایش مُطلب، اصل است، آن گاه آن شرایط اولیه هر چه دامنه دارتر باشد باید امکان گزینش بهتر پیدا شود و هر چه محدودتر و ضیق‌تر باشد، باید امکان گزینش در آن کمتر باشد. جدولهای ما باید این را بگوید، روشی که داریم باید بتواند این را تمام کند؛ ولی حتماً برای آن باید سقف بگذارد، یعنی انسان نباید مرتباً دچار گمانه زنی شود.

۴ـ ملاحظهٔ رابطه سه بخش «مفاهیم اصولی، مفاهیم کلان و موضوعات اجرایی» با هم

حالا به سراغ موضوعات اجرائی می‌آئیم. اینجا حتماً در موضوعات اجرائی باید یک سری مقدورات باشد. آیا می‌توانیم برای تأسیس یک پایگاه، مقدورات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بگوئیم؟

(س): آیا اگر مقدورات سیاسی را گفتیم، بیرون از خود بانک را می‌گیرد؟ یعنی آیا مقدورات سیاسی به عنوان پشتوانهٔ اجتماعی منظور است یا مقدورات داخلی سیاسی؟

(ج): سؤال جلسه آینده این است که آیا جای مقدورات سیاسی، مقدورات فرهنگی و مقدورات اقتصادی در قسمت کلان نیست؟

(س): یعنی کجای طرح ؟

(ج): یعنی به جای اینکه اینجا [در موضوعات عینی]باشد، در اینجا [در قسمت کلان] قرار گیرد تا ما در موضوعات عینی، مقدورات سیاسی را خُرد کرده و بگوئیم ما در امکانات، چند نفر نیروی انسانی داخلی لازم داریم؟ روابط خارجی ما چگونه باید باشد؟

(س): ما موضوعاتِ سرفصلها را معلوم کردیم کجا است.

(ج): سؤال همین جا است که آیا اینها را باید جای سرفصلها ببریم و بگوئیم سرفصلهای ما جای بخشهای بانک، شامل مقدورات «سیاسی، فرهنگی و اقتصادیِ» تأسیس پایگاه است؟ در این صورت، آیا لازم است که سیاستها عوض شود یا سیاستها سر جای خود هست؟ با این مقدورات مثلاً باید این کار را انجام بدهیم.

(س): بستگی دارد که ما موضوع را چگونه باید تعیین کنیم؟ یعنی همانگونه که در مورد موضوع فرمودید، آیا بخشهایی که نهایتاً می‌خواهد ما را به توسعهٔ تفاهم برساند، در نظر بگیریم؟

(ج): آیا آن بخشها را باید به صورت سر فصل در نظر بگیریم یا به صورت بخشی از مفاهیم؟

(س): به هر حال در جایی باید آنها را ذکر کنیم که در سازمان مورد عمل واقع شود؛ یعنی یا به صورت یک واحد و یک معاونت در بیاید و یا ...

(ج): آیا آن نهایتاً در اهداف می‌آید یا در موضوعات؟

(س): مگر این گونه نیست که وظایف بخشهای متعدد سازمان را سر فصلها تعیین می‌کند؟

(ج): سر فصلها باید موضوعات خُردی را داشته باشد که این موضوعات خُرد در سرفصلها دسته‌بندی شود.

(س): آیا موضوعات به حسب سر فصلها تعیین می‌شود، یا سر فصلها به حسب موضوعات؟

(ج): سر فصلها به حسب موضوعات [تعیین می‌شود]؛ یعنی همیشه سر فصلها حلقهٔ واسطهٔ تجریدی بین اوصاف کل و موضوعات حقیقی باشند. پس همیشه در این پایین می‌توانیم موضوعات حقیقی را بنویسیم.

(س): موضوعات حقیقی را که...

(ج): باید در اینجا همیشه موضوعات عینی، باشد این طرف باید اوصاف کل یا اوصاف حقیقی باشد. یعنی اینجا باید به وحدت برسند و وحدتشان هم باید حقیقی باشد و در اینجا نیز باید کثرتشان حقیقی باشد و قسمت وسط هم باید تجریدی باشد. همیشه حلقه واسطهٔ بین این اوصاف کل و این موضوعات عینی، اوصاف تجریدی است؛ به عبارت دیگر ما هرگز دسته بندیهای کلان را بنفسه در خارج نداریم بلکه به لحاظ موضوعات عینی یا به لحاظ وصفهای بالا داریم که نسبت بین آنها وصف را می‌دهد.

(س): یعنی آیا در واقع آن موضوعات خُرد عینی، تناسبات قطعی آن اوصاف کلی هستند؟

(ج): نه، باید از یک دسته بندی بگذرند. در دسته‌بندی فرض کنید که یک کش یا فنری بین آنها ببندید و نسبتهای آنها را تنظیم کنید. تنظیم آن نسبتها باید حقیقت یک وصفهایی را تحویل دهد. خود وصف بدون نسبت باید تجریدی باشد و با لحاظ نسبت باید وصف شود. میگوئیم مثلاً بازار کار بدون سنجیدن نسبتش با بازار کالا، چیزی جز یک عنوان تجریدی از کارهای مختلف و گوناگون نیست که شما...

«وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكاتُهُ»

جلسات ۹و۱۰

زمینه آشنایی با

طرح تاسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۳/۲۴ و ۷۵/۳/۳۰

استاد: حجة الاسلام و المسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنایی

بررسی ضرورت و چگونگی «تغییرات» هرم پیدایش طرح تأسیس

فهرست

× مقدمه - مروری بر زمانبندی و اولویتهای کار تهیه طرح تأسیس
۱ - بررسی «فرض تغییرات» هرم پیدایش در قالب ضرب مفاهیم کلان
۱/۱ - اشاره‌ای به هدف و محصول مرحله تغییرات در تهیه برنامه طرح تأسیس
۱/۲ - ضرورت تجزیه امکانات به سرمایه‌ای و جاری
۱/۳ - ملاحظه کیفیت و چرایی «استفاده از ضرب مفاهیم کلان» برای دستیابی به مفاهیم اجرایی
۲ - بررسی معنا و مفهوم جدول ضرب مفاهیم کلان
۲/۱ - ملاحظه مفهوم مقدورات بیرونی (اجتماعی)
۲/۱/۱ - معنای ضرب «انسانی» در مقدورات بیرونی
۲/۱/۲ - معنای ضرب «امکانات جاری» در مقدورات بیرونی
۲/۱/۳ - معنای ضرب «امکانات سرمایه‌ای» در مقدورات بیرونی
۲/۲ - ملاحظه مفهوم مقدورات درونی (سازمانی)
۲/۲/۱ - معنای مقدورات درونی «انسانی»
۲/۲/۲ - معنای مقدورات درونی «سرمایه‌ای»
۲/۲/۳ - معنای مقدورات درونی «جاری» و تفاوت آن با سرمایه‌ای
۲/۳ - ملاحظه مفهوم مقدورات ارتباطی
۲/۳/۱ - معنای مقدورات ارتباطی «انسانی»
۱/٤ - دستیابی به مفاهیم اجرایی

نام جزوه : زمینه آشنایی با طرح تاسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات کد بایگانی : ۲۶۳۷

استاد : حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تاریخ جلسه :۷۵/۳/۲۴-۷۵/۳/۳۰

عنوان گذار : ---

تاریخ انتشار :

ویراستار : ---

حروفچینی :واحد انتشارات

بسم الله الرحمن الرحیم

جلسات ۹ و ۱۰ **زمینه آشنایی با طرح تاسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات** **۷۵/۳/۲۴**
۷۵/۳/۳۰

بررسی ضرورت و چگونگی «تغییرات» هرم پیدایش طرح تأسیس

× مقدمه - مروری بر زمانبندی و اولویتهای کار تهیه طرح تأسیس

برادر دیندار: این مرحله پیدایش جدول برنامه تهیه طرح تأسیس بانک است که البته باید تکمیل هم شود.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: بله، باید این تکمیل شود، هرگز در این کار فکر را به رکود نکشانید. در این فرض، چه مقدار از وقت برای کلّ برنامه درنظر گرفته شده است؟

س: ۲۱ جلسه برای کل است.

ج: که وقتی این ۲۱ جلسه ٤، ۲ و ۱ شد، نتیجه‌اش این شده است که سه جلسه برای پیدایش قرار گرفته است (جدول پیدایش (پیش نویس) مورخه ۲۳/۳/۷۵)

و ٦ جلسه هم برای سطح «تغییرات» قرار داده شده که باید در خودش هم ٤،۲ و ۱ شده و ٤ به قسمت پایین (حدود ۵/۳ جلسه) و ۲ به قسمت وسط و ۱ به قسمت بالا داده شود.

۱ - بررسی «فرض تغییرات» هرم پیدایش در قالب ضرب مفاهیم کلان

حال به اصل بحث برگشته تا ببینیم که آیا در قسمت موضوعات اجرایی بهتر نیست بنویسیم مقدوارت «درونی، بیرونی و ارتباطی»؟

س: آیا آوردن این به همین کلیّت آن درست است؟

ج: آیا بهتر نیست که در قسمت سرفصل (مفاهیم کلان) بجای «نظری، انسانی و تجربی»، مقدور است «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» را بنویسیم؟

س: مگر قرار نیست با همان فرض «نظری، انسانی و تجربی» پیش برویم؟

ج: خیر، تغییرات به این معنا است که قبلی‌ها را بهم بریزیم، یعنی اصولاً...

س: آیا لازم نیست یک بخش را ثابت گرفته و یک بخش دیگر را تغییر بدهیم...؟

ج: خیر، شما در تغییرات می‌توانید همه آنها را زیرورو کنید، تا بتوانید بهترین گزینه را انتخاب نمائید.

فعلاً مفروض ما این است که باید همه اینها تغییر کند.

بهرحال آیا می‌توان در قسمت مفاهیم کلان مقدورات «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» و درونی، بیرونی و ارتباطی نوشته و در هم نمود؟

آیا باید این ضرب (سطح کلان) انجام گیرد؟ یعنی مثلاً بگوئیم: مقدوراتِ سیاسیِ درونی، بیرونی و ارتباطی؟ بعد به قسمت خُرد (موضعات عینی) که می‌رسیم، اینها را در امور دیگر ضرب کنیم تا عینی‌تر بشود؟ آیا می‌توان چنین کاری کرد که در نهایت در قسمت کلان سه‌دسته اوصاف ۹تایی داشته باشیم که از ضرب «مقدورات» در درونی، بیرونی و ارتباطی بدست می‌آید؟

بنابراین فرض می‌توان در قسمت موضوعات عینی، اینها را در مثلاً نیروی انسانی ضرب نمود، چون نیروی انسانی هم به عنوان یکی از مقدورات است. هم می‌توان نیروی انسانی را ملاحضه نمود و هم در بیرون و در ارتباط...

س: آیا منظور نیروی انسانی است که تحت پوشش خود طرح قرار گیرد یا خارج از طرح؟

ج: ما از بیرون (در جامعه) نیروی انسانی داریم که نسبت به ما یا «مصرف کننده» هستند، یا «تولید کننده» و یا می‌توانند بخش ارتباطی ما باشند. در درون هم یک عده از نیروی انسانی می‌خواهند کارها را آرایش دهند، چون بالاخره شما برای ساختن یک بانک، به نیروی انسانی نیاز دارید. حال آیا لازم است تناسب اینها را ملاحظه کنیم؟

س: آیا فقط نیروهایی که تحت مدیریّت هستند، به عنوان مقدور به حساب می‌آیند، یا هر نیرویی؟

ج: هر نیرویی که بعنوان قدرت شما محسوب بشود، در برنامه بعنوان مقدور به حساب می‌آید، یعنی عوامل...

س: یعنی اینها مؤثّر در برنامه هستند.

ج: بله شما یک دسته «عوامل برون‌زا» و یک دسته «عوامل درون‌زا» و «قدرت ارتباط دادن اینها» دارید.

حال آیا می‌توانیم علاوه بر نیروی انسان، امکانات مالی را هم ذکر کنیم که خود این امکانات هم به امکانات ثابت و جاری تقسیم شود؟

س: می‌توانیم به عنوان سرمایه اقتصادی یا امکانات سرمایه‌ای ذکر کنیم.

ج: بله، می‌توان گفت امکانات سرمایه‌ای و جاری که حاوی غیر از سرمایه‌ای است. یعنی ما یک امکانات مادی داریم که به امکانات جاری (مانند پولی است که خرج می‌شود) و امکانات ثابت (امکانات سرمایه‌ای) تقسیم می‌شود.

س: معمولاً یک امکاناتی هست که در حین تأسیس تهیّه می‌شود و اینها همان امکانات ثابت است، شاید افزایش پیدا کند یا" کاهش پیدا کند؛ امّا حدّ مشخصّی دارد.

ج: حال آیا می‌توانیم اینها را بعنوان عناوین اصلی فرض نموده و دیگر آنرا به «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» و «درونی، بیرونی و ارتباطی» تقسیم نکنیم؟ باید توجه کنید که ضرب در اینها خُرد این را تحویل می‌دهد.

یعنی اگر یک جدول درست کنیم و «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» و «بیرونی، درونی و ارتباطی» را در «نیروی انسانی و امکانات سرمایه‌ای، امکانات جاری» (مقدورات انسانی، مقدورات هزینه‌ای، مقدورات سرمایه‌ای ضرب کنیم، عناوین خرد بدست می‌آید. البته می‌توان بجای «مقدورات سرمایه‌ای» از اصطلاح «مقدورات ابزاری» استفاده نمود.

س: ولی مقدورات ابزاری چیزهای دیگر را هم می‌پوشاند.

ج: بله، ولی اموری مانند ساختمان و امثال آن جزو سرمایه‌ای می‌شود.

بهرحال اگر اینها را ضرب کنیم؛ یعنی در جدول برده و به ۲۷ وصف برسیم.

س: آیا غیر از نیروی انسانی و امکانات سرمایه‌ای چیز دیگری هم هست؟

ج: بله، امکانات جاری هم هست.

۱/۱ - اشاره‌ای به هدف و محصول مرحله تغییرات در تهیه برنامه طرح تأسیس

شاید بپرسید این کار را برای چه انجام می‌دهیم؟ می‌گوییم برای اینکه می‌خواهیم سیاهه، خُرد چیزهایی را که داریم؛ بدست آوریم، اگر کلاً سیاهاش را بدست آوردیم که ۲۷ وصف می‌شود، می‌توانیم عنوان آنرا هم بنویسیم. در قسمت فعالیت اجرایی باید چیزهای دیگری بیاید، چیزهایی که جنبه روشی دارد و فعالیّت را تحویل دهد. در قسمت محصولات اجرایی هم باید محصلو باشد؛ یعنی باید تخصیصها ذکر شد. اگر بتوانیم موضوعات اجرایی را معیّن کنیم و فعالیّتها و تخصیص‌ها را هم معیّن نمائیم، در اینصورت برنامه تمام شده تلقی می‌گردد. در تنظیم برنامه می‌بایست دید چه اموری لازم

است، در اینجا کلیات نوشته می‌شود، باید محصول این برنامه تولید «طرح سازمان کارگاه»، تولید برنامه تأسیس پایگاه و «تعیین مقدورات فعلی» باشد. اما می‌توان در جمع گفت محصول این برنامه همان سازمان است که الان در حال تأسیس طرح آن هستیم؛ یعنی محصول نهایی پس از تعیین «سازمان، برنامه و مقدورات» نحوه طرح تأسیس می‌باشد.

س: محصول نهایی کارگاه است.

ج: محصول، نقشه طرح تأسیس است، یعنی در واقع طرح کارگاه تأسیس می‌باشد.

س: از این طریق خود کارگاه تأسیس ایجاد می‌شود؛ یعنی وقتی مقدوراتش را معلوم کردیم.

ج: نه در اجرایش...

س: یعنی ابتدای اجراء را معلوم می‌کند.

ج: تصویر اجراء را معین می‌کند؛ یعنی برنامه اجراء را تعیین می‌کند.

س: لیست مقدورات فعلی برنامه و خود طرح کارگاه را تحویل می‌دهد.

ج: احسنت؛ آیا در این فرض می‌توانیم بگوئیم اینجا مقدورات و اینجا هم عوامل...

۱/۲ - ضرورت تجزیه امکانات به سرمایه‌ای و جاری

س: در این نیروی انسانی و امکانات آیا امکانات را به دو بخش سرمایه‌ای و جاری تقسیم می‌کنیم یا اینکه اصلاً امکانات سرمایه‌ای را جدا و امکانات جاری را هم جدا می‌نویسیم؟

ج: حتماً جدا است، برای اینکه در جاری شما باید یک پولی را خرج کنید که دیگر انرا نمی‌بینید و باید آنرا در محصول ببینیم، و هر سال هم باید این هزینه را داشته باشیم.

س: اگر این امکانات ضربدر فرهنگی، اقتصادی و سیاسی شود، ایا امکانات سرمایه‌ایِ سیاسی هم معنا دارد؟

ج: شما یک خرج‌هایی دارید که برای ایجاد یک منزلتهایی است، مثلاً امتیاز موافقت اصولی در ابتدا و در درجه اول سرمایه‌ای است، اما در درجه دوم سیاسی است. هم در سیاست و هم در اقتصاد است. این غیر از سوله‌ای است که ایجاد می‌کنید، وقتی شرکت را ثبت کردید، معنای ثبت این است که شما یک منزلت اجتماعی پیدا کرده‌اید، قطعاً این منزلت شما قابل خرید و فروش هم می‌باشد، همانند سوله که قابل خرید و فروش است، منزلت و جایگاه، همیشه بعنای جایگاه اقتصادی که نیست تا دارای سقف و دری باشد، بلکه گاهی جایگاه در منزلتی در ساختمان جامعه است، که می‌توان جای جای آن را در ساختار اجتماعی نشان داد.

س: بله مصادیقی هست، امّا آن در ساخت فرهنگی هم اینگونه است؟

ج: آنوقت در داخل هم منزلت درست می‌کنید، مثلاً شاید غالب میز و صندلی نوعش آهنی باشد که در اطاقی یک میز در جلو و یک صندلی در عقب آن قرار می‌گیرد؛ ولی اسم یک میزی معاونت، میز معاونت است. اسم یک میزی هم حسابداری است، شخص از پشت این میز که بلند شود و پشت میز دیگر بنشیند، کارش خیلی تفاوت می‌کند.

۱/۳ - ملاحظه کیفیت و چرایی «استفاده از ضرب مفاهیم کلان برای دستیابی به مفاهیم اجرایی

شما باید آن خانه بالای مثلّث را این جدول بنویسید در قسمت وسط می‌نویسیم (بیرونی، درونی و ارتباطی) بعد این عوامل تقسیم می‌شود، در تقسیم دوم باید شما بتوانید بگوئید قدرت ما نسبت به سه عامل چیست؟ حال آیا باید پس از عوامل مقدورات و موضوعات را قرار دهیم؟ البته کلمه مقدورات عام هست، لذا می‌توانیم آنرا در بالا هم بنویسیم و بگوئید مقدورات بیرونی، مقدورات درونی و مقدورات ارتباطی چون قدرت، موضوعاً عام است.

جدول

س: این مفاهیم را در کدام قسمت هرم قرار می‌دهیم؟

ج: در پائین، جدول قرار می‌دهیم.

س: آیا می‌خواهیم از مفاهیم کلان استفاده کنیم؟

ج: خیر، می‌خواهیم ضرب کنیم و ۲۷ قسمت را بصورت خرد شده در اینجا بیاوریم.

س: بهرحال بیرونی، درونی و ارتباطی همان مفاهیم کلان هستند.

ج: بله، ولی باید اینها را در هم ضرب کنیم و در اینجا آورده تا ببینیم چه می‌شود. می‌توانیم بگوئیم سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است و مقدورات هم «بیرونی، درونی و ارتباطی» می‌باشد. حال آیا می‌توانیم در پائین آن، «موضعات» را بنویسیم؟

س: بله، قاعدتاً می‌شود.

ج: تا اینکه بگوئیم انسانی...

س: آیا برای بدست آوردن موضوعات، آن سیاستهایی را که قبلاً تعیین کردیم، هیچ نقشی بازی نمی‌کند؟

ج: باید فعالیّتهای درباره آن...

س: فعالیّت‌ها، به نسبت سیاسی معلوم می‌شود.

ج: احسنت؛ معنای سیاسیت چیزی نیست مگر آن چیزی که در بالای آن استراتژی (علّت تغییر) را عنوان می‌کنید، چون در پایین استراتژی محور تغییر یا سیاست و پائین‌ترش هم فعالیّت ذکر می‌شود.

س: سئوال من این است که آیا در تقسیم‌بندی خود موضوعات خُرد یک سازمان، استراتژی در طبقه‌بندی تأثیری نمی‌گذارد؟

ج: حتماً تأثیر می‌گذارد؛ ولکن باید دید در موضوعاتی که داریم، به کدام، چقدر بهاء بدهیم؟ چه زمانی کار شروع می‌شو و در چه زمانی ختم می‌شود، موضوعات از طریق موضوع معیّن می‌شود نه استراتژی، یعنی موضوع خُرد می‌شود و موضوعاتش معیّن می‌شود

س: شیوه طبقه‌بندی تفاوتی نیست یا اینکه شیوه را از مدل می‌گیریم؟

ج: ما یک موضوعی داریم که مواد ما است و یک تغییراتی دارد؛ یعنی یک زمان دوم دارد. باید موضوع اوّل ما مواد است موضوع خُرد شود و پائین بیاید، تغییراتش هم باید به عامل تغییر، علّت تغییر تبدیل شود؛ یعنی چیزی که دربالا به نام استراتژی است، باید این به محورهای تغییر (سیاستهای مراحل) و عامل تغییر در جزئی‌ترین فعلهایی که باید انجام شود - تبدیل گردد، چون شما نسبت به آن موضوع، کاری می‌کنید تا به چیزی تبدیل شود.

س: گاهی پیش آمده که موضوع یکی است؛ امّا در طبقه‌بندی خُردش به دو نحوه طبقه‌بندی می‌گردد یعنی از دو دیدگاه نگاه می‌شود.

ج: اگر شما ابتدا موضوعتان را معین کرده باشید، نسبت به آن موضوع عمل می‌کنید والاّ باید گفت اجمال در موضوع دارید که اینگونه می‌گویید. مثلاً اگر گفتید که این موضوع باید به این وضعیت برسد؛ معنایش این است که دیدگاه شما در سطح اول به استقرار رسیده است؛ یعنی می‌گویید این پاک‌کنی است که در تعبیر به پاک‌کن دوم تبدیل می‌شود.

س: در واقع همان تأثیر را از بالا گرفته است.

ج: ولی وقتی می‌خواهیم خُرد کنیم، همان پاک‌کن اول را خرد می‌کنیم.

س: اما توجه داریم که این پاک‌کن قرار است به پاک‌کن دوم تبدیل شود.

یعنی اگر قرار باشد به پاک‌کن سوم تبدیل شود باز در خرد کردنش تفاوت می‌کند؟

ج: یعنی به یک پاک‌کن سوم و پاک‌کن دیگری و با یک ویژگیهای دیگر...؟

س:، ویژگیهای آن که الان در نظر ما نیست. ممکن است هدف شخص دیگری باشد.

ج: ابتدا شما باید بتوانید موضوعتان را بصورت انتزاعی خُرد کنید و فعالیت و هدف را هم بصورت انتزاعی خرد کنید تا بعد قدرت ترکیب آنرا داشته باشید.

س: این ترکیب کجا ظاهر می‌شود؟

ج: اگر شما فعالیّت اولیه نکنید مثلاً حروف الفباء را درست نکنید، نمی‌توانید انشاء بنویسید. آنگاه درست است که با حروف می‌توانید انشاءهای مختلفی بنویسید ولی شما باید یک «دستور کار» داشته باشید تا روی آن کار کنید، بعداً باید کار مرحله دوم را هم زیرو رویش کنید، چون شما مقیّد به این هم نمی‌شوید، شما در مرحله تکامل...

س: بله، خیلی تغییر می‌کند.

س: در همان گمانه‌های اولیه هم که به ذهن انسان می‌رسد، اهداف و استراتژی...

ج: به عبارت دیگر، آن چیزی که ما الان روی آن کار می‌کنیم، امور عامّ است.

س: اینها خطا دهنده نیست؟ حتی به ذهن خود ما...

ج: بهرحال این مطالب از یک جایی برخواسته است، یعنی نمی‌شود که، انسان را بالاترین ندانیم و سیاست را بالاترین ندانیم، چون قبلاً در مباحث گفته شده انسان اصل است، اختیار اصل است، انسان است که این تقسیمات شما را درست می‌کند.

س: شیوه طبقه‌بندی در خود همین موضوع، اینکه هدف این موضوع را چه چیزی قرار دهیم و استراتژی آنرا چه چیزی قرار دهیم، تأثیر می‌گذارد؛ یعنی از آن فلسفه و اصولی که در فلسفه داریم، کمک می‌گیریم.

ج: بله، حتماً اثر می‌گذارد، ولی چه زمانی باید اثرش را دخالت دهیم؟

س: آیا باید دخالت بدهیم یا خودبه خود دخالت می‌کنند؟ ظاهراً از همان اول، خودش دخالت می‌کند.

ج: خیر، به میزان اطلاعی که الان داریم، دخالت می‌کند و به مقداری که اطلاع ما تکمیل این دخالت تکمیل می‌شود. حال اگر این کار نکنیم و بگوئیم خصوصیّات آن را تا آخر کار تمام کنید

س: اینکه شدنی نیست.

ج: بهرحال باید مشغول کار بشوید.

س: بله، پیدایش، تغییرات و تکامل که سیر قهری این می‌باشد و باید این راه را رفت. ولی سئوال من در مقدار تأثیرش است که ایا تأثیر دارد یا بی‌تأثیر است؟

ج: حتماً تأثیر دارد مسلّماً ما با دید و بینش و منطقمان کار می‌کنیم، بدون تأثیر که نیست.

۲ - بررسی معنا و مفهوم جدول ضرب مفاهیم کلان

پس ما یک موضوعات انسانی داریم یک موضوعات ابزاری ابزار را عام در نظر می‌گیریم. سرمایه را هم ابزار می‌دانیم البته می‌شود کلمه سرمایه را در پرانتز نوشت و یک مقدورات جاری (هزینه‌ای) هم داریم. بنابراین در اینجا می‌نویسیم سرمایه ثابت، جاری. البته ممکن است این عناوین را بعدها عوض کنیم. اگر بخواهیم خانه‌های جدول را پر کنیم، باید در اینجا بنویسیم «مقدورات بیرونیِ سیاسیِ انسانی، البته قید انسانی‌اش را پائین خطا با و گیومه می‌نویسیم.

۲/۱ - ملاحظه مفهوم مقدورات بیرونی (اجتماعی)

۲/۱/۱ - معنای ضرب «انسانی» در مقدورات بیرونی

س: آیا نیروی انسانی را، به عنوان مقدورات می‌دانیم؟

ج: بله، چون قدرت است ما که در امکانات نگفتیم امکانات مادی منظور است، بله، انسان هم جزو قدرت ما است، کلمه مقدور هم انسان و هم غیر انسان را می‌پوشاند و عام است. بعد می‌نویسیم مقدورات بیرونی فرهنگی البته می‌توان بجای کلمه بیرونی، «اجتماعی» هم نوشت، بهتر مفهوم می‌شود.

س: آیا از لحاظ معنا تفاوت ندارد.

ج: خیر، پس می‌نویسیم مقدوراتِ اجتماعیِ فرهنگی انسانی. سوّمی هم مقدوراتِ اجتماعیِ اقتصادیِ انسانی می‌باشد. شاید بگوئید اینکه برای ما انسان از بیرون هم می‌تواند مقدور سیای باشد و می‌تواند مقدور فرهنگی و مقدور اقتصادی باشد، به چه معنا است؟ از این نظر مقدور سیای است که در منزلتهای اجتماعی قرار دارد، چون در جامعه یک منزلتهایی وجود دارد که همان آبرومندی است. در قسمت دوم می‌گوئیم، بهرحال جامعه یک فرهنگی دارد که این فرهنگ در یک قسمتهایش مانع

کار ما است، ولی در یک قسمتهایش هم مقدور ما است. حال باید دید، چگونه، انسانها می‌توانند برای ما مقدور اقتصادی واقع شوند.

س: خصوصاً در بیرون.

ج: بله، انسانها در بیرون خریدار محصولات شما هستند، انسانهایی خودشان برای فعالیّتهای کاری خود به شما مراجعه می‌کنند و مشترک شده و به شما پول می‌دهند. راندمان آنها برای شما فرهنگی نیست، راندمان آنها، سیاسی و منزلت اجتماعی هم نیست، بلکه آنها بازار شما هستند، آنها بازار اقتصادی شما هم هستند

س: یعنی در واقع آنها محصول را به عنوان یک کالای فرهنگی می‌خرند.

ج: اینکه آنها کالای فرهنگی را می‌خرند، راندمانش برای شما چیست؟ اما اگر انسانی، بازدهی کارش را به ما تحویل دهد، مقدور فرهنگی می‌شود، آنهایی هم که فقط پول می‌دهند، می‌توانید پولش را سرمایه ثابت یا جاری بخرید.

س: سنخ مقدور بودنش با سیاسی و فرهنگی تفاوت دارد.

ج: بله، برای شما بازار است، اما نه بازار فرهنگی، ممکن است یک انسان یک فعالیّت دیگری داشته باشد، که در آن فعالیّت به او پول می‌دهید.

س: آیا غیر از این خریدها، می‌توان شکل دیگری از مقدور اقتصادی را هم در انسان تصوّر کرد؟

ج: انسان یک راندمان دارد که مربوط به قدرت فکرش است و یکی هم منزلت شما در نزد او است، دیگر اینکه می‌تواند جزو مشتری‌های شما بوده و خریدار باشد. مثلاً گاهی می‌گوئید باید کسانیکه مشترک می‌شوند، ماهانه به بانک پول بدهند مثلاً قراری می‌گزارید و می‌گوئید هرکس عضو شد، باید غیر از هزینه خریدن محصول در ازاء خدمات بانکی، ماهیانه به ما پول بپردازند، که احیاناً این قرارداد متناسب با ظرفیت و میزان مراجعه‌ای و سطح مراجعه تفاوت می‌یابد، این یک فرض است. اما گاهی به مرکزی یا انسانهایی می‌گوئید: ما به تو خدمت فرهنگی می‌دهیم تو هم باید به ما خدمت فرهنی ارایه کنیم.

۲/۱/۲ - معنای ضرب «امکانات جاری» در مقدورات بیرونی

شاید بگوئید جاری بیرونی (اجتماعی) به چه معنا است؟ می‌گویم؛ یعنی اینکه در جامعه به کارهای فرهنگی چقدر پول تخصیص می‌دهند؟ می‌گویید: مثلاً آقای هاشمی ده‌میلیارد تومان تخصیص داده است، می‌گویم، این ده میلیارد معین می‌کند که تیراژ مشتری‌های شما چقدر باشد. یعنی منظور از سرمایه جاری بیرونی، تخصیص‌هایی است که در بیرون به کار جاری فرهنگی می‌دهند. این مانند تخصیصهایی است که در بیرون به کار جاری سیاسی می‌دهند. لذا مثلاً به این کار سیاسی که اینقدر بهاء داده‌اند، محال است در قسمت برنامه‌اش، تحقیقات وجود نداشته باشد و در آن تحقیقاتش هم محال است که به سراغ بانک نیایند. شما باید بدانید که اگر فلان مقدار به سیاست پول تخصیص بدهند، در بازار شما چقدر تأثیر می‌گذارد؟ مثلاً می‌گوئیم: به ر مقدار به سیاست پول تخصیص دهند، ۱۷ آن به تحقیقات می‌رسد و اگر به فرهنگ بدهند، ٤٧ آن به تحقیقات می‌رسد و اگر به اقتصاد بدهند، ۲۷ آن به تحقیقات می‌رسد. البته یک فرض است، می‌توان بالعکس اینرا فرض کنید. البته اگر چیزی به فرهنگ تخصیص بدهند، قاعدتاً باید بازار تحقیقات بیشتر رونق یابد، به عبارت دیگر اگر با نسبت ٤،۲ و ۱ بسنجیم، باید یک را به اقتصاد نسبت دهیم و بگوئیم: کاریهای اقتصادی به تحقیقات نیاز دارد و به سراغ شما می‌آیند و ۲ را به سیاست نسبت بدهمی و بگوئیم: کارهای سیاسی هم نیاز به تحقیقات دارد و ٤ را به فرهنگ نسبت دهیم. ظاهراً این احتمال بهتر است؛ یعنی در سرمایه‌گذاریهایی که بیرون می‌کنند، قاعدتاً نمی‌شود، ٤ سرمایه را به سیاست بدهند، بلکه باید در فرهنگ باشد.

س: یعنی حتی کار سیاسی هم برای برنامه‌اش به فرهنگ نیاز دارد.

ج: البته برای همه کارهایش که...

س: حتی فرهنگ هم برای محتوای کارش به فرهنگ رجوع می‌کند.

ج: یعنی فرهنگ در محتوا، نظام و فرم و همه چیزیش به خود فرهنگ رجوع می‌کند، یک بخش کمی از آن هست که به سیاست و اقتصاد نیاز دارد. البته توجه داشته باشید که اگر در خود دستگاه فرهنگ دوباره نسبت‌های ٤،٢ و ١ را در نظر بگیریم، ممکن است ٢ را به سیاست و ١ را به اقتصاد و ٤ را به کار فرهنگی اختصاص دهیم.

س: بله، کار اصلی در آنجا خود فرهنگ است.

۲/۱/۳ - معنای ضرب «امکانات سرمایه‌ای» در مقدورات بیرونی

حالا به بحث سرمایه می‌پردازیم، باید دید چه در جامعه وجود دارد؟ مثلاً باید ببنیم سرمایه‌های سیای چه چیزهایی است؟ در اینجا باید گفت که صدا و سیما روزنامه‌ها وزارتخانه‌ها دستگاهها و ساختمانهایی که اداره جامعه را (از اداره‌های افکار جامعه تا اداره‌های تصمیم‌گیریهای جامعه و تصمیم مردم) بعهده دارند، جزو سرمایه‌های سیاسی هستند. بعد باید ببینیم بخش سرمایه ثابت جامعه، چقدر با ما در تماس است.

س: این مهم است که آیا مجلس یک مرکز و پژوهشگاه داشته باشد یا خیر.

ج: منظور این است که در ساختارها، چه چیزهایی تخصیص داده‌اند، مانند سازمان برنامه اما مجلس، مرکز پژوهشهایی هم مانند وزات علوم دارد. شما می‌دانید مراکزی که در جامعه وجود دارد و تأسیس شده، غیر از پول جاریی که خرج می‌کنند، ولی ما آنها را هم به حساب می‌آوریم.

بنابراین همان گونه که درنیروی انسانی جامعه، بخش سیاسی، فرهنی و اقتصادی‌اش برای شما به عنوان عواملی قابل ملاحظه است، به همان صورت مسلّماً وجود یک ساختمانها، ساختارهای اجتماعی، نظامات اجتماعی هم برای شما اهمیّت دارد، وقتی ما خبردار می‌شویم که می‌خواهند یک فرهنگستان بزرگ بسازند، می‌گوئیم خواه و ناخواه، این فرهنگستانِ بزرگ اگر ده‌هزار نفر کارمند داشته باشد، حتماً پانصدتایش کار تحقیقاتی و برنامه‌ای دارند و نمی‌شود اینها با ما ارتباط نداشته باشند. پس می‌توان همان گونه که در سازمان خودمان می‌گوئیم انسانهایی و سرمایه ثابت و سرمایه جاری داریم، در جامعه هم، همین تصویر را داشته باشیم. بعد باید دقت کنیم، که در بخش ارتباطی قدرت کارآمدی ما چقدر است؟ منزلتمان در کجا است؟ و ببینیم وضع بانک مطلوب چگونه است؟ که این با توجه به نسبت بین وضعیّت جامعه و وضعیّت درونی معین می‌گردد.

۲/۲ - ملاحظه مفهوم مقدورات درونی (سازمانی)

در قسمت درونی هم، ضرب به همین صورت انجام می‌گیرد، می‌توان در جلوی درونی در پرانتز نوشت سازمانی که سازمانی توضیح درونی باشد. البته در تقسیمات از همین قید سازمانی بجای درونی و از اجتماعی بجای بیرونی استفاده نمائید. پس ما می‌گوئیم یک مقدورات سازمانی داریم که ضربدر سیاسی، فرهنگی و اقتصادی می‌شود.

۲/۲/۱ - معنای مقدورات درونی «انسانی»

به عبارت دیگر ما یک نظام مدیریت داریم که در مدیریّت، حتماً یک سرمایه ثابت داریم، یعنی بر اساس نظام مدیریّت، امکانات ثابت را، تخصیص می‌زنیم و مثلاً یک اشل حقوقی داریم، که تقسیم بودجه جاری را معین می‌کند که این نظام استخدامی یا حقوقی را معین می‌کند. بعد یک نظام فرهنگی داریم که در این زمینه هم تخصیصهایی داشته و هرکسی را در هرجا قرار نمی‌دهیم، بلکه مثلاً می‌گوئیم: باید یک ویژگیهایی داشته باشد تا بتواند در این منصب‌ها استخدام شود در تخصیص فرهنگی می‌گوئیم باید یک کارهایی را یک کسانی باد یک روشهایی انجام دهند.

س: یعنی مقدوراتِ درونیِ فرهنگی سرمایه‌ای معادل روشها است؟

ج: مقدورات سازمانی فرهنگی‌مان همان منزلتها است؛ یعنی منزلتهای فرهنگی که برای گزینش اداری است یعنی برای هرکاری، ضوابط گزینش و شاخصه‌هی گزینش باشد.

س: مگر در اینجا به انسان به عنوان مقدور نگاه نمی‌کنیم؟ که مقدور گاهی فرهنگی است و گاهی...

ج: گاهی به مقدور مدیریّتی نگاه می‌کنیمو یعنی منزلتش را در نظر می‌گیریم؛ یعنی در اینجا انسانی را مدیر می‌دانیم، آنگاه می‌گوئیم: باید دارای چه ویژگی فرهنگی باشد؟ پس در اینجا هم باید انسانی در زیر فصلش بیاید.

س: یعنی بگوییم مقدورات درونی سیاسی انسانی، فرهنگی انسانی و اقتصادی انسانی.

ج: در اینجا چند احتمال وجود دارد، یکی اینکه بگوئیم: بعضی از انسانها بدرد مدیریّت خورده و بعضی از انسانها بدرد کار فرهنگی در سازمان و بعضی هم باید کارهای اداری اقتصادی را انجام دهند.

س: که همین الان هم در گروه با این مسئله مواجه هستیم.

ج: یک کار دیگر این است که بگوئیم: هر انسانی که مثلاً دارای سه ویژگی و سه خصوصیّت باشد که در الگوی گزینش اینها ذکر شده - می‌تواند مدیر باشد؛ یعنی باید در الگوی گزینش امتیازبندی و بارم‌بندی کنیم و بگوئیم که مثلاً امتیاز قدرت مدیریّت این مقدار و امتیاز قدرت کار فرهنگی فلان مقدار است یا مثلاً بگوئیم: مدیر ما نباید مدیری باشد که هیچ اطلاعاتی از موضوعات فرهنگستان نداشته باشد. بنابراین ما می‌توانیم اینها را به عنوان اوصاف انسان ملاحظه کنیم.

س: یعنی وصف غالب انسان این باشد، چون مطلق که نیست.

ج: ما در اینجا می‌خواهیم ببینیم که چگونه نیروهای انسانی را تخصیص دهیم آیا می‌توانیم بگوئیم که ویژگیهای سیاسی انسانها، ویژگیهای فرهنگی انسانها و ویژگیهای اقتصادی آنها...

س: بهرحال در آنچیزی که به عنوان مقدور تشکیلات قرار می‌گیرد و مقدور درونی سازمان قرار می‌گیرد با توجه به ویژگی سیاسی‌اش است و به ویژگی فرهنگی آن کاری نیست.

ج: شاخصه‌های سیاسی همان مقدورات سازمانی است.

س: گاهی ممکن است در یک سازمانی، تورّم نیروی فرهنگی وجود داشته باشد، امها نیروی سیاسی نداشته و مدیر ندارند و یا مدیر کم دارند.

ج: بله، حتماً باید مدیر داشته باشیم در این شک هم نداریم، ولی برای گزینش افراد شاخصه داشته باشیم تا بعد بگوئیم: شاخصه آن کسی که برای مدیریّت می‌پذیریم این است که وصف غالب او باشد و آن کسی که برای فرهنگ است باید فرهنگ وصف غالب او باشد و در اقتصاد بایستی اقتصاد وصف غالب باشد. یا یک فرضی هم این است که اینها را از هم تفکیک کنیم و بگوئیم: اصلاً کاری بهم ندارند؟

س: بله، امّا ما کدام را ملاحظه می‌کنیم؟ آیا در نگرش به انسان بعنوان مقدور سیاسی، ویژگی سیاسی‌اش را ارزیابی می‌کنیم یا ویژگی فرهنگی‌اش را ملاحظه می‌کنیم؟

ج: می‌گوئیم برای گزینشی در کار سیاسی باید امتیاز سیاسی‌اش چهار باشد امتیاز فرهنگی‌اش دو و امتیاز اقتصادی‌اش یک باشد، اما برای کار فرهنگی باید امتیاز سیاسی‌اش دو امتیاز فرهنگی، چهار باشد و برای کار اقتصادی، باید امتیاز اقتصادی چهار و سیاسی، دو و فرهنگی، یک باشد. آیا می‌توانیم چنین چیزی را تنظیم کنیم؟

س: آنوقت جای این بحث (ویژگیهای فرهنگی و اقتصادی) در همین قسمت است؟

ج: وقتی می‌خواهیم خانه آخر را پُر کنیم باید در مقدورات کار تخصیص ما شاخصه‌مند شود، در اینجا

مثلاً باید وصف را بشماریم، مانند اینکه می‌خواهیم تلفن بخریم، باید ببینیم به چه نوع تلفنی نیاز است.

س: آیا نباید این قسمت را برای بخش تکامل قرار دهیم و در تکامل طرح شاخصه‌ها را ملاحظه کنیم؟

ج: خیر، ما یک‌بار آنچه را که در اینجا می‌توانیم. کامل کنیم، کامل می‌کنیم، بعد در بخش تکامل آنرا ارزیابی می‌کنیم، تا ببینیم که آیا اینها باید کلاً عوض شود یا باید به همین حالت بماند حال اگر در اینجا گفتیم شاخصه‌های مقدورات سازمانی، آیا باید رد قبلی‌ها هم قید شاخصه را بیاوریم و بگوییم شاخصه مقدورات اجتماعی سیاسی انسانی؟ حالا برگردیم اینجا ببینیم آیا اگر شاخصه‌ها خصوصیّت‌ها یا ویژگیهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نیروی انسانی را بیان کردیم باید برای سرمایه ثابت هم عیناً همین را بگوئیم؟ ایندو با هم تفاوت دارد، زیرا گاهی مقدورات سازمانی سیاسی را منهای انسانی معنا می‌کنیم که همان نظام مدیریّت می‌شود.

س: آیا مقدورات سازمانی و نظام مدیریت است؟

ج: اگر ما جدول را منهای انسانی نوشته بودیم، می‌توانستیم بگوئیم نظام مدیریّت، اساسنامه‌ها مقدور است، چون اینها یک قدرتی را می‌آورد که اگر بد نوشته شود یا خوب نوشته شود، با هم تفاوت دارد ولی اگر اینجا کلمه «انسانی» را نوشتیم مقدورات انسانی را برای نظام مدیریّت می‌خواهیم نه خود نظام مدیریّت را.

بهرحال اگر «انسانی» را حذف کنیم، چه می‌شود؟ چارت مدیریت بدو خوب دارد و چارت بد، انسانها را بد تقسیم می‌کند و بد توزیع می‌کند.

س: آیا اینها جزو مقدورات سرمایه‌ای نیست که به انسان ربط پیدا می‌کند؟

ج: حال آیا در مقدورات سرمایه‌ای می‌توان گفت در بخش اقتصادیش، ساختمان است و در بخش سیاسی‌اش همان چارت مدیریّت و در بخش فرهنگی‌اش روشها است؟

س: یعنی گردش عملیّات است.

ج: خوب است بگوئیم روش گروش عملیات. پس در قدرت ا نسانی می‌نویسیم: مقدورات سازمانی اقتصادی - انسانی، حال باید دید در بخش درونی انسانی چه چیزی می‌نویسیم؟ در بخش بیرون که گفتیم همان مشتری‌ها هستند

س: آیا انسانی سیاسی منظور است.

ج: خیر، انسانی اقتصادی را می‌گویم.

س: مقدور انسانی اقتصادیمان همان نیروهایی هستند فقط کار اقتصادی می‌کنند.

ج: چند صوری دارد، یک عده کار اقتصادی می‌کنند که آنها را در بخش اداری مالی قرار می‌دهیم.

س: در بخش خدماتی هم می‌شود.

ج: بله یا در بخش خدماتی قرار می‌دهیم. اما فرض دیگر این است که بگوئیم راندمان آنها چه ارزش اقتصادی برای دستگاه دارد؟

س: یعنی خودشان به عنوان مقدور، چه تأثیری در کار این مجموعه دارند؟

ج: بله؛ یعنی راندمان اقتصادیشان چیست؟

س: ما فقط به راندمان اقتصادیشان کار داریم و فرضاً در بخش فرهنگی از آنها استفاده نمی‌کنیم.

ج: فرض دیگر این است که بگوئیم: هر فردی یک راندمان اقتصادی دارد ولود در کار فرهنگی یا باشد. ولی در هر حال می‌توان گفت: تأثیرشان در اقتصاد چیست؟

س: سهم تأثیر بعضی‌ها در اقتصادی بیشتر است.

ج: افرادی هستند که اصلاً کار اساسی‌شان، اقتصاد است، که می‌گوئیم باید سهم تأثیر اصلی‌شان، نسبت ٤ آنها در اقتصاد باشد و ۲ آنها فرهنگ و ۱ سیاسی باشد.

س: مثلاً ما یکی را به عنوان تایپیست استخدام می‌کنیم که این تایپیست فقط تایپ می‌کند، گرچه تأثیر سیاسی هم در این مجموعه دارد، حتماً تأثیر فرهنگی هم دارد؛ اما سهم تأثیرش...

ج: بهرحال راندمان انسان را در اقتصاد ملاحظه می‌کنیم.

س: مهم، سهم تأثیرش در سازمان است.

۲/۲/۲ - معنای مقدورات درونی «سرمایه‌ای»

ج: در سرمایه ثابت هم به الگوی تخصیص نیروها یا نظام تخصیص نیروها که همان ساختمان اداری یا نظام اداری می‌شود، توجه داریم.

س: یعنی در قسمت سیاسی‌اش...؟

ج: باید در قسمت سیاسی‌اش، بگوئیم: «نظام اداری» و در فرهنگی‌اش بگوئیم: «نظام فرهنگی». البته نظام فرهنگی چند معنا دارد که نظام تخصیصِ نظام فرهنگی...

س: آیا می‌توانیم نظام فرهنگی را به عنوان قدرت تولید بدانیم.

ج: بله، در اقتصادش باید آنرا قدرت تولید بدانیم. به آنها منزلت فرهنگی؛ یعنی درجه می‌دهیم و مثلاً می‌گوئیم این معلّم است، این شاگرد است، این مقرّر است و این ویراستار است و... یعنی یک کارهایی را معین می‌کنیم. این یک فرض است، در فرض می‌گوئیم: روشی که با ان کار می‌کنند...

س: آیا منظور تکنولوژی تولید است.

ج: گردش عملیّات را در سرمایه جاری سیاسی‌تان می‌نویسید که همان مدیریّت در عمل هست. در اینجا هم باید یک فعالیّتهای تحقیقاتی بیاورید که بگوئید بعضی‌ها مولّد هستند، و بعضی‌ها توزیع‌گر یا خدمات دارند. پس یک گردش عملیّات اداری دارید و یک گردش عملیّات فرهنگی که ایندو غیر از نظام تخصیص شماست.

س: معنای این گردش عملیّات فرهنگی را متوجّه نشدم.

ج: مثلاً شما می‌گوئید: پیدایش، تغییرات و تکامل، این یک سیر فرهنگی است نه یک سیر صرف اداری، می‌گوئید: باید در این خانه به این مفهوم برسیم، این غیر از این است که بگوئید: باید دستورات این منصب در آن منصب اطاعت شود، یعنی حدود و وظایف اختیارات در فرمان‌پذیری و هماهنگ‌سازی را می‌گویید. این برای کدام چارت است؟ قطعاً این برای چارت اداری است، مثلاً می‌گویید این آقا مسئول این است که کارها درست بچرخد، پس این قدرت (توزیع وظایف و اختیارات) در خانه سرمایه ثابت یا نظام اداری قرار می‌گیرد.

۲/۲/۳ - معنای مقدورات درونی «جاری» و تفاوت آن با سرمایه‌ای

در حالیکه در این پائین می‌گوئیم: گردش عملیّات؛ یعنی می‌گوئیم بهرحال این اختیارات داده شده است که این عملیّات انجام شود، چه کسی باید گردش کارها را کنترل کند، این اختیار برای چه داده شده است؟

س: اختیار برای قوام سازمان...

ج: برای اعمال اختیار است نه فقط قوام سازمان. هرگاه اختیاری می‌دهند در کنارش وظیفه هم معین می‌کنندو می‌گویند وظیفه شما این است که سئوال کنید و هماهنگ کنید؛ یعنی عهده‌پذیری و عهده‌سپاری...

س: در چارت تشکیلاتی اینها معین می‌شود.

ج: بله، بدلیل وجود چارت تشکیلاتی توان گردش عملیاتی را اجرا کرد. مثلاً می‌گوئید تشخیص می‌دهیم و نمره می‌دهیم، تا معلوم شود که آیا در عملیات سیاسی‌اش ممتاز است، خوب است یا مردود؟ یا می‌گوئید: پاداش داده و توبیخ بکن، پاداش و توبیخ ابزار کنترل گردش عملیّات است.

س: فرق بین گردش عملیّات و چارت سازمانی تقریباً روشن است، امّا آیا این مصداق سرمایه‌ای است یا مصداق؟

ج: تأثیرش در راندمان اقتصادی است، در هزینه‌ای که می‌کنیم، اگر گردش عملیّات آن بد باشد، کار انجام نمی‌گیرد، ولی اگر گردش عملیّات خوب باشد، ساختمان سیاسی شما خوب می‌شود. پس ابتدا باید مقدورات انسانی خود؛ یعنی نیروهای انسانی را خوب انتخاب کرده باشید، بعد کارها را خوب تخصیص داده باشید تا خوب کار کنند، در اینصورت بازده سرمایه شما بالا است. سرمایه ثابت شما، همان تأثیری است که چارت اداری دارد و سرمایه جاری همان راندمانی است که از این

سیاست امر پذیری و امردهی بدست می‌آید؛ یعنی آبرویی پیدا می‌کنند؟ توبیخ و تشویق می‌شوند.

س: آیا سرمایه جاری همان کمیّت و کیفیّت فعالیّتها است؟

ج: شما باید برای شضابطه قرار دهید.

س: گردش عملیّات یک روش مشخصی است که از اوّل معلوم شده است، امّا بحث در این است که آیا در عمل به این گردش عملیّات، غلط عمل می‌شود یا درست؟ و کمیت و کیفیت آن چگونه است؟

ج: این به حدود وظایف اختیارات بستگی دارد. حق دارید این را اعمال کنید، آنگاه قدرت سیایس شما اعمال می‌شود.

س: اگر خود چارت گردش عملیات باشد؛ یعنی سیر کاری که از قبل معلوم کردید که باید اینگونه باشد...

ج: نه جریان این گردش عملیّات را بررسی می‌کنیم جریانش مانند سرمایه جاری در اقتصاد است.

س: آیا جریانش، همان کیفیّت و کمیّت کار نیروها نمی‌شود؟

ج: چرا، اینجا وظایف معین می‌شود، اینجا یک ابزارهایی برای وظایف و اختیاراتی دارد که می‌گوید: اگر نیروها اینگونه کار بکنند، این انعام را بدهید یا این توبیخ را انجام دهید، این همان جریان گردش عملیات است.

س: اینکه از قبل معلوم بود، اما خود این چه‌گونه عمل می‌شود؟ آیا خود، جریان گردش عملیّات. جزء سرمایه ثابت است؟

ج: بله، این جزو نقش مدیریت است.

س: یعنی این، نقشه گردش عملیّات یک چیزی است.

ج: این آئین‌نامه ادارات است و غیر از چارت سازمانی است.

باید جریان گردش عملیّات را در اقتصاد و فرهنگ هم داشته باشید یعنی بنویسیم: «جریان گردش عملیّات سیاسی»، «جریان گردش عملیّات فرهنگی».

س: آیا می‌توانیم بنویسیم: جریان تکنولوژی کار فرهنگی؟

ج: آیا می‌توانیم بگوئیم جریان؟ چون این شخص می‌گوید من در یک جا پیدایش، را انجام داده و در یک جا تغییرات و در جای دیگر تکامل را ارزیابی می‌کنم این همان مراحل تولید است.

بعد می‌گوید: در این خانه ابتدا این را انجام می‌دهد، بعد این کار و فلان کار را انجام می‌دهم. به نظر شما این حرفها به چه معنا است؟ آیا در حال ملاحظه نظام اداری فرهنگ هستید یا نظام اداره فکر یا منطقش؟ سرپرستی جوود وظائف و اختیارات فرهنگی افراد و اینکه چه کسی حق دارد درباره چه چیزی نظر بدهد، به یک نظام در کار فرهنگی نیاز است.

س: آیا نمی‌توانیم خود تکنولوژی کار فرهنگی را... یک کار روش تحقیق است و دیگر، بکار گرفتن روش تحقیق در عمل فکر و دیگری هم بکار گرفتن روش تحقیق در عمل تحقیق است، پس می‌شود گردش عملیّات فکر و گردش عملیّات تحقیقاتی و...

س: به عنوان جاری است.

ج: بله، به عنوان جاری است، روش فکر کردن شما یا همان تکنولوژی فکر مثل چارت اداری است. آیا نظام تخصیص نیروها در اینجا نیست.

س: حتماً نظام تخصیص نیروها، متناسب با نوع موضوع کار است. یعنی اگر موضوع کار فرهنگ باشد، نظام تخصیص اداری متناسب با موضوع کار فرهنگی صورت می‌گیرد.

ج: در اینجا همان روش را می‌آوریم که همان نظام تولید فرهنگ می‌شود این سرمایه ثابت ما است. پس مقدور سازمانی ما در سرمایه ثابت، نظام تولید فرهنگی و روش تحقیق است.

س: اگر بخواهیم آنرا با سرمایه اقتصادی مقایسه‌اش بکنیم، می‌گوئیم ممکن است ساختمان وسخت‌افزای و امثال اینها خیلی زیاد داشته باشیم، امّا یک سرمایه جاری

نداریم که مواد اولیّه خریده و با این دستگاه کار کنیم که شاید صد میلیون دستگاه، بخاطر پنج میلیون تومان پولی بی‌کار بماند. یا ممکن است افرادی بهترین روشها و بهترین تکنولوژی را داشته باشند، امّا یکسری اطلاعات روزمره‌ای را ندارند که باید بعنوان مواد به این روشها وارد شود تا بتوان به نتیجه رسید.

ج: آیا کیفیّت جریان گردش عملیّات تحقیقاتی هم اینگونه است؟

س: گاهی اگر در جریان تحقیقات اطلاعات روزمرّه نرسد، تحقیقات متوقّف می‌شود

ج: بله، جریان تحقیقات یک منابعی که فعالیّتی بر رویش انجام می‌گیرد تا محصول بدست می‌آید. البته اگر بگوئید «جریان تحقیق» کافی است.

س: یعنی اینها اعتبارت جاری فرهنگی است. اگر ارتباط ما کلاً با جامعه قطع شود. و هیچ نوع اطلاعات جاری به ما نرسد...

ج: در این صورت طبیعتاً دستگاه تحقیقاتی شما می‌خوابد، آیا به نظرتان سرمایهٔ جاری همان اطلاعات است.

س: اطلاعات وارده به عنوان مواد اولیّه است.

ج: می‌توانید بنویسید جریان گردش اطلاعات که هم تحقیقات درونی و هم بیرونی شامل شود.

س: همان روش بانک‌داری است، در خود بانک یک روش بانکداری لازم است.

ج: اینهایی را که می‌نویسیم، در حقیقت همان سرفصها یا موضوعات عینی خارجی هستند، ما باید اینها را برای برنامه‌نویسی خُرد خُرد کنیم.

س: اگر الان آنقدر خُرد نشوند که با هر کدام به عنوان یک موضوع فعالیّت قرار گیرند، قاعدتاً همان سرفصل می‌شود که باید خُردتر شود، اما وقتی هر کدام به عنوان یک موضوع فعالیّت قرار گرفت، دیگر احتیاجی به خَرد کردن نیست.

ج: یک مقدورات سازمانیِ اقتصادی یا همان سرمایه‌ای ثابت داریم که باید کلیّه امکانات از ساختمان گرفته تا کامپیوتر و قلم و کاغذ منظور شود. اینها «نظام امکانات مادی سازمان» است. شاید بگوئید قید «نظام» برای چیست؟ می‌گویم برای اینکه باید معلوم شود که اگر قرار باشد، پولی را برای ساختن سازمان خرج کنیم، آیا باید بیشتریش را به خرید کامپیوتر تخصیص دهیم یا قلم و کاغذ؟

س: بر طبق اولویّت بندی‌ها است.

ج: باید یک اولویّت‌بندی داشته باشیم.

س: حتّی خود نظامش هم بر اساس آن استراتژی است.

ج: بله، اینها رنگ آن را دارد، نه اینکه ندارد. باید دید گردش عملیات اقتصادی به چه معنا است؟ می‌گوئیم شامل حقوقی که می‌دهیم، استهلاکی که هست، پشتیبانی‌هایی که می‌شود (مواد مصرفی و مصارف اقتصادی سازمان) می‌گردد.

س: و معمولاً با واحد پولی معین می‌شود.

ج: آن مصارف را بوسیله پول تأمین می‌کنیم، از دید سازمان که نگاه می‌کنید می‌گوئید: اینها هزینه سازمان است بعد می‌گوئید: این مقدار از هزینه را (هزینه مصرفی سازمان) نیروی انسانی تخصیص داده و این قدرش را به قلم و کاغذ تخصیص داده‌ام.

س: باید در برنامه نوع امکانات و نوع مواد مصرفی معلوم شود باید معلوم شود که پول به چه مصارفی می‌رسد. ولی این «نظام امکانات مصرفی» نمی‌شود.

ج: می‌توانید بگوئید نظام هزینه

س: اگر بنویسیم هزینه، باز رنگ پول دارد، آیا نظام امکانات مصرفی...

ج: می‌توان گفت: نظام مصرفی سازمان.

۲/۳ - ملاحظه مفهوم مقدورات ارتباطی

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: یک مقدور و یک مسئله در مدیریّت، «ظرفیّت نیروی انسانی» است که می‌توان بصورت تفکیکی در سه قسمت ۱ - ظرفیت اجتماعی

نیروی انسانی در مدیریّت، ۲ - ظرفیّت اجتماعی نیروی انسانی در تحقیقات ۳ - ظرفیّت اجتماعی نیروی انسانی در اقتصاد بیان شود که طبیعتاً «فرهنگ» قید همه اینها است.

برادر دیندار: اگر قید کلّ جدول، فرهنگ باشد؛ تکرار فرهنگ در اینها لزومی ندارد.

ج: بله، لزومی ندارد، اما ما نباید بصورت خُرد نگاه کنیم، باید بتوانیم منتجهئ راندمان نیروی...

س: یعنی ظرفیّت اجتماعی را ببینیم؟

ج: در قسمت بعدی هم باید الگوی عمل سیاسی (الگوی مدیریت) را ببینیم که همان الگوی مدیریّت فرهنگ است، و ابزار هم همان روشهای تولید فرهنگی و امکانات، سرمایه ثابت همان امکانات فرهنگی می‌باشد. با توجه به پُر شدن این دو قسمت قاعدتاً باید قسمت سوّمی را راحتتر پُر کنید. البته به دنبال دقت زیاد در لغت نباشید، اول ببینید چه می‌شود.

س: بله، ابتدا معنا را پیدا می‌کنیم.

۲/۳/۱ - معنای مقدورات ارتباطی «انسانی»

ج: باید بگویم که یکی از مقدورات ارتباط سیاسی، ارتباط شما با مدیریتهای مراکز دیگر است و یکی از مقدورات ارتباطی فرهنگ ارتباط شما با محقیقن آنها است و جزء مقدورات اقتصادی ما ظرفیّت‌های اقتصادی آنها است که همان بازار کار ما است که در آن شخصیّت، نیروی انسانی که مربوط به انتشارات باشد - وجود دارد کار انتشارات غیر از کار مدیرانِ مراکز است و غیر از کار محقیقن مراکز می‌باشد، کار انتشارات همیشه یک کار اقتصادی است چون محصول را ارایه می‌دهد، شما می‌توانید به آن شخصیّت انسانی مربوط شوید و از این طریق وارد این سه بازار شوید.

۱/٤ - دستیابی به مفاهیم اجرایی

شما از طریق آن انسانهایی که مدیریّت اقتصادی، یا مدیریت تحقیقاتی و یا مدیریّت سیای را بعهده دارند...

س: آیا به هر سه تای آنها اطلاق «مدیری» می‌کنیم؟

ج: شاید اگر مدیریّت را تنها به سیای‌اش اطلاق کنیم، بهتر باشد، چون کسی به انتشارات «مدیریت» نمی‌گوید.

س: یعنی بگوئیم: نیروی انسانی مدیر، نیروی انسانی فنّی و نیروی انسانی تولیدی.

ج: شاید توزیعی بهتر از نیروی انسانی «تولیدی» باشد، البته آن فنی‌ها، تولیدی است، چون موضوع آن فرهنگ است.

س: همه نیروهای تولیدی هم، فنّی نیستند، بعضی از نیروهای تولیدی، ساده تنها و بعضی کاملاً تخصصی دارند.

ج: ما در اینجا با نیروی ساده کاری نداریم، ما با نیروهایی کار داریم که ملقب به محقّق هستند، نه آنهایی که کمک محقق باشند.

س: در درون سازمان نیروهای ساده را هم لحاظ کردیم.

ج: شما در درون هم نیروی اقتصادی تولید...

س: آیا نیروهای فنّی در سازمان را می‌گویید یا نیروهای تولیدی در سازمان؟ آیا مراد نیروهایی ساده هستند؟

ج: خیر، نیروی ساده را که نباید بعنوان نیروی اقتصادی فرض کرد، نیروهای اجرایی زیردست مدیریت است.

س: در اقتصادی بیشترهمان نیروهای اجرائی هستند.

ج: اگر نیروی اجرایی، نیروهایی هستند که از مدیر دستور می‌پذیرند، دره مان بخش مدیریت هم چنین نیروهایی وجود دارند مدیر در سازمان دارای نیروهای ساده، هست. منظور شما از اقتصاد چیست؟ آیا قسمت مالی اداری را اقتصاد می‌نامید؟ و محقق

س: بهرحال ما در اینجا مقدورات...

ج: شمادر سازمان خودتان به نیروهای مالی اداری اقتصادی گفته‌اید، اگر مالی اداری در بخش اقتصاد باشد، مالی اداری جامعه همان کار بازگان تاجر می‌شود.

س: در سازمان که اینگونه نیست.

ج: در سازمان نیرویی حسابداری می‌کند و...

س: در اینصورت به لحاظ موضوع کارش تقسیم کردیم نه به لحاظ خود نیرو.

ج: اگر به لحاظ موضوع کار تقسیم شد، در بخش مالی اداری هم فنی هست، چون ممکن است در مالی اداری هم، فنی باشد؛ ولی فنهش اقتصاد است، کسی که حسابرس است حسابرس با دفتر دوبله یک کار ساده نیست، در عین حال جزء تحقیقات هم نیست.

س: بله، جزء تحقیقات نیست.

ج: پس جزء نیروی ساده نیست، نیروی مالی اداری ممکن است خیل هم فنهی باشد، یعنی مثلاً در تأسیسات کامپیوتر کار کند.

س: هرگاه مالی اداری را در مدیریت برویم...

ج: گاهی نیروهای مدیریتی را بعنوان نیروی اجرایی و مالی اداری می‌دانید، یعنی گاهی اینها با هم، همعرض هستند چون شما می‌توانید تفکیک را بر اساس موضوع قرار دهید، آنگاه از ساده‌ترین فرد تا عالی‌ترین را تحت آن موضوع قرار دهید.

س: بله اینگونه می‌شود تفکیک کرد، اما در اینجا باید چگونه تفکیک کنیم؟

ج: آیا در اینجا موضوعی تفکیک شده است؟

اگر موضوعی تفکیک نشده پس برچه اساسی است؟ اینکه می‌گوئید: «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» این به معنای تفکیک موضوعی است. سیاسی مدیریت سیاسی است و این غیر از مدیریت فرهنگ و غیر از مدیریّت اقتصاد می‌باشد.

س: ما سیاسی را، معادل مدیریّت نمی‌گیریم؟

ج: اگر سیاسی را معادل مدیریت گرفتید، دیگر نمی‌توانید اقتصادی را هم معادل آن بدانید.

اگر موضوعق تقسیم شد، باید مالی ادراری در اینجا بیاید.

س: این بشرطی است که ما اقتصادی را...

ج: اگر موضوعی تقسیم کردید و گفتید: سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، باید اقتصادی در اینجا بیاید ولو فنّیِ فنی باشد چون در اینصورت می‌گوئیم: این سازمان یک معاونت اقتصادی دارد، یک راندمان اقتصادی هم دارد که باید راندمان اقتصادی آنرا هم در اینجا بسنجید.

س: خود نیروهای مدیر به «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» قابل تقسیم هستند، آنگاه اینکه اینجا سیاسی را معادل مدیر گرفتیم.

ج: در سازمان باید علاقه‌هایی باشد و اگر نباشد به خمودی کشیده می‌شود، که لقب این سیاسی است، در هر پُستی که باشد، ولی اقتصادیش یک مسئولیّت دیگری است، ممکن است یک مدیر دیگری بالای سر کلّ اینها باشد تا راندمان همه را هماهنگ کند؛ ولی شما فعلاً تقسیمات موضوعی (هم در درون و هم در بیرون) کرده‌اید، بنابراین کلمه «فنّی» در اینجا غلط است و درستش تحقیقاتی است و بجای کلمه تولیدی هم باید اقتصادی قرار داد.

س: «اقتصادی» را برای تفسیر باذیی ذکر کردیم.

ج: می‌خواهیم بگوئیم «مقدورات سازمانی اقتصادی» که راندمان اقتصاد معلوم شود، در نیروی انسانی هم می‌گوییم چه نیروهایی مسئوال راندمان اقتصادی سازمان هستند؟ که این افراد موازنه‌ای ورودی و خروجی سازمان را از نظر اقتصادی کنترل می‌کنند. اگر بانک را یک کشور فرض کینم، میزان واردات و صادرات باید کنترل شود تا توازن اقتصادیتان و به تبع آن وزن پولتان معلوم شود. در اینجا هم می‌گوییم، وزن تحقیقات شما چقدر است؟ ممکن است شما وزن پول را با شما ببرید، مثلاً انتشاراتی‌ها تولیدات کمّی خود را در بازار ارتقاء دهند و بازار را اشباع کنند، مثلاً زیاد نشر شود و یا حتی محصولات دیگر فرهنگی مانند مداد و خودکار و... زیاد شود ولی عملیّات تحقیقی متوقّف باشد. در معاونت اقتصادی هم شاید سود خیلی بالا برود. و بنیه مالی سازمان ارتقاء یابد، آنگاه به سراغ محقق می‌آییم و می‌گوییم تو چه کار کردی؟ آیا تو هم توانسته‌ای بنیه تحقیقاتی را ارتقاء دهی؟ سپس به سراغ مدیر سازمان آمده و می‌گوئیم آیا تو در ارتباط با بیرون، توانسته‌ای منزلت سازمان را ارتقاء دهی و آیا در ارتباط با درون، توانسته‌ای انسجام داخلی را ارتقاء دهی؟ که در اینجا

مقدورات ارتباطیِ مطرح می‌شود؛ یعنی در اینجا موازنه سیاسی، موازنه فرهنگی و موازنه اقتصادی در نیروی انسانی (میل به آمدن در سامان، میل به حضور خدمات در سازمان، میل به تحقیقات سازمان و میل به امور اقتصادی سازمان) سنجیده شود.

س: این نیروهای انسانی که در درون سازمان به لحاظ موضوع اعمّ از ساده و مدیر و فنی آمده...

ج: بله، شما سه معاونت دارید ۱ - مسئول امور سیاسی یا مدیریتی، ۲ - مسئول امور تحقیقاتی ۳ - مسئول امور اقتصادی البته می‌توانیم در مورد تحقیقات هم دوباره قید آورده و بگوئیم نقش فرهنگ هم اقتصاد دارد، یعنی در پیدایش یک تولید فرهنگی هم فرهنگ هست، یعنی چگونه حساسیّتها به مفاهیم تبدیل می‌شود؟ سیاست هم هست، یعنی چگونه انگیزه‌ها رشد و توسعه می‌یابد؟ که البته این یک کار دیگری است که باید بعدها انجام شود «انگیزه، اندیشه و انجام» معادل سیاست، فرهنگ و اقتصاد است که این حتماً در عملیات تحقیق جا دارد.

«وَالسّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ»

زمینه آشنایی با

طرح تاسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۴/۹
استاد: حجة الاسلام و المسلمین حسینی
تنظیم: گروه تحقیقات مبنایی

الف: نقد و بررسی کیفیت اجرای طرح تاسیس بانک اطلاعات
ب : بررسی معیارها و شاخصه های تنظیم جدول مقدورات

فهرست

الف: نقد و بررسی کیفیت اجرای طرح تأسیس بانک اطلاعات
۱ - لوازم و ضروریات عملیات تأسیس بانک
۱/۱ - ضرورت انجام کار اجرایی در کنار کار تئوری و برنامه‌ای
۱/۲ - کیفیت تخصیص وقت به سه فعالیت اجرایی، نظری وبرنامه‌ای
۱/۳ - ضرورت وجود برنامه‌ریزی در کار تأسیس و بهینه مستمر آن
۱/٤ - انتقاد نسبت به طولانی شدن مدت تهیه طرح‌تأسیس
۱/۵ - لزوم تأسیس بانک با مقدورات فعلی و بهینه مستمر آن در ادامه کار
۲ - گزارشی از وضعیت کار اعضاء گروه تأسیس
۲/۱ - کیفیت و میزان پیشرفت کار بایگانی اسناد بانک
۲/۲ - تشریح چگونگی و سطوح کار فهرست اسناد بانک
۲/۳ - ضرورت تعیین عناوین اجرایی کار تأسیس بانک
۲/٤ - گزارشی از وضعیت نیروی انسانی تحقیقی و اجرایی‌بانک
ب: بررسی معیارها و شاخصه‌های تنظیم جدول مقدورات
۱ - ملاحظه ملاک تجزیه مقدورات به «انسان، ابزار وامکان»
۲ - معرفی «راندمان اشیاء» بعنوان ملاک دسته‌بندی درمقدورات
۳ - علت استفاده معانی مختلف از اوصاف تکرار شده در جدول‌مقدورات
٤ - تشریح مفهوم «مقدورات ارتباطی» در مقابل مقدورات بیرونی و درونی

نام جزوه : زمینه آشنایی با طرح تاسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات کد بایگانی : ۲۶۳۸

استاد : حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی — تاریخ جلسه :۷۵/٤/۹

عنوان گذار : حجةالاسلام حسین‌نژاد — تاریخ انتشار : ---

ویراستار : حجةالاسلام رضوی — حروفچینی :واحد انتشارات

الف: نقد و بررسی کیفیت اجرای طرح تاسیس بانک اطلاعات
ب : بررسی معیارها و شاخصه های تنظیم جدول مقدورات

الف: نقد و بررسی کیفیت اجرای طرح تأسیس بانک‌اطلاعات

۱ - لوازم و ضروریات عملیات تأسیس بانک

۱/۱ - ضرورت انجام کار اجرایی در کنار کار تئوری وبرنامه‌ای

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: بحث امروز درباره کارهایی است که گروه تأسیس بانک اطلاعات به عهده دارد. مسئول بانک اطلاعات یک کار اجرایی و جاری با برادران همکار خود دارد که باید یک مقدار از وقت را به این کار تخصیص دهد؛ یعنی صرف نظر از بحث تئوری و ارتباط کار بانک با فلسفه آن، اصلاً این کار نباید تعطیل شود.

۱/۲ - کیفیت تخصیص وقت به سه فعالیت اجرایی، نظری وبرنامه‌ای

برحسب مقدار نیرویی که در اختیار شما هست، روزانه به نفر ساعت یک درصدی از ۱۷، ۲۷، ٤۷ را به میزان قدرتمندی دوستان به‌کار بگیرید بگونه‌ای که ابتدای کار به مقدار ۱۷ باشد و بعد از اینکه کار آنها به نسبت ورزیده و بهینه‌سازی شد در مرحله دوم خوب است ۲۷ باشد و در مرحله سوّم باید گردش عملیات ٤۷ باشد. پس باید تخصیص وقت در کار اجرایی در سه مرحله افزایش یابد. ابتدائاً به علت آشنایی محدود، ۱۷ از وقت باشد، بعد که کار برای آنها مشخص‌تر و واضح‌تر شد، ۲۷ باشد و در آخر کار که دیگر کار تئوریزه و کامل شده، باید ٤۷ باشد. برعکسِ آن بحثهای تئوری شما می‌باشد که ابتدا باید ٤۷ باشد. البته به نظر می‌آید دوره٤۷ گذشته است و الان باید کار تئوریک ۲۷ باشد؛ یعنی الان تعریف بانک مشخص است و در بخش برنامه بانک هستیم. بنابراین باید الان یک کاری بین کار تئوریک ٤۷ وقت را بگیرد؛ یعنی الان فصل برنامه است. فصل برنامه برای تأسیس پایگاه یا بانک، باید یک نظر به کارهایی داشته باشد که در اجراء به آن مبتلا هست و به عنوان گردش عملیات است و یک نظر نیز به کارهای تئوری محض داشته باشد.

بنابراین به نظر می‌آید الان که در بخش برنامه هستیم و جدول می‌کشیم آن را تئوری محض و جزء تعاریف فلسفی نمی‌دانیم بلکه باید سعی کنیم معادل اجرایی هر توصیفی را پیدا کنیم. لذا از٤۷ وقت که داریم، ۲۷ صرف پیدا کردن توصیفها می‌شود که توصیف‌ها عمدتاً نظر به فلسفه دارد.۲۷ هم باید صرف تبدیل به تعریف‌های موضوعی شود که این تعریفهای موضوعی خود باید از نوع تعریفهای غیرتوصیفی باشد و موضوع اجرایی معیّن

کند. بنابراین در این مباحث بنده باید نیمی از بحث را به صورت توصیفی بگویم و نیمی از بحث را برادران به لحاظ کارهای اجرایی که دارند باید دنبال تعریف موضوعی آن باشند؛ بگونه‌ای که بتوانند بگویند هرجا چه موضوعی قرار می‌گیرد.

یا در عینیّت چه جمعبندی‌ای باید کرد تا این دسته بدست آید. خلاصه اینکه برادران در بانک باید یک کار اجرایی، یک کار تئوری و نظری محض و یک کار برنامه‌ای داشته باشند.

۱/۳ - ضرورت وجود برنامه‌ریزی در کار تأسیس و بهینه مستمر آن

علاوه بر اینها باید اعضای بانک درباره نحوه گردش عملیات بین خودشان و تقسیم کار به عنوان محور سوم و بهینه شدن مرتّب تقسیم کار فعالیت داشته باشند؛ یعنی سازمانی که می‌خواهد هم گردش عملیات بانکی را و هم برنامه و سازمانش را تولید کند، باید مرتباً خودش را نیز بهینه کند؛ یعنی شما باید بتوانید فعالیتهای کارکنان خود را بهینه کنید. مثلاً ببینید آیا این کار واقعاً انجام گرفت یا خیر؟ باید ایجاد زمینه انگیزش و تحریک برای کارکنان انجام بگیرد. نباید بحث به صورت تئوری محض شود و همچنین نباید بگونه‌ای باشد که اصلاً بحث تئوری و نظری نباشد، بلکه باید در موضعگیری و بحثهایی که درست می‌کنید به صورت مناظره سیّال یا چرخان عمل نمایید. در این صورت گاهی خودتان طرف مناظره باشید و گاهی مدیر جلسه باشید. اصولاً مدیریت را مثلاً به آقای حسین‌نژاد بسپارید. گاهی شما یک طرف مناظره باشید و دو نفر دیگر مقابل شما باشند. گاهی شما مدیر باشید و آقای حسین‌نژاد طرف مناظره باشد. بهرحال مدیریّت را سیّال کنید. به عبارت دیگر آنها حین عمل یک ضعفهایی از مدیریت شما به نظرشان می‌آید که باید خودشان وارد مدیریّت شوند تا مشکلات مدیریت را درک کنند. در عین حال هرگز نباید این مطلب به لجاجت بکشد. شما که مدیر جلسه هستید بعد از اتمام یک جلسه، آنرا ارزیابی کنید و نمره دهید و نمره را در حضور آنها و با مشورت آنها بدهید؛ یعنی بهینه‌سازی مستمر نحوه رابطه خودتان را در تولید مطلب داشته باشید. اگر این کار را به یاری خدا پی‌گیری کنید، انشاءالله تعالی کارها زودتر انجام می‌گیرد.

۱/٤ - انتقاد نسبت به طولانی شدن مدت تهیه طرح‌تأسیس

نباید بحث بانک این مقدار طول بکشد. الان بحث اصلی شما، بحث بانک است. مقدار زمانی که از شروع بحث بانک تا امروز گذشته است، بر حسب تاریخ جلسات و نوارهای بحث، چقدر است؟

برادر دیندار: در مورد تأسیس بانک حدود سه‌ماه گذشته است.

(ج): مجموع مباحث تعریف بانک و مباحثی که درباره تخصیصها بوده است چقدر می‌باشد؟

(س): حدود یکسال هست.

(ج): شما اگر به زمان ارائه تعریف «پالایشگاه احتمال» رجوع کنید، حدود یکسال و نیم گذشته است. اگر ذهن شما در این یکسال و نیم ممحّض درکار بود، خیلی بیشتر از این با دوستان می‌توانستیم تولید کنیم. آیا شما در بحثهای دیگر نیز شرکت دارید یا خیر؟

(س): خیر.

(ج): اگر شرکت ندارید به نظر می‌آید چنانچه خودتان بخواهید ارزیابی کنید و به خودتان نمره دهید باید در کار خود تردید کنید. در کنار این بحث شما، بحثهای دیگری نیز بوده مثل بحث «اصول» که الان به پایه‌های خیلی قوی‌ای رسیده است یا بحثهای «برنامه‌ریزی» برای اصلاح حوزه است که به یک جمع‌بندیهایی رسیده و تعاریف آن تمام شده است؛ همچنین بحث «معادله» است که حداقل، فصلهای بسیار مهمّ آن تمام شده است. شما هرگز نباید بگویید: دیگران با ما همکاری کمتری داشته‌اند بلکه بگویید: در سطحی که من می‌توانستم بانک را اینگونه درست کردم، اکنون باید آنرا بهینه کنیم؛ یعنی یک قدم

آنرا بالاتر ببریم نه بگونه‌ای که مدت زیادی طول بکشد. نه به عمق فلسفی‌اش به اندازه‌ای بپردازید که تطبیقات عینی‌اش برای شما تقریباً مبهم و غیرقابل جمع‌بندی شود و نه کارهای عینی‌اش را بدون دسته‌بندی‌های کلانی که بخواهید بهینه کنید، تمام نمایید:

۱/۵ - لزوم تأسیس بانک با مقدورات فعلی و بهینه مستمر آن در ادامه کار

ساده‌ترین بانک را که می‌توانید با کمترین وقت تمام نمایید، باید یک بار تمام نموده و بعد آنرا نقد کنید که چه نقصهایی دارد. مثلاً چرا یک نیرو نمی‌تواند درست کار کند؟ بعد آنرا همانگونه کامل و بهینه کنید و از اینطرف هم باید بحث تئوری را جلو ببرید.

(س): یعنی اگر کار دوبار تکرار شود نباید وحشت داشته باشیم.

(ج): حتی ده بار هم تکرار شود، اشکالی ندارد، امّا اگر حتی ده‌بار هم کار شده بود، ده‌تا یک ماه و نیم، یک‌سال‌ونیم می‌شد؛ هرچند ده‌بار نیاز نبوده است. حتماً اگر شروع به این کار کرده بودید به نتایج زیادی می‌رسیدیم. به عنوان نمونه همان فهرست اولیه‌ای که دارید، مقدار وقتی که در بهینه فهرست، مصرف شده این قدرها زیاد نبوده والاّ باید خیلی رشد کرده باشد.

(س): البته ما در فهرست غیر از اجمال داشتن غلط پیدا کردیم. غلطهای زیادی داشت که متوجّه شدیم انتشار آن ممکن است به ضرر باشد.

(ج): درست است، وقتی یک‌سری از عناوین فهرستها را از جزوه‌ها جمع‌آوری کردید، بعد به این نتیجه می‌رسید که این فهرست‌ها بد زده شده‌اند. سؤال این است که برای فهرست صحیح چه کارهایی انجام داده‌اید؟

۲ - گزارشی از وضعیت کار اعضاء گروه تأسیس

(س): برای فهرست زدن صحیح با این کارگاه آموزشی که با دوستان راه انداختیم، الان به اینجا رسیده‌ایم که دوستان خیلی نزدیک به هم و با قاعده می‌توانند فهرست بزنند. این تقویت را انجام دادیم که با همان درسهای متخذ از حضرتعالی در «تجزیه و تشابه و تنظیم»، بتوانند فهرست زده و موضوع اصلی را تشخیص دهند. این را به صورت کارگاهی با آنها کار کردیم، یعنی در جلسه با آنها کار کردیم، بگونه‌ای که خودشان متوجه نقاط ضعفشان شدند. بعد قاعده‌هایی را به آنها گفتیم که اگر اجازه فرمایید یک گزارشی از همین کارگاه خدمتتان ارائه می‌دهم. در این کارگاه موضوع کار رابحث تعریف بانک قرار دادیم. این بحث پانزده جلسه بود که دوستان در آن دقت کردند و سه محور کلی از داخل آن استخراج کردند.

(ج): اینها چه کسانی‌اند؟

(س): آقای حسین‌نژاد، آقای رضوی و آقای میرزایی.

(ج): رده پائین‌تر از اینها چه کسانی هستند؟

(س): رده پائین‌تر آقای بصیری و آقای جواد محفوظی هستند.

(ج): فقط دو نفر هستند.

(س): بله

۲/۱ - کیفیت و میزان پیشرفت کار بایگانی اسناد بانک

(ج): قبل از اینکه افراد را بگوئیم، شما کار را که طبقه‌بندی می‌کنید چه کارهایی را نیروهای کمّی رده پائین، چه کارهایی را نیروهای متوسط و چه کارهایی را نیروهای کیفی عالی انجام می‌دهند؟

(س): کار آقای محفوظی و بصیری، شماره زدن روی کتابها و لیست‌برداری و بعد تصحیح کامپیوتری فهرست‌ها توسط آقای محفوظی است که این فهرستها را تنظیم کنند و بر روی کاربرگی که تهیه کرده‌ایم، مشخصات آنرا وارد کنند. این کارهای اجرایی را انجام می‌دهند تا خود بایگاهی را مرتب نموده و به تدریج جلو بیایند. در این کار ابتدا بایگانی جزوات و کتابهای تألیفی را انجام دادیم که تمام شده و لیست آنرا هم منتشر کردیم، اکنون تصحیحات کاربرگهایش را هم انجام می‌دهیم تا کاربرگهایش نیز با فهرست داخل آن منتشر

شود که تقریباً گمان می‌کنم روبه اتمام است. این کار را آقای محفوظی انجام می‌دهند.

(ج): یعنی پس از تمام شدن این کار، نتیجه‌اش این می‌شود که ما بدانیم چندتا کتاب انتشار داده‌ایم در چه موضوعاتی و چه فهرستهای داخلی دارد.

(س): حدود ۸۰ صفحه می‌شود که منتشر می‌شود. لیست تک صفحه‌ایی آن منتشر و در تابلو نصب شده که گمان می‌کنم خدمت حضرتعالی هم داده باشیم. کار دیگری که در خود بایگانی توسط آقای محفوظی و بصیری انجام می‌گیرد تمام کردن لیست پژوهشی‌ها می‌باشد تا مطمئن شویم تعداد مباحث پژوهشی دفتر از ابتدا تاکنون چندتا بوده است. این لیست را الان تهیه کرده‌ایم و معلوم می‌کند تعداد مباحث پژوهشی دفتر که از ابتداء تاکنون پیاده شده و به صورت جزوه وجود دارد چه‌اندازه است، چند جلسه است، مسئولش چه کسی بوده، تدوین کننده‌اش چه گروهی بوده و از چه تاریخی تا چه تاریخی بوده است. اکنون براساس همین لیست کلّی در حال تنظیم جزوات آن می‌باشیم و با نوار هم تطبیق می‌کنیم که مشخصاتش با نوار دقیقاً یکی باشد. البته محتویّات آنرا هنوز تطبیق نکرده‌ایم ولی آئین‌نامه تطبیقش کاملاً نوشته شده که اگر برادران بانک خواستند کار تطبیق را انجام دهند، بدانند چگونه انجام دهند، چگونه تیم تشکیل دهند، براساس چه قاعده‌ای تشخیص بدهند و درصد خطاء را تا چقدر ردّ کنند و تا چقدر بپذیرند، همچنین کنترل کننده چگونه کنترل کند و چگونه بهینه شود. پس فقط کافی است ما گروه را تعیین کنیم و کار را شروع کنیم.

(ج): شروع این کار به معنای این است که دیگر باید بتوانید فهرست محتوا ارائه دهید؛ زیرا یک‌بار بهینه می‌کنید و تطبیق می‌نمایید.

(س): یک‌بار مشخصات ظاهری را بهینه می‌کنیم تا از نظر مشخصات ظاهری مانند تاریخ و عنوان با نوارها تفاوتی نداشته باشد. بعد از این کار از نظر محتوا نیز تطبیق می‌کنیم تا دقیقاً همانگونه که در نوار بوده است، پیاده شده باشد، البته با یک درصد خطاء نه مطلقاً. درصد خطا درحدّ ۲۰٪ قابل پذیرش است و از ۲۰٪ به بالا، آن نوار تجدید و پیاده می‌شود. در این صورت ممکن است حدود مثلاً ۱۰ درصد کل نوارها لازم باشد دوباره پیاده‌شود.

(ج): و درغیر این صورت مطالبش درست است.

(س): اکثراً با یک درصد خطایی درست است. این کار را به دلیل اینکه نیرو نداشتیم هنوز شروع نکرده‌ایم؛ زیرا دو نیرو مشغول همان کار بایگانی بودند.

۲/۲ - تشریح چگونگی و سطوح کار فهرست اسناد بانک

سه نیروی دیگر را نیز برای کار فهرست‌زدن آماده می‌کردیم، بدین‌گونه که آقای حسین‌نژاد و آقای رضوی و آقای میرزایی را روی کار فهرست متمرکز کردیم؛ اگر چه آقای بصیری نیز به عنوان دو ساعت از وقتشان هم جزوات هفته‌ها را می‌خوانند و هم فهرست می‌زنند؛ چون این جزوات اصلاً فهرست ندارد و از اول هم فهرست نداشته است. ایشان فهرست می‌زنند و بعد ما کنترل می‌کنیم و قاعده تقطیع کردن و فهرست زدن را به ایشان یاد می‌دهیم. ایشان هم تا اندازه زیادی در کار فهرست زدن پیشرفت کرده است. گمان می‌کنم اگر یک ماه دیگر با ایشان کار کنیم اصلاً بتوانند فهرست هفته‌ها را تهیه نماید.

(ج): معنای فهرست زدن این است که قدرت استخراج عنوان را از متن داشته باشد.

(س): بله، قدرت استخراج عنوان داشته باشد. برای فهرست‌برداری یک قاعده ابتدایی وضع کردم که چگونه تشخیص بدهند. این قاعده را هم با آقای بصیری در یک رده و هم با آقایان حسین‌نژاد و رضوی و میرزایی در یک رده دیگر پیاده کردم.

(ج): که اینها فهرستهای رده قبل را اصلاح می‌کنند.

(س): اینها این فهرست‌هایی که ایشان می‌زند کنترل می‌کنند و در عین حال خودشان هم فهرست زدن و کلّی‌گیری کردن مباحث دیگر را شروع می‌کنند. امّا قاعده فهرست زدن، این بود که هر را که می‌خواهند فهرست آنرا تشخیص دهند ابتدا ببینند موضوع کلّی بحث؛ یعنی کلّی‌ترین موضوع آن چه بوده است؛ بعد که این موضوع کلّی را پیدا کردند قید زدن به این موضوع را شروع کنند و آنقدر آنرا مقیّد کنند که دقیقاً آدرس و عنوان همین بحث شود و به یک نقطه دیگر اطلاق نداشته باشد. برای این منظور ما به صورت دَرهم قیدهایی را نوشتیم تا معلوم باشد برای فهرست زدن معمولاً از چه قیدهایی استفاده می‌شود. و همچنین بعداً بتوانیم اینها را در یک رده دیگر طبقه‌بندی کنیم. این قیدها را من در اینجا نوشته‌ام و یکسری هم دوستان درکار توانسته‌اند درآورند که بعد با نگاه کردن به این قیدها، فهرست زدن یک مقداری برای آنها راحت‌تر می‌شود. اینها قیدهایی است که عموماً در فهرست‌ها بکار می‌رود. مثلاً وقتی در بحث عنوان «موضوع‌شناسی» را تشخیص می‌دهند باید معیّن گردد که چه چیزی از موضوع‌شناسی بحث می‌شود. آیا اصول موضوع‌شناسی، زیربنای موضوع‌شناسی، تحلیل موضوع‌شناسی است یا یک عنوان دیگر؟ اینها قیدهایی است که معمولاً به یک موضوع کلّی می‌خورد تا آن عنوان و آن قطعه را مقیّد کند که اگر طبقه‌بندی شود می‌تواند کم‌کم قاعده فهرست‌زدن را به دوستان تحویل دهد. بعد ما دیدیم در عمل ذهنشان متشتّت می‌شود؛ یعنی گاهی در تشابه و گاهی در تنظیم و گاهی در تجزیه هستند. برای رفع این مشکل ابتدا اینها را تمرین دادیم که بتوانند اول بصورت تجزیه‌ای صرف عمل کنند ودر مرتبه دیگر شروع به تشابه کنند و در مرتبه سوّم تنظیم کنند. مرحله تشابه را هم باز به سه مرحله تشابه لفظی، تشابه معنوی و تشابه مفهومی تقسیم کردیم تا مرحله به مرحله بتوانند فهرست بزنند. این قاعده را که با آنها تمرین کردیم الان در کلّی‌گیری کردن فهرست یعنی همان کاری که باید الان روی این فهرست‌ها انجام بدهند آماده هستند. مثلاً می‌توانند صد فهرست را نگاه کنند که چند دسته می‌شود و بعد عناوین کلی آنرا استخراج کنند. ما «تجزیه و تشابه و تنظیم» را روی همین قضیه پیاده کردیم بگونه‌ای که مرحله کار «تجزیه» را الان کاملاً یاد گرفته و در حال انجام کار «تشابه» می‌باشند که اگر کار تشابه را نیز کامل یاد بگیرند به کار «تنظیم» می‌پردازیم. البته تمام اینها اجمال دارد و از ذهن ناقص خود ما است.

(ج): آیا آقای رضوی و آقای حسین‌نژاد و آقای میرزایی نیز در این کار ورودی دارند یا نه؟

(س): اصلاً کار را آنها انجام می‌دهند. اصل کار را بنده می‌گویم و آنها خودشان انجام می‌دهند و بعد در جلسه می‌آیند و من نگاه می‌کنم و ایرادهای کارشان را می‌گویم.

۲/۳ - ضرورت تعیین عناوین اجرایی کار تأسیس بانک

(ج): حال که محور اجراء وجود دارد، پس بن‌بست‌های اجرایی را باید مشخص کنید و دوستان هر پانزده روز یا یک هفته با ما یک جلسه برای حل بن‌بستهای اجرایی داشته باشند. یک جلسه هم برای مباحث «برنامه» می‌باشد که باید اوصاف فلسفی و عناوین موضوعات اجرایی را مشخص کنیم.

(س): منظورتان از عناوین اجرایی چیست؟

(ج): در عناوین اجرایی باید دقیقاً معین شود چه کاری باید برای تأسیس بانک انجام بگیرد که مناسب این فهرست‌زدن می‌شود. به عبارت دیگر شما باید یک‌بار برحسب یک شاخصه‌هایی، به اطلاعاتتان کد بدهید که باید شاخصه‌های شما از این نظامتان درآید. یک‌بار باید براساس یک شاخصه‌هایی، نفر ساعت تخصیص دهید، همچنین یک بار باید امکانات تخصیص بدهید و یک‌بار نیز باید اینها را هماهنگ کنید. اینها باید معیّن شود. با عدم تعیّن اینها، نمی‌توان بانک را تأسیس کرد.

۲/٤ - گزارشی از وضعیت نیروی انسانی تحقیقی و اجرایی‌بانک

(س): حالا سؤال من این است که الان این نیروهایی که دراین کارگاه تحقیقاتی - آموزشی داریم با نصاب یک ساعت در روز کار می‌کنند و یکساعت هم بنده برای آنها وقت می‌گذارم که تقریباً ٤ ساعت نفر در روز می‌شود.

(ج): کلاً شما غیر از کار بانک چه کارهای دیگری را شخصاً انجام‌می‌دهید؟

(س): بیشتر وقت من روی همین طرح تأسیس است.

(ج): آیا کارهای تحقیقاتی شما فقط همین است؟

(س): بله

(ج): آیا کار تحقیقاتی دوستان نیز همین است یا کارهای دیگر هم‌می‌کنند؟

(س): کار تحقیقاتی این دوستانی که با ما کار می‌کنند همین یک‌ساعت است، اما کارهای اجرایی زیادی دارند.

(ج): اگر کار تحقیقاتی آنها همین است، باید در کار تحقیقاتی آنها بگونه‌ای عمل کنید که ظرفیّت فکری آنها فقط به مثلاً تجزیه و تشابه و تنظیم منحصر نشود.

(س): در کار تأسیس هم مشارکت کنند.

(ج): در کار تأسیس هم حضور داشته باشند و یک کاری هم در این قسمت داشته باشند. امّا کارهای اجرایی آنها چیست؟

(س): آقای حسین‌نژاد مسئولیّت کار آموزش را دارند، البته مسئولیت اصلی با آقای محسنی است و ایشان مدیر اجرایی است، به آقای رضوی هم اخیراً معاونت اقتصادی واگذار شده و آقای میرزایی هم در کارهای انضباط سیاسی و معاونت سیاسی به بنده کمک می‌کنند. آقای میرزایی در روز ۳ ساعت نصاب دارند که یک ساعت کار بانک و دو ساعت کار سیاسی است. آقای رضوی و آقای حسین‌نژاد تمام وقت می‌باشند که روزی دو ساعت هم باید تدوین کارکنند.

(ج): چه قسمتی از تدوین را انجام می‌دهند؟

(س): ویرایش می‌کنند.

(ج): چه جزوه‌هایی را ویرایش می‌کنند؟

(س): ویرایش جزوات اصول، جزوات آقای میرباقری و جزوات بحث طرح حوزه هست. آقای حسین‌نژاد و آقای رضوی بیشتر جزوه‌های جلسات شما را ویرایش می‌کنند.

(ج): آیا انگیزه فعّالیت آقای حسین‌نژاد و آقای رضوی که در سایر بحثها هستند بیشتر است یا آقای میرزایی؟

(س): تقریباً برابر است.

(ج): آقای میرزایی بحثهای دیگر را که نمی‌بینند؟

(س): نه.

(ج): حالا من گمان می‌کنم اگر به گونه‌ای در کار بانک مُمحّض‌تر باشند شاید بیشتر نتیجه داشته باشد. امّا در مورد ساعات کار شما فقط نیم شیفت نفر یعنی نصف‌آدم‌دارید.

(س): بله، در کار تحقیقاتی ٤ ساعت نیرو داریم و در کار اجرایی هم یکساعت آقای محفوظی و یک ساعت و نیم آقای بصیری کار می‌کنند. با وجود اینکه از یک سال پیش کار بایگانی را شروع کرده‌ایم و هیچوقت کار تعطیل نشده و به تدریج انجام شده امّا به علت زیاد بودن حجم کمّی کار تازه بعد از یکسال توانسته‌ایم جزوات و کتابهای بحثهای تألیفی دفتر را منظم کنیم و بدانیم چقدر داشته و چندتا بوده است، همه کمبودهایش را مرتفع کنیم و لیستش را کامل کنیم. همین مشکل را الان در بخشهای دیگر گروه هم داریم. مثلاً یک کاری متوقّف می‌شود برای اینکه کار تکثیر انجام شود، آنجا هم چون ظرفیّت کار ما کم است این کار آنجا می‌ماند. اگر ظرفیت کاری اینطرف را هم که بالا ببریم، آنطرف می‌ماند. مثلاً آقای کشتکاران روزی دو ساعت نصابش هست و کلیّه سفارشهای تکثیری را که برایشان می‌آید، تنظیم می‌کنند. مثلاً یکسری کارهای روزمرّه هست که اینها حتماً باید انجام شود امّا کار بانک مثلاً در اولویّت چهارم می‌ماند. گاهی مثلاً تکثیر یک جزوه سه‌ماه طول کشیده است. این امور کار را به تأخیر می‌اندازد. در عین حال به امید خدا، گمان می‌کنیم با همین انگیزه‌ای که دوستان دارند می‌توانیم کار بانک را حداقل راه بیندازیم، امّا در ادامه‌اش.

(ج): درست است. عرض می‌کنم که کار بانک در حال جلو رفتن است؛ امّا باید یک برآورد دقیق‌تری داشته‌باشیم.

ب: بررسی معیارها و شاخصه‌های تنظیم جدول مقدورات

۱ - ملاحظه ملاک تجزیه مقدورات به «انسان، ابزار وامکان»

در اینجا به ادامه بحث طرح تأسیس می‌پردازیم. آیا مطلبی علاوه بر جلسه قبل به عناوین هرم اضافه شده است یا خیر؟

(س): فقط یک مقدار عباراتش را تغییر دادم.

(ج): سؤالات را بفرمایید.

(س): سؤال در مورد نظمی است که قرار هست در اینها رعایت شود؛ یعنی تعریفی که از «مقدورات» می‌کنیم که بعد قید انسانی یا قید سرمایه‌ای و یا قید جاری‌می‌خورد.

(ج): قید سرمایه‌ای را به قید ابزاری تبدیل کنید.

(س): آیا اصلاً قید سرمایه‌ای نباشد؟

(ج): بله، اصلاً ابزاری شود؛ یعنی «انسان، ابزار، امکان» باشد. خصلت ابزار در تعریف، خصلت فرهنگی‌باشد.

(س): ابزار فرهنگی.

(ج): ابزار، خصلتش فرهنگی است، یعنی صفتش، موصوف به صفت فرهنگی می‌باشد. مثلاً اگر تراکتور، یا ماشین تایپ یا بلندگو می‌گوییم، بلندگو ابزار سیاسی، تراکتور، ابزار اقتصادی و ماشین تایپ ابزار فرهنگی می‌شود. اینجا مالیّت اینها مورد نظر نیست بلکه تکنولوژی آنها مورد نظر است. ممکن است ما بتوانیم یک بلندگوی دیجیتالی درست کنیم و از بلندگوی امروزی هم هزینه تولیدش کمتر باشد ولی راندمانش بیشتر باشد. ممکن است یک تراکتور کامپیوتری درست کنیم که در ملاحظه با راندمان، هزینه تولیدش پائین بیاید ولی راندمانش بالا باشد؛ زیرا تکنیکش بالاتر است. پس شاخصه ابزار، قدرت بالا بودن تکنیک یا راندمان و یا اثر آن ابزار است. در راندمان ابزار، هزینه و سرمایه‌ای که خرج ابزار شده ملاحظه نمی‌شود، ولی ربط مستقیم با تکنولوژی ابزار دارد. این بخلاف «امکان» است. منظور از امکان، پولی هست که خرج می‌شود. ما در مقدورات از زاویه امکان به خرجهایی که روزمره دارد نگاه می‌کنیم. هرچند این نیز تکنیک دارد، ولی تکنیک آن را همیشه در فصل تکنولوژی که فصل ابزار و فرهنگ کار ماست، نگاه می‌کنیم. منزلتاً برای انسان، منزلت سیاسی، برای ابزار، منزلت فرهنگی و برای امکانات، منزلت اقتصادی قائل هستیم. انسانِ سیاسی خود دارای ظرفیت سیاسی و فرهنگی و اقتصادی می‌باشد و ابزار نیز ابزار فعالیتهای سیاسی، ابزار فعالیتهای فرهنگی و ابزار فعالیتهای اقتصادی دارد و امکانات هم طبیعتاً امکانات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی دارد، امّا در اینجا صفت اوّل اینها مورد نظر است نه صفت دوّم. در اینجا صفت اول، صفت خود شیء و صفت دوّم، صفت بکارگیری آن در یک موصوف است.

(س): و می‌گوید که تأثیرش در چه موضوعی است.

(ج): یعنی می‌گوید: نحوه فعالیت آن چه چیزی است. بنابراین انسان را در یک جدول با ۹ وصف به عنوان ظرفیت نیروی انسانیِ مدیریت در اجتماع و عیناً مقابلش مدیریت در سازمان و بعد مدیریت در ارتباط بین سازمان و بیرون می‌بینیم. سؤال می‌کنید مدیریت، در درونی یک بار بیان شد، چرا دوباره مدیریت در بیرون مطرح می‌شود؟ می‌گوئیم: یک مدیر اجرائی داخلی داریم و یک مدیر عامل که مسئولیت آن هماهنگ‌سازی سازمان با بیرون است. این دو سطح از مدیریت است. گاهی کار در داخل خوب می‌چرخد ولی آیا راندمانش فقط به خوب چرخیدن است یا خوب ارتباط داشتن هم خود امر مهمی است؟ ابزار و امکانات نیز در فصل بیرونی، فصل درونی و فصل ارتباطات وجود دارد.

۲ - معرفی «راندمان اشیاء» بعنوان ملاک دسته‌بندی درمقدورات

بنابراین ما اگر گاهی ابزار را از الگو و مدل خارج می‌کنیم و به شیء می‌رسانیم، مثلاً تراکتور یا بلندگو یا

ماشین می‌نامیم توجه‌مان به قیمتش نیست که الان هزینه‌اش چند شده است بلکه توجه‌مان به قیمتش از لحاظ راندمان است. مثلاًدر گذشته ماشین تایپ دستی، زیراکس و ماشین استنسیل داشتیم ولی الان کامپیوتر و چاپگر، صدها برابر آن دستگاهها کار می‌کند؛ زیرا تحرک آن در کمک کردن به طراح، کمک کردن به نحوه تایپ و قلم آن و کمک کردن در نحوه صفحه‌آرائی و جابجا نمودن مطالب و کمک کردن در مرغوبیت کالائی که می‌خواهیم ارائه نماییم، بسیار بالا است. در ماشین تایپ باید مرتباً گوی عوض می‌کردیم، مثلاً اگر می‌خواستیم حروف را کج بنویسیم، باید گوی اولی را برداشته و یک نیم خط کج می‌نوشتیم، ولی در کامپیوتر صرفاً سفارش می‌دهیم و خود کارها را انجام می‌دهد یا اگر می‌خواستیم با ماشین تایپ چندبار صفحه‌آرائی را عوض کنیم باید چندبار کل صفحه را می‌نوشتیم؛ ولی در کامپیوتر یک بار که مطلبی به آن می‌دهیم، می‌توانیم صفحه‌آرایی‌های متعددی با آن انجام دهیم. پس تحرک این ماشین موجود از ماشین قبلی بسیار بالاتر است، هرچند این ماشین، جزء امکانات اقتصادی شما است و می‌توانید آنرا مثلاً در فصل ۲۳۲ ببینید ولکن به لحاظ تکنیکش آنرا می‌بینید، همانگونه که ممکن است برای طرح سازمان یا طرح عملیات خرجهایی داشته باشید بخلاف اینکه بگویید: اعتبارات مالی در سازمان چقدر است، زیرا از یک قسم‌نیستند.

۳ - علت استفاده معانی مختلف از اوصاف تکرار شده در جدول‌مقدورات

(س): «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» سه وصفی است که ظاهراً در روابط مختلف، توصیفهای مختلف پیدامی‌کند.

(ج): حتماً لازم است همه کلماتی را که بکار می‌گیرید هیچ کدام را بریده حساب نکنید. باید هر کلمه‌ای در جایگاه خاصی که قرار می‌گیرد با اضافه بجا باشد که همان جای بکارگیری آن می‌باشد. داخل مقاله‌ها و روزنامه‌ها و غیر آن نیز همین را انجام می‌دهند. مقاله را که می‌خوانید ممکن است در آن یک کلمه سه‌بار بکار رفته باشد ولی هرجائی متناسب با قبل و بعدش معنامی‌دهد.

(س): آیا این قید که به آن اضافه می‌شود معنایش را عوض‌می‌کند؟

(ج): در یک نظام عمل می‌شود. شما یک نظامی دارید که براساس آن یک جدولی درست می‌کنید. نام آن، جدول منزلتها است که خانه‌های درون آن خود تعریف دارد. بعد چیزی را که داخل آن تعریف می‌گذارید در واقع به آن مفهومی که در آن‌جا گذاشتید تعریف منزلت اضافه می‌شود. برای توضیح بیشتر می‌گوییم: ما دو نحوه تقسیم به نام تقسیم مفاهیم و تقسیم منزلتها داریم. این تقسیم منزلتها مانند نظام اداری یا نظام دولت و یا نظام یک سازمان است. مثلاً یک سازمان، مدیرعامل، ذی‌حسابی و قسمتهای دیگر دارد یا نظام دولت، نخست‌وزیر، هیئت وزیران و... دارد و یا در نظام جامعه، قوه مجریه، مقننه و قضائیه یا جزئیات هرکدام وجود دارد. شما وقتی رئیس قوه قضائیه را تعریف می‌کنید بعد کسی را که در آن منصب می‌گذارید، خودش دارای یک سری دانش‌ها، تعلقات روحی و قدرت عملکرد است که در عین حال تمام اینها ضرب در جایگاهش می‌شود. این شخص در ریاست قوه قضائیه کاری می‌تواند بکند که اگر در ریاست قوه مجریه باشد آن کار را نمی‌تواند انجام دهد بلکه یک کار دیگری را می‌تواند انجام دهد. با این تمثیل می‌گوییم: قابلیت‌های هر مفهوم نیز در ارتباط با منزلت بکارگیری آن مفهوم، معنای جدیدی را می‌دهد. پس گاهی برای مفهوم سیاسی یک معنای عام می‌شود و زمانی معنای خاص می‌شود که می‌گوئید کدام مفهوم اینجا می‌نشیند. به عبارتی دیگر مفهوم «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» را در بالا نوشته و این طرف هم «انسان، ابزار و امکانات» را می‌نویسید که نتیجه آن یک جدول بنام جدول منزلتها می‌شود. بعد از این، یک مفهوم خاص را داخل یک نظام مفهومی تقسیم نموده و داخل اینها

می‌نشانید. آن جدولی را که درست می‌کنید معنایش متناسب با منزلت است.

(س): مثلاً این مفهوم «اقتصادی» که اینجا آمده با این مفهوم «اقتصادی» که آنجا آمده است، تفاوت دارد.

(ج): حتماً باید فرق کند.

(س): در حالی که خود مفهوم «اقتصادی» یک تعریف کلی دارد اما در این نسبت که قرار می‌گیرد [معنایش تغییرمی‌یابد.].

(ج): احسنت، باید تعریف کلی مفهوم «اقتصادی» سرجای خودش باشد و تعریف خاص این منزلت نیز سرجای خودش جداگانه باشد. بعد این دو تعریف را که می‌آوریم آن مفهوم خاصی را که داریم به اضافه منزلت تعریف می‌شود.

(س): مفهوم «اقتصادی» می‌تواند یک جائی قرار بگیرد که معادل «اجراء» باشد.

(ج): و یا مفهوم «اقتصادی» می‌تواند یک جائی قرار بگیرد که مقدورات اجتماعی اقتصادی در بخش امکانات جاری، بازار خدمات اقتصادی شود. این بازار خدمات اقتصادی، مفهوم اقتصاد را در مفهوم بازار تعریف می‌کند؛ یعنی مکانیزم بازار را ذکر می‌کند؛ در حالی که همین مفهوم «اقتصادی» را می‌توانیم در یک سطح بالاتر آورده و امکانات جامعه را اقتصاد بگوییم. به عبارتی دیگر این مفهوم «اقتصادی» که در اینجا، ظرفیت اجتماعی نیروی انسانی در اجراء است که با آن شما نسبت تأثیر عینی انسان را می‌بینید بگونه‌ای که می‌توانید ارزیابی اقتصادی روی آن داشته باشید.

٤ - تشریح مفهوم «مقدورات ارتباطی» در مقابل مقدورات بیرونی و درونی

البته این معانی را که اینجا بکار گرفته‌اید یک مقدار کمی با آن معانی قبلی فرق دارد.

(س): عرض کردم که یک تغییرات جزئی داده‌ام.

(ج): شما تحقیقات و اجراء را هم اضافه کرده‌اید. حالا اینکه چرا اضافه کرده‌اید آن را نمی‌دانم. مثلاً اینجا در فرهنگی امکانات فرهنگی جامعه گذاشته‌اید در حالیکه در اقتصاد است و باید اقتصادی جامعه بنویسید و در آن طرف نیز منزلت اقتصادی آن را بالا ببرید. باید براساس موضع‌هائی را که این [مدیرعامل] دارد، مدیراجرائی در درون سازمان کار کند.

(س): یعنی توصیفی که از خود مفهوم «ارتباط» می‌دهیم در کلیت آن، قبل از این است که خاص شود.

(ج): قبل از اینکه خاص شود می‌گوییم: منزلت هرچیز در بیرون (یعنی ارتباطش)، نتیجه هماهنگ‌سازی درون و شرایط بیرونی است. در اینجا شرائط بیرونی را در فایل اولمان تمام کردیم که مقدورات بیرونی بود. به عبارتی دیگر عوامل برون‌زا اینها هستند و عوامل درون‌زا اینها هستند و اینجا نیز هماهنگی بین درون و بیرون انجام می‌گیرد. این هماهنگیِ بین درون و بیرون نه امر درونی است و نه امر بیرونی. به عبارت دیگر شاید لازم باشد بگوییم: باید نیازمندیهای تکاملی سازمان را در اینجا ببینیم و قدرت فعلی سازمان را در درون ببینیم و شرائط را نیز در بیرون‌ببینیم.

(س): یعنی شرائط تحقق.

(ج): این شرائط تحقق هست، این مقدورات درونی تحقق است و این نیازمندیهای تحقق است.

(س): آیا نیازمندیهای تحقق است یا نیازمندیهای تکامل.

(ج): نیازمندیها براساس آنچه که در درون دارید تکاملی است، نه تکاملی که بریده از درون و شرایط باشد. تکامل را می‌شود آرمانی معنا کرد و کاری به قدرت داخلی نداشته باشیم و تکامل را می‌شود براساس آنچه که الان دارید بهینه‌سازی کنید.

(س): یعنی این ارتباطی که می‌فرمائید دیگر غیر از آن ارتباطی می‌شود که تاکنون ما از آن ادراک داشتیم و اصلاً یک چیز دیگری می‌شود.

(ج): ارتباط یعنی هماهنگ‌سازی کارهای درونی با مقدورات و قدرتی که در بیرون وجود دارد. این هماهنگ‌سازی، کارآمدی شما را نسبت به شرایط شما

تحقق می‌بخشد و احیاناً مقدوراتی را که در بیرون هست برای بالا بردن ظرفیت شما جلب می‌کند. تقریباً کار اصلی هم باید اینجا انجام بگیرد. اینجا نسبت به این یکی، فرع است؛ یعنی براساس سیاست‌گذاری، این برنامه‌ریزی اینجا می‌تواند انجام بگیرد. حالا اگر آنرا داخل شرکتها معنا کنیم، می‌گوئیم مدیرعامل دربرابر هیئت‌امناء موظف به بالابردن وضعیت راندمان یک شرکت یا یک سازمان است. می‌گویند آیا همیشه باید در کارهای اینها ملاحظه خرد داشته باشد؟ می‌گویید: خیر، باید ملاحظه کند که مقدورات بیرونی او چقدر برای بالا بردن تحرک امکان‌می‌دهد.

(س): آنجا خود ابزار هم ابزارِ هماهنگ‌سازی می‌شود و امکانات هم امکاناتِ هماهنگ‌سازی می‌شود.

(ج): البته هماهنگ‌سازی برای بیرون است. حتی مدیرعامل درباره تعویض ابزارهای داخلی نظر می‌دهد. مثلاً می‌گوید ماشین استنسیل را عوض کنید می‌گویند به ضرر است. می‌گوید: وقتی هزینه ماشین استنسیل را حساب کردیم، دیدیم یک کاغذ شمعی دارد که این کاغذ شمعی مثلاً ۱۰۰ تا ۲۰۰ نسخه را می‌تواند بزند. در ماشین تایپ هم مثلاً یک گوی آن تا یک سال کار می‌کند. گفته می‌شود: این صحیح است ولی الان شرایط بیرونی بگونه‌ای است که ماشین استنسیل و ماشین تایپ سطح مرغوبیت کالا را آنقدر پائین می‌آورد که کسی اصلاً آنرا خریداری نمی‌کند.

«وَالسّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ»

جلسهٔ ۱۲

زمینهٔ آشنایی با

طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۴/۱۹

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

اصول تقسیم بندی و شناسایی اوصاف طرح تأسیس در تبدیل وحدت به کثرت

فهرست:

۱ـ دسته‌بندی منطقی اوصاف اشیاء برای تبدیل کثرت به وحدت ۱

۱/۱ـ تناظر «پیدایش، تغییرات، تکامل» در برنامه با «تکیف، تبدّل، تمثل» در شناخت ۱

۱/۲ـ بررسی تأثیر تناظر مراحل برنامه با مراحل شناخت ۱

۱/۳ـ رابطهٔ کثرت اختلاف موضوعات عینی با وحدت پذیری آنها در دسته‌بندی منطقی ۲

۱/۴ـ کار آمدی دسته‌بندی منطقی اوصاف موضوعات عینی ۲

۱/۵ـ تفاوت دسته‌بندی اشیاء به مابه‌الاشتراک انتزاعی با نسبت سنجی آنها در اوصاف اصطلاحی ۳

۱/۶ـ ضرورت تبدیل و دسته‌بندی موضوعات عینی به اوصاف منطقی ۳

۱/۷ـ مکانیزم دسته‌بندی موضوعات عینی به اوصاف منطقی ۴

۲ـ شناسایی اوصاف «اصولی، کلان، اجرایی» در مراحل برنامه ۴

۲/۱ـ بررسی چند فرض در چگونگی انجام مرحله تغییرات در مراحل برنامه ۴

۲/۲ـ چگونگی نمایش و ترسیم مراحل «پیدایش، تغییرات، تکامل» در برنامه ۵

۲/۳ـ شناسایی اوصاف و رابطه آنها در مراحل برنامه ۶

۲/۴ـ شناسایی تغییرات مفاهیم طرح تأسیس بانک اطلاعات ۶

۲/۵ـ رابطهٔ جدول شناسایی اوصاف طرح تأسیس با کار برگ ارزیابی ۷

۲/۶ـ شناسایی اوصاف کلان طرح تأسیس بانک اطلاعات در مرحله تغییرات ۸

۲/۷ـ چگونگی شناسایی اوصاف طرح در سه بخش مفاهیم اصولی، کلان، اجرایی ۱۰

۲/۸ـ بررسی رابطهٔ اجزاء با کل در شناسایی اوصاف یک کل ۱۱

نام جزوه :	زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات	کد بایگانی کامپیوتری :	۰۱۰۵۸۰۱۲
اســـتاد :	حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه :	۷۵/۰۳/۱۹
عنوان گذار :	برادر محمد دیندار	تاریخ انتشار :	۷۵/۰۵/۰۲
ویراستـــار :	برادر یوسف حسین‌نژاد	تیـــراژ :	۲۰ نسـخه
حروفچینی :	نمونه سازان . پاساژ قدس ، پلاک ۱۴۶	نوبت تکثیر:	اول

بسم الله الرحمن الرحیم

جلسه ۱۲ | زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات | ۷۵/۴/۲۶

اصول تقسیم بندی و شناسایی اوصاف طرح تأسیس در تبدیل وحدت به کثرت

۱ـ دسته بندی منطقی اوصاف اشیاء برای تبدیل کثرت به وحدت

۱/۱ـ تناظر «پیدایش، تغییرات، تکامل» در برنامه با «تکیف، تبدّل، تمثّل» در شناخت

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: در این جلسه بحث در بارهٔ سه مرحلهٔ «پیدایش، تغییرات و تکامل» است تا فروضی را در این مسئله طرح نموده و بررسی نمائیم. یک فرض این است که بگوئیم خود مرحلهٔ پیدایش در برنامه از قبیل تکیف است، یعنی منزلتش همانند منزلت تکیف است و تغییرات هم منزلتاً در منزلت تبدّل بوده و تکامل نیز در منزلت تمثّل می‌باشد. به عبارت دیگر همان چیزی را که در مکانیزم پیدایش شناخت گفته شد در شناخت یک نظام هم وجود دارد؛ یعنی می‌توانیم بگوئیم یک نظام در ابتدا یک مرحلهٔ تکیف دارد و در ادامه یک مرحله تبدل و تمثل دارد.

۱/۲ـ بررسی تاثیر تناظر مراحل برنامه با مراحل شناخت

حال اگر بخواهیم چنین فرضی را بپذیریم، مسائل متعددی پیش می‌آید که باید به آن توجه نمائیم. یکی اینکه آیا زمانی که یک نظام از مرحلهٔ تکیف می‌گذرد و به مرحله تغییرات یا تبدّل وارد می‌شود، بزرگتر و گسترده‌تر می‌شود؛ یعنی آیا از نظر مفاهیم کثرت آن در این مرحله بیشتر می‌شود، همانگونه که در عناوینش تغییراتی حاصل می‌شود؟ به عبارت دیگر آیا در این مرحله وحدت و کثرتش بزرگتر می‌شود؟ آیا می‌توان گفت هرگاه در مرحله تکیف یک هدفی داشتیم که شامل سه سطح است، باید در مرحله تغییرات سه هرم در ذیل آن وارد شود، بطوری که هرم اوّلی نشانگر مرحله پیدایش بوده و سه هرم ذیل آن، تغییرات نظام را نشان دهد؟ تا بگوئیم هرچه مفهوم روشن‌تر می‌شود ارتباطش با سایر مفاهیم بیشتر می‌شود و از اجمال به سطح تبیین می‌رسد؟ و از مرحله اوصاف یک وحدت تا مرحلهٔ تبدیل شدن آن به انتزاع و سپس تبدیل شدن آن به مرحلهٔ اشیاء این سیر وجود دارد؟ یعنی بگوئیم همیشه در این سیر یک هرم را در بالا و سه هرم را در وسط و ۹ هرم را در پائین قرار می‌دهیم.

۱/۳ـ رابطهٔ کثرت اختلاف موضوعات عینی با وحدت پذیری آنها در دسته‌بندی منطقی

به عبارت دیگر بگوئیم اشیاء خارجی لزوماً سه تا سه تا نیستند و تقسیم آنها در دسته‌های سه‌تای نمی‌باشند. چون مثلاً یکی از اشیاء اطراف ما وسیله‌ایی است که سوزن منگنه دوخته شده را باز می‌کند و دیگری وسیله‌ایی است که مواد را می‌تراشد و... اشیاء این اطاق لزوماً تقسیم به سه نمی‌شود. شاید شما بگوئید پس این اشیاء چه ربطی به منطق تقسیم به سه دارد؟ می‌گوئیم به لحاظ تأثیر شان در هدفی که ما داریم؛ مرتبط هستند؟ یعنی به لحاظ سهم تاثیر آنها در محقق شدن فلسفهٔ ما، تقسیمات فلسفی شامل آنها می‌شود. شاید بگوئید خود این اشیاء چگونه طبقه پذیرند؟ در جواب می‌گویم از خود این اشیاء به لحاظ مشابهت‌های موضوعی، «ما به الاشتراک» اخذ می‌شود و همین منشأ دسته‌بندی آنها است.

اما هرگاه می‌خواهید ما به الاشتراک را اخذ کنید باید دسته‌ها را درهم و در «اشتراک ذهنی» ادغام کنید. یعنی باید ما به الاشتراک را در اشتراک وصفی ای که ذهناً آنرا منشأ انتزاع قرار می‌دهید، ادغام کنید تا دسته بندی شود. مثلاً می‌توانید پارچ آب، لیوان، قندان، میکروفن، ساعت و ... را بر اساس مشابهت های موضوعی دسته بندی کنید و فرضاً بگوئید لوازم نوشت افزار، لوازم صوتی و... بعد می‌توانیم لوازم نوشت افزار و صوتی را درهم ادغام نمائید و بگوئید ایندو علائم فرهنگی را ثبت می‌کنند. بنا بر این میتوان این اشیاء را از هم تفکیک نمود و گفت لوازم علائم نگاری و لوازم صوتی و هم می‌توان هردوی اینها را ادغام نمود.

پس شما می‌توانید برای لوازم و اشیاء این اطاق به لحاظ قرار گرفتن آن در مجموعه های مختلف، ما به الاشتراک های متعدد فرض نمائید، مثلاً می‌توانید به لحاظ طول، یک گونه انتزاع و دسته‌بندی نمائید، در حالیکه به لحاظ وزن به گونهٔ دیگری دسته‌بندی کنید، به لحاظ جنس آن که آیا فلز است یا چوب، الیاف و ... است هم می‌توان دسته‌بندی کرد. از این رو شما می‌توانید به گونه‌های مختلفی مجموعه سازی نمائید و یک عضو شما می‌تواند مشترک چند مجموعه باشد، همانگونه که ما به الانتزاع هم ممکن است متفاوت باشد. اما بعدها می‌گوئیم لازم است عناوین انتزاعی به عناوین کلان سه تا سه تایی تبدیل شود. پس اشیاء در جهان خارج به صورت سه سه نمی‌باشد، بلکه ما در دستهٔ بندی آنها را به دسته‌های سه تایی تقسیم می‌کنیم.

۱/۴ـ کار آمدی دسته‌بندی منطقی اوصاف موضوعات عینی

حال با دید ابتدایی به نظر می‌رسد که این دسته بندی «قرار دادی» است، اما باید دید آیا واقعاً قراردادی است؟ ما بین دسته‌های کلان بنا بر فلسفه خود «نسبت» فرض کردیم. آنگاه از بالا که به پائین آمدیم بارم‌بندی کرده و به نسبت ها وزن و سهم دادیم. حال اگر به وصفی وزن بیشتری دادید، و سهم بیشتر و بهاء بیشتری به آن دادید، بعدها در توزیع و تولید رونق می‌یابد. معنای این هم آن است که به یک دسته از امور بیشتر از دسته دیگر بهاء داده شده است.

شاید بپرسید اگر یک دسته رونق یافته و به آن بهاء بیشتری داده شد، چه می‌شود؟ می‌گوئیم معنایش این است که از آن زاویهٔ دیدی که شما به اشیاء نگاه کردید،

صفت اشیاء برای شما موضوع تحقیق قرار گرفته است، شاید بگوئید چگونه چنین چیزی را ادعا می‌کنید؟ می‌گوئیم چون شما موضوع بهرهٔ آن را از آن زاویه دیده اید، آنگاه در هزینه کردن هم هزینه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را بیشتر به آن اختصاص می‌دهید. هزینهٔ فرهنگی این است که بیشتر در بارهٔ آن امر، کار تحقیقی انجام می‌دهید. لذا رشد، بیشتر در آن خصوصیت یافت می‌شود.

پس در ابتدا به نظر می‌رسد که ما به لحاظ انتزاع، دسته‌ها را تنظیم نمودیم و یک چیز را در یک دسته گذاشته و در دستهٔ دیگر نگذاشته ایم؛ ولی در پایان ضریب دقت این بالا می‌رود و در این زمینه بیشتر کار می‌شود و میزان کار فکری‌ای که در بهینه کردن آن انجام می‌پذیرد، بیشتر می‌شود. شاید بگوئید کدام دسته چنین است؟ می‌گوئیم دسته‌ایی که در وزن دادن، وزن بیشتری به آن تخصیص یافته است. اگر در عمل این دسته رونق یافت، نتیجه اش آن می‌شود که دانش نسبت به آن و اعتبار سیاسی کار آمدی و ارزش اقتصادی آن نسبت به بقیه به تدریج برتر می‌شود.

۱/۵ـ تفاوت دسته بندی اشیاء به مابه‌الاشتراک انتزاعی با نسبت سنجی آنها در اوصاف اصطلاحی

نکته دیگر این است که هرگاه در دسته بندی انتزاعی از اشیاء به طرف بالا سیر می‌کنید، نمی‌گوئید وصف منتجه به اوصاف خاص اصطلاحی تبدیل میشود، بلکه در این صورت می‌گوئید ما به مابه‌الاشتراکی می‌رسیم که در این موضع، استفاده از اصطلاح «کلی و مصادیق» صحیح است؛ یعنی آن عناوینی که در تقسیم بندی انتزاعی بدست می‌آید عناوین کلی است که در ذیل آن مصادیق آن وجود دارد، بخلاف آنجا که بین عنوانهای انتزاعی نسبت قرار می‌دهید و نسبت ها را کم و زیاد می‌کنید، به عبارت دیگر آنها را بصورت یک «وحدت» ملاحظه می‌کنید و از صورت انتزاعی خارج می‌شود، و هرگاه خصوصیت نسبتی آنهاهم تغییر یافت، فرضاً می‌گوئید وصف سیاسی آن بیشتر شد و وصف اقتصادی آن کمتر شد. حال شاید بگوئید این مطالب چه ربطی به بحث تغییرات دارد؟ که ذیلاً توضیح می‌دهیم.

۱/۶ـ ضرورت تبدیل و دسته‌بندی موضوعات عینی به اوصاف منطقی

مهمترین اموری که در برنامه وجود دارد و باید در فصل تغییرات هم خود را نشان دهد، «شیی عینی، و فعل عینی و محصول عینی» است که قطعاً این می‌بایست به وصف تبدیل شود، چون اگر اینها به وصف تبدیل نشود، آنگاه ما نمی‌توانیم لقب «خوبی و بدی» را به آن متصّف نمائیم، البته می‌توانیم بگوئیم اگر اینگونه کار کنید مثلاً مداد پاکّن درست می‌شود، اما نمی‌توانیم بگوئیم که آیا خوب است این مواد اولیه به مداد پاکن تبدیل شود یا بد است. چون خوبی و بدی لقب وصف است. وصف باید کار آمدی را معین کند و کار آمدی هم بدون ربط به تکامل معنا ندارد، بدون توجه به کمال کار آمدی تعریف نمی‌شود. اگر مطلوبیّت بتواند به وصف برسد، آنگاه بمعنای این است که به «مفاهیم کلان» رسیده ست، اما اگر مطلوبیّت به پسند جزیی ختم شود، امکان بهینه شدن ندارد. البته می‌توانید مداد پاکن را بهینه جزیی نمائید تا بهتر پاک کند، ولی اینکه آیا اساساً مداد پاکن داشتن خوب است یا باید به دنبال چیز دیگری برویم؟ و اینکه کار کردن با قلم چه فایده‌ایی دارد؟ و چقدر می‌بایست به قلم بهاء داد؟ نسبت آن با امور دیگر چگونه است؟ و... باید این امور را از

«اوصاف» بدست آورد، اگر بخواهید بدانید نسبت قلم به فرد، به جامعه و... چقدر است، باید این امور را بین اوصاف جستجو نمائید.

۱/۷ـ مکانیزم دسته بندی موضوعات عینی به اوصاف منطقی

پس ما یک مصادیق جزیی داریم که می‌توانیم این امور جزیی را در مجموعه های مختلفی قرار دهیم و از آن ما به الاشتراک اخذ نمائیم. شاید بگوئید ما به الاشترک چیست؟ می‌گوئیم عنوانی کلی است که دارای مصادیق بوده و انتزاعی است، اما باید در اینجا سعی شود که دسته‌بندیها به سه ختم شود، با اینکه اشیاء مربوط به این اوصاف به سه تقسیم نشده‌اند. در اینجا که این اشیاء را به دسته های سه تایی تقسیم می‌کنیم باید بین آن نسبت برقرار نمائیم تا از معنای انتزاعی خارج شده و از طریق پیدایش نسبت به یک کل تبدیل شود، آنگاه می‌توانیم کل را به اوصاف مخصوصی وصف نمائیم. به عبارت دیگر از اینجا به بعد عناوین انتزاعی را کنار گذاشته و از عناوین فلسفی سخن به میان می‌آید، یعنی یک تغییر بسیار بزرگ از نظر قدرت سنجش پیدا می‌شود و از سطحی که سنجش ما از تغییر و تغایر اشیاء بود ـ موادّی را بوسیلهٔ یک افعالی تغییر می‌دادیم و به یک محصولاتی می‌رسیدیم ـ به یک سطح بالایی ارتقاء می‌یابیم که به آن سطح کلان اطلاق می‌نمائیم.

بنا براین هر موضوعی ما دامیکه به اوصاف یک وحدت تبدیل نگردد، خُرد می‌باشد. مثلاً هرگاه سخن از دفتر روزنامه، معین و کل در حسابداری به میان آید، می‌گوئیم این امور در اقتصاد خرد وجود دارد، چون در این مرحله اسم اشیاء با قیمت آن و اسم افعال و قیمت آن آمده است، در دفتر معین هم که دسته بندی وجود دارد مثلاً گفته می‌شود کل هزینهٔ نیروی کار یا کل هزینه مواد و یا ابزار و... فلان مقدار شد. در این دسته‌بندی دیگر هزینه‌ها بر حسب تاریخ و روز نمی‌آید، بلکه بر حسب موضوع می‌آید. در دفتر کل هم تمام هزینه ها جمع زده می‌شود. هزینه‌های جاری، سرمایه ایی و مواد و... از عناوین دفتر معین است، در دفتر معین می‌توانید موضوعاً، موضوعات را از یکدیگر جدا کنید ـ همانگونه که در اداره موضوعاً معاونتها را تفکیک می‌کنند و می‌گویند معاون آموزشی و معاون اداری و مالی و معاون تحقیقات و ... ـ اما هرگز بین آنها نسبت برقرار نمی‌کنید، بلکه در نهایت جمع کمّی آنها را در دفتر کل ذکر می‌کنید. اگر می‌توانستید بین آنها نسبت برقرار نمائید، تا بگوئید آیا این نسبت خوب است یا بد است؟ آنگاه این حسابداری از سطح خرد ارتقاء یافته و به سطح کلان می‌رسید. هرگاه ضریب فنّی کار شناسی روی حسابها آورده و بگوئید این بد است، زیرا که نسبت ـ نه میزان خرج ـ بین کمیتی که برای هزینهٔ جاری با مواد و ابزار و ... است، وضع خوبی ندارد، در این صورت به سطح کلان رسیده اید.

۲ـ شناسائی اوصاف «اصولی، کلان، اجرائی» در مراحل برنامه

۲/۱ـ بررسی چند فرض در چگونگی انجام مرحله تغییرات در مراحل برنامه

در هر حال در بحث تغییرات یک فرض این است که باید سه هرم داشته باشیم تا تغییرات صورت گیرد تا اینکه یک هرم مخصوص به تقسیمات موضوعات باشد و یک هرم مخصوص تقسیمات افعال و هرم دیگر هم مخصوص تقسیمات محصولات باشد. بحث دیگر این است که در

سطح پائین این سه هرم، باید چه چیزی قرار گیرد؟ می‌گوئیم آنچه یقینی است این است که در سطح تکامل می‌بایست اشیاء عینی و افعال و محصولات عینی ذکر شود. حال آیا می‌توان گفت باید در تغییرات همهٔ اینها پیدا شود به استثناء «زمان و قیمت»، ولی در سطح تکامل زمان و قیمت هم هست؟ شاید گفته شود زمان و قیمت به چه معناست؟ می‌گوئیم باید نسبت این با مقدورات و خصوصیتی که تغییرات موضوع دارد، معلوم باشد.

البته احتمالات دیگری هم در مسئله تغییرات وجود دارد، یکی این است که بگوئیم عین مطالبی را که در مرحلهٔ پیدایش در آخرین سطح آوردیم، همان را به سطح بالاتر در تغییرات منتقل نمائیم تا ببینیم آیا در سطح پائین ترش می‌توانیم چیزهای خرد تری بیابیم یا خیر؟ اما اگر چنین کاری را انجام دهیم، تقسیمات ما در جدول بهم می‌خورد.

تا اینجا آنچه در مورد تغییرات گفته شود، در مورد تغییراتی بود که موجب توسعهٔ نظام کار ما می‌شد. حال باید دید مفاهیم داخلی این نظام باید چگونه باشد.

آقای دیندار: بحث تغییرات، در قسمت انتزاع ما به الاشتراک اشیاء شکل می‌گیرد و یا اگر بر عکس، بخواهیم از اوصاف به سمت اشیاء بیائیم، اینجا مرحله تبدیل اوصاف فلسفی به اوصاف موضوعی است. حال سئوال این است که در سیر موضوعات عینی، اشیاء عینی و بعد مرحله اوصاف انتزاعی و اوصاف فلسفی، آیا هر هرمی می‌تواند یک چیز باشد یا اینکه هر طبقه از هر هرم یکی از اینها است، یعنی طبقه اوّل پیدایش و طبقه دوّم و سوّم هم تغییرات و تکامل است؟

۲/۲ـ چگونگی نمایش و ترسیم مراحل «پیدایش، تغییرات، تکامل» در برنامه

(ج): اگر در این جدول که سطح اول آن پیدایش و سطح دوّم و سوم آن تغییرات و تکامل است و آن جدولی که طرح بانک است ـ و در آن بدنبال نمایش سیر کار هستید ـ دقت نمائید می‌بینید که آن جدول بصورت عمودی تقسیم شده ولی این جدول بصورت افقی تقسیم شده است که باید ببینید کدام به آن حرف من نزدیک تر است که گفته بودم یک هرم پیدایش است و بالای مخروط است و سه هرم هم در ذیل آن است که تغییرات بوده و نُه هرم در ذیل آن است که تکامل می‌باشد؟ آیا به نظرتان نمی‌رسد که جدول اول به این مطلب نزدیک تر باشد. البته اگر منظورتان نمایش مراحل «تعاقب» کار است، عیبی ندارد که این جدول دوم را مطرح کنیم، اما اگر از «محصول» سئوال شود، باید محصول توسعه یابد، که در اینجا خیلی هم توسعهٔ آن به نمایش گذاشته نشده است، در اینجا سطوح آن مشخص شده است، اما معین نکردید که هرگاه به مرحله تغییرات رسیدید باید هر کدام سه برابر شود و هر کدام به یک هرم تبدیل شود و هرگاه به مرحلهٔ تکامل رسید باید نه برابر شود.

در هر حال هردو جدول صحیح است، یکی برای نمایش مراحل بلوغ است و دیگری برای سطوح توسعه است که جمع ایندو باید به شما کمک نماید تا نمودار، دیاگرام و برنامه ایی را بکشید که در مراحل مختلف و سطوح مختلف جلو می‌رود تا در این صورت هم مراحل و هم سطوح را نشان دهد.

تنها یک ضعف در این نمایش بصورت هرم وجود دارد

و آن این است که ـ باید یک قاعده دیگر هم رعایت شود تا این حل شود ـ در هرم باید در بالای آن یک موضوع باشد و در سطح دوم در ذیل آن یک موضوع، سه موضوع و در سطح سوم هم در ذیل آن سه موضوع، ۲۷ موضوع داشته باشیم؛ ولی اینجا نداریم. به عبارت دیگر باید زیر بخش هریک وصف اولی، سه وصف زیر بخش هر یک وصف دوّمی، ۹ وصف ذکر شود. شاید بپرسید این امر باید تاکجا ادامه یابد؟

(س): تا آنجاکه به موضوعات عینی برسیم.

(ج): احسنت! اما آنجاکه به موضوعات عینی رسیدیم، لزوماً اینگونه نیست. ولی باید ربط...

(س): از ۲۷ وصف به بعد باید به خود موضوعات عینی پرداخت.

۲/۳ـ شناسائی اوصاف و رابطهٔ آنها در مراحل برنامه

(ج): حال اگر بخواهیم کار را دقیق تر نمائیم، می‌بایست در فصل تغییرات رابطهٔ بین مفاهیم فلسفی ـ راکه وصفی هستند ـ و انتزاعی را ببینیم، اشکالی ندارد که سطح پیدایش، کاملاً فلسفی باشد، ولی باید در سطح تغییرات، ربط بین فلسفی و انتزاعی مشخص شود.

(س): حتی در موضوعات عینی هم...

(ج): در موضوعات اجرایی هم بررسی می‌کنیم که ایا منزلت آن، منزلت اجرایی است یا اینکه توصیف آن هم بوسیله وصف اجرایی است؟ یعنی وقتی می‌خواهید آنرا بخوانید بالایی ها را چگونه نسبت به پائینی‌ها معنا می‌کنید؟

(س): یعنی می‌فرمائید باید در سطح پیدایش توصیف آنها فلسفی باشد.

(ج): حالا باید ببینیم در سر فصل هایی که از نظر فلسفی بیان می‌کنیم، چگونه می‌شود که هم سر فصل باشد و هم معنای وصفی را دارا باشد.

۲/۴ـ شناسائی تغییرات مفاهیم طرح تاسیس بانک اطلاعات

در این هرم که شما نوشته اید؛ «طرح تأسیس پایگاه جریان نظام اسلامی توسعه مفاهیم اجتماعی» موضوع چیست؟ موضوعتان ایجاد بانک است؟

(س): موضوع را سطح بندی کرده و بعد فرمودید در حال حاضر موضوع کارمان خود «طرح» است نه تاسیس بانک.

(ج): اگر موضوع کارمان «طرح تاسیس بانک» باشد ـ آنگاه موضوع این طرح، تاسیس بانک خواهد شد ـ آیا در آن مقدورات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی اصل قرار می‌گیرد یا بخش نظری، انسانی و تجربی؟

(س): این بحث در تغییرات است، در مرحله پیدایش «نظری، انسانی و تجربی» را اینگونه ذکر کردیم و در تغییرات آنهم این جدول راکشیدیم.

(ج): البته در این جدول کلمهٔ سرمایه‌ایی را به کلمه ابزاری تبدیل کنید. حال آیا این ۲۷ وصف می‌توانند یک مخروط راکامل نماید یا خیر؟ در اینجا (مرحله تغییرات) به سه مخروط نیاز داریم، آیا می‌توانیم بگوئیم این یکی از آنهاست. آیا می‌توانیم سه قسمت مقدورات را بالای هرم بنویسیم و عوامل را در سطح وسط آورده، آنگاه ضرب ایندو در موضوعات را در سطح پائین بنویسیم تا با این عناوین یک هرم درست شود یا خیر؟ در اینجا می‌خواهیم یک هرم درست کنیم، در بالای هرم، یعنی قسمت مفاهیم پایه نباید سه وصف بیشتر باشد، در قسمت مفاهیم کلان

هم باید ۹ وصف ذکر شود.

(س): این بستگی دارد به اینکه وصف مدلی خود هرم را چه قرار دهیم تا بخواهیم این را معادل آن قرار دهیم.

۲/۵ـ رابطهٔ جدول شناسائی اوصاف طرح تاسیس باکار برگ ارزیابی

(ج): وصف مدلی اینگونه است که تا فلسفه به موضوعات نیامد و در مرحله وصف بود، حتماً از قوانین خودش؛ یعنی تقسیم به ۳، ۹ و ۲۷ تبعیت می‌کند. ولی شما می‌توانید معرفی نامه آنرا در کنارش اضافه نمائید و الا آنچه در متن است، حتماً باید ۳، ۹ و ۲۷ باشد. به عبارت دیگر جدول شاخصه‌ها که الان در آن هستیم که باید برگرفته از سر برگ بانک باشد ـ یعنی کاملترین شاخصه ها در آنجا باشد ـ الان در حال ملاحظه نحوهٔ نسبت آن ها در تکثیر هستید، در آنجا با علائم نشان می‌دادید که اینها درهم ضرب می‌شوند، ولی در اینجا نحوهٔ کثیرش را هم متجسد می‌کنید. مثلاً می‌گوئید سه در سه در سه، ۲۷ خانه اول را درست می‌کند و ۲۷ خانه هم در مرحله بعد هست که در مجموع ۷۲۹ می‌شود و در با ضرب در ۲۷ خانه سوم ۱۹۰۰۰ وصف می‌شود؛ یعنی این سربرگ می‌گوید که در بانک ۱۹ هزار منزلت برای کار کردن وجود دارد. در اینجا در عوض اینکه بگوئیم سه در سه ضرب می‌شود، بصورت هرم آنرا پیاده می‌کنیم و نمی‌گذاریم بصورت علامت زدن صرف باقی بماند.

(س): در آنجا نسبتها مجمل می‌ماند.

(ج): آن کار برگی است که برای معین کردن منزلتها است، یعنی همانند عینکی است که بوسیله آن چیزی را می‌بینید و بر می‌دارید.

(س): یعنی تجزیه می‌کند.

(ج): آن جدولی است که راهنمای شماست. ولی در اینجا نمی‌خواهید جدول راهنما داشته باشید، در اینجا می‌خواهید خود نقش را بکشید نه جدول راهنما! مثلاً بوسیله جدول راهنما، نقشه شهر را می‌خوانند.

(س): پس در اینجا می‌خواهیم کل نقشه را ترسیم کنیم.

(ج): بله! مثلاً در جدول راهنما یک علامت برای بیمارستان و یک علامت برای نیروی انتظامی، مسجد، مدرسه و ... گذاشته اند. اگر فرضاً ۲۷ نوع مسکن و مکان در مساکن و اماکن شهر وجود داشته باشد، نوع سکونتی که مردم در مسجد دارند با نوع سکونتشان در مدرسه تفاوت دارد و هردو هردوی اینها با نوع سکونت در خدمات اداری و بهداشت و ... تفاوت دارد شما در اینجا انواع سکونتها را برای فعالیتهای ذکر می‌کنید که این همان نقشه راهنما می‌شود. آنگاه می‌گوئید این علائم راهنما را در نقشهٔ شهر پیاده کنید و بگوئید کجا مسجد است و کجا مدرسه و بیمارستان و ... است. در اینجا ما می‌خواهیم نقشه شهر کار خود را رسم کنیم که نقشهٔ شهر مان با نقشه راهنما همخوانی دارد، از یک فلسفه می‌آید، گرچه این نقشه تکثیر شدهٔ آن است، اما...

(س): یعنی برای ملاحظه رابطهٔ هرکدام از این خانه ها با مدل، باید به همان کار برگ رجوع شود؟

(ج): باید بعدها آن کار برگ ما را راحت به اینجا برساند، مثلاً اگر به تعدادی از افراد جداولی می‌دهیم که پُر کنند، جداولی را پر می‌کنند که می‌توانند به راحتی از این هرمها به کار برگ و از آن به این منتقل شوند.

(س): آیا اگر هرکدام از این خانه‌ها را بخواهیم به آنجا ببریم، باید آن جدول راهنما به ما کمک کند.

(ج): شاید بگوئید جدول راهنما چه کمکی می‌کند؟ می‌گوئیم در ارزیابی و پر کردن جداول هر سطح، باید معلوم باشد که چه خانه‌هایی را می‌توانید علامت زده و چه خانه‌هایی را نمی‌توانید علامت بزنید. در سطح دیگر هم همین است؛ یعنی در آنجا هم یک خانه‌هایی را می‌توانید علامت بزنید و بعضی از خانه‌ها را هم نمی‌توانید علامت بزنید، در هر سطحی که می‌روید یک دسته علامت می‌خورد. اینکه همه‌اش پر شود، منوط به این است که تمام سر برگها کنار هم گذاشته شود و کل نقشه ترسیم شود.

(س): ما «پیدایش، تغییرات و تکامل» را به دو صورت عمودی و افقی ترسیم نمودیم، کدامیک بر اینجا منطبق می‌شود.

(ج): شما در اینجا شناختی دارید که در حال تکمیل شدن است و این غیر از برنامه است. ما باید بر اساس کاربرگ، در روند شناخت مثلاً بگوئیم این قسمت از پیدایش پر شده است و بعدهم مثلاً بگوئیم در قسمت تغییرات، این قسمت پر می‌شود.

(س): ما در مرحله پیدایش یک هرم کامل را پرکردیم.

(ج): یعنی ذهنیّت شما در مورد یک مطلبی آمد که یک سیری را پیموده است، حال باید بر اساس سربرگ قابل تعریف باشد. داخل هم باید قابل تعریف باشد. البته این بحث باید بعدها انجام شود که آن سربرگ چگونه وسیله خواندن این هرمها می‌باشد و چگونه براین مطابق می‌شود پس این هرمها باید با جزئیاتش ترسیم شود نه اینکه صرفاً با ثبت نمودن علائم از آن بگذریم.

اگر بخواهیم با تمام جزئیات باشد، نتیجه این جدولی که اولین هرم بخش تغییرات را می‌سازد، چه چیزی است؟ بیرونی یعنی اجتماعی، درونی هم بمعنای سازمانی است و ارتباطی هم به معنای هماهنگی و مدیر عاملی است.

۲/۶ ـ شناسائی اوصاف کلان طرح تاسیس بانک اطلاعات در مرحلهٔ تغییرات

حال باید دید تقسیمات اول می‌بایست متوجه مقدورات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی شود یا متوجه بیرونی، درونی و ارتباطی شود.

(س): بنا بر این جدول ما مقدورات را شامل بر عوامل قرار دادیم.

(ج): آیا مقدور به وصف تعریف می‌شود یا به درون و بیرون سازمان؟ یعنی بحث از قدرت است که همان قدرت وحدت می‌باشد. گرچه عوامل، قدرت وحدت اند، اما موضوع وصفشان، وصفی است که هم حاکم بر بیرون و هم حاکم بر درون است. به عبارت دیگر دربارهٔ وصف سیاسی، می‌توان گفت هم درون و هم بیرون را شامل است.

(س): آیا نمی‌توان گفت قدرت نتیجه بیرون و درون است؟

(ج): درون و بیرون روی هم در وحدتی به نام جامعه قرار دارند؛ یعنی یک وحدت بزرگتری دارید که آن وحدت به عوامل سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تقسیم می‌شود. آیا این عوامل وصف بزرگترین تا کوچکترین واحد اجتماعی است؟

(س): بله اینگونه است.

(ج): ولی بیرون و درون، وصف زمانِ جامعه است که در اینجا یک سازمان در کنار جامعه سنجیده می‌شود تا

معلوم شود چه نحوه ربطی دارد؟

(س): یعنی منزلت را می‌بینیم.

(ج): احسنت! بنا بر این اوصاف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مقدم قرار می‌گیرد.

(س): یعنی اوصاف توسعه می‌شود.

(ج): در این صورت آیا کلمه مقدور به این اوصاف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی اضافه شود بهتر است یا کلمه عوامل؟

(س): اگر سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را بعنوان قدرت بدانیم، استفاده از لفظ مقدور بهتر است.

(ج): حال فرض کنیم مقدورات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را بالا نوشتیم. اگر در ستون عوامل «بیرونی، درونی و ارتباطی» را نوشتیم، چه ضعف یا قوّتی دارد؟

(س): معمولاً قدرت را پس از عامل بکار می‌برند، مثلاً می‌گویند عامل سیاسی، یعنی یکسری عوامل است که یکی از آنها سیاسی است، اما با توجه به تقسیمات فوق، خود قدرت به عامل تقسیم می‌شود.

(ج): می‌گوئیم قدرت وصف کل است، یک سهم آن متعلق به جامعه و سهم دیگر آن متعلق به درون و ارتباط است. در این صورت سئوال از موضوع تقسیم به میان می‌آید که آیا خوب است که موضوع تقسیم جامعه باشد یا سازمان؟ پس می‌توان هردو را موضوع قرار دهید. می‌توانید موضوع را جامعه بدانید و اوصاف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را ذکر کنید و تقسیمات فلسفی را اینگونه شکل دهید و هم می‌توان به لحاظ سازمان ملاحظه نمود و در این صورت درون، بیرون و ارتباط آن اصل قرار می‌گیرد.

بهر حال باید دید آیا باید از دیدگاه سازمان تقسیم شود یا از دیدگاه جامعه؟ به نظر می‌رسد در یک مرحله می‌بایست حتماً از دیدگاه جامعه تقسیم شود تا معلوم شود که در جامعه آیا رونق کار فرهنگی بالا است یا پائین است؟ آنگاه در ادامه بگوئیم وضع ما چگونه است، بیرون چگونه است؟ چون ما نمی‌توانیم بریده از شرائط عمل نمائیم، لذا تقسیمات جامعه مقدم قرار می‌گیرد. و تقسیمات اول ما قدرت سیاسی، قدرت فرهنگی و قدرت اقتصادی است. به عبارت دیگر این تفاوت دارد که بانک را در پاکستان، افغانستان، هندوستان و ... بزنید، یعنی سرعت، کار نحوهٔ برنامه ریزی و ... همه چیزش متفاوت می‌شود. لذا باید مقدور سیاسی، فرهنگی و اقتصادی که اوصاف جامعه است، اصل قرار گیرد. مثلاً اگر این تشکیلات بانک خود را در کشوری ببرید که سطح تحصیلات و فهم از دین آنها بسیار کم باشد و کارشان کار ساده‌ای باشد و قدرت تفاهم در آنجا پائین باشد، آنگاه اگر بخواهید یک بانک بسیار قوی و با ابزار کامپیوتری در آنجا تأسیس کنید، شاید اساساً مراجعه کننده نداشته باشید و نتوانید کاری انجام دهید.

پس قدرت، جریان قدرت و تکامل آن اصل است، به عبارت دیگر در ابتدا قدرت جاری در یک نظام و جامعه اصل است، آنگاه می‌گوئیم نظام چه سهمی از آن را داراست و گروههای اجتماعی چه سهمی را از آن داراست؟ ولی اگر از ابتدا خود قدرت و جریان تکاملش را مطالعه نکنیم، بخواهیم بگوئیم از موضع سازمان خودمان، قدرت را ملاحظه نمائیم یا از موضع بیرون آنرا ملاحظه کنیم، این نمی‌شود. لذا می‌گوئیم ابتدا باید نسبت به وحدت کل آن ارزیابی نموده آنگاه وارد بخشها بشویم ولو

اینکه بزرگترین بخش آن دولت باشد و کوچکترین بخش آن هم نظام خانواده باشد، وسط آن هم گروههای اجتماعی خواهد شد.

(س): یعنی ظهور سازمان بسته به قدرت بیرونی است.

(ج): بنا بر این سازمان، بریدهٔ از تعریف کل جامعه قابل تعریف نمی‌باشد. ابتدا باید جامعه را به قدرت توصیف نمائید، آنگاه بگوئید منزلت ما در این جامعه کجاست. مثلاً یک بر آورد ولو اجمالی و ساده می‌کنید و معین می‌کنید که بودجه تخصیص یافته به فرهنگ چقدر است. مردم در فرهنگ چکار می‌کنند و... تا یک جمعبندی می‌کنید که اساساً حساسیتهای خانواده اعم از پدر، مادر و... نسبت به فرهنگ چگونه است؟ آیا مثلاً می‌گویند «کار فرهنگی که کار نیست، کاری کنید که نان و آبی داشته باشد؟» یا اینکه اصرار دارند بچه درس خود را خوب بخواند، حتی در بازیچه سعی می‌کنند، چیزی را پیدا کنند که زمینهٔ درس خواندن او باشد. مثلاً بازیچه رابطه را می‌خرند که وقتی چراغ نان را روشن می‌کند، چراغ گندم هم روشن می‌شود و یا رابطه چرم و کفش را از طریق این بازیچه می‌فهمد و... و این موجب ازدیاد هوش بچه و ملاحظه سنجش و ارتباط می‌شود. پس اینکه خانواده روی بازی هوش توجه کند یا اینکه به بچه هم می‌گوید بدنبال نان در آوردن باش! این نشانگر دو فرهنگ است. البته در مثال فوق گاهی که یک خانواده به بچه می‌گوید «برو بدنبال نون و آب باش» از نظر اقتصادی فقیر هم نیست؛ اما می‌گوید من می‌خواهم بچّه‌ام را از ابتدا کار کشته بار بیاورم. تعریفش هم از کار همین معنای ساده کار؛ یعنی تولید، توزیع و ... است. این خانواده می‌خواهد، بچه اش را با عُرضه بار بیاورد، معنای عرضه را هم در ابراز قاطعیت و هماهنگ سازیهایی می‌داند که نَفَس بچه را می‌بُرد اما هیچ گاه به این فکر نیست که فکر بچه را هدایت نماید.

بهرحال به نظر می‌رسد که اگر مقدورات جامعه را همان سیاسی، فرهنگی و اقتصادی قرار دهید، این مطلب حل می‌شود، اما در این صورت شما مجبورید در عوامل اینگونه بگوئید که بیرون برما یک سهم تاثیری دارد، همانگونه که ما سهم تاثیر داریم و همانگونه که هماهنگی ما هم دارای سهم تاثیر است.

۲/۷ ـ چگونگی شناسائی اوصاف طرح در سه بخش مفاهیم اصولی، کلان، اجرایی

حال در هرمی که کشیدیم، سه هرم در قسمت بالا است، آیا باید در پائین عین همان تکرار شود یا باید تبدیل شود؟ به نظر می‌رسد باید در این زمینه یک قاعده کلی داشته باشیم. آیا قدرت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی هرگاه به سطح پائین تر می‌رسد، باید عیناً تکرار شود و مثلاً بگوئیم قدرت سیاسیِ بیرونی، قدرت سیاسیِ درونی و ارتباطی؟ یا معنای کل این است که اجزاء، خود شان نباشند، بلکه مانند بُردارها باشند، باید منتجه ها در وحدت دیده شود، باید نوع و خصوصیت اجزاء تفاوت داشته باشد. پس عناوینی که در اینجا قرار می‌دهیم از خرد شدهٔ خود آن عناوین باید باشد یا باید عناوینی در سطح پائین تر باشد، تا منتجهٔ آنها عناوین بالاتر بشود.

(س): سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مفاهیم اصولی ما هستند.

(ج): اینها مفاهیمی هستند که ابعاد وحدت جامعه است. آیا در مفاهیم ردهٔ دوم باید عین همین تکرار شود.

یعنی مانند تقسیمات انتزاعی که می‌گویند جنس و نوع و فصل باید همان جنس را در تقسیم حفظ کنیم و بگوئیم جسمٌ، نامیٌ و متحرک بالاراده؛ یعنی قیدهایی را به قید اول اضافه نمائیم.

(س): اگر اینگونه باشد، انتزاع ادامه می‌یابد و به موضوع عینی نمی‌رسیم.

(ج): در این صورت اگر لقب انتزاع هم به آن ندهیم، هرچه وصف را ریزتر نمائیم، آیا تقسیمات نشان می‌دهد که جزء یک کل باشند، یا از منزلت کل در حال ملاحظه تقوم کل به اجزاء هستید؟ اینکه منزلت کل متقوم به اجزاء باشد، بمعنای این است که همان اوصاف مرتباً خرد شود. شکل آن از نظر قید زدن همانند خرد کردن انتزاعی هست، ولی نحوهٔ تقسیم آن همانند تقسیم انتزاعی نیست تا کل و مصداق را به آن اطلاق نمائیم چون هرگاه شما از بالا به طرف پائین سیر کرده و تقسیم می‌کنید، نمی‌گوئید این قسمت از قسمت دیگر بریده مطلق است. ما با قیودی که داریم عنوانهایی را که در کنار یکدیگر و بصورت هم عرض بوده و در طول عنوان اوّلی هستند، پیدا می‌کنیم. مانند مفهوم «مقدورات سیاسیِ بیرونیِ انسانی»، می‌گوئیم این با مقدورات «سیاسی درونی انسانی» قسم و قسیم است که از قبیل جنس و فصل نیستند. ولی آنچه محرز است این است که وقتی از بالا به پائین می‌آیند، تقوم کل را می‌بینید، ولی اجزاء را بطراف بالا نمی‌بینند. در دیدن اجزاء باید چیزهای دیگری را ذکر کنید که منتجهٔ آنها این کل شود. ـ رابطهٔ این اجزاء با کل با بیان مثلی

(س): یعنی وصف مشترکشان کل می‌شود.

(ج): یعنی سهم تاثیر شان روی هم یک منتجه را تحویل می‌دهد.

(س): اینجا مسئله جزء و کل می‌ماند.

۲/۸ـ بررسی رابطهٔ اجزاء کل در شناسائی اوصاف یک کل

(ج): یک مثال در این رابطه عرض می‌کنم، مثلاً صدای من یک حرکت مکانیکی (تموج در هوا) ایجاد می‌کند و به صفحهٔ میکروفن می‌خورد و به یک حرکت مغناطیسی تبدیل می‌شود. روی نوار امواج مغناطیس اثر می‌گذارد، ولی هرچه که به آن گوش بدهید، چیزی از هِدیا نوار به گوش شما نمی‌رسد، ولی آن حرکت مغناطیسی قابلیت تبدیل وارد. وقتی کل را نگاه می‌کنید در مرحلهٔ تبدیل، به یک وصف خاصی تبدیل می‌گردد که اولاً سه وصف کل (سیاسی، فرهنگی و اقتصادی) به نحو اشاعه همانند وزن و حجم و تغییر در کل آن هست. ثانیاً: وقتی به اجزاء می‌نگریم مثلاً نوار و حرکت آنرا ملاحظه می‌کنید و یا هد و اثر گذاری و اثر پذیری اش را می‌بینند، مقاومتها، ترانسیستورها و... را که می‌بینید، کارهایی می‌کنند که هر کدام جداگانه، بمعنای حرف زدن نیست؛ اما راندمان کلی‌اش ضبط و یا پخش است. پس هرکدام از اجزاء یک کار آمدی خاص و یک بُردار ـ و نرژی و تاثیر خاصی براین جریان رفت و برگشت صدا و اثری که به این دستگاه (میکروفن) تا ضبط و از ضبط تا پخش است ـ دارد.

(س): یعنی هر جزء از کل را می‌توان بوسیلهٔ وصف با تمام قیودش بیان نمود.

(ج): هرجزء از وصف با تمام قیودش، معرّف نحوه تقومش به کل است و هر جزء خودش از منزلت خودش باید به وسیله خصوصیاتی که آنرا از اجزاء دیگر جدا می‌کند و خصوصیتی که صحیح است به آن نسبت دهید،

در نظر گرفته شود نه به ارتباطش به وحدت؛ یعنی تعدّد و تنوّع اجزاء و تعیّن آنها منحل در کل نباید به نحوی باشد که هیچ خصوصیت دیگری نداشته باشند، جزو خصوصیت رابطه ایی که از کل آمده است.

(س): یعنی هم تعین استقلالی دارند وهم تعین تقوّمی!

(ج): باید بین درون و بیرون نسبتی برقرار باشد، اگر بنا باشد که وصف بالایی را مقید کنید تا پائین بیائید، معنایش این است که گویا همهٔ مجموعه از بیرون هست و خود این هیچ نیست.

پس در قید زدن اولاً باید سنخ آن از سنخ ابعاد کل باشد و در ثانی وقتی ریز می‌شود باید معرّف ریزترین از نظر ارتباط با کل باشد. اینکه می‌گوئیم از نظر ارتباط به کل، بمعنای خود آن شیی نیست. چون هر شیی یک طرفش ارتباط به کل است که منزلت آنرا تعریف می‌کند و یک طرف آن هم آثار درونی خود شیی (است، اگر بحث از آثار درونی هم به میان آمد، آنگاه باید بتوانید خودش بنفسه را هم پیدا نمائید.

(س): در شناسایی باید هر دو طرف را بشناسیم.

(ج): احسنت! شناخت منزلت تنها کافی نیست، باید خودش را هم بشناسید تا بتوانید آنرا در آن منزلت قرار دهید. مثلاً می‌گوئیم مقام نخست وزیری اختیارات زیادی دارد، ولی شایستگی تصدّی آن مقام هم برای فرد لازم است و الا اختیارات زیاد در دست فرد نالایق نمی‌تواند منشأ بهروری کامل باشد.

«وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ»

جلسهٔ ۱۳

زمینهٔ آشنایی با

طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۴/۲۶

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

بررسی و بکارگیری اصول و روشهای تبدیل اوصاف، از اصولی به کلان و از کلان به خُرد در طرح تأسیس بانک

فهرست:

۱ـ تحلیل ارتباط و تناسب مرحلهٔ پیدایش با مرحلهٔ تغییرات در طرح تأسیس ۱

۱/۱ ـ بررسی مسیر و آیین بحث در باره طرح تأسیس ۱

۱/۲ـ تفاوت سر فصلهای طرح تأسیس با سر فصلهای فعالیت بانک ۱

۱/۳ـ تغییرات سر فصلهای طرح تأسیس در تناسب با مرحله پیدایش ۲

۱/۴ـ ضرورت تناسب تغییرات با مرحله پیدایش ۳

۱/۵ـ ضرورت تکمیل صحیح جدول پیدایش پیش از تغییرات ۳

۱/۶ـ روش تکمیل جدول پیدایش تاتبدیل آن به مفاهیم عینی ۴

۲ـ بررسی اصول و روش تبدیل وصف و موضوع به یکدیگر ۴

۲/۱ـ چگونگی دسته بندی و تبدیل موضوعات عینی به اوصاف منطقی ۴

۲/۲ـ تفاوت وصف منطقی موضوعات با مابه‌الاشتراک انتزاعی آنها ۵

۲/۳ـ آیین دسته‌بندی نامهای انتزاعی موضوعات در اوصاف منطقی ۶

۳ـ تکمیل هرم طرح تأسیس در مرحلهٔ تغییرات ۶

۳/۱ـ تغییرات سر فصلها و سیاستهای طرح تأسیس ۶

۳/۲ـ تغییرات اهداف طرح تأسیس ۶

۴ـ تعیین و تحلیل اوصاف موضوعات اجرایی از هرم طرح تأسیس ۷

۴/۱ـ شیوه تبدیل و افزایش مفاهیم از اصولی به کلان و خرد در مراحل پیدایش، تغییرات، تکامل ۷

۴/۲ـ تحلیل «درون، بیرون، ارتباط» بعنوان محدودهٔ موضوعات اجرایی ۸

۴/۳ـ تحلیل اوصاف «انسان، ابزار، امکان» به عنوان انواع موضوعات اجرایی ۹

۴/۴ـ تحلیل اوصاف «نیازهای تکاملی، اجتماعی، فردی» بعنوان موضوعات مقدورات ۱۰

۴/۵ـ تفاوت شکل گیری موضوع زیر بخش مقدورابات موضوع کلی بانک ۱۱

۴/۶ـ چگونگی تبدیل و تکثیر سر فصلها به موضوعات اجرایی (خرد) ۱۲

۵ـ چگونگی ترسیم نسبتها در طرح تأسیس ۱۳

۵/۱ـ نسبتهای ترسیمی «مفاهیم اصولی، کلان، خرد» با «مراحل پیدایش، تغییرات، تکامل» ۱۳

۵/۲ـ رابطه ترسیمی مفاهیم طرح تأسیس با کار برگ زیر ساخت بانک ۱۳

۶ـ و تحلیل اوصاف فعالیتهای اجرایی از هرم طرح تأسیس ۱۴

۶/۱ـ تحلیل «اجتماعی، سازمانی، فردی» بعنوان اوصاف محدودهٔ فعالیتهای اجرایی ۱۴

۶/۲ـ تحلیل «هدایت، سازماندهی، مدیریت» بعنوان اوصاف انواع فعالیتهای اجرایی ۱۶

۶/۳ـ اهمیت پیشنهادات در شکل گیری طرح ۱۶

۶/۴ـ تحلیل خصوصیات فعالیتهای اجرایی بانک ۱۷

نام جزوه :	زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات	کد بایگانی کامپیوتری :	۰۱۰۵۸۰۱۳
اسـتاد :	حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه :	۷۵/۰۴/۲۶
عنوان گذار :	برادر محمد دیندار	تاریخ انتشار :	۷۵/۰۵/۰۲
ویراستـار :	برادر یوسف حسین‌نژاد	تیـراژ :	۲۰ نسـخه
حروفچینی :	نمونه سازان . پاساژ قدس ، پلاک ۱۴۶	نوبت تکثیر:	اول

بسم الله الرحمن الرحیم

بررسی و بکارگیری اصول و روشهای تبدیل اوصاف، از اصولی به کلان و از کلان به خُرد در طرح تأسیس بانک

۱ـ تحلیل ارتباط و تناسب مرحلهٔ پیدایش با مرحلهٔ تغییرات در طرح تأسیس

۱/۱ ـ بررسی مسیر و آیین بحث در باره طرح تأسیس

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: بحث امروز این است که ابتدا روشن شود، چگونه این هرم به این شکل و در سه سطح تنظیم می‌شود؟ و چگونه وارد این جدول شده و آنگاه این جدول هم چگونه به نظام تعریف وارد می‌شود؟ سپس نظام تعریف هم چگونه به نظام اصطلاحات مرتبط خواهد شد؟ در اینجا بجای اینکه مطلب را به صورت تئوری و فلسفی بیان کنیم، برای سهولت انتقال مطالب و برای اینکه همراه بحث، کار عملی هم باشد، با مثال و ارائه نمونه وارد بحث می‌شویم و این بهتر از این است که بخواهیم ابتدا اصل بحث را به صورت فلسفی بیان کنیم و بعداً بحث را بر مثال تطبیق دهیم. مهمترین کاری را که باید برادران دست اندر کار تأسیس بانک انجام دهند، این است که بتوانند یک بار بکار گیری جدول نظام تعریف و معادله را در تنظیم اطلاعات تجربه نمایند، این هم می‌تواند نشانگر کار آمدی آن مباحث در یک نمونه باشد و هم موجب درک اجرایی؛ همراه درک نظری آن مباحث می‌شود. درک نظری و عملی با درک نظری صرف تفاوت زیادی دارد. اگر کسی هم علم طب را به صورت تئوری بیاموزد و هم در اجرای آن کار نموده و در عمل اثرات نظریات طبّی را مشاهده نموده و کنترل نماید، این خیلی تفاوت دارد با کسی که فقط مطالب علم طب را حفظ نماید.

۱/۲ ـ تفاوت سر فصلهای طرح تأسیس با سر فصلهای فعالیت بانک

حال باید در هرم پیدایش دقت نمائیم، در هرم پیدایش می‌بایست در موضوعات ابتدا یک موضوع اصلی داشته باشیم که در یک مرحلهٔ به سه و در مرحله دیگر به ۹ و در نهایت به ۲۷ موضوع تبدیل گردد. در این هرم، در بالا بحث ضرورت درج شده که خلاء یک امر را نشان می‌دهد، سه عنوان بعد از آن آمده که یکی طرح تاسیس، دیگری استراتژی و سومی هم هدف بانک است. سر فصلها، هم باید سه چیز بایست این سه رامعین نمائیم.

باید دقت داشته باشید که حتماً برنامهٔ فعالیت بانک دارای سه بخش است

۱ـ علوم نظری

۲ـ علوم ارتباطی

۳ـ علوم تجربی، باید آیا در طرح تاسیس هم می‌توان همین سه بخش را قرار داد!؟ چون برنامهٔ تاسیس بانک غیر از برنامهٔ فعالیت بانک است ـ گرچه بریده از هم نیستند ـ در این صورت آیا بهتر است که در اینجا بنویسیم، «مقدورت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» یا «پایگاه نظری، ارتباطی و تجربی» بهتر است؟ البته وارد بانک که شوید می‌بینید یک معاونت آن در امور نظری کار می‌کند و دو معاونت دیگر آن هم در امور تجربی و ارتباطی (انسانی) کار می‌کند؛ یعنی این مربوط به زمانی است که بانک تأسیس شده و آماده کار شده است. اما آیا این سه معاونت یاد شده، به مقدورات انسانی، ابزاری و امکانات نیاز ندارند، تا ما بگوئیم در سر فصلهای کلان در مرحله پیدایش صرف نظر از چگونگی فعالیت، می‌بایست مقدورات مورد نظر باشد؟ حال اگر چنین چیزی بگوئیم باید آن موضوعاتی که در سطح اجرا قرار گرفته است، در مرحله پیدایش در سر فصلها قرار گیرد.

۱/۳ـ تغییرات سر فصلهای طرح تأسیس در تناسب با مرحله پیدایش

در هر حال باید دید در تغییرات چه اموری قرار می‌گیرد؟ می‌گوئیم حتماً عنوان مقدورات، ابزار و امکانات عام تر از مقدورات انسانی و تجربی و نظری است. اگر بخواهیم از کلی به طرف پائین سیر کنیم، می‌بایست لفظ مقدورات را قرار دهیم. نکته دیگر این است که اگر لفظ مقدورات را قرار دادیم، آیا آنگاه سیاستها باز همین گمانه و گزینش و تناسب می‌شود یا باید از عناوین عامتری استفاده نمائیم؟ به عبارت دیگر اگر بخواهیم ازنقطه نظر پیدایش، عناوین را تنظیم کنیم ـ یعنی بگوئیم عامترین و مجمل ترین عناوین در مرحلهٔ پیدایش است ـ نتیجه چه می‌شود؟ اگر بخواهیم لفظ مقدورات را قرار دهیم، باید دید مقدوراتِ چه چیزی مراد است؟ و قدرت برای چه نوع فعالیتی مدّ نظر است. «گمانه، گزینش و تناسب» فعالیتهایی هستند که عمومیتشان شامل بر هر سه بخش است و می‌توانیم عام بودن آنرا ملاحظه کنیم. اما دیگر بر این اساس اهداف بانک، «تولید طرح پایگاه نظری، انسانی و تجربی» نخواهد شد. بنا بر این بذهن می‌رسد در این هرم پیدایش، وسطی ثابت ماند، ولی اولی تغییر کرد. سئوال دیگر این است که بانک در کلی ترین وجه ممکن، در سومین قسمت می‌بایست چه کاری را انجام دهد؟

برادر دیندار: ما در قسمت تغییرات، مطالب قبلی شما را در جدولی منعکس کردیم.

(ج): شما در این جدول، مقدورات را ابتدا و عوامل (بیرونی، درونی و ارتباطی) و انسان وابزار و جاری را بعد از آن ذکر کردید. حال باید ربط آنرا به بالایی تمام کنید.

(س): مگر این همان تغییرات سر فصلها نیست.

(ج): مسئله این است که تناسب این تغییرات را چگونه به اثبات برسانیم؟

(س): تناسبش را با کدام قسمت به اثبات برسانیم.

(ج): باید تناسبش با مرحله پیدایش مشخص شود تا معلوم شود ربط پیدایش به تغییرات چگونه است؟ یعنی اگر مقدورات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را در اینجا بیاوریم و در قسمت پائین امور کلان تری را ذکر کنیم تا سیر

از اجمال به تبیین حفظ شود، این چگونه است؟ به نظر می‌رسد که قاعده این است که باید در مرحله پیدایش، کلی ترین و مجمل ترین عناوین یافت شود، اما در تغییرات در حین تغییر یک درجه این اوصاف توسعه می‌یابد. به عبارت دیگر مرحله پیدایش همان مرحلهٔ تکیف است که در مرحله تغییرات، رابطه آنرا با امور دیگر دیده و آنرا توسعه می‌دهید.

۱/۴ـ ضرورت تناسب تغییرات با مرحله پیدایش

(س): آیا احتمال تغییر کامل این اوصاف در مرحله تغییرات وجود دارد؟

(ج): اساساً نباید تغییرات بگونه‌ایی باشد که آنرا کلاً دگرگون کند تا دیگر مرتبط به این تکیف نباشد! چون حتماً تغییرات بدنبال یک پیدایشی است.

(س): اگر مرحله پیدایش غلط بود، باید چه کرد؟

(ج): در این صورت باید بدنبال پیدایش دیگری برویم. پیدایش در مرحله تغییرات، تغییر خواهد، کرد اما باید این تغییر شیء همراه با یک گونه توسعه باشد تا ارتباط آن با دیگر اشیاء معین شود، به عبارت دیگر در اینجا به قول معروف کمی زیر و رو می‌شود نه اینکه کلاً عوض شود. مثلاً وقتی دانه گندم را می‌کارید در آن یک تغییراتی رخ می‌دهد، چون جوانه می‌زند و صورت گیاهی به خود می‌گیرد و ... در اینصورت شما می‌گوئید درست است که حصول این تغییرات (بوجود آمدن جوانه) هویت گندم را تغییر داده است، ولی در هر حال، نتیجه این تغییر و نمو، عدس که نمی‌شود، بلکه در نهایت گندم ببار می‌آید. درست است که ساقه و سایر اجزاء گیاه گندم، خود گندم به حساب نمی‌آید، اما اینگونه نیست که بگویند این ساقه عدس است.

(س): گاهی ذهن انسان در مرحله تکیف و پیدایش، احتمالات بعیدی را تحویل می‌دهد.

۱/۵ـ ضرورت تکمیل صحیح جدول پیدایش پیش از تغییرات

(ج): شما بعدها می‌خواهید دیگران را هدایت کنید، یعنی می‌گوئید من یک زمینه را فراهم می‌کنم دیگران احتمالات خود را مطرح کنند، بعد زمینهٔ و جدول دیگری مطرح می‌کنم تا گزینش برای دیگران آسان شود، آنگاه جدول دیگری درست می‌کنم تا دیگران بتوانند تناسب را برقرار کنند، در این سه مرحله بوسیله سه جدول دیگران را کمک می‌کنید، در اینجا نمی‌توانید بگوئید وقتی مرحلهٔ پیدایش را وارد جدول می‌کنم با جدول گزینش هماهنگی ندارد.

(س): ما الان در مرحله‌ای هستیم که زمینهٔ پیدایش خیلی ضیق است، چون هنوز آن زمینه درست نشده است.

(ج): بله! ما الان در مرحله‌ایی هستیم که نمی‌دانیم پیدایش چیست؟ لذا در این مرحله تبدّل خود این را هم می‌پذیریم، اماوقتی پیدایش حذف شد باید بدنبال پیدایش جدید باشید.

(س): پس حتماً ما به یک مرحله‌ای به عنوان پیدایش نیاز داریم.

(ج): بله! به جدول پیدایش یا اجمال یا تکیف ابتدایی نیاز داریم.

(س): پس ما پیدایش غلط را نمی‌پذیریم، بلکه پیدایش بمعنای اجمال را می‌پذیریم.

(ج): بله! پیدایش بمعنای اجمال است که بعدها بوسیله جدول می‌خواهید دیگران را هم هدایت کنید. البته الان آن

جدول را در اختیار ندارید، ولی جهت گیری جدول را می‌دانید.

۱/۶ـ روش تکمیل جدول پیدایش تاتبدیل آن به مفاهیم عینی

ما فعلاً این جدول (پیدایش) را تغییر می‌دهیم، باید در تغییرش کاری کنیم که در پائین جدول سه تا ۹ تایی (۲۷ وصف) ذکر شود تا وقتی آن سه تا ۹ تایی به مرحله بعد رسید، جایگاه آنرا معین کنیم. به عبارت دیگر اگر ۹ تای اول، دوم و سوم در خودش ضرب شود، سه تا ۸۱ وصف درست می‌شود که باید آن را در این خانه ها قرار دهیم، بعد باید معلوم نمائیم که وقتی این اوصاف در این خانه قرار گرفت، چکار کنیم و چه ترتیبی به آن بدهیم؟ پس از آن هم باید ببینیم چند جدول داریم؟ مثلاً اگر تا اینجاکه سه تا ۲۷ وصف است، باید نتیجه‌اش جدول شاخصه‌های جدول تعریف باشد، این غیر از جدول عناوین است، چون همیشه عناوین ۲۷ عنوان بوده و شاخصه ۸۱ عدد می‌باشد، اما باید دید این ۸۱ عدد در پایان به چه اندازه کثرت بپذیرد تا به مفاهیم عینی تبدیل شود.

(س): آیا باید خود موضوعات، عینی شود یا اوصاف آنها عینی شود؟

(ج): باید از بالا که نگاه می‌کنیم اوصاف بوده و از پائین که نگاه می‌کنیم موضوعات باشد.

۲ـ بررسی اصول و روش تبدیل وصف و موضوع به یکدیگر

۲/۱ـ چگونگی دسته بندی و تبدیل موضوعات عینی به اوصاف منطقی

(س): لزوماً نباید تعداد موضوعات به تعداد اوصاف باشد.

(ج): ولی نام انتزاعی آنها باید حتماً باشد. نام غیر از اوصاف است.

نام را از دسته بندیهای کلان انتزاعی بدست می‌آورید؛ یعنی از مابه‌الاشتراکها بدست می‌آورید که مصادیقش از قبیل کل و مصداق باید خصوصیت عینی بوده تا قابل نشان دادن باشد. مثلاً بخش صنعت، بخش خدمات و... را بعنوان اوصاف سیاسی یا فرهنگی و اقتصادی نمی‌شناسید، این را بعنوان اوصافی نمی‌شناسید که از بالا بطرف پائین سیر می‌کند، بلکه باید نسبت بین آن اوصاف را تحویل دهد. تبدیل مابه‌الاشتراک موجب می‌شود که به مفاهیم انتزاعی یا مفاهیم کلان تغییر یابد، حتماً دسته‌بندی مفاهیم انتزاعی سه تا سه تا است؛ یعنی بگونه‌ایی ما به الاشتراک را ملاحظه می‌کنیم که اگر یک ۴ تا و یک ۲ تا داریم، خصلت ۴ تا دیده می‌شود و مابه‌الاشتراک آن هم دیده می‌شود که این ۴ تا فرضاً درکنار آن ۲ تا به یک عنوان تبدیل خواهد شد و آن ۲ تا هم به یک عنوان دیگر تبدیل می‌شود که هیچ کدام سه تایی تقسیم نشده‌اند، ولی عناوین باید سه تایی باشند، مثلاً در ۱ ، ۲ ، ۴ ـ که از یک چیزی ۴ تا داریم و از یک چیزی ۲ و از دیگری یکی داریم ـ هیچ کدامشان بر اساس مقسم سه نیستند، ولی می‌توانید شما از دیدگاههای مختلف مابه‌الاشتراک یک شیی را ببینید. مثلاً می‌توانید از منزلت حجم بگوئید چه چیزهایی حجمش بیش از یک فوت مکعب است که این یک گونه دسته‌بندی است و همچنین می‌توانید بر اساس وزن تقسیم کنید و بگوئید که مثلاً چه چیزی بیش از ۵ کیلوگرم وزن دارد، قطعاً اشیایی که در این دسته‌بندیها قرار می‌گیرند، متفاوت خواهد شد.

(س): آیا در آنجا که نام گذاری می‌کنند، خود نام

گذاری یک نوع طبقه‌بندی نیست.

(ج): بله! ولی نام گذاری، طبقه نبدی «انتزاعی» است که انتزاع نسبت به اوصاف، رابطه واقع می‌شود، آن اوصاف نسبت بین آن ما به الانتزاعها می‌باشد. بعد از اینکه شما تنظیم کردید، این نسبت «واقعی» هم خواهد شد، چون بر اساس نسبت می‌گوئید به این ۴ سهم پول بدهید، وقتی این پول را به آن تخصیص دادید، عملاً آن بخش نسبت به بخشهای دیگر تقویت می‌شود، آنگاه منتجه روی ۴ قرار می‌گیرد؛ یعنی یک پرداخت دارید و یک دریافت، وقتی به یک صفت پرداخت بیشتری داشتید، طبیعتاً دریافت بیشتری هم از آن صفت خواهید داشت، مگر اینکه در انتخاب اعضاء ما به الاشتراک دچار غفلت شده باشید، یا اینکه منزلت ما به الاشتراک پائین تر باشد.

(س): مشکلی که این جا هست تطبیق اوصاف به مصادیق است.

(ج): سئوال این است که اولاً: چگونه درست نام گذاری کنیم و نامهای انتزاعی درستی داشته باشیم؟ ثانیاً: چگونه باید نسبت بین آن نامها متناسب با اوصاف باشد؟

(س): آیا باید متناسب باشد یا مطابق؟

(ج): باید متناسب باشد تا در جریان تکامل میل به تطابق یابد و الا هیچ گاه مطابق نخواهد شد، در تخمینی که اینجا بین دسته بندیها ذکر می‌کنید، باید از خصلتی که در اوصاف ذکر می‌شود، یاری بطلبید.

به عبارت دیگر درست است که خود وصف در مابه‌الانتزاع نمی‌آید، ولی ما به الاشتراک را هدایت می‌کند. بنا بر این از بالا که به طرف پائین می‌آئید باید یک جدول شما، جدول اوصاف باشد.

(س): آیا هیچ گاه ما به الاشتراک به ما وصف تحویل نمی‌دهد.

۲/۲ـ تفاوت وصف منطقی موضوعات با مابه‌الاشتراک انتزاعی آنها

(ج): همیشه «نسبت» بین مابه‌الاشتراک به ما وصف تحویل می‌دهد نه خودش! کار آمدی اش در مجموعه بمعنای وصف است. مفهوم خودش بصورت بریده از سایر بخشها هرگز وصف نخواهد بود، اما کارآمدی‌اش در مجموعه حتماً وصف می‌باشد.

(س): گاهی ممکن است نامها و اوصاف مشابه به نظر برسند و همین موجب غفلت شود.

(ج): وقتی ما «وصف» را اطلاق می‌کنیم که یک عضو را در مجموعه دیده و سهم تاثیرش را ملاحظه نمائیم. «انتزاع» هم زمانی استعمال می‌شود که یک چیز را از بقیه بریده و متنزع می‌کنیم. انتزاع، ما به الاشتراک و مفهومی است که از مشترکات یک مجموعه افراد اخذ می‌شود، حتی گاهی از ما به الاشتراک این شیی با سایر اشیاء انتزاع می‌گردد، چه رسد به اینکه بخواهیم بگوئیم این ما به الاشتراک با دسته‌های دیگر چه نسبتی دارد. مثلاً وقتی حجم این لیوان را ارزیابی می‌نمائیم، حتی از وزن آن چشم پوشی می‌کنیم، چه رسد به اینکه بخواهیم نسبت بین حجم این و وزن یک چیز دیگر را ملاحظه نمائیم.

برادر رضوی: وقتی ما به الاشتراک اخذ می‌شود، این مفهوم انتزاعی عیناً ما به ازای خارجی ندارد، بلکه دارای مصادیق است، مثلاً ۱۰۰ موضوع عینی را در ۵ یا ۶ دسته تقسیم می‌کنیم، وقتی بین این دسته‌ها نسبت هایی را برقرار می‌کنیم، بمعنای این است که آنرا در یک مجموعه دیده‌ایم که در اینصورت اوصاف بدست می‌آید.

(ج): احسنت! هرگاه دسته بندی می‌کنیم ـ یعنی انتزاعها و نامهایی که قرار می‌دهید ـ باید تعداد آن حتماً متناسب با تعداد اوصاف باشد، باید تعداد را روی ۳، ۹، ۲۷، ۸۱، ۲۴۳ و ۷۲۹ و ... تنظیم نمائید.

۲/۳ـ آیین دسته‌بندی نامهای انتزاعی موضوعات در اوصاف منطقی

حال خوب است در مرحله پیدایش یک قاعده بیان کنیم و بگوئیم در پیدایش قاعده، مفاهیم در کمال اجمال است که سیر از شاملترین بطرف مشمول ترین است و ضمناً باید در اینجا اوصاف ذکر شود. حال آیا این اوصاف باید آنقدر کلی باشند که هیچ ارتباطی هم به بانک نداشته باشد؟ می‌گوئیم؛ خیر! باید مرتبط به بانک باشد، نکته دیگر این است که اگر قرار باشد ربطی باشد، باید در حین نوشتن اوصاف به موصوفشان نظر داشته باشیم، هر چند از طریق وصف نگاه می‌کنیم نه عنوان انتزاعی!

۳ـ تکمیل هرم طرح تأسیس در مرحلهٔ تغییرات

۱/۳ـ تغییرات سر فصلها و سیاستهای طرح تأسیس

حال ما مقدورات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را زیر سر فصلهای مرحله پیدایش قرار می‌دهیم، در این صورت در ذیل مرحلهٔ سیاستها هم گمانه، گزینش و تناسب را بعنوان سه فعالیت در بانک قرار می‌دهیم؛ یعنی باید بانک قدرتهایش را در سه گونه فعالیت فکری بکار ببرد، چون بانک می‌خواهد جریان تفاهم را به ثمر برساند که در اینجا نوشته ایم «تأسیس پایگاه جریان نظام توسعه مفاهیم»، یعنی بدنبال توسعه مفاهیم هستیم، بانک بدنبال گسترش علم است به عبارت دیگر بانک بدنبال توسعه تفاهم اجتماعی و ارتقاء آگاهی اجتماعی است، چون آگاهی وسیلهٔ تفاهم می‌شود. در هر حال فعلی که باید در بانک صورت گیرد یکی گمانه است و دیگری گزینش گمانه و در نهایت تناسب است، هرگاه کار به تناسب رسید، آنگاه علم و قاعده پیدا می‌شود، گمانه اولین مرحله پیدایش است.

۲/۳ـ تغییرات اهداف طرح تأسیس

حال آیا می‌توانیم در ذیل اهداف، بگوئیم گمانه پیدا نمی‌شود مگر اینکه انگیزه توسعه یابد؟ یعنی بگوئیم اینکه می‌گویند محقق دارای یک عشق و میلی است که علت تحقیق اش می‌شود، آن میل همان انگیزه است تا بگوئیم باید در جامعه انگیزه توسعه یابد. به عبارت دیگر در این مرحله باید ببینیم چه چیزی هایی برای پیدایش «گمانه، گزینش و تناسب» لازم است؟ می‌گوییم آن چیزی که برای وجود اینها لازم است، همان است که باید بوسیله اینها کامل گردد. به عبارت دیگر هدف از اینها آن چیزی است که مولّد خود اینهاست.

برادر دیندار: یعنی هدف دارای دو بعد است.

(ج): یعنی در عین اینکه به این کمک می‌کنیم تا تفاهم پیدا شود، باید آن تفاهم یک باز خوری داشته باشد تا اینها را قوی کند. آیا می‌توانیم «انگیزه، اندیشه و انجامی» را که قبلاً در قسمت فرهنگ ذکر می‌کردیم، اینجا قرار دهیم و بگوئیم هدف ما توسعه انگیزه است؟ شاید بپرسید انگیزه چه امری مقصود است؟ می‌گوئیم طبیعتاً انگیزه فرهنگی است، ولو مقدورات سیاسی هم که مطرح باشد، در نهایت مقدورات سیاسی فرهنگ خواهد بود، بعد توسعه اندیشه یعنی عمل سنجش را نوشته و آنگاه انجام را بنویسیم؛ یعنی باید عمل فرهنگی را انجام دهد. در هر حال ما الان در جدول پیدایشی هستیم که سعی داریم در آن عامترین

اوصاف را بیاوریم تا در مرحله تغییرات هم آنرا توسعه داده و هم تکامل دهیم.

(س): اگر انگیزه، اندیشه و انجام از اهداف خود طرح تأسیس باشد باید دقیقاً این سه، هدف نهایی را نتیجه دهد.

(ج): یعنی گاهی در برنامه فعالیت بانک می‌گوئید «تاسیس بخش نظری، انسانی و تجربی» ولی یک وقتی هم می‌گوئید، ما عامتر از این هم داریم مثلاً مقدورات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و گمانه گزینش و تناسب و انگیزه، اندیشه وانجام را هم داریم.

۴ـ تعیین و تحلیل اوصاف موضوعات اجرایی از هرم طرح تأسیس

۴/۱ـ شیوه تبدیل و افزایش مفاهیم از اصولی به کلان و خرد در مراحل پیدایش، تغییرات، تکامل

(س): مگر نباید در قسمت سر فصلها و اهداف، ما سر فصلهایی را ذکر کنیم که این سر فصلها دقیقاً درون همان مجموعه طرح ما باشند و اهداف هم اهدافی باشند که جمع آن اهداف، هدف نهایی را معین کند؟

(ج): مهم این است که در چه مرحله‌ایی این مطلب صادق است؟ یعنی در درموضوعات مرحله پیدایش باید از خرد به کلان و در نهایت به یک موضوع تبدیل شود؛ این در چند سطح قابل رؤیت است. می‌توان گفت این ۲۷ هرم خرد به سطح کلان (۹ هرم) رسیده و در نهایت به یک هرم و موضوع می‌رسند و هم می‌توان گفت که در این سطح (سطح اول که یک هرم هست) در سطح خیلی کلی به بانک نظر می‌کنیم، اما در سطح دوم (که ۹ هرم است) بصورت مبسوط تر نظر کرده ـ ولو اینکه اینجا هم با اوصاف به بانک نگاه می‌کنیم ـ ولی در آخرین سطح (که ۲۷ هرم هست) کاملاً مبسوط می‌شود، در اینجا هم که آنرا مبسوط می‌بینیم، سه سطح سراسری دارید، مثلاً درست است که در یک قسمت ۹ هرم دیده می‌شود، اما سه هرم از آن، در جایگاه موضوع است و سه هرم در جایگاه فعالیتها و سه هرم دیگر هم در جایگاه مقاصد و محصولات است.

(ج): مگر نباید همیشه مرحلهٔ پیدایش، اجمال همان مرحلهٔ تغییرات باشد؟

(س): بله! ولی وقتی گسترش می‌یابد، نباید تعددش همانند قبل باشد، نباید رشدش کمّی تنها باشد. حسّاسترین قسمت این بحث همین است که آیا در «پیدایش، تغییرات و تکامل» تعداد اوصاف تغییر نمی‌یابد و تنها هرچه جلوتر می‌رود، روشنتر می‌شود یا بنا بر اصل وحدت و کثرت در جدول تعریفمان، هرگاه به طرف وحدت می‌رویم موضوعات خیلی کلی می‌شود و تعداد شان هم کم می‌شود، مثلاً ۳ با ۹ با ۲۷ و ۸۱ خیلی فاصله دارد، پس اینگونه نیست که در جدول تعریف در ابتدای کار هم مانند انتهای کار ۸۱ عنوان داشته باشیم. بنا بر این ما یقین داریم که در این سیر اوصاف اضافه می‌شوند، حال شما این اضافه شدن را چگونه منعکس می‌کنید؟ به عبارت دیگر عین همان اوصاف نیست، در ادامه اوصاف اضافه می‌شود، آیا روشن تر شدن بمعنای این است که اجمالش بر طرف شود و تعدادش حفظ شود یا اینکه بوسیله افزایش تعدادش، رشد حاصل می‌شود؟

(س): مثلاً در بیان متداول می‌گویند ما یک هدف کلی بنام توسعه جامعه داریم، بعد می‌گویند این در چند سر فصل قابل بررسی است، ۱ـ توسعه صادرات ۲ـ عدالت اجتماعی ۳ـ گسترش روابط خارجی، اگر ما به این سه

هدف برسیم به آن هدف اصلی رسیدیم، اما خود توسعه صادرت هم ممکن است به اهداف خردتری تقسیم شود مثلا به توسعه صادرات کشاورزی، توسعه صادرات صنعتی و... تقسیم گردد آیا ما هم اهداف را به همین طریق خرد می‌کنیم یا روش دیگری داریم؟

(ج): در همین روش متداول هم همراه روشن تر شدن آن، تعداد اهداف افزایش می‌یابد، حال اگر بخواهیم همین را قاعده مند کنیم و بگوئیم چگونه بتوانیم افزایش دهیم و چگونه تبدیل می‌شود...؟

برادر میرزایی: شما می‌فرمائید از کلی که بطرف پائین می‌رویم، کلی روشنتر می‌شود و در حین روشنتر شدن بیشتر هم می‌شود، حال بفرمائید این بیشتر شدنش چگونه است.

(ج): خیر! آن کلی بیشتر نمی‌شود، تا آخر کار هم آن سه تا، سه تا بیشتر نیست. اگر بخواهیم این اوصاف رادر جدول تعریف بیاوریم، این صحیح است که در یک دسته اینها (اوصاف هرم اول) را بیاوریم و در دسته‌های دیگر، بقیه را بیاوریم، یعنی در ستون دست راست جدول تعریف، مقدورات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را بیاوریم و در قسمت چپ جدول انگیزه، اندیشه و انجام را قرار داده و در قسمت ساختار، بگوئیم در جامعه ساختار گمانه، گزینش و تناسب در حال تحرک بیشتر است.

(س): پس چگونه می‌فرمائید که تغییرات موجب ازدیاد اوصاف پیدایش می‌شود، آنچه قبلا بصورت مجمل ذکر شده، حال بیشتر شده و روشن‌تر می‌شود.

(ج): ما باید اینها را در مرحله تغییرات درهم ضرب نمائیم، مثلاً اگر در اینجا سه دسته وصف ۹ تایی داشتیم، آیا می‌توانیم بگوئیم ۲۷ تای هرم پائینی از همین ضربها بدست می‌آید یا خیر؟ اگر هرم پیدایش را در سطح پایه و ۹ هرم بعدی را سطح کلان و ۲۷ هرم بعدش راسطح خرد بدانیم، باید وقتی اوصاف به سطح سوم می‌رسد، کوچکترین وصف ها باشد تا وقتی بصورت انتزاعی بر می‌گردد، سطح دوم کلان باشد و سطح اول هم پایه باشد.

۴/۲ـ تحلیل «درون، بیرون، ارتباط» بعنوان محدودهٔ موضوعات اجرایی

حال باید دید آیا می‌توان اوصاف «بیرونی، درونی و ارتباطی» را بعد از مقدورات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی عامترین اوصاف دانست؟ چون جامعه به سه وصف توصیف شد، حال می‌خواهیم تکه‌ایی از جامعه را انتزاع کنیم که حدّ آن تکه به اوصاف «درون، بیرون و ارتباط» توصیف می‌شود. در اینجا ارتباط نقش بالاتری دارد، چون ارتباط همان مدیر عامل یا مدیر سازمان است که در صدد بالا بردن منزلت درونی در منزلت‌های بیرونی است، بهر حال آیا این سه وصف درون، بیرون و ارتباط سه وصف حدّ کار ما می‌باشند تا پس از وصف کار مان سراغ حدّ آن بیائیم؟

برادر حسین نژاد: در واقع حالت وصفی ندارند.

(ج): خیر! وصف مکانی اند در برابر اوصاف زمانی که می‌آورید، اینها مکانی اند. ما می‌گوئیم اوصاف سیاست، فرهنگ و اقتصاد همهٔ جامعهٔ را می‌پوشاند و حتی کوچکترین کار تولیدی را می‌پذیرد، چون در این مورد هم می‌توان گفت ابتدا یک گونه تعلقات، تفکرات و عمل اجتماعی وجود داشته تا این بدست آمده است؛ یعنی این تولید در هر جامعه و هر مکانی یافت نمی‌شود. زمانی که

پلاستیک کشف نشود، شما نمی‌توانید پودر گیاهی شیرین بیان را در آن قرار دهید، پس همیشه یک نحوه تعلق، تفکر و عمل بوجود آورنده این محصول اجتماعی است.

بنا بر این اوصافی را که مربوط به جامعه است در بالاترین سطح پس از موضوع ذکر می‌شود، اما اوصافی که بعد از اوصاف جامعه است یا درون و یا بیرون و یا ارتباط است. حتی بانک که یک بخش بزرگی از فرهنگ را بدست می‌گیرد، می‌گوید من هستم و موسّسات بیرونی فرهنگی! هرچند بانک در درون خودش دارای اوصاف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بعنوان یک جامعه کوچک است، بیرونی ها و ارتباط بین بیرونی و درونی هم دارای این سه وصف است. از این رو باید کوچکترین سطحی را که در پیدایش قرار می‌دهیم، معنای سازمان و بیرون و نحوهٔ ارتباط آن باشد. این امر نسبت به همهٔ موضوعات مطرح است.

برادر دیندار: یعنی قاعدهٔ کلی است.

(ج): یعنی مدلی را که در حال تأسیس آن هستیم، یک مدل برنامهٔ کلی است که حالا در آن موضوع بانک را بررسی می‌کنیم.

برادر حسین نژاد: چرا در قسمت ساختار، پس از جامعه، سازمان را بعنوان واحد کوچکتر می‌دانید؟

(ج): چون جدول کارمان پیرامون برنامهٔ یک سازمان است، اگر در جامعه جهانی هم بحث کنید، آنگاه کل کشور شما در حکم یک سازمان خواهد بود.

(س): اگر جدول برای امر دیگری غیر از سازمان باشد، باید چه کنیم؟ مثلاً برنامه خانواده مدّ نظر باشد.

(ج): در خانواده هم اوصاف درون، بیرون و ارتباط و سیاسی، فرهنگی و... را بکار می‌بریم.

(س): پس این اوصاف، وصفهای مدلی ما هستند، نهایت اینکه سازمان یک موضوع مورد بررسی است.

(ج): بله! جدول ما شکل مدلی دارد، اما وقتی به فعالیت می‌رسد تناسبات فرهنگی را ذکر می‌کند و وقتی به موضوع می‌رسد، تناسب مدل مجموعه و وقتی به نوع فعالیت می‌رسد، نوع فعالیت فرهنگی را ذکر می‌کند. به عبارت دیگر اگر این جدول در بارهٔ سیاست بود، بی معنا بود که در اینجا گمانه، و گزینش و تناسب را بیاوریم، بلکه باید چیزی آورده شد که موجب عشق بیشتر شود، مثلاً باید معنای تولی، ولایت و تصرف ذکر شود.

۴/۳ـ تحلیل اوصاف «انسان، ابزار، امکان» به عنوان انواع موضوعات اجرایی

حال باید دید بعد از اوصاف درون و بیرون و ارتباط چه اوصافی باید ذکر شود. ابتدا قدرت را آوردیم، آنگاه اوصاف قدرت را آوردیم، اما آن اوصاف، از جمله اوصافی نبود که مظاهری را برای ما تعریف کند؛ بلکه وصف کار آمدی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را بیان کردیم. لذا اگر در اینجا موصوف مقدور را بیاوریم و بگوئیم «انسان، ابزار و امکان» چگونه است؟ تا بگوئیم انسان و نیروی انسانی ما در بیرون و یا درون چه وضعی دارد؟ به نظر من اینها قابلیت ضرب درهم را دارد، اگر ما بتوانیم اینها را درهم ضرب کنیم باید جداول بزرگتری بسازیم. ما یک سر فصلهایی داشتیم که حالا باید عناوین خرد آنرا اینجا ذکر کنیم. سر فصل ما مقدورات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است، اگر این خرد شود، باید چه شود؟ گفتیم در ذیل این حدّش، همان بیرون، درون و ارتباط می‌شود. یعنی مقدور

شما در بیرون و درون چیست؟ اما در ادامه می‌گوئیم چه نوع مقدوری منظور است؟ پس ابتدا حدّ و بعد نوع مقدور ذکر می‌شود، به عبارت دیگر در ذیل مقدورات باید بنویسیم محدوده ها و انواع؛ یعنی مقدورات به اوصافی تقسیم می‌شوند که اولین قسمت این اوصاف محدوده‌ها هستند که در حقیقت وصف مکانی است. شاید بگوئید اوصاف مکانی را برای چه ذکر می‌کنید؟ می‌گوئیم این را برای تصرف می‌خواهیم. موضوع شما متصرف فیه و مکان شما است. آیا می‌توانیم بگوئیم انواع آن به این نوعها است که باز خودش در نهایت که بگوئیم مقدورات انسانی ما در این فعالیتها توسعه یافت و یا مثلاً بگوئیم ارتباط ما بانیروی انسانی خارج از خودمان، توسعه یافت، ارتباطمان با ابزار ها توسعه یافت؛ یعنی نیروی بیشتری از آنرا جلب نمودیم، یا می‌گوئیم ارتباطمان با مثلاً نیروی انسانی درونی خود مان بهتر شد، چون ایمان نیروی انسانی خود مان در درون در حال انجام فعالیت بهتری هستند.

۴/۴ـ تحلیل اوصاف «نیازهای تکاملی، اجتماعی، فردی» بعنوان موضوعات مقدورات

حال باید ببینیم موضوعی را که بانک می‌خواهد در جریان تفاهم در کلی ترین سطح بر طرف کند، چه موضوعات فرهنگی است؟ آیا نظری، انسانی و تجربی است یا نیازهای فردی، اجتماعی و تکاملی است؟

(س): قسمت اول محدوده‌ها و قسمت دوم انواع بود، قسمت سوم چیست؟

(ج): می‌خواهیم بگوئیم تفاهم بر سر چیست؟ آیا بر سر این است که علوم نظری یا تجربی رشد کند یا اینکه موضوع تفاهم ارضاء نیازمندیهای تکاملی، اجتماعی و فردی است؟ باید دید افراد برای چه، کار فکری می‌کنند.

(س): آیا همان فلسفه، روش و مصداق است.

(ج): این فلسفه، روش یا مصداق را برای چه می‌خواهید؟ باید آن «برای» نهایی را ذکر کنید، باید بهره وریهایی نهایی را بگوئید تا آن موضوع کلی کارتان باشد.

(س): ظاهراً همان فلسفه، روش و...

(ج): فلسفه و روش برای چه کار می‌کند؟ به نظر می‌آید برای گسترش نیازها در جهت قرب کار می‌کند. آیا موضوع فکر کردن، «نیاز» است؟ به عبارت دیگر اگر در بالاترین سطح نظام ولایت بنگریم، می‌گوئیم فرد تقاضا می‌کند و در مقابل او اعطا صورت می‌گیرد، این در تمام کارها هست، بعد از اعطا فرد با قدرت جدید تصرف می‌کند و با تصرفش تقاضای جدید می‌کند. لذا می‌گوئیم مرتباً تقاضایش سعه ظرفیت پیدا می‌کند، به عبارت دیگر می‌گوئیم مرتباً سجود در همهٔ کارهایش توسعه می‌یابد چه حیوانی باشد و چه الهی! بعد می‌گوئیم اعطا متناسب با مرحلهٔ سجود واقع می‌شود. پس موضوع ممکن است موضوع، همان نیاز باشد؛ یعنی بگوئیم تحقیق برای نیازهای تکاملی بشر است.

(س): اگر «برای» آمد این جزو هدف نمی‌شود؟!

(ج): چیزی که هدف است، آیا ربطی به موضوع فعل هم دارد یا خیر؟ یعنی در وضعیت تصرف می‌کنید تا به هدف برسید، وضعیتی که در آگاهی موضوع تصرفتان قرار می‌گیرد، چه چیزی است؟ در عملهای دیگر یعنی در سیاسی و اقتصادی هم این را ذکر می‌کنید، طبیعتاً ما به الاشتراک آنها یک چیز است. نیازهای تکاملی هم در تعلق و فرهنگ ذکر می‌شود و هم در سیاست ذکر می‌شود، در

اینجا فرد می‌خواهد بیشتر دوست داشته باشد و بیشتر به خدای متعال و معصومین تولی داشته باشد. ولایت او هم برای این است که تولی بیشتری داشته باشد، ولایت را مستقل از خدا نمی‌خواهد. بنا بر این در اینجا می‌نویسیم «نیاز تکاملی، نیاز اجتماعی و نیاز فردی» که طبیعتاً نیاید اینها با هم متغایر باشد، بلکه می‌بایست باهم هماهنگ باشد.

البته می‌توانیم بگوئیم که هر محقّقی که در هر جا کار می‌کند، موضوع فعلش حل نیاز فردی، اجتماعی و تکاملی است. مثلاً وقتی گمانه می‌زند، گمانه اش منهای انگیزه نیست، انگیزاش برای چیست؟ حتی در آنجا که می‌گوئیم کارش توسعه مسئله نیازمندی است و می‌خواهد در خود نیاز بحث کند، این کارش برای چیست؟ می‌گوئیم نمی‌توانید نیاز را مطلقاً از آن جدا نمائید. می‌گوئیم فعالیت می‌کند تا اینکه روش را تغییر دهد، مثلاً می‌گوئیم با روش فعلی نمی‌توان علم اصول را جلو برد، با روش فعلی علم اصول، نمی‌توان نیازمندی دولت را از احکام حکومتی اسلام بدست آورد، با روش معادلات فعلی نمی‌توان به نیازمندیهای دولت جواب داد. هر تحقیقی در جریان حل نیازمندیها و توسعه و گسترش آن است. هر تحقیقی «حل» است نسبت به موضوع فعل و «گسترش» است در هدف!

(س): یعنی چون در مرحله پیدایش هستیم این سه را مطرح کردیم؟

(ج): سئوال این است که آیا اینها عام ترین وصف اند.

۴/۵ـ تفاوت شکل گیری موضوع زیر بخش مقدورات با موضوع کلی بانک

(س): ما قبلاً گفته بودیم موضوع از نسبت بین نیازهای اجتماعی و نظام مفاهیم اجتماعی بدست می‌آید، آیا در اینجا هم چون در مرحله پیدایش هستیم مسئله نیازها را مطرح می‌کنید؟

(ج): گفته بودیم در یک طرف نیازمندیها و در طرف دیگر مفاهیم هستند، آنگاه اصل موضوع و اولویت موضوعی از این طریق بدست می‌آید، اولویت موضوعی معین می‌کند که روی چه چیزی کار کنیم، این یک طبقه بندی موضوعی است که کار محقق را روشن می‌کند، بنا بر این همیشه یک طرف کار محقق مرتبط به نیازها است و یک طرف آن هم به تکامل مرتبط است. در اینجا می‌گوئیم موضوع عملیات تحقیقاتی چیست؟

(س): در اینجا هم عامترین را گفتیم، ولی موضوع را مشخص نکردیم.

(ج): بنا است که در اینجا عامترین موضوع را بیان کنیم، اما نه به عمومیتی که در جدول طبقه‌بندی نیازمندیها و مطلوبیتهای فلسفی آن موضوع عام معین می‌شود، مثلاً در آنجا می‌گوئیم آیا لازم است روی موضوع برنامه کار کنیم یا خیر؟ تا اینجا مسئله ضرورت تأسیس بانک مشخص شده است، معلوم شده که به بانک نیاز داریم، مسئله موضوع و استراتژی، هدف آن هم تمام شده است. حالا می‌خواهیم ببینیم موضوعاتی که باید بانک روی آنها کار کند، چیست؟ ایا می‌توانیم بگوئیم «محدوده‌ها،» انواع و موضوع» زیر بخش مقدورات قرار می‌گیرد؟ باید توجه داشته باشید که اینها موضوع فعل بانک است نه اینکه موضوعات طرح بانک باشد، ایندو با هم تفاوت دارد. این سه قسمت زیر بخش موضوعات بانک بوده و جزو موضوعات اجرایی بانک می‌باشد. آیا می‌توانیم اینها را جزو موضوع فعالیت

بانک بدانیم؟

۴/۶ـ چگونگی تبدیل و تکثیر سر فصلها به موضوعات اجرایی (خرد)

اگر چنین چیزی را قبول کنیم آنگاه در فعالیتها چه دسته‌بندیهایی خواهیم داشت؟ علاوه براین باید دقت کنیم که ضرب اینها چگونه می‌شود؟ اگر مقدورات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را در اینها (۹ وصف) ضرب کنیم به ۲۷ وصف تبدیل می‌شود، آنگاه این ۲۷ وصف را باید چگونه در این جدول نمایش دهیم؟ آیا باید اینها را در جدول تغییرات بیاوریم؟ اگر بخواهیم اینها را در جدول تغییرات قرار دهیم، آیا در سه مخروط قرار می‌گیرد یا در یک مخروط؟

(س): مگر این سه مخروط روی‌هم یک قاعده آن مخروط را تشکیل نمی‌دهد.

(ج): بله! ولی نباید این سه تا اینجا بیاید، باید بگونه‌ایی تقسیم شود که پائین مخروط اول ۲۷ تا را در خودش جای دهد.

(س): یعنی می‌توانیم مقدورات را بالا و سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را در وسط و آن ۹ تای بعدی را پائین بنویسیم.

(ج): آیا می‌توانیم بگوئیم در جدول تغییرات در موضوعات، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را قرار دهیم؛ یعنی ابتدا ۳ وصف را قرار دهید، آنگاه ۹ وصف و در نهایت ضرب شده این را که ۲۷ وصف است، قرار داده شود؟ اگر بیائیم این ۲۷ وصف را در سه مخروط در ردهٔ پائین تر قرار دهیم، چه می‌شود؟ چون در اینجا ۲۷ وصف داریم که اگر بخواهیم این را بین این سه تقسیم کنیم به سه تا ۹ وصف تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر سه وصف در بالا قرار می‌گیرد و ذیل آن سه تا سه تا (۹ وصف) قرار گرفته و در نهایت در پائین ۲۷ وصف قرار می‌گیرد که باید پایان به ۸۱ وصف تبدیل شود. به عبارت دیگر آیا ما می‌توانیم بگوئیم که وقتی به سمت پائین می‌آئیم، بار دیگر در یک رده دیگر حدّ تکثیر پیدا می‌کنیم؛ یعنی باید ۲۷ را به ۸۱ وصف تبدیل کنیم؟

برادر رضوی: ما در قسمت سر فصلها سه مخروط داشتیم، آنگاه هر کدام به سه مخروط تبدیل شد که در نهایت ۹ مخروط خواهیم داشت.

(ج): قاعده اولی هرم در قسمت موضوعات ۹ عنوان داشت که با توجه به دو دسته ۹ تایی دیگر ۹۷ وصف در این رده هست. حالا می‌خواهیم وارد قاعده مرحلهٔ پائین تر شویم که در اینجا ۲۷ وصف یک قاعده و دو دسته ۲۷ تایی دیگر، دو قاعده دیگر را پر می‌کند. پس این ۹ وصف وسطی با توجه به ضرب آنها با ۳ وصف بالایی خوانده می‌شود، در قاعدهٔ پائین ترهم باید این به ۳ دسته وصف ۸۱ تایی تبدیل شود که در مجموع ۲۴۳ عدد وصف می‌شود.

برادر میرزایی: آیا برای تبدیل اوصاف به ۸۱ هم باید عمل ضرب بالایی در پائینی انجام شود.

(ج): البته این هم یک بحث است که آیا باید این سه دسته وسطی را درهم ضرب نمائیم تا به ۲۷ وصف برسیم یا باید خود آنرا در خود شان ضرب نمائیم؟ می‌توان گفت که اگر بدنبال اوصاف تنها هستید باید خود اینها را در هم ضرب نمائید، احتمال دیگر را هم می‌توان تقویت نمود و آن این است که بنا بود ستون موضوعات، فعالیت و اهداف از یکدیگر جدا باشد و...

برادر دیندار: ما باید در نهایت به موضوعات خرد برسیم و اگر اینها را در هم ضرب کنیم، دیگر به موضوعات خرد نخواهیم رسید.

(ج): اگر اینها را درهم ضرب نمائیم، معنایش این است که آثار اینهارا درهم دیده‌ایم یا هر کدام را به ربطش به دیگری تعریف می‌کنیم.

(س): ولی این ما را به موضوعات خرد نمی‌رساند.

(ج): ولی اگر بتوانیم یک ردهٔ دیگر هم آنرا خرد نمائیم و برای خرد کردنش قاعده ارائه دهیم، باید ما را به وصف موضوع نزدیک کند، البته نه وصف شیی، بلکه وصف ما به الاشتراکها منظور است.

برادر میرزایی: یعنی همان دسته بندیهای سه تایی.

(ج): احسنت! آنگاه بگوئیم به یک دستگاه دیگر نظیر این هم نیاز داریم تا از ما به الاشتراکها به سمت بالا بیاید که ربط کثرت به وحدت باشد.

۵ـ چگونگی ترسیم نسبتها در طرح تأسیس

۵/۱ـ نسبتهای ترسیمی «مفاهیم اصولی، کلان، خرد» با «مراحل پیدایش، تغییرات، تکامل»

برادر دیندار: آیا قاعدهٔ ضرب اینها در یکدیگر در هر مخروطی همانند مخروط قبلی است یا در هرمی تغییر می‌کند. ما در هرم قسمت مفاهیم کلان ۳، ۹ و ۲۷ وصف داریم و...

(ج): حتماً باید در مخروطهای پائین هم ۳، ۹ و ۲۷ داشته باشید؛ یعنی نمی‌توانید بگوئید در اینجا بجای ۳، ۹ باشد؛ بلکه می‌توانیم بگوئیم که باید ۳ مخروط باشد که سه تا سه وصف داشته باشد.

(س): این مفاهیم مخروطهای وسط را مرحله پیدایش می‌دانیم یا بعنوان مفاهیم کلان محسوب می‌شود.

(ج): همیشه هر مخروط سه سطح دارد که همان «اصولی، کلان و خرد» است. خواه این مخروط در سطح پیدایش باشد یا تغییرات! ولی در کل مخروطها سه سطح وجود دارد ۱ـ پیدایش ۲ـ تغییرات ۳ـ تکامل.

۵/۲ـ رابطه ترسیمی مفاهیم طرح تأسیس با کار برگ زیر ساخت بانک

(س): حال اگر بخواهیم این را به مفاهیم زیر ساخت بانک ـ که همان مفاهیم کار برگ است ـ تطبیق دهیم، در آنجا ما پیدایش، تغییرات و تکامل را بعنوان مقاطع می‌دانستیم.

(ج): مقاطع شبیه تقسیم بندی این جدول است، باید پیدایش شما تا این قسمت باشد و این در صورتی است که آنرا مرحله‌ایی ببینید، به عبارت دیگر یک برش شما از باب «مراحل» است و برش دیگر از جهت «سطوح» می‌باشد.

(س): یعنی همان برش عرضی و طولی.

(ج): احسنت! ابتدا باید مطالب را در برش سطوح تمام کنید، بعد باید برگردید و بگوئید ما این را بصورت مرحله‌ایی نشان می‌دهیم. بنا شد جدول سربرگ، جدول راهنما باشد که بوسیله آن، این نقشه را بخوانیم، این جدول هم جدول طبقه‌بندی است.

(س): آیا مفاهیم کلی در جدول راهنما را در نقشه بکار نمی‌بریم؟

(ج): چرا، حتماً باید آن مفاهیم در اطلاعات بیاید.

(س): ما الان در حال تکامل نقشه هستیم.

(ج): در حال کشیدن نقشه «شهر مفاهیم» هستیم

(س): باید در یک مقطع کل این نقشه پیدا شود؛ یعنی

باید تمام خانه هایش پر شود.

(ج): وقتی کل خانه‌ها را پر کردید یا اینکه لااقل شمای خانه هارا درست کردید، بعد می‌گوئید بانقشهٔ راهنما می‌خوانم که باید به کجا بروم؟ به عبارت دیگر در آنجا برنامه فعالیت نسبت به نیازها بیان می‌شود که با این کار هم همخوانی دارد نه اینکه منفصل از این باشد، مثلاً می‌گوید باید دید آیا اینها در منطق کار می‌کنند یا در فلسفه کار می‌کنند، در تالیف هستند و...

(س): پس ما در مرحله پیدایش لزومی ندارد تا به ۷۲۹ وصف برسیم، بلکه باید به همان ۲۷ وصف اکتفا کنیم.

(ج): البته باید قواعد پیدا کردن آنرا کامل نمائید.

(س): یعنی این جدولی که قبلاً کشیده شده است، این ۲۷ وصف پائین مرحلهٔ پیدایش را به اتمام رسانده است، اما به مخروط وسط که می‌رسیم، آیا باید در این سه مخروط وسط؛ مرحلهٔ تغییرات را انجام دهیم؟

۶ـ تحلیل اوصاف فعالیتهای اجرایی از هرم طرح تأسیس

(ج): مهمترین مسئله این است که آیا باید عناوین وسطی از عناوین بالایی مستقل باشد یا اینکه باید ضرب شده آنها را در اینجا بنویسیم؟ به عبارت دیگر باید دید در این کثرت، چه نوع تکثیری رخ می‌دهد؟ اگر بخواهیم همان مفاهیم را ضربدر یکدیگر نمائیم و بنویسیم، درست است یا باید ما به ازای وصفی را نوشت؟

(س): ظاهراً باید ما به ازای آنرا نوشت.

(ج): اگر بخواهیم ما به ازای وصفی را بنویسیم، چه تغییری در مطلب حاصل می‌شود؟ آیا مطالب توضیح داده شده است؟ در هر حال می‌توان سه کار کرد ۱ـ خود همان اوصاف را بنویسیم که در این صورت اساساً تغییری حاصل نشده است. ۲ـ ما به ازاء وصفی آنرا بنویسیم. ۳ـ یک سطح دیگر از قیود و اوصاف را بنویسیم؛ یعنی قاعده بدهیم همانگونه که باید در اینجا محدوده، انواع و موضوع باشد، در بالا هم باید سرفصلها و عناوین کلی اجتماعی، آگاهی و... باشد، در اینجا باید چه کرد؟ باید نظیر محدوده، انواع و موضوع برای فعل گمانه، گزینش و تناسب هم در عالی ترین سطح، امر ذکر نمائیم.

برادر رضوی: در فعالیتها هم می‌توانیم بگوئیم که فعالیتها محدوده هایی دارند.

(ج): خیر! اینها در موضوعات گفته شد، باید اوصاف فعالیتها را خرد کرد. در اینجا باید ببینیم که فعالیتها چند قسمند؟ مقدورات تا نیازها آمد، در اینجا هم باید معلوم شود که تقسیمات کلی فعل چیست؟

۶/۱ـ تحلیل «اجتماعی، سازمانی، فردی» بعنوان اوصاف محدودهٔ فعالیتهای اجرایی

برادر حسین نژاد: از باب اینکه استراتژی در حقیقت بمعنای طریق است، آیا نمی‌توان اجتماعی، سازمانی و فردی را بیان کرد؟

(ج): یعنی صفت فعل را بیاوریم. این حدّ اقل به عنوان پیشنهاد برای یکی از سه قسمت اینجا قابل طرح است، مثلاً آیا می‌توان گفت این همان نوع فعالیت است؟ یعنی بگوئیم نوع فعالیت یا فردی است ،یاگروهی و یا سازمانی می‌باشد؟

(س): بله! می‌توان اینگونه گفت.

(ج): آنگاه در محدوده های آن چه چیزی را مطرح می‌کند.

(س): در محدوده‌ها هم می‌توان فلسفه، روش و

مصداق را ذکر کرد، چون گمانه و گزینش و تناسب یا در قسمت فلسفه است و یا در قسمت روش و مصداق است.

برادر دیندار: در فعالیتها باید صرفاً فعالیتهای فرهنگی را ذکر نمائیم، در اینصورت باید مثلاً تألیف، تضیف و تأسیس را ذکر نمود.

(ج): باید عامترین فعالیت را ذکر کنید، ابتدا باید ببینید که آیا فعالیت مربوط به کار فرهنگی است یا مربوط به کار بانک است.

(س): ظاهراً فعالیت مربوط به بانک است.

(ج): بانک چه فعالیتهایی دارد. برادران در نظر دادن احتیاط نکنند، اینگونه نیست که به نظرات دوستان احترام نگذارم.

برادر حسین نژاد: یعنی می‌خواهید بفرمائید که اجتماعی، سازمانی و فردی به بانک محدود نمی‌شود و در غیر بانک هم هست؟

(ج): البته بانک هم به درون، هم به بیرون و ارتباط توجه دارد، ولی باید دید فعل این سازمان چیست؟ ابتدا باید دقت نمائید که آیا محدوده و انواع و موضوع در قسمت رفتارها هم قابل تکرار است؟ تا بگوئیم موضوع فعالیت و محدوده و انواع فعالیت، آیا اینها سر فصلهای خوبی است؟ یعنی در قسمت سیاستها بگوئیم یک مرحله از آن، مرحلهٔ گمانه زدن است.

بنا بر این باید شما برای مرحله گمانه زنی سیاست گذاری نمائید. شما باید وسیله ایی داشته باشید که فعالیتهای گمانه زنی را هماهنگ نماید. در فعالیتهای گمانه زنی هم گفتیم این مشروط به ارائه جدول برای گمانه، گزینش و تناسب است؛ یعنی منوط به ارائه روش است، اگر جدول ارائه گردد می‌توان سه مرحله از فعلها را هماهنگ نمود. حال می‌خواهیم همان مطالب را خرد نمائیم. طرف فعل ما و افراد فعّال ما چه کسانی هستند که ما می‌خواهیم به آنها سرویس دهیم. محدودهٔ تحرک ما فعل هماهنگ سازی افعال است، اگر فعل ما فعل هماهنگ سازی افعال شد که قبلاً سیاستهایش هم بیان شد؛ می‌توان گفت افعالی که در حال انجام است، بر حسب نوع فعالیت یا فردی است و یا گروهی و سازمانی است.

برادر میرزایی: اینها در بانک هست.

(ج): خیر! فعالیتی است که در جامعه وجود دارد و جامعه بازاری است که بانک با آن تماس دارد.

برادر حسین نژاد: در سه سر فصل بالا می‌توان انواع، موضوع و محدوده ها را متناظر قبلی آورد.

(ج): در اینصورت معنایش این خواهد شد که فعالیتهای بانک را در سه مرحله بدانیم، آنگاه باید در ذیل هرکدام سه وصف ذکر کنیم. آیا خود اینها محدوده هارا معین می‌کند، یا اینکه خود اینها می‌شود در سطح قرارگیرد و بجای محدوده، و انواع و موضوع بگوئیم، فردی، گروهی و اجتماعی؟ حال اگر اینگونه باشد آیا بمعنای ملاحظه توالی نیست؟ چون معنای این آن است که بانک ابتدا باید به تحقیق فردی یاری دهد، بعد به گروهی و سازمانی کمک کند.

(س): یعنی حالت وصفی و بعدی ندارد.

(ج): البته زود از این احتمال نگذرید. یک احتمال هم این است که بگوئیم در هر فعالیت سازمانی به هم پیوسته چنین و چنان هم حتماً یک گونه فعالیت فردی وجود دارد، چون در این سازمان هم یک نفر مشغول گمانه زدن

می‌شود، درست است که سازمان گمانه اش را هدایت نموده و از ابتدا هم برای او بستر سازی نموده و به او الگو داد و درست است که این فرد داخل یک مجموعه هست؛ اما حتماً یک دسته بندی فردی دارد و یک دسته بندی گروهی و سازمانی هم در آن یافت می‌شود که اینها با هم در یک مجموعه کار می‌کنند. من فعلاً بستر احتمال را گسترش می‌دهم تا در نهایت عمل گزینش صورت گیرد.

حال اگر بگوئیم محدودهٔ هماهنگ سازی یا هماهنگ سازی فعالیتهای فردی است به هر وصف ! و یا گروهی و سازمانی است به هر وصفی که باشد، آیا آنگاه نوع فعالیت باید بر حسب موضوعات ذکر شود تا بگوئیم «روش فلسفه و مصداق»؟ آیا آنگاه این فعل تأسیس بانک در کلی ترین شکل خواهد بود؟ انواع فعل بانک در هماهنگ سازی چیست؟

۶/۲ـ تحلیل «هدایت، سازماندهی، مدیریت» بعنوان اوصاف انواع فعالیتهای اجرایی

(س): آیا می‌توان هدایت، سازماندهی و مدیریت را ذکر کرد، چون بانک در باره پژوهشهایی که در حال انجام است عمل هدایت را انجام می‌دهد؛ یعنی درجاهایی یک گمانه هایی بیان می‌شود، آنگاه بانک از طریق برنامه ریزی مثلاً در توزیع اعتبارات فرهنگی آنها را هدایت می‌کند. فعالیت دیگر بانک ارزیابی پژوهشهایی است که قبلاً صورت گرفته مثلاً کتاب کفایه که قبلاً تحقیقات مربوط به آن صورت گرفته، بانک آنرا مورد ارزیابی قرار می‌دهد و تمام اجزاء کتاب را پالایش می‌کند و با توجه به استفاده از جداول مختلف معین می‌کند که این کتاب در چه جاهایی پیش رفته و در کجاها به خطا رفته است. آنگاه بانک در رتبهٔ دیگری کارش این است که همانند بانک اقتصادی خودش وارد عمل شده و از طریق برنامه ریزی زمینه ایجاد گمانه را ایجاد می‌کند.

(ج): یعنی شما می‌گوئید خدمات رسانی بانک در خدمات هدایت گمانه نسبت به پژوهشهایی است که هنوز صورت نگرفته است.

(س): در یک مرحله کار بانک بسترسازی برای پیدایش گمانه هایی است که بانک آنرا مطلوب می‌داند.

(ج): یعنی بانک در اینصورت در توسعهٔ نیازها کار می‌کند، کار دیگرش چیست؟

(س): این است که در بارهٔ کارهای در حال انجام مشاوره می‌دهد و کارهای قبلی را هم ارزیابی می‌کند، حالا من خیلی روی نام گذاری آن حساس نشدم، اما به نظر می‌رسد مسلماً اینها سه نوع فعالیت است.

۶/۳ـ اهمیت پیشنهادات در شکل گیری طرح

برادر دیندار: به نظر من این فعالیتها در سطح خرد است نه عام!

(ج): اشکالی ندارد، همین خرد را هم بگوئید خوب است. خدا حضرت امام (رض) را رحمت کند، آقای شیخ عبدالکریم بی‌آزار شیرازی پای درس خارج حضرت امام(رض) رفته بود و تقریرات را مو به مو عین فرمایش امام نوشته بود، بعد ابتدای تابستان که درس تعطیل می‌شد آنرا به حضرت امام در مسجد شیخ در آخرین روز درس تحویل دادند، بعد در ابتدای سال درسی سراغ امام آمده بود تا تقریرات را پس از ملاحظه ایشان تحویل گیرد که حضرت امام از همان ماه یک شهریه مخصوصی برای ایشان قرار دادند و تشکر کردند، بعد حضرت امام از درس

آقای شیخ عبدالکریم حائری یزدی نقل کردند که یکی از شاگردان ایشان هم تقریرات درس آیت الله حائری را نوشتند، بعد ایشان دیدند آن تقریرات عین فرمایشات خودشان است که آخرش به آن شاگرد گفتند اگر چیزی بذهن شما نرسیده بود ـ که در شرح و بسط مطلب بیاورید ـ لا اقل در ذیل آن یک فحشی به من می‌دادید(!) بنا بر این هرگز نگوئید که مطالب ما خرد است، فعلاً بگوئید، بعد بتدریج آنرا قاعده‌مند می‌کنیم.

۶/۴ـ تحلیل خصوصیات فعالیتهای اجرایی بانک

در هر حال بانک برای اینکه گمانه زنی و تناسب و گزینش را ارتقاء دهد چه کارهایی روی نیازهای تکاملی صورت می‌دهد؟ بانک یک قدرتهایی دارد که ما آنها را شناختیم که همان قدرت سیاسی بیرونی بانک، قدرت سیاسی هماهنگ سازی بانک و قدرت سیاسی بانک در نیروی انسانی، در امکانات و نسبت به نیازمندیهای و... که اینها معلوم شد، حالا بانک می‌خواهد با این قدرتهایش افعالی را صورت دهد که افعال بزرگش همان گمانه، گزینش و تناسب است که بانک می‌خواهد در جهت توسعه انگیزه، اندیشه و فعالیت یا انجام کار تحقیقاتی این سه (گمانه، گزینش و تناسب) را به تحرک وا دارد.

(س): به نظر می‌رسد «گرد آوری، ارزیابی و طبقه بندی» سه فعلی است که باید در بانک انجام شود، یعنی باید این سه فعل نسبت به گمانه صورت گیرد تا بتوان به مرحله هدایت و هماهنگ سازی گمانه ها رسید.

(ج): درست است، در یک مرحله بانگ گرد آوری می‌کند و بعد ارزیابی و طبقه بندی می‌نماید، این یک دسته از فعالیتهای بانک است. ولی آیا بانک برای ایجاد گمانه که جدول می‌دهیم این کارهارا انجام می‌دهد؟ چون در اینصورت برای پیدایش گمانه زمینه می‌سازد.

(س): بهر حال پس از پیدایش گمانه باز باید عمل گرد آوری باشد.

(ج): بله! حتماً این سه دسته فعالیت هست، اما این یک بخش از فعالیتهای بانک است، در بخش دیگر، گرد آوری نمی‌کند، بلکه ایجاد زمینه نموده تا در پیدایش سهیم باشد. در هر حال یک دسته از فعالیت بانک مربوط به این است که محصولات را به مردم تحویل می‌دهد، یک دسته از فعالیتش هم مربوط به ارائه مواد واسطه‌ایی است و در نهایت یک دستهٔ از فعالیت بانک حضور در پیدایش مواد است. گاهی فعالیت بانک گرد آوری گمانه نیست، بلکه گرد آوری محصولات یا اطلاعات و طبقه‌بندی اطلاعات و خدمات اطلاع رسانی است که در این قسمت آخر، همانند انتشارات می‌باشد. الان بانکهای موجود در منزلت انتشارات هستند، نهایت اینکه انتشاراتی مکانیزه اند.

(س): یک موضوع و روش را تحویل می‌دهد.

(ج): در انتشارات مکانیزه (بانکهای موجود) کتابهای و چیزهای دیگر منتشره در یک جا جمع آوری شده است که رجوع شما را به آن آسان می‌کند.

(س): ولی آنها اطلاعات را ارزیابی نمی‌کنند.

(ج): خیر! این خدمات اطلاعات رسانی است، اینکه شما به چه چیزی نیاز دارید، مربوط به خود تان است. علاوه بر این سه امر که ذکر نمودید، چه کار دیگری در بانک انجام می‌شود؟

(س): فعالیت دیگر بانگ همان موضوع دهی و روش دهی و تحویل دادن ابزار (زمینه) است.

(ج): آیا منظورتان این است که بانک در خود عملیات تحقیق، بدنبال مهندسی طرح است.

(س): بله، مهندسی طرح می‌کند.

(ج): یک مرحله از کار بانک توسعه اطلاعات است، یک دسته از فعالیت آن هم خدمات رسانی و انتشاراتی است. حال بخش دیگر فعالیت بانک چیست که بتوان موضوع، روش و زمینه را در آن آورد؟ برای چه این موضوع دهی و روش دهی صورت می‌گیرد؟

برادر میرزایی: آیا برای ایجاد اطلاعات نیست.

(ج): در هر حال برادران تأمل نمایند، تا ببینند «نقد، مشاوره و بستر سازی» عامتر است یا «توسعه اطلاعات، بهینه سازی اطلاعات و اطلاع رسانی!

«وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ»

جلسهٔ ۱۴

زمینهٔ آشنایی با
طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۵/۲

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

قسمتها و عناوین سیر تولید برنامه (طرح)

فهرست:

۱ـ مراحل و سطوح برنامه (طرح) تأسیس بانک ۱

۱/۱ـ خصوصیت عناوین و تقسیمات آنها در مراحل «پیدایش، تغییرات، تکامل» برنامه ۱

۱/۲ـ تناسب سر فصلها، سیاستها، اهداف در طرح تأسیس با نظیر آنها در جامعه ۲

۲ـ محدوده، انواع و موضوع مقدورات در اوصاف اجرایی طرح ۳

۲/۱ـ درون، بیرون، ارتباط، اوصاف محدودهٔ مقدورات اجرایی طرح ۳

۲/۲ـ انواع و موضوعات مقدورات در اوصاف اجرایی طرح ۴

۳ـ محورها، مسائل و موارد فعالیتها در اوصاف اجرایی طرح ۴

۳/۱ـ مدیریت، مشارکت، مباشرت، اوصاف محورهای فعالیتهای اجرایی طرح ۴

۳/۲ـ هماهنگی، وسیله، زمینه، اوصاف مسائل فعالیتهای اجرایی طرح ۵

۳/۳ـ سازمان، گروه، فرد، اوصاف موارد فعالیتهای اجرایی طرح ۶

۳/۴ـ بررسی مفهوم «موارد» فعالیتهای اجرایی طرح ۶

۳/۵ـ توجیه وصف بودن «موارد» در دسته‌بندی فعالیتهای اجرایی طرح ۷

۴ـ ضرورت و کارآیی اوصاف فلسفی در مرحله پیدایش ۹

۴/۱ـ بررسی کار آمدی اوصاف اجرایی در ارزشگذاری مراجعین بانک ۹

۴/۲ـ ضرورت تکیّف فلسفی اوصاف در مرحله پیدایش ۱۰

تکیف فلسفی = پیدایش
تبدل انتزاعی = تغییرات
تمثل عینی = تکامل

نام جزوه :	زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات	کد بایگانی کامپیوتری :	۰۱۰۵۸۰۱۴
اســـتاد :	حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه :	۷۵/۵/۲
عنوان گذار :	برادر محمد دیندار	تاریخ انتشار :	۷۵/۰۵/۰۸
ویراستـــار :	برادر یوسف حسین‌نژاد	تیـــراژ :	۲۰ نسخه
حروفچینی :	واحد انتشارات دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول

بسم الله الرحمن الرحیم

جلسه ۱۴ | زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات | ۷۵/۵/۲

قسمتها و عناوین سیر تولید برنامه (طرح)

۱ـ مراحل و سطوح برنامه (طرح) تأسیس بانک

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: در گذشته بیان شد که در سیر تولید برنامه تأسیس بانک یک تقسیماتی برحسب مراحل داریم که مرحلهٔ اول آن «پیدایش» و مرحله دوم و سوم «تغییرات» و «تکامل» است. تقسیم دیگری هم برحسب سطوح است که سطح اوّل «پیدایش» و سطح دوم و سوم «تغییرات» و «تکامل» است.

۱/۱ـ خصوصیت عناوین و تقسیمات آنها در مراحل «پیدایش، تغییرات، تکامل» برنامه

خصوصیت پیدایش این است که باید ربط عملیات تأسیس را با فلسفه تمام کند و لذا می‌بایست نوع اضافه او صاف بهم از قبیل اضافه‌های «وصف و موصوف» باشد. معنای اضافهٔ وصف و موصوفی این است که همیشه موصوف اصل است، یعنی باید موصوف، نهایی ترین قید باشد. مثلاً در «سیب قرمز» سیب موضوع شما است و وصف آن قرمزی است، نه اینکه قرمزی اصل باشد. این بر خلاف آنجایی است که اضافه انتزاعی باشد که همان مضاف و مضاف الیه و مانند «کتاب من» است. در مرحلهٔ تکامل خود موضوعات بیان می‌شود، اما در مرحلهٔ پیدایش، باید ربط فلسفی عملیات تأسیس به اتمام برسد. در پیدایش یک تکیّف فلسفی نسبت به هر آنچه که بخواهید وجود دارد. در تغییرات هم باید خود مفهوم و صفی به مفاهیم انتزاعی تغییر یابد، در مرحلهٔ انتزاع ، سه قیدی بودن خانه‌ها لزومی ندارد، بلکه هر چند قید که هست باید سه دسته ایی باشد. در مرحلهٔ تکامل می‌شود موضوعات سه تا یا کمتر و یا بیشتر باشد که باید بعنوان مصداق دسته‌های مابه‌الاشتراک قرار گیرد.

برادر دیندار: یعنی دارای آن وصف باشد؟

(ج): خیر! باید برای آن کلی مصداق باشد. در قسمت اول (مرحلهٔ پیدایش) لزوماً رابطه بین تقسیمات هر بخش ربط کلی به مصادیق نیست، اینگونه نیست که یک ما به الاشتراک در بالا نوشته شود و تقسیمات آن شامل یک اجزایی باشد، بلکه یک منتجه ای می‌نوسیم که بر آیند اجزاء باشد. چگونگی یا فتن اجزاء، هم بعداً بیان می‌گردد.

مثلاً خود رو وسیله‌ای است که جاذبهٔ زمین را به نفع حمل و نقل اشیاء مورد نظر شما خنثی می‌کند، زیر بخش این خود رو در یک شکل آن، سیستم سوخت، هوا و برق یا ایجاد اشتعال است. این سیستم سوخت، هوا و برق هر کدام به تنهایی به معنای خودرو یا خنثی کردن جاذبه نیست، بلکه روی هم و در یک فرم خاصی که قرار می‌گیرد، منتجه‌اش پیدایش قدرتی است که جاذبه را خنثی می‌کند.

بنابراین ما که در اینجا تقسیماتی را ذیل موضوع تحت عنوان سر فصلها نوشتیم یا یک تقسیماتی را ذیل استراتژی تحت عنوان سیاستها و تقسیماتی را هم ذیل هدف تحت عنوان اهداف نوشتیم، هرگز به عنوان تقسیمات خود موضوع نیست.

۱/۲ـ تناسب سر فصلها، سیاستها، اهداف در طرح تأسیس با نظیر آنها در جامعه

شاید سؤال شود چگونه می‌توان این سر فصلها را بدست آورد؟ یا چگونه می‌توان سیاستها را ـ که خُرد شده استراتژی نیست ـ بدست آورد؟ و از کجا می‌توان به اهداف دست یافت؟ در جواب می‌گوییم تعریفی را که ما برای جامعه داریم، آن تعریف در هر یک از بخشهای جامعه انعکاس دارد. مثلاً بخش سیاسی (تمایلات)، بخش فرهنگ (تفاهم) و بخش اقتصاد (تعاون عینی) با هم جامعه را نتیجه می‌دهد، ولی گاهی تفاهم را به تنهایی دارا هستید. وصف جامعه که بزرگتر از این مرحله است وصف سیاست، فرهنگ و اقتصاد می‌باشد، حال می‌گوییم تمایل (پایگاه سیاست) و تفاهم (پایگاه فرهنگ) و تکامل یا تعاون (پایگاه اقتصاد) این سه وصف در خودشان ضرب می‌شود، یعنی ما یک «سیاست فرهنگ و یک فرهنگ فرهنگ و اقتصاد فرهنگ» داریم. انعکاس اینها درهم نتیجه می‌دهد که اولین وصفهای بزرگترین موضوع فرهنگی شما، «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» باشد، آنهم به عنوان سه منتجه‌ای که روی هم موضوع «تفاهم» را تحویل می‌دهد.

استراتژی هم مبارزه با کفر بوده است، این مبارزه با کفر، در عمل تحقیقات است. آنگاه می‌گوئیم تقسیمات خود تحقیقات عبارتنداز:

۱ـ مرحلهٔ گمانه زنی که زمینه را درست می‌کند.

۲ـ مرحله گزینش که وسیله را درست می‌کند.

۳ـ مرحلهٔ تناسب که ابزار و ارتباط را درست می‌کند، یعنی تفاهم را نتیجه می‌دهد.

در بخش اهداف نیز می‌گوییم: هدف ما توسعه تفاهم اسلامی بوده است. این توسعهٔ تفاهم اسلامی هم خود به توسعهٔ انگیزه، توسعه اندیشه و توسعه انجام تحقیق نیاز دارد. این ۹ تایی که ذکر شد هر چند بصورت کلی و مصادیق مصداق آن اوصاف نیست، ولی عواملی اند که منتجه‌اش اینها است؛ یعنی منتجهٔ «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» موضوع شما را که تفاهم بوده است، تحویل داده است و منتجه گمانه، گزینش و تناسب هم تحقیق و یا مبارزه با کفر را در سه مرحله نشان می‌دهد. این سه مرحله به معنای مراحل کاری نیست که خودمان انجام می‌دهیم، ما می‌خواهیم تحقیق را مدیریت کنیم.

بنابراین یک مرحلهٔ از مدیریت ما، مدیریت گمانه‌ها و مرحله دیگر، مرحله مدیریت گزینش‌ها و در نهایت مرحله مدیریت تناسبها است. آنچه که حاصل کار ما خواهد بود، پیدایش «توسعه انگیزهٔ تحقیقاتی»، «توسعهٔ اندیشه

تحقیقاتی» و «توسعه انجام یا عمل تحقیقاتی» است.

۲ـ محدوده، انواع و موضوع مقدورات در اوصاف اجرایی طرح

۲/۱ـ درون، بیرون، ارتباط، اوصاف محدودهٔ مقدورات اجرایی طرح

اکنون در هرم اول پیدایش و در قسمت پایین باید ببینیم اوصاف اجرایی که وصف اند و ربط فلسفی را تمام می‌کند، چه اوصافی خواهند بود؟

۱ـ محدوده‌ها که حد کار را مشخص می‌کند. ۲ـ انواع ۳ـ موضوع فعالیت تحقیقاتی در محدوده‌ها، ذکر «ارتباط درون و بیرون» ضروری است چون هرگز محدودهٔ مدیریت ما مطلق نیست، وصف هم نسبت به موصوف خودش تعین دارد، به عبارت دیگر با توجه به مقدورات سیاسی ما در بیرون، شرایط برای ما مطلق نیست، هر کاری را نمی‌توان در شرایط انجام داد و به شرایط، مشروط می‌باشیم. مقدورات فرهنگی ما در شرایط فرهنگی بیرون مطلق نیست، بلکه محدودیت داشته و محدود است و شرایط اقتصادی ما هم نیز نسبت به بیرون مطلق نیست، اگر مطلق نباشد پس ما در محدودهٔ مقدورات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی «بیرون» و محدودهٔ مقدورات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی «درون» و محدودهٔ قدرت ارتباطی که داریم، می‌توانیم فعالیت خود را آغاز کنیم. پس در اینجا حدّ، اولین قسمت است که حد بیرونی، درونی و ارتباط درون و بیرون است. حال باید دید انواع مقدورات کدام است؟

برادر میرزایی: آیا می‌شود بجای اینکه بگوئیم: عملی که در خارج واقع می‌شود، حدّ می‌خورد، بگوئیم هر عملی که در خارج انجام شود، دارای حدّ است.

(ج): عمل شما در خارج علاوه بر اینکه از ناحیهٔ قدرت خودتان حدّ می‌خورد، به واسطه قدرت بیرون نیز حد می‌خورد و حتی به واسطه قدرت ارتباط شما محدود می‌شود. یعنی محدودهٔ آن نه فقط به میزان محدودهٔ قدرت خودتان است، چه بسا قدرت شما زیاد باشد، ولی بیرون آنرا ایجاب نکند. یا اینکه محدودهٔ قدرت شما نسبت به بیرون کم است یا اینکه قدرت درونی و بیرونی نسبتاً خوب است، اما قدرت ارتباط یا مدیریت متناسب وجود ندارد. پس باید هر سه هماهنگ باشد، به میزان هماهنگی این سه محدوده است که در موضوعات اجرایی، قدرت حرکت دارید. انواع مقدور هم یکی «نیروهای انسانی» است، پس نیروهای مدیریتی بیرون در فرهنگ، بعنوان مقدور و در عین حال محدودیت شما محسوب می‌شود، «ابزارهای فرهنگی» بیرون از دستگاه شما، هم بعنوان مقدور و در عین حال محدوده وجود داشته، «امکانات فرهنگی» نیز اینگونه است، یعنی دولت برای تحقیقات یک مبلغی را تصویب می‌کند. حتماً این به کاری که وجود دارد، به نسبت حد می‌زند، اگر ده برابر آن مبلغی که تصویب شده است، تخصیص داده شود، حتماً دست شما بازتر خواهد شد.

برادر دیندار: قاعدهٔ این امر چیست که درون، بیرون و ارتباط را بعنوان موضوعات و در ذیل سر فصلها قرار می‌دهید؟

(ج): مگر ممکن است وقتی سر فصلها اجرایی شود، حدّ نخورد. سر فصلها سر فصلهای هستند که اوصاف اجرا را معین می‌کند در یک سطح هم اوصاف موضوع را معین می‌کند که همان سیاست، فرهنگ، اقتصاد می‌شود.

(س): مگر محدوده‌ها همان ساختار نیستند؟!

(ج): ساختارهای بیرون و ساختارهای درونی دارای حد است، قدرت آن ظرفیت دارد. یک دوره با دوره دیگر تفاوت دارد. بعداً برای معین کردن شاخصهٔ عینی، نمی‌توانیم بدون مطالعهٔ این وضعیت بیرونی و درونی کار کنیم. البته در اینجا سر فصل بصورت وصف ذکر شده و بصورت شاخصهٔ عینی ذکر نمی‌شود.

(س): شاخصه عینی باید در مرحله تکامل ذکر شود.

(ج): بله! در مرحله تکامل باید بیان شود که چگونه می‌توان وضعیّت را مطالعه نمود، ولی در مرحلهٔ تغییرات بیان می‌شود که چه اوصافی مقید کنندهٔ شما هستند که در عین حال مقدور هم هستند، یعنی نشان دهندهٔ یک قدرتی برای شما خواهند بود، پول اینگونه نیست که شرایط برای شما صفر باشد، ولی شما مجبورید شرایط را ملاحظه کنید.

۲/۲ـ انواع و موضوعات مقدورات در اوصاف اجرایی طرح

حال انواع ارتباط، بیرون و درون هم عبارتند از: «انسان، ابزار امکان» که در امر فرهنگِ کار است. شاید سئوال شود آیا «انسان، ابزار و امکانی» منظور است که فقط در فرهنگ اقدام می‌کند؟ جواب این است که خیر! در جدول وصف می‌گوییم هر انسانی مورد نظر است که به نسبتی کارش به فرهنگ ربط دارد، هر چند که مدیر امور سیاسی یا اقتصادی باشد، جزء مقدور شما و در عین حال جزء محدودیت شما است.

موضوع فعالیت هم نیاز تکاملی، نیاز اجتماعی و نیاز فردی جامعه است. هیچ تحقیقی بدون انگیزه انجام نمی‌گیرد و انگیزه هم به دنبال حل نیاز مندیها است.

بنابراین هرگاه سَر فصلهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی به موضوعات عینی تحقیقات می‌رسند، باید «محدوده‌ها، انواع و موضوع» فعالیت تحقیقاتی در آن مشاهده شود. موضوع فعالیت تحقیقاتی هم در جریان تکامل به عنوان مقدور محسوب می‌شود، یعنی یک موضوعاتی در یک زمانی قابلیت طرح دارد که در زمان قبل از آن قابلیت طرح نداشت. این به عنوان حدّ فعالیت خود تحقیقات است نه حدّ شرایط تحقیق و نه حدّ ابزار تحقیق که «انسان،ابزار و امکان» یعنی انواع قدرت باشد.

۳ـ محورها، مسائل و موارد فعالیتها در اوصاف اجرایی طرح

۳/۱ـ مدیریت، مشارکت، مباشرت، اوصاف محورهای فعالیتهای اجرایی طرح

حال باید دید فعالیتهای زیر بخش ستون استراتژی کدام است. می‌گوئیم فعالیتهای تحقیقاتی «محورها، مسائل و موارد»، فعالیت تحقیقاتی است. زیر بخش محورهای فعالیت بانک، «عمل مدیریت»، «مشارکت» و «مباشرت» می‌باشد عمل مدیریت به معنای حضور ارادهٔ سازمان شما در اراده‌های تحقیقاتی است، یعنی محور قرار گرفتن مدیریت شما نسبت به تحقیقات محققین می‌باشد. در مشارکت یک درجه تنزل واقع می‌شود، چون گاهی و در جایی شما را در حد مدیریت نمی‌پذیرند، بلکه شما را در حد مشارکت می‌پذیرند. شما باید در مدیریت «موضوع، زمینه و روش » تحقیق را ارائه نمایید، یعنی عملاً در گمانه، گزینش و تناسب حضور شما، حضور محوری است و حضور محقق حضور فرعی و کارگزاران محقق سهم تبعی خواهد بود. ولی شما در مشارکت بستر سازی می‌کنید و در عمل او شریک هستید. در مباشرت هم که اساساً شما

مانند کتابخانه خدمتگزاری می‌کنید. در کتابخانه به مراجعه کننده نمی‌گویند: چه کتابی برای مطالعه شما خوب است، بلکه مراجعه کننده، سفارشات خود را ارائه داده و کتابخانه هم کارگزاری می‌کند و به تعبیری مباشر و مجری تصمیم شما است. حال سوال این است که بانک چگونه باید فعالیت کند که هر سه سطح از تقاضای جامعه را در درون خود بپذیرد: ولی تدریجاً مباشرتها را به نفع مشارکت و مشارکتها را به نفع مدیریت حل نماید؛ یعنی مرتباً حضور خود را در سطوح تحقیق توسعه دهد.

برادر میرزایی: آیا این کار باید از طرف مدیریت انجام گیرد؟

(ج): باید از طرف سازمان، یعنی بانک انجام گیرد.

(س): آیا از سطح مدیریت به پایین می‌آید یا خیر؟

(ج): خیر! باید از سطح پایین مباشرتها را به طرف مشارکت و مشارکتها را هم به طرف مدیریت سوق دهد.عمل مدیریت بهترین وضعیتی است که بانک نسبت به محققین دارد.

۳/۲ـ هماهنگی، وسیله، زمینه، اوصاف مسائل فعالیتهای اجرایی طرح

بانک در بخش فعالیتها بعد از محورها، با مسائلی مواجه می‌باشد که عبارتنداز: «هماهنگی، وسیله و زمینه» قبلاً گفته شد که هماهنگی تحقیقات بوسیلهٔ تعیین «زمینه، موضوع و روش» تحقیقات در گمانه، گزنیش و تناسب صورت می‌پذیرد، ولی در مشارکت باید وسیله و ابزار در اختیار قرار دهد، در اینجا بانک بعنوان یک وسیله، بستر سازی می‌کند و رابطهٔ بانک با محققان هم اینگونه است که گاهی بانک برای محقق بعنوان وسیله قرار می‌گیرد و گاهی نیز محقق از طریق ارائه محصول تحقیق، عملاً به یک نسبت برای بانک بعنوان وسیله قرار می‌گیرد. اگر در مدیریت بتوانیم بگوییم بانک در پیدایش تحقیق، سببیت دارد، در مشارکت نمی‌توان چنین گفت و تنها می‌توان گفت طرفین برای یکدیگر وسیله هستند. در مباشرت هم که بانک صرفاً زمینه کار محقق قرار می‌گیرد و هیچ گونه فعالیت خاصی در محصول تحقیقاتی ندارد، مگر اینکه بانک در این زمینه به نوعی برخورد نماید که محقق ـ تدریجاً در کنار مطالعاتی که پیشنهاد می‌دهد ـ به مشارکت تشویق شود. بنابراین در ابتدا بانک به محقق نمی‌گوید که باید در چه موضوعی تحقیق کند، بلکه محقق است که ابتدا مثلاً می‌گوید: کتاب ریاضیات را به من داده و یا محصولات تحقیقاتی خود در موضوع ریاضیات را به من ارائه نمایید. شما هم کتاب ریاضیات را به او تحویل می‌دهید، ولی عملاً بگونه‌ای تحویل می‌دهید که متوجه شود در ریاضیات یک سری «مسائل» و یک سری «انواع» و یک «فلسفهٔ» ریاضی وجود دارد، در کنار موضوع درخواستی او سعی می‌کنید که او را تحریک کنید تا متوجه شود، «منطق قیاسی» اساس انواع ریاضی در این قسمتها است و مدل سازی ریاضی فلان گونه است؛ یعنی به محقق اطلاعات اضافی ارائه می‌دهید.

برادر دیندار: معنای این کار، مشاوره نمی‌شود.

(ج): این نحوه کار کردن بدون درخواست مشاوره از جانب محقق ـ چون او فقط موضوع را از شما درخواست نموده است ـ در واقع مشاوره‌های غیر مستقیمی است که محقق را به این سمت هدایت می‌کند که در موضوع کار خود با شما به مشاورهٔ جدی بپردازد. شاید در حقیقت

موضوع تحقیق این محقق ریاضی نبوده، بلکه ریاضی برایش بعنوان یک زمینه بوده است، مثلاً برای ساختن یک فلز می‌خواسته تحقیق کند لذا خواهان مطالعه‌ای نیز در ریاضی بعنوان زمینه تحقیق شده است و به این منظور به بانک مراجعه کرده است، ولی وقتی شما سخاوتمندانه علاوه بر اطلاعات درخواستی او اطلاعات دیگری را هم در اختیار او قرار می‌دهید، او تحریک می‌شود که در باره فلز که موضوع اصلی کارش است، از شما سؤال کند و بتدریج موضوع اصلی کار خود را با شما به مشاوره گذارد، در صورت تقاضای مشاوره، شما دامنهٔ وسیعتری از حضور را در عمل او خواهید داشت و مرحلهٔ سوم هم آن صورتی است که او بتدریج بپذیرد که اساساً شما باید برای او موضوع تعیین نمایید.

۳/۳ـ سازمان، گروه، فرد، اوصاف موارد فعالیتهای اجرایی طرح

موارد فعالیت تحقیقاتی عبارتند از: «سازمان، گروه و فرد» که ذیل فعالیتهای تحقیقاتی انجام می‌گیرد؛ یعنی عاملهای فعالیتهای تحقیقاتی در جامعه یا سازمانها و یا گروهها و افراد می‌باشند. اکنون باید به بررسی محصولات یا اهداف خرد شدهٔ جدول پیدایش پرداخت.

(س): پس سه دستهٔ کلی فعالیتها چه چیزی شد؟

(ج): عبارتند از: محورها، مسائل و موارد فعالیتهای تحقیقاتی.

(س): آیا اینها محورهای مدیریت است.

(ج): منظور محورهای کار سازمان شما (بانک) است که عبارتند از: محور مدیریتی، محور مشارکتی و محور مباشرتی؛ یعنی در خدماتی که به بیرون از سازمان ارائه می‌دهید صرف نظر از اینکه در سطح فلسفه، روش، مصداق، نقد، نقض و یا ... در هر سطح دیگر هم که باشد، یا در محور مدیریت است که در آن تصمیم گیری به عهدهٔ شما است و یا در محور مشارکت است که به نسبت محقق و بانک هردو تصمیم گیرنده هستند و یا در محور مباشرت است که کلاً محقق تصمیم‌گیرنده است و بانک خدمتگزاری می‌کند. آنگاه برای اینکه بتوانید در این محورها کار کنید، بانک یک مسائلی پیدا می‌کند که «هماهنگی، وسیله و زمینه» بعنوان مسائل خود بانک نسبت به محورها است.

برای مدیریت، مشارکت و یا مباشرت باید مشخص شود که بانک چگونه می‌تواند هماهنگ کننده، وسیله و یا زمینه برای کار محققین باشد. در سطح مشارکت بانک می‌تواند وسیله قرار گیرد، هرچند محقق نیز می‌تواند برای بانک وسیله قرار گیرد؛ یعنی هردو برای یکدیگر جهت عمل تحقیق بعنوان وسیله قرار می‌گیرند، نسبت به تحقیق، بانک و محقق هردو وسیله هستند. به عبارت دیگر در مشارکت منتجهٔ تصمیم هردو، وضعیت تحقیق را متجلّی می‌کند؛ ولی در هماهنگی سهم تأثیر اصلی در بوجود آوردن تحقیقات به عهده بانک است. در آنجا هم که بانک زمینه قرار می‌گیرد، بانک مانند یک کتابخانه یک بستر اجتماعی برای محققین می‌باشد؛ هرچند بانک در اینصورت همانند یک کتابخانهٔ پر تحرّکی خواهد بود که تلاش می‌کند زمینه‌ها را به نفع مشارکت و هماهنگی حل نماید.

۳/۴ـ بررسی مفهوم «موارد» فعالیتهای اجرایی طرح

بخش سوّم هم موارد فعالیتهای تحقیقاتی است.

(س): منظور از موارد چیست؟

(ج): شما علاوه بر اینکه تحقیقات را در سه محور بعنوان موضوع فعالیت خود قرار می‌دهید و در بانک هم برای آن یک نقشه‌ای دارید باید بدانید که در بیرون غیر از موضوعات تحقیق، موارد تحقیقات در جامعه کدام است؟ فرضاً می‌گویید: در ایران ۵۴۹ سازمان تحقیقاتی وجود دارد. این سازمانها مواردی هستند که به شما سفارش می‌دهند، همانگونه که مثلاً برای سازمان مخابرات در خط تلفن مشترکین زیادی وجود دارد.

(س): چرا «مورد» گفته می‌شود؟

(ج): چون در اینجا از کلّیت در آمده و به مصداق یعنی فرد محقّق می‌رسد. این غیر از موضوع تحقیقاتی است؛ یعنی هرچند نمی‌توان آنرا به عنوان عنصر نامید، زیرا عنصر بمعنای یک فرد است، ولی می‌توان گفت: تک واحدهایی هستند که فعالیت تحقیقاتی داشته و به شما ارتباط می‌یابند. به عبارتی دیگر اینها مشتریهای شما هستند که شما آنها را در قالب سازمانها، گروهها و افراد دسته‌بندی می‌کنید. شاید بپرسید پس چرا ما این موارد را تحت عنوان مشتریهای تحقیقاتی نام گذاری نمی‌کنیم؟ در جواب می‌گوئیم زیرا ما که می‌خواهیم فعالیتهای تحقیقاتی آنها را تحت پوشش قرار دهیم، اینگونه نیست که آنها یک جانبه مشتری بوده و ما فروشنده باشیم، بلکه ما نیز خریدار کار آنها هستیم. لذا هیچگاه به آنها لقب مشتری نمی‌دهیم، بلکه می‌گوییم: در مسأله و یا برنامه تحقیقات و در توسعهٔ تفاهم اجتماعی، اینها مواردی هستند که بانک با آنها ارتباط دارد. به عبارت دیگر آخرین تقسیمات شما، تقسیمات مکانی‌اند که بصورت خاص می‌باشند. گاهی شما یک تقسیمات زمانی و یک تقسیمات مکانی داشته و برحسب نیازها یک صحبتی کرده و محدوده‌ها را معین می‌کنید؛ اما گاهی هم آدرس دقیق ارائه می‌دهید، می‌گویید: در شهرستان قم ـ خیابان بلوار امین ـ مرکز تحقیقات استاد جعفر سبحانی است، قطعاً این بعنوان یک مورد محسوب می‌شود، هرچند خود این مورد را در دسته بندیهای وصفی ملاحظه می‌کنید؛ امّا در سطح تکامل بدون بیان دسته‌بندیهای وصفی و دسته‌بندیهای انتزاعی، یک شخص معیّن را معرفی می‌نمایید؛ بعبارت دیگر در پایین ترین سطح کار بانک، شخص سرمایه گذار شناخته می‌شود و برای او دفترچه صادر می‌شود. وقتی در شعبه بانک کسی مراجعه می‌کند و پولی به حساب پس انداز خود واریز کرده یا دسته چک می‌گیرد، این را به عنوان شخص و مورد می‌شناسند، لذا بعد هم می‌گویند این مورد خوش حساب بود، آن مورد بد حساب بود، حساب فلانی را ببندید و... یعنی سلوکی که در این صورت هست، سلوکی بسیار خرد و نسبت به اشخاص است.

۳/۵ـ توجیه وصف بودن «موارد» در دسته‌بندی فعالیتهای اجرایی طرح

برادر دیندار: اگر در اینجا منظور وصف فعالیتها باشد، آنگاه بر حسب قاعده، نمی‌شود ذکر موارد را وصف فعالیت دانست، مگر اینکه ضرب این ...

(ج): خیر! می‌خواهیم بگوئیم که این وصف است. چون در اینجا می‌خواهیم معلوم شود که یک نوع از تحقیقات سازمانها چیست؟ یعنی اگر ما بازار تحقیقات را ـ از نظر موارد ـ سه بازار بدانیم آنگاه می‌گوئیم باید بانک به تحقیقات سازمانی خیلی اهمیت دهد تا تحقیقات را از سطح مباشرت به سطح مشارکت ارتقاء داده و بعد هم

مشارکت را وارد سازمان کند.

اگر سئوال شود به تحقیقات گروهی باید چقدر اهمیت داده شود؟ می‌گوئیم به گروهی اهمیت کمتری داده می‌شود، مثلاً اگر بخواهیم فعالیتها را تقسیم کرده و ضریب دهیم، می‌گوئیم باید نسبت به موارد سازمانی با ضریب ۴ اهتمام ورزیده شود و نسبت به موارد گروهی ضریب ۲ و فردی ضریب ۱ اهتمام ورزید؛ مگر اینکه برحسب ضرب شدن فعالیت تحقیقاتی در موضوع طبقه‌بندی نمائیم و مثلاً بگوئیم این سه تا در موضوع نیاز تکاملی یا اجتماعی و یا فردی کار می‌کنند، لذا در این صورت گفته می‌شود فعلاً سازمان در موضوع نیاز فردی کار می‌کند و چون وزن مخصوص موضوع کارش پائین است، آنرا در ردهٔ فرد قرار دهید یا اینکه این یک فرد است که به صورت تکی کار می‌کند، اما وزن مخصوص موضوعش نیازهای تکاملی است، در اینجا خواهیم گفت باید ببینید ضربدر نیازهای تکاملی بارم آن چقدر می‌شود.

پس این وصف است که بعدها به ما جدول بارم بندی را تحویل داده تا معلوم شود به چه میزان می‌توان خدمت نمود؟ بارم و ضریب سازمان به عنوان خود فعالیت تحقیقاتی ۴ است، ولی باید دید که این ۴ در چه چیزی ضرب می‌شود، آیا در ۱ ضرب می‌شود؟ می‌گوئیم اگر فعالیت سازمان در نیاز فردی باشد، آنگاه نتیجه ۴=۱×۴ خواهد شد. وزن فردی هم ۱ است، اما اگر در نیاز تکاملی کار کند، آنگاه ۴=۱×۴ می‌شود، یعنی در این صورت وزن سازمان و فرد هموزن خواهد شد. گاهی هم فرد در وزن ۲ قرار می‌گیرد، در اینجا می‌گوئیم ۲=۲×۱ می‌شود، لذا سازمان مقدم است. گروه که با ضریب ۲ است، هرگاه در نیاز تکاملی ضرب شود، ۸=۴×۲ خواهد شد، در این صورت قطعاً از سازمانی که ضرب در ۱ شده جلو می‌افتد؛ بعدها چگونگی رساندن «خدمات» به آنها براساس این طبقه‌بندی در موارد فعالیتهای تحقیقاتی با توجه به موضوعات آن تنظیم می‌گردد.

(س): اینکه این به ما در «مسائل» طبقه‌بندی ارائه می‌دهد، مشخص است، اما به ما اصل فعالیت را تحویل نمی‌دهد.

(ج): می‌خواهیم بگوئیم بارم فعالیت تحقیقاتی سازمان در نظر ما ۴ است. اگر بگوئید چرا؟ می‌گوئیم اگر تحقیقات «سازمانی» صورت گرفت، معنایش این است که این تحقیقات همه جانبه است و در زمان کوتاه تر هم صورت می‌گیرد، چون بهرحال این سازمان بر حسب مدلی ـ ولو آن مدل، مدل ما نباشد ـ تقسیم کار نموده و مرتباً در حال «کنترل» نسبت بین کارهاست. این خیلی تفاوت دارد با «گروهی» که تقسیم کار نموده، ولی نسبت بین کارها را ملاحظه نمی‌کند تا کار «فردی» که تقسیم کار هم نمی‌کند و مشغول کار یک قسمت می‌شود.

برادر میرزایی: یعنی برای هدایت ما راحت‌تر است.

(ج): نه فقط مسئله هدایت، بلکه راندمان آن در عمل تحقیق بیشتر است،

(س): کمکش هم بالاتر است.

(ج): بله! کمکش بالاتر است و سطح کمکی که ما به آن می‌دهیم، گسترده‌تر و اثرش در موضوع تحقیقات هم بیشتر است، در صورتی که سازمان باشد. به عبارت دیگر اگر مشتریهای ما سازمانها باشند ـ با توجه به ضریب در بارم بندی موضوعی ـ به آنها یک گونه بهاء داده می‌شود و

اگر افراد باشند، به گونه دیگر بهاء داده می‌شود.

برادر رضوی: باید در اوصاف فلسفی هم «وزن» و هم «قیمت» و «نسبت» روشن باشد.

(ج): باید در اینجا وزن مخصوص آن روشن باشد، حتماً در موضوع تحقیق، تحقیق فردی با تحقیق سازمانی از نظر ضریب زمان متفاوت خواهد بود، هرگاه محقیقینی باهم و به صورت سازمانی کار کنند، یا یک محقق بخواهد یک کاری را به صورت متعاقب، خودش انجام دهد، در این صورت اگر فرضاً کاری را یک محقق در ۱۲ ماه انجام می‌دهد، باید ۱۲ محقق در ارتباط باهم بتوانند آنرا در یک ماه به انجام رسانند، البته این در صورتی است که قدرت تحقیقاتی آنها را مساوی بدانیم.

عملیات سازمانی در تحقیق، موجب می‌شود تحقیق سریعتر به نتیجه برسد. علاوه براین باید انسجام و همه جانبه بودن عملیات سازمانی، به صورت گسترده تر ممکن باشد؛ یعنی اگر ۵۰۰ نفر محقق در یک جا جمع شدند و کار سازمانی کردند؛ می‌بایست دامنه گسترده‌گی فعالیت تحقیقاتی آنها بیشتر باشد، ولو اینکه آنها در سه سطح کار کنند و مثلا $\frac{۴}{۷}$ نیروی آنها مشغول کار کمّی باشند، چون در این صورت می‌گوئیم در اینجا تتبع «وسیعی» در حال انجام است، تتبعی که محال بود بواسطه یک فرد صورت گیرد. اگر فرضاً شما ۷۰۰ نیروی انسانی در بانک داشته باشید که ۴۰۰ نفر آن در حال کار کمی باشند، می‌گوئیم وقتی ۴۰۰ نفر و روزی ۸ ساعت کار تتبع را انجام دهند، بسیار کار وسیعی ارائه می‌گردد، آنگاه اگر در ردهٔ بالاتر تحقیقات کیفی را ۲۰۰ نفر انجام دهند و ۱۰۰ نفر هم در حال انجام برنامهٔ هماهنگ سازی آنها و مدیریت تحقیقات باشند، در این صورت قطعاً دامنهٔ این خیلی گسترده تر از این است که کسی بخواهد این کار را به صورت تکی انجام دهد.

۴ـ ضرورت و کارآیی اوصاف فلسفی در مرحله پیدایش

۴/۱ـ بررسی کار آمدی اوصاف اجرایی در ارزش گذاری مراجعین بانک

برادر دیندار: من در این بحث فعالیتها بدنبال آنم که تکلیفم در بانک چیست؟ در طرح تأسیس باید چه کارهایی انجام دهم، تا بانک تأسیس شود، این مطالب حضرتعالی با این مسئله فاصله زیادی دارد.

(ج): شما کارهای فعلی خود را به عنوان مثال ذکر کنید تا من آنرا به اینجا مرتبط کنم.

(س): الان ما نوع کارهایی را که می‌خواهیم برای راه اندازی بانک انجام دهیم، شاید یکی این باشد که لیست سازمانها را آماده کنیم، این خصوصیت کارهای خرد است. اگر هم بخواهیم آنرا به صورت کلی عنوان کنیم می‌گوئیم ما می‌خواهیم «ارزیابی» نمائیم؛ یعنی یک محور از کارهایمان ارزیابی اطلاعات است. به نظر شما جای «ارزیابی» اطلاعات در این فعالیتها کجاست؟

(ج): یعنی شما در این مرحله می‌خواهید به فیش های تحقیقاتی جا داده و برای آن منزلت معین نمائید. اولاً که در فعالیت های تأسیساتی دقت می‌کنید، یکسری برادران کار کمّی می‌کنند و آن در جایی است که برادران مشغول تنظیم و گرد آوری اطلاعات‌اند. این کار گردآوری یک سطح از کار است. سطح دیگر استخراج موضوعات آن است و سطح دیگر هم در جایی است که شما در پیدا نمودن «موضوع» مدیریت کرده و شاخصه ارائه می‌دهید. حال باید دید آیا محور ارادهٔ شما، آنها هستند یا اینکه شما

محور ارادهٔ آنها می‌باشید؟ شما در حال ارائه شاخصه هستید، پس شما محور ارادهٔ آنها در گزینش خواهید شد، آنها در حال فعالیت گردآوری هستند و زمینهٔ کار شما را فراهم می‌سازند، اما این کاری که الان بصورت گروهی انجام می‌گیرد، اگر قرار بود شما آنرا بصورت فردی انجام می‌دادید، ناچار بودید خودتان گشته تا مورد به مورد آن را جمع آوری کنید، اما الان مجبور به این کار نیستید. شما در اینجا در سطح تولید مفهوم نیستید، بلکه در سطح گردآوری یک دسته از مفاهیم هستید و یک عده هم در سطح دیگر آنرا شناسایی می‌کنند و شما هم برای شناسایی شاخصه معین می‌کنید. بنا براین شما در اینجا در حال طبقه‌بندی در کار تأسیس بانک هستید، آیا در آینده که بانک شروع به کار می‌کند، طبقه‌بندی وجود ندارد؟! آیا سازمان شما فعالیتی ندارد که لازم باشد، متناسب با آن فعالیت ساختمانش را درست کنید؟! آیا آن فعالیت از موضوعاتی که عرض کردیم، خارج است؟!

(س): حداقل به نظر می‌رسد که مصداق اینها نباشد.

(ج): مثلاً وقتی یک نفر محقق برای رساله نوشتن می‌آید و می‌گوید فلان موضوع را به من تحویل دهید تا بفهمم در مباحث فرهنگستان در این رابطه چه گفته شده است؟ آیا این مورد با موردی که «گروهی» تصمیم می‌گیرد یک چیزی را به صورت سازمانی از شما تحویل بگیرد، تفاوتی از نظر بهاء ندارد. حال آن گروه مراجعه‌کننده گاهی گروهی است که می‌خواهد بصورت تتبعی و ساده و نسبت به نیازهای فردی کار را ببیند یا اگر هم آنرا نسبت به نیازهای اجتماعی می‌بیند در سطح خرد است، مانند اینکه گروه تحقیقات کاربردی دفتر، به شما مراجعه می‌کنند تا از شما برای فرهنگسراها کمک گیرند، حتماً شما به آنها سرویس می‌دهید ـ اگر از بیرون هم چنین تقاضایی شود به آنها سرویس خواهید داد ـ اما گاهی هم گروه تحقیقات مبنایی به شما مراجعه می‌کند و از شما مباحث نظام فکری را می‌خواهد؛ آیا شما به هردوی اینها به یک گونه جواب می‌دهید؟ وقتی گروه مبنایی از شما نظام فکری یا فلسفهٔ تاریخ و فلسفه نظام ولایت را برای امر تدوین تقاضا می‌کند و شما هم می‌دانید که این موارد جزو موضوعات تکاملی فرهنگ محسوب می‌شود، این خیلی تفاوت دارد با شخص یا گروهی که در سطح خرد اجتماعی تقاضا دارد.

(س): این ارزش گذاری مراجعات است؛ اما آن فعالیت غیر از مسئله ارزش است.

(ج): ارزش گذاری جدای از این نیست، اگر کارکرد حساب یک نفر در بانک اقتصادی به ۱۰۰ میلیون برسد، به او اعتبار داده و به نفع او بودجه تخصیص می‌دهند، در حالیکه شاید همان روز یک نفر به بانک مراجعه کند و ۵۰ هزار تومان قرض بخواهد و به او توجهی نشود و بگویند چک شما وا خورده و شما اعتبار ندارید. پس هرگاه گروه تحقیقات مبنایی به شما سفارش داد، به دلیل اهمیت موضوعش ممکن است $\frac{۳}{۴}$ وقت کلیه افراد بانک را به آن اختصاص دهید تا صرف نظر از موضوعات دیگر به این کار اهمیت داده و به سفارش او بپردازند.

۴/۲ـ ضرورت تکیّف فلسفی اوصاف در مرحله پیدایش

(س): حتی در بانک اقتصادی هم یک بانک را مثلاً بعنوان صنعت و توسعه تأسیس می‌کنند که دارای اهدافی هم هست، آن گروهی که درگیر تأسیس این بانک هستند، یک عده بدنبال ساختن ساختمان و مسئله بودجه

ساختمان سازی و... می‌روند و یک عده هم بدنبال تربیت نیروی وعده ای دیگر بدنبال تنظیم گردش عملیات و طراحی فرمها می‌روند، گرچه این فرمها متناسب با اهداف خود بانک هست، اما قبل از این که کار بانک شروع شود، یکسری عملیات مقدماتی برای راه اندازی بانک انجام می‌شود که این غیر از فعالیتهایی است که بعد از تاسیس بانک صورت می‌گیرد. ولو اینکه کار طراحی فرمها و گردش عملیات، تهیه کامپیوتر، تهیه نرم افزار کامپیوتر، تهیه سخت افزارهای متناسب آن، پرورش نیرو و... به صورت توسعه یافته‌تر بعداً هم ادامه می‌یابد؛ اما حتماً به اندازه حجم قبل از تأسیس نخواهد بود. حال سئوال من این است که ما الان در حال طبقه‌بندی آن نوع فعالیتهایی هستیم که برای تأسیس بانک انجام می‌گیرد یا در حال طبقه‌بندی فعالیتهای بعد از تأسیس بانک هستیم؟ البته این فعالیتهای اولیه با فعالیتهای بعدی بی‌ربط نیست و باید متناسب باشد.

(ج): من در جواب شما مثالی را عرض می‌کنم، فرضاً ما از شما که پیمانکار ساختمان هستید، تقاضای بنای ۵ هزار متر ساختمان می‌کنیم، مسلماً در ساختمان شیشه، آهن، آلومینیم، گچ، لوله، سیم برق، لامپ و درب و... بکار می‌رود، بعد به شما می‌گوئیم شما با متری چند این کار را به عهده می‌گیرید. شما خواهید گفت که این ساختمان را برای چه کاری می‌خواهید؟ فرضاً ما در جواب می‌گوئیم شما با این مسئله چکار دارید، شما برای ما ۵ هزار متر ساختمان بسازید و بگوئید؛ متری چند هزار تومان حاضر به کار هستید؟ در این صورت شما خواهید گفت ساختمانها باهم متفاوت است، اگر ساختمان خانه باشد، اطاقهایش حداکثر ۵ یا ۶ متر عرض دارد، لذا با تیرآهن ۱۴ هم می‌توان سقف آن را ساخت، اما اگر ساختمانی را برای رستوران بخواهید باید دهنه سالن ها بیشتر از ۵ یا ۶ متر باشد، که در این صورت یا باید وسط آن ستون قرار گیرد و یا باید پل بزنیم. یا مثلاً ما تقاضای یک سالن دیگری داریم، در این صورت هم باز خواهید گفت که عرض و دهنه این سالن باید چقدر باشد؟ فرضاً می‌گوئیم باید عرض آن ۲۰ و طولش ۳۰ متر باشد. می‌پرسید این سالن را برای چه کاری لازم دارید، می‌گوئیم برای ورزش. شما خواهید گفت این سالن با این وسعت حتماً به پل نیاز دارد و به تهویه هوای فلان گونه هم نیاز دارد، چون ورزشکاران در حال ورزش بوده، لذا باید سقف بلند باشد و هوای سالن عوض شود و... در نهایت می‌گوئید درست کردن چنین ساختمانی دو برابر ساختمان منازل هزینه می‌برد. شاید هم ما بگوئیم نه خیر! ما به یک خانه‌های نیاز داریم که حد اکثر عرض اطاقهایش ۳ یا ۴ باشد و منازل کوچک برای افراد تازه متأهل باشد، یک محل سکونت تُقلی باشد که اگر ۲ یا ۳ اطاق هم داشته باشد، کافی است، در این صورت فرضا می‌گوئید من ساخت این منازل را با متری ۱۰ هزار تومان هم حاضرم. بعد اگر بگوئیم آن سالن ورزش ۳۰×۲۰ را با متری چند می‌سازید؟ خواهید گفت آن سالن را با کمتر از متری ۳۰ هزار تومان نمی‌پذیرم. اگر بگوئیم چرا؟ می‌گوئید چون آن سالن احتیاج به شناژ، سیمان و... مخصوص دارد، اما این ساختمان را با گچ هم می‌توان ساخت، چون در اینجا با نیمه آجر، گچ، تیر آهن ۱۲ و درو پنجرهٔ ساده می‌توانم ساختمان را بسازم، فوقش یک تگری هم بیرون ساختمان و یک سفید هم درون ساختمان کرده و سیم کشی را هم به صورت روکار انجام می‌دهم، اما ساخت آن

سالن ورزش حتی با متری ۳۰ هزار تومان بسیار مشکل است، چون ۵۰ تن آهن برای پلهایش لازم است تا باد بندهای پلها را بگونه‌ایی ببندم که بتواند این سقف با ۲۰ متر عرض را تحمل کند، بعد این پل به این سنگینی ـ با این غوصش که باید آن بار سنگین را تحمل کند ـ احتیاج به پایه مستحکمی هم دارد، با شناژ و فندانسیون معمولی ممکن نیست. مثلاً باید ۵ متر فندانسیون آن هم شناژ مسلح به زیر زمین برود تا بتواند ستونی را بر خود تحمل کند که آن سقف به آن بزرگی را نگهدارد.

بنا براین وقتی من به شما می‌گویم برای ما ۵ هزار متر ساختمان بسیازید، خواهید گفت آنرا «برای چه کاری» می‌خواهید؟ این «برای» معین می‌کند که مصالح آن چه باشد.

پس شما نمی‌توانید در بحث ساخت بانک، که ما در حال ذکر مسائل خرد بانک در راستای تکامل هستیم، بگوئید «برای» آنرا بیان نکنید و از اوصاف فلسفی آن سخن نگوئید، چون کار برد ندارد، البته می‌توانید بگوئید که ما با برگهای ابتدایی تمرین می‌کنیم، ولی اگر آن برگها برای این کار است، باید آن را تغییر دهیم، باید محصول آن زحماتی را هم که در گرد آوری و دسته‌بندی کشیدیم، تغییر دهیم، چون آنها در حکم نرمش است، نرمش برای اینکه سلسله عضلات و اعصاب نرم شود، امر لازمی است و اگر محکم و بدون نرمش وارد ورزشهای سنگین شویم، سلسله اعصاب و عضلات منقبض می‌شود و دچار درد می‌شود، لذا باید حرکاتی انجام دهیم که اعصاب آماده شوند، اندام فکری هم اینگونه است، ما برای تولید بانک به یکسری نرمشهای ابتدایی نیاز داریم، بعد که وارد فعالیت جدی شدیم باید ساختمان بانک را براساس دستگاه فکری بسازیم.

حال از این مرحله پائین تر آمده و می‌گوئیم شما که در حال ساخت بانک هستید، چگونه می‌خواهید موضوعات را طبقه‌بندی نمائید؟ آیا کاربرگ، ارتباطی به طبقه‌بندی موضوعات دارد یا خیر؟

(س): حتماً مرتبط است.

(ج): موضوعات چگونه دسته بندی می‌شود و چگونه نظام می‌یابد؟ آیا می‌توانید آنرا از مفهوم نیازهای تکامل، اجتماعی و فردی جدا نمائید؟

برادر رضوی: حتماً در سطح بالا خارج از این سه امر نیست.

(ج): شاید در عملیات تحقیقی که در هرکدام از این نیازمندیها صورت گرفته، یکی از مشکلات شما این باشد که می‌گوئید در هرکدام از بحثهای فرهنگستان که وارد می‌شویم، فلانی از ابتدای بحث وارد یکسری مثال، نمونه و مصداق شده و در کنار این مثالها ـ با چیدن این مثالها در کنار هم ـ یکدفعه به نتیجه اشاره کرده است، از ابتدای سخن که با دلیل وارد بحث نشده است؛ ابتدا یک مثال و نمونه ذکر کرده، بعد یکدفعه از آن یک دلیلی استخراج کرده است، بعد هم این مطلب را رها کرده و بدنبال مثال دیگری رفته، اما بعدها معلوم می‌شود که برای مطالب اول، دوم و سوم کم‌کم دلیل پیدا شده است.

شاید بپرسید ما این مطالب را چگونه تنظیم کنیم؟ اگر شما مسلط باشید و بگوئید ما برای گمانه‌ها جا معین می‌کنیم و برای گزینش و ایجاد تناسب هم جا معلوم می‌نمائیم، کار بصورت دیگری پیش می‌رود احیاناً یک

مثال در ۱۰ مورد بکار رفته، اما در هرجایی به یک صورت از آن استفاده شده است. البته نوعاً مثالهایی که در مباحث ذکر شده، خیلی باهم تفاوت ندارد؛ اگر کل مثالهای مجموعه مباحث دفتر جمع شود. یکدسته از مثالها، مثالهای «ریاضی» است و یک دسته مربوط به «اموری روانی» و دسته دیگر هم مربوط به «امور حسی» است. شاید اگر به خود مثال بصورت انتزاعی بنگرید، چیزی مثلاً غیر از مسئله مثال به ریاضیات فیثاغورثی، اقلیدوسی، نیوتنی و نسبیّت و یک نتیجه‌گیری خاص نیست که فرضاً ۵۰ بار هم در مباحث دفتر ذکر شده است، اما اگر دقت شود معلوم خواهد شد که هر دفعه که این مثال ذکر شده، بایک مطلبی رابطه دارد که غیر از مطالب قبلی است؛ یعنی در هر مسئله بین این مثال و یک موضوع جدیدی نسبت برقرار شده است. لازم نیست که موضوع این ایجاد نسبت و گمانه متعدد باشد. حال باید دید روی چه موضوعاتی بیشتر کار کنیم؟

برادر دیندار: البته فرمودید که اینها اوصاف فلسفی اند و تا به مرحله تکاملش خیلی فاصله داریم، تا اینکه در نهایت به موضوعات اجرایی برسیم.

(ج): وقتی در سطوح بیائیم، اگر بتوانید ربط کار اینجا را با فلسفه تمام نمائید، بعدها که بخواهید نسبت به موضوعات فلسفی سرویس دهی نمائید، دچار مشکل نمی‌شوید.

(س): تصور ما از مرحلهٔ پیدایش این بود که این مرحله به جایی می‌رسد که می‌توانیم وارد عمل شویم.

(ج): البته فعلاً می‌توانید دورنمای ربط با عمل را ببنید نه خود آنرا.

(س): پس در مرحله پیدایش به هیچ نسخهٔ عملی نمی‌رسیم؟

(ج): این مراحل همانند تکیف است که بعد از آن تبدّل و تمثّل صورت می‌گیرد. نهایت این است که کارتان تکیف فلسفی است، بعدهم تبدل انتزاعی و نهایتاً تمثل عینی است.

برادر رضوی: طبق فرمایش شما، ما باید نرمش کنیم، کار ما همانند آن بنایی است که هنوز بنایی را شروع نکرده، لذا شما می‌گوئید بروید بصورت تمرینی مشغول ساخت یک خانه‌ایی شوید و حداقل یک آجر را روی هم قرار دهید و... نرمش کنید تا بنایی را یاد بگیرید تا بعدها بتوانید...

(ج): یعنی به او خواهیم گفت آیا تا الان دست به شمشه بردید، آیا تا الان به کاه‌گل دست زدید.

«وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكاتُهُ»

جلسهٔ ۱۵

زمینهٔ آشنایی با

طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۵/۹

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

قسمتها و عناوین محصولات اجرایی طرح در مرحله پیدایش

فهرست:

۱ ـ معرفی عناوین ۹گانه محصولات اجرایی طرح تأسیس ۱

۱/۱ ـ بررسی امکان جایگزینی عنوان سازمان به جای سازماندهی ۲

۱/۲ ـ بررسی مفهوم و کاربرد عناوین توزیع و مصرف در محصولات اجرایی طرح تأسیس ۵

۱/۳ ـ نسبت اوصاف محصولات اجرایی طرح تأسیس به بیرون و درون ۷

۱/۴ ـ تشریح معنای «توزیع همدلی» در اوصاف محصولات اجرایی طرح تأسیس ۷

۱/۵ ـ عناوین دسته‌های سه‌گانه اوصاف محصولات اجرایی طرح تأسیس ۸

۲ ـ اشاره‌ای به سیر انتقال از مرحله پیدایش طرح به مرحله تغییرات ۹

۳ ـ پاسخ به سئوالات ۹

۳/۱ ـ معرفی پیدایش، تغییرات، تکامل، هم به عنوان مراحل هم به عنوان سطوح طرح ۹

۳/۲ ـ بررسی نسبتهای کمی اوصاف در مراحل سه‌گانه طرح ۱۰

۳/۳ ـ بررسی امکان جمع‌بندی اصول این طرح تحت عنوان روش طراحی ۱۱

نام جزوه :	زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات	کد بایگانی کامپیوتری :	۰۱۰۵۸۰۱۵
استاد :	حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه :	۷۵/۵/۹
عنوان گذار :	برادر محمد دیندار	تاریخ انتشار :	۷۵/۰۵/۱۵
ویراستار :	برادر یوسف حسین‌نژاد	تیراژ :	۲۰ نسخه
حروفچینی :	واحد انتشارات دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر :	اول

بسم الله الرحمن الرحیم

جلسه ۱۵ | زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات | ۷۵/۵/۹

قسمتها و عناوین محصولات اجرایی طرح در مرحله پیدایش

۱ ـ معرفی عناوین ۹ گانه محصولات اجرایی طرح تأسیس

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: بحث این جلسه در بارهٔ قسمت محصولات هرم پیدایش طرح تأسیس بانک است. محصولات می‌باید عملاً موجب «توسعه انگیزه و توسعه اندیشه و انجام» گردد. در این قسمت می‌توان گفت حاصل این سیری که در جدول برنامه است، مسئله «سازماندهی، برنامه ریزی و اجرا» است که این نسبت به «تولید، توزیع و مصرف» بوده و این سه هم نسبت به «همدلی، همفکری و همکاری» تحقیقاتی می‌باشد؛ یعنی بگوئیم برای همدلی تحقیقاتی، به یک الگوی مصرفِ خاصی نیاز داریم که قطعاً این باید متناسب با استراتژی ما (مبارزهٔ با استکبار) باشد، به عبارت دیگر، اگر به عنوان مثال مصرف تحقیقاتی بر مبنای «حرص» باشد نه بر مبنای ایثار، این منجر به دو نوع همدلی خواهد شد، همدلی دزدها باهم که همان همدلی استکباری است؛ متناسب با یک نحوه تحقیق می‌باشد؛ البته یادتان نرود که مسلماً بین آنها تنازع حکمفرما است، اما در سطحی که به کمک یکدیگر نیاز دارند و مشکل آنها مشکل همه باشد، انگیزهٔ شان موجب اتحاد شده و به همدلی می‌رسند. اگر هم همدلی، ایثارگرانه باشد؛ در این صورت نوع تحقیق و عملیات تحقیقاتی با قبلی متفاوت خواهد شد.

هرگاه الگوی مصرف تغییر یافت؛ هم سازماندهی مصرف همدلی و هم برنامه ریزی مصرف همدلی و هم گردش عملیات مصرف همدلی تحقیقاتی تغییر خواهد یافت. هرگز الگوی مصرف جدای از الگوی توزیع نیست، چون الگوی توزیع، یک ساختار ارائه می‌دهد و الگوی مصرف هم معیین می‌کند که چه نیازی می‌بایست ارضاء شود؟ و چگونه ارضاء شود؟ وقتی می‌گوئیم الگوی مصرف، منظور «نظام ارضاء نیازمندی» است.

آنچه در نظام ارضاء نیازمندی مهم است، این است که چه نیازی تحریک شده که باید ارضاء شود؟ آیا نیازی که تحریک شده، بر مبنای حرص بوده یا بر مبنای ایثار بوده است؟ اگر آن نیاز بر مبنای رذایل باشد، آن‌گاه مسئله به گونهٔ دیگری خواهد شد، چون دراین صورت باید

الگوی توزیع هم ساختمانی را تحویل دهد که مرتباً رذایل، خود افزایی داشته باشد؛ یعنی تحقیرها، تحریصها و استکبارها مرتباً افزایش یابد و شرح صدر للکفر پیدا شود و هیچ گاه این سیر متوقف نشده و در نهایت تکامل در حیوانیت حاصل شود. دیگر اینکه، محال است روابط تولید متناسب با توزیع نباشد.

پس یک الگوی تولید و یک الگوی توزیع داریم، در حقیقت می‌توان گفت یک «نظام تولید» داریم که این نظام تولید غیر از «ابزار» است. مثلاً الگوی سرمایه‌داری، دارای یک نظام تولید است که متناسب با آن صرفه‌جویی در مقیاس تولید، تفسیر شده و به بخشهای دیگر سفارش داده می‌شود تا معلوم می‌شود که باید کارخانه چگونه ساخته شود؟ اما قطعاً صرفه‌جویی در مقیاس تولید در جایی که ایثار اصل است، صرفه‌ایی است که موجب پیوند، محبت و خرسندی دلها بهم گردد، در اینجا صرفه‌ایی مطرح نیست که موجب شود ـ در یک شکل سازمان یافته‌ایی ـ خود محوری اصل شود تا تنازع به حد اقل برسد، ولی در عین حال «هرکسی دستش روی کلاه خودش باشد»!

کلمهٔ سازمان هم در اینجا (قسمت محصولات) هست وهم در قبل که گفته‌ایم «سازمانها، گروهها و افراد» (یعنی در قسمت فعالیتها) ذکر شده است؛ اما ایندو باهم تفاوت زیادی دارد؛ چون منظور از سازماندهی، سازماندهی کارهای خود شبکه است تا در بیرون همدلی را ایجاد نماید؛ یعنی همدلی تحقیقاتی ایجاد کند و «ستاد توسعه و گسترش همدلی» باشد.

بنابراین در محصولات این اوصاف ذکر می‌شود ۱ـ سازماندهی، برنامه‌ریزی و اجرا ۲ـ تولید، توزیع و مصرف ۳ـ همدلی، همفکری و همکاری. پس آخرین محصول، «همدلی، همفکری و همکاری» تحقیقاتی است، هرگاه این سه امر پیدا شود، معنایش آن است که چیزهایی که متکفل بوجود آمدن انگیزه، اندیشه و انجام باشد، شناخته شده است.

۱/۱ ـ بررسی امکان جایگزینی عنوان سازمان به جای سازماندهی

برادر دیندار: آیا بهتر نیست، بجای سازماندهی از کلمه سازمان استفاده نمائیم؟

(ج): البته می‌توان برفرض شما، «سازمان، برنامه و گردش عملیات» را نوشت، ولی باید بدانیم که کل این الگو، الگوی تولید برنامه است؛ یعنی منظور «برنامهٔ سازماندهی»، «برنامهٔ برنامه‌ریزی» و «برنامه کنترل گردش عملیات» است. پس می‌بایست سازماندهی، برنامه‌ریزی و گردش عملیات بعنوان محصول کار ـ نسبت به تولید، توزیع و مصرف ـ در قسمت محصولات جدول ذکر شود، از این رو از سازماندهی تحقیقات، برنامه ریزی و گردش عملیات تحقیقات، در تولید (تحقیقات تولیدی که موضوعش تولید است)، توزیع (تحقیقات توزیعی) و مصرف (تحقیقات مصرفی) بحث می‌شود که این سه هم در همدلی، همفکری و همکاری می‌باشد. اگر بخواهیم سطر اول را بخوانیم، باید بگوئیم «سازماندهی تولید همدلی تحقیقاتی» و بعد بگوئیم «برنامه ریزی تولید همدلی...»

(س): برنامه‌ریزی که «فعل» نیست.

(ج): خیراً هم این و هم سازماندهی، فعل است، البته فعلی راکه در اینجا بیان می‌کنیم، محور افعال بیرون است و کاری به گردش‌کار خودمان ندارد، در سازماندهی، محورهایی داریم که همان سه امر «مدیریت، مشارکت و

مباشرت» است حال باید دید این محور فعلِ نسبت به کجا است؟

(س): محور فعل نسبت به سازمان است.

(ج): منظور این است که فعل سازمان اینگونه است. حال باید ببینیم سازماندهی خود سازمان نسبت به تحقیقات، چگونه باشد؟ یعنی افعال درونی سازمان که ما طالب تاثیرش در بیرون هستیم...

(س): سازماندهی فعلی است که بیرون از بانک صورت می‌گیرد و خود بانک که این کار را انجام نمی‌دهد.

(ج): اگر طرحتان، طرح تولید پیدایش بانک باشد، به سازماندهی نیاز ندارید؟! آیا به سازماندهی بیرون نیاز دارید، اما در خود بانک از سازماندهی بی‌نیازید؟!

(س): بله، به سازماندهی بانک هم نیاز داریم.

(ج): پس از آنجا که کار فعلی شما در طرح پیدایش بانک است، به برنامه‌ریزی خود بانک هم نیازمندید؛ یعنی در اینجا به سه امر، «الگوی سازماندهی، الگوی برنامه‌ریزی و الگوی گردش عملیات» بانک نیاز دارید؟

(س): یعنی چون این کار، طرح تأسیس است، به سازماندهی، برنامه ریزی و اجرا نیازمندیم.

(ج): پس باید در قسمت محصولات این سه امر ذکر شود، مطالبی راکه تا اینجا نوشتید چه چیزهای از بانک را نشان می‌دهد؟ مثلاً سازماندهی همان معین‌کردن مناصب «محوری، تصرفی و تبعی» است و...

(س): مگر نباید این را در قسمت فعالیتها ذکر نمود؟!

(ج): محصول کار شما چیست؟ قبلاً گفته شد که محور فعالیت بانک نسبت به بیرون، مدیریت سازمانها و مشارکت و مباشرت است، ابزار آن هم هماهنگی، وسیله و زمینه است که در نهایت این ۹ وصف می‌تواند در ابزار نقش داشته باشد، یعنی می‌توانید در قسمت محصولات بگوئید که ما هم کار خود را سازمان می‌دهیم و هم کار دیگران را سازماندهی می‌کنیم؛ هم برای کار خود برنامه‌ریزی نموده و هم برای دیگران برنامه ارائه می‌دهیم. پس این امر موجب مشخص شدن وضعیت مطلوب ما نیز می‌شود که متناسب با این، هماهنگی، وسیله و زمینه انجام می‌گیرد.

(س): ما در این قسمت که فعالیتها را ذکر نمودیم، تنها محور مدیریت، مشارکت و مباشرت جنبه فعالیتی دارد، در حالیکه ما می‌توانیم در قسمت محصولات، سازمان و چارت سازمانی ارائهٔ دهیم، اما خود امر سازماندهی ـ که یک نوع فعالیت است ـ کار دیگرانی است که این چارت را از ما می‌گیرند.

(ج): آیا ما برای کار خودمان نیازی به سازماندهی نداریم؟

(س): چرا! برای کار خودمان هم سازمان طراحی می‌کنیم، اما کار سازماندهی خارج از این طرح است؛ یعنی بعدها این طرح را اجرا می‌کنیم، پس این مرحله اجرای طرح است.

(ج): یعنی سازمانهایی درست می‌کنید که با سازمان ما هماهنگ باشد،

(س): ما تنها طرح آنرا ارائه می‌دهیم، نه اینکه در اجرا هم باشیم.

(ج): پیدایش سازمانهایی را مدیریت می‌کنید که با سازمان خودتان هماهنگ باشد.

(س): به همین دلیل ما سازمان آنها را تعیین می‌کنیم و

می‌گوئیم باید سازمان مراکز تحقیقاتی اینگونه باشد و گردش عملیات و برنامه‌اش فلان گونه باشد؛ اما مجری برنامه، خود آنها هستند.

(ج): شما در این کار، یا در حدّ مدیریت کار کرده و یا در حد مشارکت و مباشرت کار می‌کنید.

(س): ما در مدیریت، از طریق ارائه طرح سازمان، مدیریت می‌کنیم.

(ج): مدیریت داخلی خود را در کجا انجام می‌دهید.

(س): خود مشارکت و مباشرت، یک نحوه سازماندهی و اجرای طرح است.

(ج): آیا محصولی دارید که بگوئید ما براساس این محصول کار خود را سازماندهی می‌کنیم؟ اگر دقت کنید این جدول، طرحی را ارائه می‌دهد که نتیجه‌اش تأسیس بانک اطلاعات است، پس در نهایت معلوم می‌شود که باید در تأسیس بانک، در چه محورهایی کار کنیم، حال که می‌خواهیم بانک را تأسیس کنیم، «محصول تأسیسی» شما چیست؟

(س): آیا محصول تأسیسی، محصول خود طرح است یا محصول بانک است؟

(ج): محصول طرح است تا تأسیس بانک را نتیجه دهد.

(س): ظاهراً محصول طرح، همان سازمان، برنامه و گردش عملیات است.

(ج): ما هم از ابتدا همین مطلب را گفته‌ایم.

(س): شما بجای سازمان، سازماندهی فرمودید.

(ج): آیا به نظر شما نمی‌توان لفظ سازماندهی را استعمال نمود؟ سازمان شما چکار می‌کند؟ در اینجا می‌گوئیم برنامهٔ تأسیس سازمان و برنامهٔ تأسیس برنامه و برنامهٔ تأسیس گردش عملیات. چون کل این کار ما در برنامهٔ تأسیس است.

(س): می‌گوئیم سازمان تأسیس بانک، برنامهٔ تأسیس بانک و گردش عملیات تأسیس بانک!

(ج): آیا باید بگوئیم تأسیس سازمان بانک یا سازمان تأسیس بانک؟ تفاوت ایندو در چیست؟ در جواب باید گفت؛ در دومی بدنبال سازمانی هستید که بوسیله آن سازمان، بانک را تأسیس نمائید.

اما در اولی بدنبال تأسیس خود سازمان بانک هستید تا برای تأسیس سازمان بانک به سازمان دیگری محتاج نشوید که مثلاً به فکر تأسیس آن سازمان بروید که از شما بپرسند این سازمان چگونه تأسیس می‌شود؟

(س): آن سازمانی را که در ابتدا ذکر نمودیم، محصول طرح ما است.

(ج): تأسیس بانک هم خودش به یک سازمان نیاز دارد.

(س): تأسیس سازمان بعنوان یک فعل و کار است.

(ج): آیا عملاً این هم خود داری یک سازمان است، پس یک سازمان درجهٔ ۱ و یک سازمان درجه ۲ دارید.

(س): بله! دو سازمان داریم.

(ج): آیا این تشکیلات شما برای این بود که برای تأسیس بانک یک سازمان درست کنید یا برای این بود که خود بانک را به این وسیله تأسیس نمائید.

(س): این تشکیلات برای بوجود آمدن سازمانی است که منجر به تأسیس بانک شود.

(ج): پس محصول برنامهٔ شما بانک نیست، بلکه محصول این برنامه «سازمانها و برنامه‌ها و گردش عملیات‌ها» است. اگر فرضاً سازمانی را که درست

می‌شود، بنام شرکت «الف» می‌نامیم؛ شما در این برنامه، شرکت «الف» را تحویل می‌دهید نه تأسیس بانک را! ولی به نظر می‌رسد که باید نتیجه این برنامه، تأسیس بانک باشد، چون این برنامهٔ تأسیس بانک است نه برنامهٔ سازمان و شرکت «الفی» که بعداً آن شرکت، بانک را درست کند. ظاهراً بنا بوده این برنامه، برنامهٔ تأسیس خود بانک باشد.

برادر حسین نژاد: البته به نظر می‌رسد کاری که در این برنامه صورت می‌گیرد، خالی از ضوابط سازمان نباشد؛ اما نمی‌توان هم آنرا بعنوان سازمان مستقلی دانست، به این کار می‌توان نام سازماندهی داد، چون در برنامه از یک جایی، یک کاری شروع می‌شود و به همین دلیل می‌توان آنرا «سازماندهی» نامید، این بعنوان یک فعل است.

(ج): یعنی ما در حال درست کردن الگوی سازماندهی بانک هستیم، اگر هم سازمان «الف» ای فرض شود، به معنای همین کار است، نه اینکه ما طرحی را برای درست شدن یک سازمانی ارائه دهیم که آن سازمان بدنبال تأسیس بانک باشد. چون موضوع برنامهٔ ما تأسیس بانک بوده نه درست کردن سازمانی که آن سازمان بدنبال تأسیس بانک باشد.

برادر دیندار: منظور درست کردن یک سازمان مستقل نیست، بلکه منظور درست کردن الگوی سازمان است. ما در نهایت یک الگوی سازمان ارائه می‌دهیم.

(ج): که این همان الگوی بانک است؛ یعنی الگوی تأسیس سازمان بانک است.

(س): به یک معنا همان تأسیس خود بانک است.

(ج): حال اگر این کار بعنوان تأسیس سازمان بانک باشد، آنگاه آیا این الگوی سازماندهی بانک است یا تأسیس در حین اجرا است؟ به ذهن می‌رسد ما در اینجا روش سازماندهی بانک را بدست می‌آوریم، تا معلوم شود روش سازماندهی بانک چگونه است؟ تأسیس مربوط به زمانی است که این روش را اجرا می‌کنیم. البته می‌توانید در این زمینه بیشتر تامل نمائید.

آیا شما نسبت به قسمت دوم اوصاف محصولات (تولید، توزیع و مصرف) اشکالی ندارید.

۱/۲ ـ بررسی مفهوم و کاربرد عناوین توزیع و مصرف در محصولات اجرایی طرح تأسیس

(س): من معنای مصرف را متوجه نشدم، چون معنای تولید تحقیقات روشن است، اما معنای توزیع و مصرف تحقیقات مبهم است.

(ج): می‌توانیم در معنای این قسمت چند احتمال ارائه دهیم، گاهی می‌گوئیم تحقیقات مصرفی و معنایش این است که ما در بارهٔ تحقیقاتی کار می‌کنیم که آن تحقیقات «تولیدی» نیست، شاید بپرسید مگر تحقیقات تولیدی با تحقیقات مصرفی تفاوت دارد؟ می‌گوئیم بله، قطعاً! مثلاً تلفن در بین کالاها یک شیی مصرفی است، یک دسته از مفاهیم هم برای مصرف کاربرد دارد، یک دسته از مفاهیم هم در ابزارهای تولید کاربرد داشته و یک دسته هم خود ابزار تولید است. خود مفاهیم منطقی، روشی و ریاضی، در عملیات سنجش و استنتاج سهیمند و به هیچ وجه نمی‌توانید آنرا مصرفی تلقی نمائید، هرچند مصرف هم می‌شود و بعدها در دورهٔ و تمدنی دیگری تغییر می‌یابد، اما موضوعش تنظیم عمل سنجش است نه تنظیم عملیات مصرف و ارضاء! یک دسته از مفاهیم توزیعی است؛ یعنی در اینصورت تحقیق روی نحوهٔ تقسیم‌ها والگوی

تخصیص‌ها واقع می‌شود؛ این عین شبکهٔ توزیع، در عملیات توزیع حضور دارد. یک دسته از مفاهیم هم در محصولاتی حضور دارد که مصرف می‌شود؛ یعنی محصولاتی که برای ارضاء نیازها است.

الگوی مصرف در چگونگی مصرف حضور دارد، مثلاً گاهی در یک الگوی مصرفی که بر مبنای چگونگی تخصیص و توزیع خاصی است، گفته می‌شود یک طبقه حق مصارف اینگونه را دارند، فرضاً گفته می‌شود که شام، نهار، صبحانه، خانه و... یک طبقه فلان گونه باشد که اگر دقت شود در تمام آنها «تفاخر» موج می‌زند. حال اگر از صاحبان این الگو بپرسیم چرا اینگونه مصرف می‌کنید، چرا «قناعت» نمی‌کنید؟ در جواب خواهند گفت قناعت که با الگوی توزیع ما سازگاری ندارد، اگر این سه الگو باهم ناهنجار باشد، آنگاه یک سیکل درست نمی‌شود و کار، گردش نمی‌یابد. پس تحقیقاتی که بخواهد مصرف را هماهنگ با تولید و توزیع شناسایی نموده و تحقیق نماید، تا چگونگی انگیزش اجتماعی را براساس آن رذایل معلوم کند، به معنای تحقیقاتی است که در موضوعش الگوی مصرف داشته و این الگو هم در چگونگی مصرف حضور دارد. بعد می‌گویند بیائید تحقیقات نمائیم، آنهم نه تنها در اینکه چگونه مصرفی متناسب است، بلکه باید در تأمین آن گونه‌ایی که برای قشر سرمایه دار تخصیص داده شده است، تحقیق صورت گیرد.

مثلاً می‌گویند بنا شده مصرف این طبقه صد برابر طبقات دیگر باشد، دراین صورت که فرضاً نمی‌توان گفت باید این طبقه در صبح و هنگام صبحانه صد عدد نون سنگک بخورند، لذا می‌گویند باید تحقیق نمائیم چه کار کنیم که هم صبحانه ایشان به اندازه صد نون سنگک قیمت داشته باشد و هم حجم آن به اندازه یک وعده غذا باشد، طبیعی است که در این صورت ممکن است بگویند کاکائو را از آن طرف دنیا و خاویار را از طرف دیگر و... بیاورید و آنها را باهم فلان گونه ترکیب نمائید و مزه‌های متنوع درست نمائید که تمام وزن آن شاید سه سیر نشود، اما قیمت اقتصادی آن به اندازهٔ صد عدد نون سنگک می‌شود. بعد هم وارد جزئیات این می‌شوند؛ یعنی از الگوی مصرف وارد نحوهٔ تامین و... می‌شوند تا در نهایت می‌توان گفت این تحقیقات متناسب با فلان گونه مصرف است و با فلان گونه همدلی، همفکری و همکاری سازگار است، چون باید این ۹ وصف ـ که در هم ضرب می‌شود ـ با هم هماهنگ باشد.

اکنون ما محور جهت گیری را تغییر می‌دهیم و مبارزه با استکبار را اصل قرار می‌دهیم، در این صورت می‌گوئیم بدنبال تحقیق الگوی مصرفی بروید که هماهنگ با تولید و توزیع ایثارگرانه باشد. بعد شاید در این الگو، بستنی‌ای درست کنند که کاکائو آن خیلی کم است و شیر آن هم با آب مخلوط بوده و شکرش هم کم است ـ که شاید اعتراض شود این بستنی با بستنی آنها که ترکیبات پیچیده‌ای دارد و ۲۰۰ یا ۳۰۰ تومان قیمت دارد، قابل قیاس نیست ـ ولی از این بستنی صد نفر می‌خورند، در حالیکه تنها یک نفر می‌توانست از آن بستنی بخورد، آن بستنی ۳۰۰ تومانی با الگوی ایثار سازگار نیست.

شاید کسی بگوید آیا ایثار معنایش این است که همیشه ما ماست را به دوغ تبدیل کنیم و بجای ماست، دوغ بخوریم؟ می‌گوئیم خیر! ایثار به معنای این است که همراه یکدیگر رشد واقع شود، اگر نان و ماست به همه می‌رسد،

همه نان و ماست بخورند، اما اگر نمی‌رسد، همه نان و دوغ بخورند، اگر هم وضعیت اقتصادی همه ایجاب کرد که بستنی ۳۰۰ تومانی بخورند، این هم عیبی ندارد. معنای ایثار این است که تا دیگران ارضاء نشوند، فرد ارضاء نخواهد شد، یعنی ارضاء یک فرد وابسته به ارضاء غیر شود. قطعاً این امر هم محتاج تحقیق است، از الگوی مصرف تا نحوهٔ تأمین مصرف و رساندن آن به شیی‌ایی که باید مصرف شود، همه مستلزم تحقیق است.

۱/۳ ـ نسبت اوصاف محصولات اجرایی طرح تأسیس به بیرون و درون

سازمان بانک هم دارای «سازماندهی، برنامه ریزی و اجرا»، «تولید، توزیع و مصرف» است، اگر بخواهیم بگوئیم که تولید همدلی و تولید همفکری و همکاری در سازمان ـ در برنامه‌اش نسبت به بیرون یا درگردش عملیات خودش ـ چگونه است؛ در این صورت هم می‌شود موضوعش خود برنامهٔ تأسیس قرار گیرد، تا نتیجه محصولات برنامه باشد و هم می‌شود موضوع آن بیرون باشد. پس همانگونه که می‌توان این اوصاف را در بیرون بررسی نمود، می‌توان اینها را در درون هم بررسی کرد. اگر این اوصاف را در بررسی درون بکار بردیم، موضوع این جدول (طرح تأسیس بانک) خواهد شد، هرگاه کار موضوع این جدول را به اتمام رساندیم، باید بتوانیم در این فعالیتها و نسبت به این موضوعات کار کنیم.

(س): آیا این «تولید، توزیع و مصرف» نسبت به درون همان تولید، توزیع و مصرف اطلاعات است یا اینکه اعم از اطلاعات است؟

(ج): باید سازمان بانک، «تولید همدلی، تولید همفکری و همکاری» داشته باشد. یعنی محصول برنامه که در دست سازمان است، بدون همدلی، همفکری و همکاری محقق نخواهد شد. در معنای سازماندهی می‌گوئیم باید بخش تولید، توزیع و مصرف آن ضربدر همدلی، همفکری و همکاری شود، لذا می‌گوئیم باید تولید همدلی، تولید همفکری و همکاری باشد، توزیع همدلی، همفکری و همکاری و مصرف همدلی باشد. مصرف همدلی به معنای آن است که همدلی در انسجام درونی جریان یابد، آنگاه گفته می‌شود بر این اساس، باید اختلاف طبقات فلان مقدار کم شود.

۱/۴ ـ تشریح معنای «توزیع همدلی» در اوصاف محصولات اجرایی طرح تأسیس

(س): به نظر می‌رسد که معنای توزیع همدلی کمی ثقیل است، چگونه می‌توان همدلی را توزیع کرد؟

(ج): اگر شما گفتید من منصب فلان را به کسی نمی‌دهم، مگر به کسی که ایثار فلان گونه داشته باشد، چون وجود ایشان در این منصب منشأ دلگرمی می‌شود، این یک‌گونه است و اگر کسی منصب خودش را وسیلهٔ تحقیر غیر قرار داد و فرضاً گفت سر حاج آقا مانند سر طاووس است و ... من هم نفر دوّم هستم و شما باید بپذیرید که پائین‌ترید. در اینجا این فرد ابتدا اسم حاج آقا را می‌آورد، اما نمی‌شود گفت غرض اصلی چنین شخصی بزرگ کردن حاج آقا باشد، بلکه حاج آقا وسیلهٔ تحقیر غیر قرار گرفته است، چون خود حاج آقا که نمی‌گوید سر من مثل سر طاووس است و... بلکه می‌گوید؛ من هم مانند شما هستم، من به برکت اخلاص شما کار می‌کنم، همهٔ ما در زیر یک بیرق هستیم. حاج آقا سعی دارد که بقول معروف «هندوانه زیر بغل افراد بگذارد» تا همه فکر کنند ما هم

می‌توانیم کاری کنیم، حاج آقا می‌گوید حمد، مخصوص خدای متعال است.

پس این روش تربیتی بدی است که کسی بگوید حد فلانی، فلان مقدار است و حدّ من هم فلان است، لذا می‌گوئیم چنین شخصی نمی‌تواند مدیر خوبی باشد، چون این شخص، دیگران را تحقیر می‌کند و تحقیر هم همدلی را کم می‌کند، نهایت اینکه ـ اگر هم موجب همدلی شود ـ موجب همدلی مستکبرانه خواهد شد.

باید توزیع مناصب و قدرتها متناسب با الگوی انگیزش باشد تا همدلی در نظام چرخش یابد. اگر شما به مهره‌ایی در تشکیلات منصب دادید که انگیزش او با انگیزش همدلی همسو نباشد، همدلی گردش نمی‌یابد و توزیع نمی‌شود؛ یعنی باید علاقه‌مندی متناسب با اخلاق و جهت‌گیری سازمانی، گزینش فردی را سفارش دهد که بتواند در منزلت خودش مظهر آن اخلاق باشد، چون اگر مظهر شد، حتماً واسطهٔ جریان هم خواهد شد، اما اگر فرد صاحب منصب مظهر استکبار شد، متناسب با منزلتش واسطه در جریان استکبار می‌شود. مثلاً یک افسر خشن که جز تفاخر و تحقیر، کار دیگری انجام نمی‌دهد، اگر هم افراد دیگری را تسلیم خود قرار دهد؛ اما چون خودش مظهر چنین خُلْقی است، در منزلت خودش واسطه در جریان همین خلق خواهد شد.

مصرف همدلی، هم درجایی است که خود الگوی مصرف این امر را بپذیرد (یعنی با توزیع و تولید، همسو و همبافت باشد) و هم در تحقیقاتی است که نسبت به موضوع مصرف باشد.

(س): بهرحال توزیع همدلی با توزیع کالا تفاوت زیادی خواهد داشت.

(ج): همیشه توزیع یک جریان روحی، در امور سیاسی وجود دارد که در کلمه سازمان بکار می‌رود. حاصل این هم نسبت به تحقیقات باید کارخانه مولّد همان اخلاق در بیرون باشد؛ یعنی سازمانی که مستکبر است و توزیع مستکبرانه دلبستگی‌ها را به همراه دارد، موفق می‌شود که برنامهٔ استکباری را در بیرون اجرا کند. مثلاً گفته می‌شود سازمان صدام، سازمان موفّقی است، یعنی در ایجاد رعب، تحقیر و عملیات متناسب با این رعب و تحقیر موفق است. اما کسی از سازمان علی‌بن‌ابی‌طالب (علیه افضل صلوات المصلیین) نمی‌ترسید، کسی از شخصی حضرت ـ مگر از عدل حضرت ـ نمی‌هراسید. حضرت برو و بیایی درست نمی‌کردند که افراد از ایشان بترسند، هیچ گاه کسی را به ثناخوانی خود و یا تحقیر دیگران امر نمی‌کردند، ایشان که در حدود ۵ سال خدمت کردند، کسی را یک چوب هم نزدند؛ یعنی کسی را بعنوان اینکه چون به حضرت احترام نکرد، چوب نمی‌زدند.

۱/۵ ـ عناوین دسته‌های سه‌گانه اوصاف محصولات اجرایی طرح تأسیس

(س): در قسمت فعالیتها و موضوعات، برای هر دسته یک عنوان داشتیم، برای اینجا...

(ج): آیا در قسمت آخر که «همدلی، همفکری و همکاری» تحقیقاتی ذکر شده است، می‌توان عنوان «انسجام» را قرار داد؟ تا بگوئیم محصول ما انسجام است؛ یعنی در بالا تفاهم اجتماعی را ذکر نمودیم و در اینجا انسجام بانک را می‌نویسیم، به عبارت دیگر معنای این امر آن است که آن مرکز، پیدا شده و خودشان به حدّ اکثر

تفاهم رسیده‌اند و قدرت ایجاد تفاهم را در بیرون دارند. تفاهم هم در نهایت موجب انسجام جامعه خواهد شد.

(س): یعنی نتیجه این انسجام، توسعه انگیزه، اندیشه و انجام است.

(ج): یعنی آن سه امر در پیدایش انسجام متبلور می‌شود. حال آیا می‌توان گفت ما برای انسجام به ابزارهایی نیاز داریم، تا به دسته اولی «ابزار» و به دسته دومی «ابتکار» بگوئیم؟

برادر میرزایی: ابتکار با تولید، توزیع و مصرف چه ارتباطی دارد، آیا به این معنا است که باید در این سه امر ابتکار به خرج داد؟

(ج): یعنی باید سازمان شما رهبری ابتکار و نوآوری را در انسجام بدست داشته باشد. سازماندهی، برنامه و گردش عملیات بعنوان محصولات ابزاری مانند آزمایشگاه و کارخانه محسوب می‌شود، نقش اینها در صنایع معادلی دارد که همان آزمایشگاه، کارخانه و محصول کارخانه است. البته منظورمان نقش آن در عملیات بانکی است؛ چون عملیات بانک با گردش عملیات خود بدنبال رساندن محصول خاصی به مراکز دیگر است؛ یعنی بانک، گردش عملیات تولید همدلی و گردش عملیات تولید همفکری و همکاری تحقیقاتی دارد، وقتی قرار است این تا بیرون سرایت کند همانند سیر آزمایشگاه و کارخانه و ارائه محصول به بیرون است، یعنی مصرف‌کننده‌های آن محصولات در بیرون قرار دارند.

۲ ـ اشاره‌ای به سیر انتقال از مرحله پیدایش طرح به مرحله تغییرات

آنچه تا اینجا بحث شد پیرامون وصف پیدایشی ـ که همان ارتباط به فلسفه است ـ طرح بود، حال باید در مضاف و مضاف الیه ـ که انتزاعی است ـ برویم و هرمهایی را درست کنیم که اوصاف را از فلسفه به انتزاع منتقل کند. فلسفه ذهنیتی است که براساس جهت‌گیری شما تولید شده است، اما انتزاع از دسته‌بندی عینی اخذ می‌گردد، ولی باید به گونه‌ای انتزاع کنید که با فلسفه هم تناسب داشته باشد، بعد هم وارد امور عینی می‌شویم.

می‌توانید بدون اینکه تعریف اینها منشأ وقت گیری زیاد شود، تعاریف کوتاهی از همه داشته باشید تا در حین ضرب نمودن ببینید که انتزاع باید چه ویژگیهای داشته باشد؟

(س): آیا لازم می‌دانید که تعاریف را در آن جداول بنویسیم و خدمتتان بیاوریم.

(ج): باید تعاریف را به دو صورت بنویسید، ابتدا وصف و موصوف را در سه جدول ۲۷ تایی بیاورید.

(س): یعنی ابتدا ضرب کرده و بعد تعریف کنیم.

(ج): سه تا جدول ۸۱ قیدی درست کنید، خوب است تعاریف را در این جدول بنویسید، تا بتوانید از طریق شماره، رابطهٔ آنرا با آن تعاریف معین کنید. ابتدا یک تعریف مبسوط نوشته و بعد یک خلاصه ذکر کنید و خوب است که یک نامی هم روی قیود نوشته شود.

۳ ـ پاسخ به سئوالات

۳/۱ ـ معرفی پیدایش، تغییرات، تکامل، هم به عنوان مراحل هم به عنوان سطوح طرح

(س): اگر ممکن است آن سئوالات مکتوب را پاسخ بفرمائید!

(ج): سئوال اول: آیا پیدایش، تغییرات و تکامل هم در

مراحل و هم در سطوح هست؟ بله! در هردو هست، این سه هم بصورت عمودی ترسیم می‌شود که به معنای مراحل است؛ یعنی از نظر زمانی ما باید ابتدا پیدایش را در ستون پیدایش درست کنیم، بعد وارد ستون تغییرات و بعد تکامل شویم، این همان سیر زمانی کار ما است.

برادر رضوی: یعنی مراحل کار ما است.

(ج): بله! اما بعد باید دید در مرحله اول چه کنیم؟ چه تعداد کاری را باید در هر برنامه‌ای انجام داد؟ در جواب می‌گوئیم، ابتدا باید ربط زمانی آن معین شود، آنگاه با دید خاصی از فلسفه، عملیات انتزاعی را آغاز می‌کنیم. شاید در این مرحله، عناوین خیلی هم تغییر یابد.

برادر دیندار: پس می‌شود «پیدایش پیداش» داشته باشیم.

(ج): این جدول پیدایش است نه پیداش پیدایش! این جدول پیدایش، در «مرحله» پیدایش تولید شده است که در «سطح» پیدایش قرار داده می‌شود. در مرحله تغییرات عملیات دوّمی را با یک نحوه قاعده‌مند بودن آغاز می‌نمائیم که به سراغ انتزاع رفته و آنرا در سطح تغییرات و در مرحله تغییرات قرار می‌دهیم.

برادر رضوی: در مرحله تغییرات، سه هرم در ذیل مرحله پیدایش قرار می‌گیرد که باید آنرا پر کنیم.

(ج): احسنت! وقتی قرار شد اطلاع توسعه یابد، وحدت و کثرت جدیدی می‌یابد که دیگر نمی‌توانید آنرا در یک هرم قرار دهید، باید در سه هرم قرار دهید. البته ارزش این سه هرم از قبل کمتر است، اگر بخواهیم ضریب ۴، ۲ و ۱ را مشخص کنیم، حتماً به ربط فلسفی (پیدایش) که فرماندهی بدست آن است ـ و بر اساس آن اوصاف شما می‌توانید به انتزاع بپردازید، این اوصاف سنجش‌های شما را فرماندهی می‌کند ـ ضریب ۴ می‌دهیم، چون این اوصاف به معنای مفاهیم انتزاعی و اجرایی نیست، بلکه به معنای مفاهیم محوری است که باید از آن دیدگاه تا پائین را ملاحظه نمود، ارزش سطح تغییرات ۲ و ارزش سطح تکامل هم ۱ است هرچند ممکن است در خود مراحل پیدایش، تغییرات و یا تکامل، به پیدایش بیشترین بها را داده و یا به تغییرات و تکامل بیشتر بها دهید.

۳/۲ ـ بررسی نسبتهای کمی اوصاف در مراحل سه‌گانه طرح

سئوال دیگر شما این بود که اگر سطوح یا مراحل ۱، ۳، ۹ و ۲۷ باشد، چهار مرحله خواهد شد، در حالیکه سه مرحله آن به عنوان پیدایش، تغییرات و تکامل است؟ در جواب می‌گوئیم در هر جدولی یک وحدت است که آن یک، همان وحدت است که هنوز وارد تقسیم‌بندی نشدید، منظور از یک، کل این جدول پیدایش است، خود این با تقوم سه بعد برابر است، شما مجبورید برای شناسایی این هرسه بعد را بشناسید. از آنجا که وارد نظام می‌شوید و از وحدت پائین تر می‌آئید، سه سطح بیشتر وجود ندارد.

برادر دیندار: یعنی یک و سه در واقع در یک مرحله است.

(ج): ۳، ۹ و ۲۷ روی هم «یک» است.

(س): پس «یک» جداگانه نداریم

(ج): حتماً یک‌ای نیست که قسیم آنها قرار گیرد و هم‌ردیف آنها باشد.

(س): پس ما از سه آغاز می‌کنیم.

(ج): یعنی شما یک جدول دارید که وحدت نظام را تحویل می‌دهد، در هر برنامه‌ایی این وحدت هست. عنوان آن وحدت نظام هم، یک موضوعی خواهد بود. این در هر

برنامه‌ای هست، برنامه بلندگو سازی هم دارای یک نظام است، برنامه تلفن سازی هم نظامی را دارا است. نام نظام، نام اجزاء نیست، بلکه نام کال است؛ یعنی یک جزء بالای سر سه جزء نیست، بلکه یک وحدتی است که دارای سه بعد است.

(س): پس در ۹ هم خود ۹، دارای ۲۷ بعد است، نه اینکه ۲۷ هرم داشته باشیم.

(ج): اساساً اوصاف خرد می‌شود، لذا می‌گوئید تغییر در اوصاف محوری موجب تغییر در اوصاف پائینی (فرعی) و تغییر در این قسمت هم موجب تغییر در اوصاف پائین تر (تبعی) می‌شود. ولی همه اینها از قبیل ابعاد تشکیل دهندهٔ یک وحدتند، هیچ کدام از اینها در منزلت یکی نیست که در وحدت است، می‌توان گفت این بعد، خود نیز از سه وصف تشکیل می‌شود؛ ولی نمی‌توانید بگوئید نحوهٔ از سه وصف تشکیل شدن آن، از قبیل کل است، چون این نسبت به آنها قسیم است.

سئوال بعدی شما این است که آیا همان زمانبندی قبلی در حال اجرا است یا زمانبندی جدیدی صورت گرفته است؟ به نظر می‌رسد ما هنوز براساس همان زمانبندی کار کرده‌ایم.

(س): اما ما هنوز در مرحله پیدایش هستیم.

(ج): امروز مرحله پیدایش تمام شد.

(س): براساس زمانبندی قبلی ما باید الآن در تغییرات باشیم و حتی تا امروز می‌بایست تغییرات هم به اتمام می‌رسید.

(ج): یا ضعف در این مسئله به بدکار کردن من یا به فرصت نکردن دوستان در دقت نسبت به مطالب بر می‌گردد.

(س): حتماً به ما بر می‌گردد.

(ج): یا اینکه اشکال به هردو بر می‌گردد، چون «الجمع مهما امکن اول من الطرح»(!)

(س): ظاهراً ما یک بار هرم پدایش را کامل کردیم که فرمودید حالا وارد تغییرات می‌شویم.

(ج): اما ظاهراً آن مردم دارای ضعفهای هم بوده است.

(س): بله! در آن ضعف زیادی دیده می‌شد.

(ج): آیا انسجام بیشتری در این هرم جدید پیدایش، مشاهده نمی‌شود.

(س): بله! کاملاً معلوم است.

۳/۳ ـ بررسی امکان جمع‌بندی اصول این طرح تحت عنوان روش طراحی

(ج): سئوال دیگر این بود که آیا بعدها با جمع‌بندی این مباحث می‌توان روش طراحی را .....؟ این خودش از مواردی است که باید آنرا تا به سطح موضوعات برسانید، آنگاه باید این سطح را برگردانید و وارد جدول تعریف نمائید، دراین صورت شما عملاً کار شاخصه‌ها را در موضوع بانک پی‌گیری کرده‌اید که موضوع بانک، موضوع یک سازمان تحقیقاتی است که می‌توان با تغییرات خاصی مثلاً با ترجمه کردن آن به سیاست، سازمان سیاسی را هم تعریف کرد و هم می‌توان با ترجمه کردن آن ـ بصورت متناظر نه عین این ـ به اقتصاد، سازمان اقتصادی را هم تعریف نمود. مثلاً در سازمان سیاسی اوصاف گمانه، گزینش و تناسب را بکار نمی‌برید، بلکه در آنجا متناسب با سیاست، چیز دیگری را بیان می‌کنید.

هرگاه شما این سازمان بانک را درست کردید،

سازمانی را درست کرده‌اید که اگر برای تحقیقات ـ با توجه به آن جدول سربرگ بانک ـ یک شهر بزرگ درست کنیم و آن سربرگ هم جدول هدایت باشد، آنگاه این ماشین می‌تواند بوسیله آن جدول در آن شهر حرکت کند.

(س): پس می‌توانیم در نهایت روش را...

(ج): شما باید یک ماشین و یک جدول راهنما و یک شهر داشته باشید که در آن حرکت کنید. نکته دیگر این است که ممکن است پس از تولید سازمان بانک و تولید نقشه شهر تحقیقاتی باز خود بانک، موضوع تحقیقات محققین قرار گیرد دراین صورت مفاهیم بانک به عنوان مسیر پژوهشی در عناوین خاستگاه، جایگاه و پایگاه قرار می‌گیرد، مثلاً می‌توان گفت خاستگاه این نحوه دید فلسفی کجاست؟ فرضاً در جواب می‌گوئیم خاستگاه آن یک جهان بینی خاصی است. اگر بپرسند آن جهان بینی چگونه بدست آمده است؟ می‌گوئیم این بحث، در مباحث فلسفی دارای پیدایش، تغییرات و تکاملی بوده است و مباحث از طرح نظام ولایت تا به اینجا رسیده است. اگر پرسیده شود خود آن مباحث چگونه صورت گرفته است؟ می‌گوئیم یک نقدی نسبت به وضعیت موجود داشته است، بعد آنرا به نقض رسانده است، بعد هم در نهایت به حدّ طرح رسیده است و اگر بپرسند آن نقدها چگونه بوده است؟ می‌گوئیم آن نقدها از مصداق شروع شده و ناهماهنگی‌ها را نشان می‌داد، بعد سعی در رساندن نقد به قواعد و به مبانی بوده است.

(س): البته این از بعد پژوهشی است.

(ج): احسنت! در اینجا از بعد پژوهشی به کار بانک نگاه می‌شود نه اجرایی! هرگاه از بعد پژوهشی نگاه می‌کنیم، کلیه مطالبی راکه دربارهٔ اشیاء دیگر و موضوعات دیگر تحقیقاتی گفته می‌شود، در بارهٔ پژوهش بانک هم ـ بعنوان موجودی که پیدا شده ـ می‌گوئیم، می‌توان این را مورد مطالعه قرار داد، مثلاً می‌توان پرسید چرا بانک پایگاه جریان مفاهیم است؟ چرا استراتژی مبارزه با استکبار است، بنا بوده بانک بسازند، این چه ربطی به مبارزه، جنگ و دعوا دارد؟ شاید شما بگوئید چون رشد در مبارزهٔ با ناهنجاریها حاصل می‌شود.

«وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ»

جلسهٔ ۱۶

زمینهٔ آشنایی با

طرح تأسیس بانک توسعهٔ اس[illegible] اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۵/۱۶

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

کار اجرایی بانک

فهرست:

۱ ـ گزارشی از کارهای اجرایی انجام شده بر روی اسناد و مباحث بایگانی شده [illegible] ۱

۱/۱ ـ سیر گردآوری و لیست‌برداری از اسناد بانک ۱

۱/۲ ـ سیر تکامل فهرست‌برداری از عناوین مباحث و اسناد گردآوری‌شده در بانک ۳

۱/۳ ـ سیر قاعده‌یابی در تلخیص فهرستهای مباحث ۴

۲ ـ بررسی نقاط ضعف مشکلات کارهای اجرایی انجام شده روی مباحث ۵

۲/۱ ـ راههای ارزیابی و طبقه‌بندی مباحث ۵

۲/۲ ـ مشکلات ارزیابی و طبقه‌بندی مباحث ۶

۲/۳ ـ اشکالات روش اشتراک‌گیری از عناوین مباحث در تلخیص و طبقه‌بندی ۷

۲/۴ ـ مشکلات تقطیع مباحث و فیش‌برداری از آنها ۹

۲/۵ ـ معرفی مسأله و مشکل اصلی در کارهای اجرایی بانک ۱۰

۲/۶ ـ بررسی راههای حل مشکل کارهای اجرایی بانک ۱۰

۲/۷ ـ بررسی نقاط قوت و ضعف روش اشتراک‌گیری از عناوین مباحث ۱۳

نام جزوه :	زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات	کد بایگانی کامپیوتری :	۰۱۰۵۸۰۱۶
اســـتاد :	حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه :	۷۵/۵/۱۶
عنوان گذار :	برادر محمد دیندار	تاریخ انتشار :	۷۵/۰۵/۲۰
ویراستـار :	برادر یوسف حسین‌نژاد	تیـــراژ :	۲۰ نسـخه
حروفچینی :	واحد انتشارات دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر :	اول

بسم الله الرحمن الرحیم

جلسه ۱۶ | زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات | ۷۵/۵/۱۶

کار اجرایی بانک

۱ ـ گزارشی از کارهای اجرایی انجام شده بر روی اسناد و مباحث بایگانی شده در بانک اطلاعات

۱/۱ ـ سیر گردآوری و لیست‌برداری از اسناد بانک

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: نسبت به امور اجرایی ابتدا از خود کارهایی که شروع شد، گزارش دهید؛ مثلاً بفرمائید که از ابتدا بنا شد در سه محور کار کنیم، ۱ـ عنوان گذاری و... یعنی عنوان ریزترین کارها را بفرمائید.

(س): کار ما ابتدا از «گرد آوری» مکتوبات دفتر شروع شد.

(ج): آیا گرد آوری به صورت انباشت محض است.

(س): بله! ابتدا به این صورت بوده؛ ولی بعد بلافاصله لیست‌برداری می‌شد؛ البته لیست‌برداری به ترتیب پیدا شدن اسناد است.

(ج): آیا کل مکتوبات لیست‌برداری شده است و الان جزوه‌ای ندارید که در لیست بانک ذکر نشده باشد؟

(س): خیر! جزوه‌ای نداریم که در لیست نباشد.

(ج): به چند صفحهٔ مطلب، لقب «جزوه» می‌دهید.

(س): به ۵ صفحه به بالا لقب جزوه دادیم.

(ج): پس هرچه از ۵ صفحه به بالا بوده در لیست آمده است. آنگاه نسبت به مکتوبات کمتر از ۵ صفحه چکار کرده‌اید؟

(س): مکتوبات ۵ صفحه به پائین را بعنوان جزوه محسوب نکرده‌ایم، البته این اوراق هم لیست‌برداری شده است؛ اما به دلیل پراکندگی عناوینش، «طبقه بندی» نشده؛ ولی هر سندی که موجود است، حتماً لیست‌برداری شده است ولو اینکه یک صفحه باشد. حتی اوراقی را هم که حضرتعالی به ما داده‌اید، در لیست بانک هست.

(ج): پس بصورت مسلم سندی ندارید که لیست‌برداری نشده باشد. طبق فرمایش شما، مکتوبات ۵ صفحه‌ایی بعنوان جزوه قرار گرفته است.

(س): البته مکتوبات ۵ صفحه‌ایی، برحسب قاعده‌ای بعنوان جزوه محسوب شده است، قاعده هم این است که آن مکتوبات، یک بحث مستقل به حساب بیاید و یکی از مباحث پژوهشی دفتر محسوب شود. آنگاه این لیست‌ها را

جداسازی نموده، قسمتی از آن را مختص به «تألیفات» دفتر قرار دادیم، قسمتی دیگر را هم مختص به «پژوهشهای» دفترا قاعدهٔ قرارگرفتن مکتوبی، بعنوان پژوهشهای دفتر هم این بود که حداقل سه جلسه باشد. یک سری هم مختص به جزوات «آموزشی» شد که اینها همان تدریس و جلسات آقایان صدوق، میرباقری و پیروزمند و... است.

(ج): منظور شما از تألیفات چیست؟

(س): منظور تمام مکتوباتی است که یکی از برادران دفتر، از مطالب دفتر اقتباس کرده باشد، خواه این بصورت تلخیص یا تقریر و... باشد.

(ج): در حقیقت همان مقالات منظور است.

(س): البته بعضی از آنها بالاتر از مقاله است، مانند کتاب روش تعاریف کاربردی یا کتاب علم و ایمان آقای پیروزمند و یا کتاب اصول روش تنظیم که توسط برادر معلمی و برادران دیگر نوشته شده است و... درهرحال این تألیفات به ۶۸ عنوان رسیده است. یک سری لیست هم مربوط به تک جلسه‌ای‌ها است که نمی‌توان آن را بعنوان جلسات پژوهشی محسوب نمود، بلکه یک سری مکتوباتی است که معمولاً گزارش گونه‌است مانند گزارشی از سیر مباحث دفتر، گزارش فرهنگی و... که اینها را بعنوان تألیفات محسوب ننموده و در قسمت «سایر» قرار دادیم؛ یعنی هر مکتوبی که در آن سه قسمت کلی نمی‌گنجید، بعنوان سایر، در این قسمت قرار داده شد.

(ج): که فعلاً این متفرقات، دارای عنوان نیست.

(س): بله! یکسری کتاب و مجلات و... هم هست که به دفتر مربوط نیست و جزء مباحث دفتر نیست.

برادر رضوی: مانند کتاب تورم.

برادر دیندار: یا مانند درس آقای درخشان در تهران یا مباحث آقای مرعشی و آقای امامی در اصول عقاید و... که این کتب و جزوات لیست برداری نشده است.

(ج): آیا اینها جزو متفرقات است.

(س): خیر! اینها بطور کلی از دایره طبقه‌بندی ما خارج است، فعلاً در جایی حفظ شده است تا بعدها لیست برداری شود.

(ج): که در نهایت این مکتوبات، انبار وابسته به دفتر را شکل می‌دهد.

(س): بله! پس از این طبقه‌بندی، مجدداً اقدام به لیست‌برداری براساس «ترتیب تاریخی» کردیم، همه تألیفات و مباحث پژوهشی را براساس تاریخ ترتیب دادیم، براساس تاریخ پیدایش، آنها را مرتب نموده و شماره گذاری کردیم. پس از آن قرار شد فهرست هرکدام از جزوات و مشخصات ظاهری آنها در کاربرگ منعکس شود. این کار برگ (تهیه شدهٔ در سال ۷۳) بصورت خیلی کلی بود، بعد دقیقتر شد و به کاربرگ ارزیابی تبدیل شد، مجدداً با توجه به اینکه آن فهرستها را همراه حضرتعالی بررسی کردیم، آن کاربرگ را از این فهرستها جدا نمودیم، چون ملاحظه شد سربرگ مربوط به «ارزیابی» است، در حالیکه اطلاعات ما در حد «بایگانی» است.

(ج): پس در این زمینه سه کار انجام گرفته‌است، یکی همان سربرگ ابتدایی بود، دیگری سربرگ ارزیابی اول بود، سومی هم که سربرگ ارزیابی فعلی در بانک است.

(س): چهارمی هم سربرگ اطلاعات بایگانی بود که بر اساس آن ما الان لیست پژوهشها را تهیه نموده و منتشر

نمودیم.

(ج): پس ابتدا فهرست‌برداری کرده و همه فهرستها را جمع کرده بودید.

(س): این کار پس از گرد آوری انجام شد، وقتی ما لیست نهایی را منتشر کردیم، کارمان در گردآوری پژوهشها تمام شد.

(ج): آیا این لیست بصورت کتاب منتشر شده است.

(س): این لیست دو برگ بیشتر نیست که معلوم می‌کند، هر پژوهشی در چند جلسه صورت گرفته است، از چه تاریخی شروع شده و تا چه زمانی ادامه یافته است، مسئول تالیف آن پژوهشها چه کسی بوده است و الان شمارهٔ آن در طبقه‌بندی چیست؟ دیگری هم لیست تألیفات بود که با اتمام آن، کار گردآوری تألیفات هم به اتمام رسید. نتیجهٔ ما در این کار این بود که به این وسیله کمبودهای بحثهای پژوهشی معلوم شد؛ یعنی معلوم شد چه جلساتی پیاده نشده است و یا پیاده شده و مفقود شده است. فعلاً واحد تدوین این امر را در دستور کار قرار داده تا این نقیصه هم رفع شود. مثلاً ۲۸ جلسه از جلسات روش طراحی دورهٔ اول که پیاده هم شده بود، مفقود شده است، ما هم علیرغم سعی در پیدا کردن آن، به نتیجه‌ایی نرسیدیم، لذا مجبور شدیم، بگوییم مجدداً این نوارها پیاده شود، یا بعضی از جلسات مجمع اول پیاده و ویراست نشده است که فعلاً در دستور کار واحد تدوین قرار گرفته است.

۱/۲ ـ سیر تکامل فهرست‌برداری از عناوین مباحث و اسناد گردآوری‌شده در بانک

پس از کارگرد آوری وارد کار دیگری شدیم که فهرست این مکتوبات را وارد کاربرگ کنیم، یک بار، در یک زمان کوتاه (دو ماهه) آن فهرستها را وارد آن کاربرگ اول نمودیم. در آن زمان برای هر جزوه‌ایی یک کاربرگ در نظر گرفته شد، طبیعتاً هر جلسه دارای فهرستی بود که آن فهرستها کلی‌گیری شد و وارد آن کاربرگ جزوه شد، البته گاهی یک جزوه شامل ۱۰ جلسه یا ۸ یا ۳ جلسه و... می‌شد؛ اما در هر حال هر جزوه‌ای دارای یک کاربرگ بود که فهرستهای آن جزوه در آن نوشته می‌شد. در این کار حدود ۳۰۰ کاربرگ تهیه شد که بعضی از کاربرگها ۳ صفحه‌ای و بعضی ۲ یا تک صفحه‌ای بود، این کاربرگ‌ها از کل تألیفات و پژوهشها تهیه شده بود. بعدها که پژوهشها از تألیفات جدا شد، کاربرگ‌های آن هم جدا شد.

(ج): فهرست پژوهشی شامل چند سربرگ است.

(س): فعلاً حدود ۲۴۰ کاربرگ از فهرست پژوهشی داریم، وقتی کاربرگ تألیفاتی را جدا نمودیم، این فهرستها آماده انتشار شد؛ اما مشکل ما در کاربرگ پژوهشی این بود که هر جلسه دارای یک فهرست بود، فهرستها هم از نظر حجم متفاوت بود، بعضی از جلسات دارای ۵ عنوان، بعضی دارای ۱۰ عنوان و حتی ۴۰ عنوان بود.

(س): یعنی این جلسات دارای عناوین بسیار خرد بوده است.

(ج): بله! اگر می‌خواستیم، فهرست هر جلسه را منتشر کنیم، در این صورت کتاب، خیلی قطور می‌شد، به همین دلیل تصمیم گرفتیم، اینها را «کلی‌گیری» کرده و برای هر جزوه‌ای یک فهرست کلی تهیه کنیم. در این مسئله هم مشکل ما «قاعدهٔ» کلی‌گیری بود که این فهرستها چگونه خلاصه شود که چیزی از قلم نیافتد و در عین حال فهرست

همه بحث هم ذکر شده باشد. یک بار ما در این مسئله، خلاصهٔ هر جزوه را تهیه نمودیم، یک بار هم فهرست کل مباحث پژوهشی را خلاصه کردیم. لذا در این کار قرار شد، ابتدا مباحث هفته ها که ۱۸۰ جلسه است، عنوان گذاری شود، بعد آن عنوانها خلاصه شود، بعدهم آن خلاصه به فهرست کلی تبدیل شود تا در نهایت مثلاً به ۵۰ عنوان برای کل این بحث پژوهشی برسیم و آنرا منتشر نمائیم. اما بعدها دیده شد، خیلی از فهرستها و موضوعات در این فهرست کلی منعکس نشده است یا بعضاً یک عنوان جزیی در نهایت، بعنوان یک عنوان کلی منعکس شده است، لذا به نظر رسید که باید برای کلی‌گیری به قاعده‌ایی برسیم که برادران همکار با آن قاعده کار کنند و الا اگر کار به خود برادران واگذار شود، هرکسی به سلیقهٔ خودش عمل می‌کند.

۱/۳ ـ سیر قاعده‌یابی در تلخیص فهرستهای مباحث

بهرحال ما به این دلایل آن فهرستها را منتشر نکردیم، چون در کلی‌گیری‌ها دچار اشتباه شده بودیم، لذا در کارگاه آموزشی پیرامون همین مسئله، کار را شروع نمودیم، ابتدا یک بحث پژوهشی را به عنوان موضوع کار خود قرار دادیم که همان مباحث پژوهشی زمینهٔ آشنایی با تعریف بانک اطلاعات ـ که ۱۵ جلسه بود ـ موضوع کار قرار گرفت. در این مباحث حدود ۱۵۰ عنوان وجود دارد که باید این ۱۵۰ عنوان در ۲۰ یا ۳۰ عنوان خلاصه می‌شد؛ امامهم این بود که این خلاصه ها به چه شکلی باشد که هم کل بحث را آورده باشیم و هم بصورت خلاصه باشد تا در نهایت بتوانیم از بحث، یک ساختاری ارائه دهیم. برای این کار یک بار از کل به جزء سیر نمودیم؛ یعنی ابتدا بصورت قدرت تمیزی تشخیص دادیم که این پژوهش در چند قسمت و بخش، مطرح شده است؛ یعنی گفتیم این پژوهش در «ضرورت، ضروریات و کارآمدی» بانک اطلاعات بوده است. بعد وارد سیری دیگری شدیم و آن اینکه آیا می‌توان عنوانهای این پژوهش را در این سه بخش قرار داد و عناوین هر بخش را به چند بخش دیگر تقسیم نموده و یک ساختار ارائه داد؟ در عمل در این سیر به بن بست رسیدیم و دیدیم در سیر از کلی به جزیی، نمی‌توانیم کلی‌گیری نمائیم و قاعده مشخصی برای تطبیق عناوین بر یکدیگر نداریم تا معلوم شود هر عنوان در کدام بخش، اول یا دوم و یا سوم قرار می‌گیرد؟ البته تشخیص این مسئله در آن اولین و کلی ترین سطح، ساده بود؛ اما در سطوح بعدی ما به الاختلاف برادران همکار زیاد می‌شد. اگر در نمونهٔ کار افراد دقت شود، گاهی ملاحظه می‌شود سه نفر هر کدام، یک طبقه‌بندی کاملاً متفاوت با دیگران را ارائه می‌دهد که هیچ نقطهٔ اشتراکی ندارند. گاهی هم این برادران با هم سه یا حتی ۴ جلسه بحث می‌کردند؛ ولی به اشتراک نمی‌رسیدند، لذا ما در ادامه، روش کارمان را تغییر دادیم و گفتیم این بار از جزء به طرف کل سیر می‌کنیم؛ یعنی گفتیم بیائیم از هر عنوان یک «موضوع کلی» استخراج نمائیم، آنگاه اشتراک این موضوعات را ببینیم، ما موضوع کلی ۱۵۰ عنوان این پژوهش را در آوردیم، آنگاه این موضوعات کلی لیست‌برداری شد، بعد دیدیم مثلاً ۵ بار موضوع کلی «تحقیقات» تکرار شده است و یا موضوع «بانک اطلاعات» ۳۱ بار تکرار شده است و موضوع «تفاهم» ۴ بار تکرار شده و... که در نهایت ما ۳۵ موضوع کلی از بین این ۱۵۰ عنوان استخراج نمودیم، بعد این

موضوعات مشترک را کدگذاری کردیم. در این مرحله تنها «اشتراک لفظی» ملاک جمع‌بندی قرار گرفت. مرحله بعدی ملاحظهٔ «اشتراک معنوی» این موضوعات است که طبیعتاً در این مرحله، بار دیگر این موضوعات جمع‌بندی شده و کلی تر می‌شود، در مرحله سوم هم بدنبال «اشتراک مفهومی» خواهیم بود تا در نهایت موضوعات بسیار کلی شده و در نهایت در سه یا چهار عنوان خلاصه خواهد شد.

قاعدهٔ ما در تشخیص موضوع کلی هر عنوان هم این بود که با ملاحظه هر عنوان بدنبال موضوعی بودیم که قید خورده و با مقید شدن آن، این عنوان شکل گرفته است؛ چون به نظر رسید هر عنوانی، دارای یک موضوع کلی است، چرا که ما برای عنوان زدن ابتدا یک قطعه از مطلب جزوه را تقطیع می‌کنیم، آنگاه موضوع کلی آنرا تشخیص می‌دهیم، بعد مرتباً این موضوع کلی را مقید می‌کنیم و قید می‌زنیم، مثلاً می‌بینیم در یک قطعه از بحث پیرامون تحقیق بحث شده است، اما چه چیزی از تحقیق بحث شده است؟ آیا اصول تحقیق، روش یا طرح و یا سازمان و... تحقیق بحث شده است. یعنی هر موضوع کلی مرتباً قید می‌خورد تا در نهایت، عنوان یک قطعه می‌شود. بعد دیدیم ما باید در کلی نمودن بصورت برعکس کار کنیم؛ یعنی باید آن قیود را از موضوع کلی جدا نمائیم تا آن موضوع کلی بدست آید.

در هرحال براساس این قاعده ما این موضوعات کلی را بدست آوردیم، مثلاً کلمهٔ تفاهم موضوع کلی یک عنوان است، یعنی این موضوع بوسیله این آدرس در لیست، معلوم می‌شود که مربوط به جلسه ۲ و کد ۳/۱ است، با مراجعه به جلسه ۲ و آن کد معلوم می‌شود آن عنوان «نارسایی تفاهم هنگامی که موضوع پژوهش در پایه ارتکازات باشد» بوده است که از «هنگامی که» تا آخر عنوان، توضیح قسمت اول است، نارسایی تفاهم هم موضوع این عنوان است؛ یعنی نارسایی قید اصلی و تفاهم، خود موضوع کلی است، به عبارت دیگر بحث این قسمت پیرامون تفاهم است، اما در مورد نارسایی تفاهم بحث شده است، در جای دیگر هم شاید از نقش تفاهم، اصول تفاهم و... بحث شده است. در هرحال موضوع کلی این عنوان تفاهم است و به همین دلیل ما لفظ تفاهم را در این لیست موضوعات کلی آورده‌ایم، بقیه عناوین هم به همین روش کلی‌گیری شد.

حال ما می‌خواهیم با همین روش وارد کار شویم و عناوین مباحث را خلاصه نمائیم تا در نهایت بتوانیم بگوئیم در این بحث ۲۳ موضوع کلی بحث شده است، تا هم بتوانیم آدرس بدهیم و هم مطمئن باشیم که بحثی از قلم نیافتاده است.

۲ ـ بررسی نقاط ضعف مشکلات کارهای اجرایی انجام شده روی مباحث

۲/۱ ـ راههای ارزیابی و طبقه‌بندی مباحث

(ج): حال اگر این عناوین سربرگ را درهم ضرب کنیم، چه می‌شود؟ یعنی پیدایش را در بقیه ضرب کنیم و بگوئیم پیدایش بیرون موجود، پیدایش بیرون مطلوب، پیدایش بیرون انتقال و تغییرات بیرون موجود، تغییرات بیرون مطلوب و انتقال، تکامل بیرون موجود و مطلوب و انتقال و... که باید این کار در ۲۷ وصف انجام شود.

(س): در این صورت ۸۱ وصف بدست می‌آید.

(ج): آنگاه باید ۲۷×۲۷×۲۷ شود که به ۱۹ هزار تا

مـی‌رسیم. در ایـن صـورت ١٩ هـزار جـایگاه بـدست می‌آورید که باید ببینید آیا می‌توانید بگوئید کـل مباحث قبل از فلسفه اصالت ولایت در مبادی قرار می‌گیرد.

(س): ما می‌خواستیم این کار را پس از کلی‌گیری و تهیه ساختار انجام دهیم. البته من یک بار خواستم این کار انجام دهم؛ یعنی می‌خواستیم با دقت در عناوین کلی بفهمیم آیا اینها در مبادی است یا در قسمت مبانی و مقاصد جای می‌گیرد؛ اما چون خود عنوانها بعضاً اشتباه بود، ما در کار تشخیص، منحرف می‌شدیم.

(ج): یعنی عنوان کلی: شما عناوین خود بحث...

(س): یعنی خود عنوان بدون قاعده تشخیص داده شده و عنوان‌گذاری بـدون قـاعده بـوده است، مـثلاً از بـعضی عنوانها نمی‌شود موضوع کلی را استخراج نمود، قیود آن هم معلوم نیست. در این موارد ما دچار مشکل می‌شویم و به سادگی نمی‌توانیم بفهمیم که آیا اینها جزء ثبوت است یا آثار و یا اثبات.

برادر رضوی: به نظر می‌رسد افراد هیئت علمی از طریق ملاحظه عنوان جزوه یا فـهرست و یـا مـتن آن مـی‌توانـند بفهمند که در کدام قسمت قرار می‌گیرد...

(ج): ابتدا باید به عنوان «دوره‌ها» دقت شود، هیچ‌گاه بعضی از دوره‌ها جزء مبانی نخواهد بود.

(س): در همین مسئله اختلاف وجود دارد که تعریف مبانی و نتایج چیست؟

(ج): احسنت! باید تعاریف اینها معلوم شود.

(س): بـاید شـاخصه‌هایی داشـته بـاشیم کـه اخـتلاف صورت نگیرد.

(ج): مثلاً می‌گوئیم منظور از مبانی، «مبانی روش علوم» است، پس قبل از فـلسفه اصـالت ولایت، هـرچـه بـحث هست، در قسمت مبادی قرار می‌گیرد.

برادر دیندار: ما یک بار پیرامون شاخصه این سه قسمت با آقای حسینیان کار کردیم.

(ج): آنگاه مثلاً مـی‌گوئیم کـل مـباحث فـلسه اصـالت ولایت در مـبانی قـرار مـی‌گیرد و کـل روشـها از نـظام اصـطلاحات بـه بـعد در مـقاصد قـرار مـی‌گیرد. یـا مـثلاً می‌گوییم مراحل ثبوت ـ یعنی صرف فرض و مرحله طرح مطلب ـ اثبات و آثار آن چگونه بوده است.

به نظر می‌رسد باید یک دورهٔ عناوین کاربرگ ارزیابی «تدریس» شود، بعد روی ضرب آنها درهم بحث شود تـا در نهایت یک کتاب آموزشی بدست آید. مثلاً ابتدا بـاید روی ٨١ عنوان درس گذاشته شـود، آنگـاه روی جـامع و مانع بودن آن هم بحث شود و مباحثه شود. در بانک حتماً به چند کار از جمله این کار نیاز داریم، کار دیگر هم مسئله «طبقه‌بندی» علوم است و یکی از کارها همین نظامی است که از آن بحث می‌کنیم.

٢/٢ ـ مشکلات ارزیابی و طبقه‌بندی مباحث

برادر حسین‌زاد: یعنی حضرت‌عالی می‌فرمائید اگـر ایـن کاربرگ و عناوین کلی آن تعریف شود، می‌توان از سـطح اوصاف وارد جزوات شویم و...

(ج): قبل از اینکه وارد جزوات شویم، نـقشه شـهر را می‌کشیم؛ اگر این عناوین خوب تعریف شده باشد، خانهٔ هر مطلبی روشن می‌شود، آنگاه چون نوعاً شما مطالب را آموزش دیده‌اید، فوراً مطالب را در آن خانه قرار می‌دهید، صرف نظر از اینکه نام آن چیست، می‌فهمید که جای یک مطلب کجاست؟

(س): بعنوان مثال در نقشه مناطق مختلف جغرافیایی را تعیین می‌کنیم، بعد می‌گوئیم این منطقه گرمسیر است، سپس وارد خود آن منطقه می‌شویم و...

(ج): یعنی می‌گوئید این مطلب باید در این خانه قرار گیرد؛ ولی من نام آنرا نمی‌دانم.

برادر دیندار: یعنی حتی قبل از تشخیص اسم، می‌توان گفت....

(ج): بله! می‌توانید بگوئید این محتوا پیرامون منطق مجموعه‌نگری بحث می‌کند، حال بعداً می‌گوئیم که منطق مجموعه‌نگر را با توجه به کل مباحث چه بنامیم؟ آیا آنرا بحث سیستم یا مجموعه‌نگر و... بنامیم، چه اسمی مناسب است که مانع و جامع باشد؟ اما فعلاً در این قسمت می‌گوییم ادراک اجمالی ما این است که این در فلان قسمت جای می‌گیرد.

برادر رضوی: مثلاً بحث از منطق در مقاصد قرار می‌گیرد.

(ج): خیر! گاهی یک بحث پیرامون نقض است و در مبادی قرار می‌گیرد، یا پیرامون ارائه نظام تعریف است، در اینصورت حتماً در مقاصد قرار خواهد گرفت.

برادر حسین‌نژاد: پس قبل از اینکه نام و یا عنوان جزئی یک قطعه را معین کنیم...

(ج): در جای خودش معلوم می‌شود که معین نمودن نام، کار بسیار سختی است، البته اگر بخواهید آن اسم، بگونه‌ای باشد که جامع و مانع هم باشد. سرّ این امر آن است که به اصطلاح منطق صوری یک جنس و فصل ممیّز داریم، آنگاه وقتی می‌خواهید فصل ممیز را بیاورید، محل اختلاف می‌شود که خود فصل چیست؟ اگر بخواهید خود آنرا ملاحظه کنید و پیرامون آن بحث کنید، نوعاً در آن دچار مشکل می‌شوید، لذا آقایان اصولی می‌گویند فصول حقیقی اشیاء را تنها خدا می‌داند...

برادر رضوی: در منطق صوری می‌گویند اساساً تعریف حقیقی نداریم، نهایت فصل قریب را ذکر می‌کنند.

(ج): احسنت! معنای ذکر فصل قریب این است که باید به معنای اجمالی اشیاء اکتفا نمود، در معنای اجمالی هم لازم نیست با آن شیی مطابقت حقیقی داشته باشد.

برادر دیندار: مهم این است که در تشخیص جای یک مطلب چگونه به اشتراک برسیم؟

(ج): بعدها راجع به اشتراک هم بحث می‌کنیم، اما قبل از این مسئله باید نقشه شهر را ترسیم کنید.

(س): بله! باید در ارزیابی، حتماً نقشه شهر را هم داشته باشیم.

۲/۳ ـ اشکالات روش اشتراک‌گیری از عناوین مباحث در تلخیص و طبقه‌بندی

(ج): اما شما فعلاً در مسئله اشتراک رسیدن، دچار مشکل خواهید بود، چون مثلاً واژه‌های مشابه را انتخاب می‌کنید و نوعاً به اشتراک لفظی، کار انتخاب را انجام می‌دهید.

(س): ابتدا به اشتراک لفظی است، بعد به معنوی و مفهومی خواهد بود.

(ج): در اشتراک لفظی صرفاً بعضی عناوین کنارهم قرار می‌گیرد، مثلاً اگر کسی بخواهد بر اشتراک حرفی تکیه کند، شاید «شیر و شتر» را در کنار هم قرار دهد، در حالی‌که ایندو بهم هیچ ربطی ندارد، ولو اینکه شما بدنبال اشتراک حرفی نیستید، بلکه بدنبال اشتراک کلمات موضوعات هستید، من می‌گویم چگونه این موضوع را شناسایی

می‌کنید، چون گاهی در موضوع ریاضی یک مثال ذکر شده است؛ اما ممثّل آن، مسئله ریاضی نیست؛ بلکه مثلاً ممثل آن، اثبات عدم تطابق در عملکرد است.

(س): ما آن مرحله را در اشتراک مفهومی لحاظ نمودیم.

(ج): آیا در این مثال، آنرا وارد فصل ریاضیات می‌کنید یا در جایی دیگر...

(س): در مرحله اول آنرا در فصل ریاضیات قرار می‌دهیم.

(ج): پس ابتدا از این قسمت حذف می‌شود. در حالی‌که در اینجا کل بحث در سطح مثالها بیان شده است، چون کل بحث در مرحلهٔ «نقد» بوده و نقد آن هم از نوع نقد تألیفی و مصداقی بوده است، گوینده می‌خواسته شنونده را همراه خود کند واصلاً بنا نداشته که وارد استدلال شود، به عبارت دیگر وقتی شما بخواهید شنونده را همراه خود وارد بحث کنید، آنگاه ارتکازات شنونده برای شما اصل خواهد شد؛ یعنی این مسأله، زمینهٔ و خاستگاه ورود به تفاهم می‌شود. پس کل این بحث تمثیلی است و اساساً وارد استدلال نمی‌شود گوینده پشت سرهم مثال می‌آورد، ولی استدلال نمی‌آورد؛ اما کار استدلال را بوسیله «گزینش مثالها» و نحوهٔ چینش آن انجام می‌دهد، در خیلی از مباحث، کار اینگونه است. کل مباحث ما در مبادی براین سبک است؛ یعنی ابتدا سعی در همراهی با ارتکازات فرد است تا اینکه اورا به مرحله نقد برسانیم. پس «مصداق» ذکر می‌شود، جمع‌بندی آنهم به شیوهٔ «تألیف» است، ولی نظام تألیف آن، نظام نقد است، هرگاه هم احساس کردیم، فرد در مطالب خود شک نمود، آنگاه برای نقد، جمع‌بندی مصداقی تصنیفی می‌کنیم، در نهایت است که برای نقد، جمع‌بندی مصداقی تأسیسی خواهیم کرد، در اینصورت مطمئن می‌شویم که طرف مقابل مردّد شده است و به ارتکازات خود با شک می‌نگرد. بعد می‌گوئیم باید مصداق را بصورت تالیفی برای نقض بکار ببرید یا مصداق را بصورت تالیفی برای «نقض» بکار برید، در این صورت مطالب طرف مقابل را رد می‌کنید، نه اینکه اورا به تردید بیاندازید، بعد باید مصداق را بصورت «تأسیسی» برای نقض بکار ببرید، قاعدتاً در این صورت طرف مقابل مطالب خود را رها کرده است، چون تا او آن مطالب را رها نکند، ما مطالب جدید را به او ارائه نمی‌دهیم. در نهایت هم می‌گوئیم مصداقی تالیفی برای «طرح» و بعد هم مصداقی تصنیفی برای طرح و مصداق تأسیسی برای طرح، بعد از این مراحل است که وارد فلسفه و روشها می‌شویم، لذا وقتی وارد بحث روشها می‌شویم، طرف مقابل مشتاق است که به روشها دست یابد و هیچ مقابله‌ای با روشها ندارد.

حال اگر شما بگوئید براساس تشابه لفظی موضوعات راکنار هم بچینیم، من می‌گویم تشابه لفظی در جلسه‌ای که پر از مثال است، چگونه نتیجه بخش است؟ اساساً استدلالات مباحث ما در «روند» پیدا می‌شود، نه در یک یا چند جلسه خاص، باید مباحث به روشها برسد تا...

(س): ما بعداً از طریق جمع‌بندی اصول عناوین به آن روند هم می‌رسیم، نوعاً به آن رسیده‌ایم، وقتی در دفعه اول به اشتراک لفظی می‌نگریم، شاید یک قطعه از بحث را در قسمت مثال ریاضی قرار دهیم؛ اما بعدها آنرا از طریق ملاحظهٔ اشتراک مفهومی به بحث بر می‌گردانیم، چون آنرا

تحت یک عنوان کلی قرار می‌دهد که آن عنوان کلی ارتباط این قطعه را با اصل بحث معین می‌کند.

برادر رضوی: به نظر می‌آید حضرت‌عالی می‌فرمائید کار از این نظر مشکل می‌شود که اگر مثالهای یک جلسه در بین مثالهای ۲۰ جلسه پراکنده شود، آنگاه جمع‌بندی آن بسیار مشکل خواهد شد، در حالی‌که ما می‌خواستیم ۵ مثال را در یک جلسه باهم بیان کنیم تا استدلال مطلوب ما واقع شود.

(ج): ما در بحث تجزیه فرمایشات مقام معظم رهبری همین مطلب را عرض کرده‌ایم، گفتیم ببینید «برای» آنچیزی را که فرموده‌اند، چیست؟ چون هیچگاه سخنگو بدون «برای» سخن نمی‌گوید، هرگاه «برای» آنرا پیدا نمودید، آنگاه ببینید آیا ایشان به «آثار» استناد نمودند یا «استدلال» داشته و یا اینکه «اعلام موضع» فرموده‌اند. به همین جهت به نظر می‌آید که اگر در حاشیه کارتان، به آن مطالب رجوع کنید، خوب است.

برادر دیندار: ما هم «برای» بحث را در تشخیص موضوع اصلی دخالت می‌دهیم. مثلاً در این عنوان آمده «بررسی نسبت تاثیر سندیّت و کار آمدی اسناد و گزارشات پژوهشی در روند توسعه مفاهیم و اطلاعات» در اینجا ممکن است که بحث در نسبت تاثیر سندیّت و کار آمدی اسناد باشد؛ اما چون این بحث در بحث روند توسعه مفاهیم و اطلاعات بحث شده، ما توسعه مفاهیم و اطلاعات را بعنوان موضوع اصلی قرار می‌دهیم نه نسبت تاثیر سندیّت و کار آمدی اسناد، این را بعنوان موضوع فرعی می‌دانیم؛ پس ما موضوع خود مثال را بعنوان موضوع اصلی نمی‌دانیم؛ بلکه «برای» آنرا ـ که در عنوان آمده ـ ملاحظه می‌کنیم. قاعده عنوان‌گذاری ما هم این است که هر عنوانی که برای یک قطعه قرار داده می‌شود، ارتباط آنرا با کل بحث معین نمایند؛ یعنی بگویند این مثال برای چه آورده شده است؟ ولو اینکه به یک امر جزئی مانند رادیو و میکروفن مثال زده شده است، باید «برای» این مثال مشخص شده و بوسیله قیودی در عنوان منعکس شود که اکثر عناوین فعلی هم این «برای» را دارد.

۲/۴ ـ مشکلات تقطیع مباحث و فیش‌برداری از آنها

(ج): آیا لازم نمی‌دانید که فیش تهیه شود و هر مطلبی خواه مثال، خواه استدلال و یا اعلام و طرح موضوع و ... باشد، بصورت جدا جدا نوشته شود.

(س): ما برای کار فیش برداری از خود مباحث، به قاعدهٔ تقطیع نیازمندیم چون باید ببینیم که مباحث را چگونه تقطیع نمائیم و از کجا تا کجای مطلب را جدا کنیم و چگونه تشخیص دهیم که یک مطلب تمام شده است تا بفهمیم از آن به بعد، مطلب جدید شروع شده است، باید افراد یک ممیزی داشته باشند تا افراد در تشخیص به اشتراک برسند و یا حداقل اختلافشان زیاد نباشد تا بتوان کار تقطیع و فیش برداری را شروع نمود.

(ج): آیا در کتابخانه‌ها، بصورت «موضوعی» فیش برداری نمی‌کنند؟

(س): بله! اما باید دید یک موضوع از کجا شروع شده و به کجا ختم می‌شود. البته این کار در کتاب ساده‌تر از مباحث انجام می‌شود، مثلاً گاهی در یک بحث استاد با شاگرد سئوال و جواب می‌کنند و مرتباً مطالب رفت و برگشت می‌یابد، در این صورت اگر افراد تبحر زیادی نداشته باشند، قطعاً دچار مشکل شده و نمی‌توانند بفهمند

که قطعه از کجا به کجا است. اینکه یک قطعه از کجا شروع شده و به کجا ختم می‌شود، مسئله مهمّی است.

(ج): یعنی اگر بحث را بفهمند و مثلاً آقای پیروزمند بخواهند تقطیع کنند، کار بسیار راحت خواهد شد.

(س): ولی ما از افرادی کمک می‌گیریم که در این حدّ از تسلط نیستند، لذا باید به آنها قاعده تحویل دهیم.

(ج): اگر هم قاعده تحویل دهید، در تطبیق آن به اشتباه خواهند افتاد.

(س): بهرحال درصد خطای آن کمتر است، در حالی‌که اگر بخواهیم بدون قاعده کار کنیم، باید کسانی فیش برداری کنند که در حد آقای پیروزمند بر مباحث مسلط باشند.

۲/۵ ـ معرفی مسأله و مشکل اصلی در کارهای اجرایی بانک

(ج): فعلاً مسائل و مشکلات شما چیست؟

(س): فعلاً مشکلات و مسائل ما روش و قواعد تشخیص و ارزیابی و عنوان گذاری و... است، در این زمینه دچار مشکلیم، لذا وقتی یک کاری را شروع می‌کنیم، با شدت وارد کار شده و کار را جلو می‌بریم؛ اما بعد با اشتباهات زیاد برخورد می‌کنیم، به‌طوری‌که نمی‌توانیم آن کار را عرضه نمائیم. نمونهٔ این قضیه چندین محصول ناقص است که در بانک مانده است، چون آنقدر اشتباهات آن زیاد است که جرأت انتشار آن را نداریم. حتی این طبقه‌بندی مباحث در مبادی، مبانی و مقاصد یک بار انجام شد، ما با آقای حسینیان شاخصه‌هایی را هم نوشتیم و آن شاخصه‌ها را برای تشخیص، به همکاران تحویل دادیم و برادران هم براساس همان شاخصه‌ها کار کردند و کل مباحث را در این سه سطح قرار دادند؛ ولی بعداً دیدیم اشتباهات زیادی در این کار صورت گرفته است، چون از یک طرف خود شاخصه‌ها ناقص است، از طرف دیگر افراد هم به اندازهٔ کافی آن شاخصه‌ها را آموزش ندیده بودند و بصورت مختصر توجیه شده و بعد وارد کار شدند.

در هر حال به نظر می‌رسد باید شاخصه‌ها تدریس شود، افراد روی کار تمرین کنند و کارشان کنترل شود تا معلوم شود آیا آن کار را بصورت صحیح انجام می‌دهند یا خیر؟ و بعد از تمرین و انجام کارهای تمرینی، وارد کار اصلی شوند. اولین بار است که ما در کارگاه آموزشی سعی کردیم این مسائل را رعایت کنیم تا باز محصولی بدست نیاوریم که نتوانیم آنرا هم منتشر نمائیم.

۲/۶ ـ بررسی راههای حل مشکل کارهای اجرایی بانک

(ج): بهرحال شما چه راه حلّی را پیشنهاد می‌دهید؟ راه حلّی را که من عرض کردم این است که بیائیم این کار برگ را تدریس کنیم، ابتدا آموزش را از عناوین آخر آغاز کنیم، افراد هم باید همراه تدریس کار نمایند؛ یعنی ابتدا تفاوت بین «مصداق، فلسفه و روش» را تعریف می‌کنیم، بعد باید افراد مثلاً از مباحث هفته‌ها کار را شروع کنند تا اگر فرضاً سه سطر را خواندند، ببینند آیا می‌توان به این سه سطر لقب مصداق یا فلسفه و روش داد؟ بعد ببینند آیا می‌توان به این لقب تالیف داد یا تصنیف و یا تأسیس داد؟ یک نفر، صرف نظر از توجه به کار دیگران با دقت در مباحث به دنبال این باشد که آیا این قطعه مصداق است یا فلسفه و روش است؟ بعد آنرا در کار برگ منعکس کند و در یکی از این سه قسمت علامت بزند، نفر بعدی هم به دنبال این باشد که آیا این قطعه بمعنای تالیف است؛ یعنی نتیجه‌ایی که از این مثال آوردن گرفته شده، نتیجه‌ای است

که دیگران هم چنین نتیجه‌ای می‌گیرند و تنها فرم نتیجه‌گیری با فرمهای دیگر تفاوت دارد یا اینکه تصنیف است؛ یعنی گوینده از این مثالها نتیجهٔ جدیدی گرفته است و یا اینکه تأسیس می‌باشد. شما بهرحال باید شاخصه‌هایی را معرفی کرده و تدریس نمائید، خواه آن شاخصه‌ها، اینها باشد یا چیزی غیر از این باشد.

(س): بله! تدریس لازم است

(ج): نمی‌شود بگوئید من شاخصه‌هایی را بیان می‌کنم و تدریس هم لازم ندارد. بنا براین باید شاخصه‌های عام را بیان کنید. اینکه بخواهید اشتراک موضوعی را ببینید، چه معنایی دارد.

(س): این کار را ما برای کار خودمان می‌خواستیم که از عناوین کلی‌گیری کرده و آن کلیات را در کاربرگی ثبت نموده و آنها را منتشر نمائیم.

(ج): در همان کارهم باید بگوئید؛ چند عنوان لازم است، از این قاعده چند عنوان بدست می‌آید.

(س): آیا باید از قبل تعداد عنوانها معلوم باشد.

(ج): باید بتوانید این را به همکاران خود تدریس نمائید.

(س): ما در کارگاه آموزشی می‌خواستیم به این برسیم که ابتدا این عناوین به ۳۵ عنوان و بعد در مرحله دوم فرضاً به ۲۰ عنوان تبدیل شود و...

(ج): این کار روی چند جلسه و چند صفحه انجام می‌شود.

(س): روی ۱۵ جلسه و هر جلسه تقریباً ۷ صفحه است.

(ج): یعنی حداقل ۷۰ صفحه که هست؟! نسبت این صفحات به کل اطلاعات دفتر چیست؟

(س): من فعلاً برآورد دقیقی ندارم، ولی تقریباً ۲۵ هزار صفحه است.

(ج): یعنی حدقل آن کار ۵۰ برابر این کار خواهد بود، حال این کار را در چه مدتی انجام دادید.

برادر رضوی: این کار از ماه اسفند ۷۴ شروع شده است.

برادر دیندار: البته ۳۰ ساعت وقت برده است.

(ج): پس روی پیاده کردن قاعده در این بحث ۳۰ ساعت وقت صرف شده است.

(س): بله! البته ما بدنبال قاعده بودیم.

(ج): پس باید در آینده سرعت کارتان بیشتر شود. بهر حال طبق این برآورد باید حداکثر در ۱۵۰۰ ساعت کل کار انجام شود. اگر واقعاً با این مقدار صرف وقت، کار به اتمام برسد، خیلی خوب است.

برادر حسین‌نژاد: البته ما در مرحله اول کار ۳۰ ساعت وقت صرف کردیم.

(ج): طبیعتاً باید در آینده سرعت کارتان بیشتر شود؛ یعنی کمتر از ۱۵۰۰ ساعت وقت صرف کنید. چند نفر در این کار مشغول به کار هستند و چند «نفر ساعت» در ماه کار می‌شود؟

برادر دیندار: تنها دو نفرند که همین آقایان (رضوی، حسین‌نژاد) هستند. در یک ماه هردو نفر روی هم، ۴۸ ساعت وقت صرف می‌کنند.

(ج): آیا خودتان هم به ایشان کمک می‌کنید.

(س): در کمیت کار کمک نمی‌کنم.

برادر رضوی: ایشان تنها مدیریت می‌کنند.

(ج): ما کمی به آقایان تخفیف می‌دهیم و می‌گوئیم باید

در ماه ۴۰ ساعت کار کنند که در ۱۰ ماه ۴۰۰ ساعت می‌شود، با این توصیف ۱۵۰۰ ساعت کار تا چه زمانی انجام می‌شود.

برادر دیندار: حدوداً سه سال به طول می‌انجامد.

(ج): یعنی پس از سه سال این کار کلی‌گیری به اتمام می‌رسد که انتزاعی است و با وصف فاصله زیادی دارد.

(س): بله! آن کار را باید در مرحله ارزیابی انجام دهیم.

برادر رضوی: طبق فرمایش شما می‌توان این اوصاف را معین نمود، آنگاه ولو اینکه ما عنوان و نام یک قطعه را نمی‌دانیم، می‌فهمیم که آیا این قطعه مصداق است، فلسفه است، نقد است و یا... آنگاه بدون ۳ یا ۴ سال صرف وقت در کلی‌گیری می‌توان گفت ما بر اساس این نقشه فهمیدیم که جای مطالب کجاست، بعد براساس جای آنها برای آن عنوان تعیین می‌کنیم؛ یعنی عنوان قاعده‌مند قرار می‌دهیم، نه اینکه از ابتدا وارد آن شویم و کار کلی‌گیری و انتزاعی را انجام دهیم. از طرف دیگر می‌توان براساس فرمایش شما، مطالب را براساس یک نقشه بزرگ قرار دهیم، آنگاه روی آن مطالبی که در یک خانه قرار می‌گیرد، عنوان قرار دهیم.

(ج): حال من پیشنهاد جامعی دارم و آن اینکه شما وقت خود را نصف کنید و سعی کنید انضباط را هم حفظ نمائید، یعنی همیشه نصف از وقت را در آن کار و نصف دیگر را در این کار قرار دهید. این کار را تا یک سال ادامه دهید تا بتوانید ۶ ماه کار عناوین را به اتمام برسانید و تطبیق آن را شروع نمائید، اگر توانستید تا یک سال آینده نقشه این شهر را ترسیم کنید و کار را شروع کنید، طبیعتاً همین کار رجحان می‌یابد. پس نباید ۲ یا ۳ سال در آن کلی‌گیری کار کنیم.

برادر حسین‌نژاد: یعنی قسمتی از وقت را در جزئیات و بقیه را در کل نقشهٔ شهر قرار دهیم.

(ج): این کار یک حُسنی هم دارد، چون وقتی در جزئیات کار می‌کنید، ذهن شما نسبت به مباحث بصورت «عینی» برخورد دارد، اما در کلیات و ساختار بصورت «فلسفی» برخورد واقع می‌شود. اگر بنا باشد این جزئیات با اوصاف تطبیق یابد، در این فعالیت ذهنی می‌توانید به این کار دست یابید، چون در هر حال باید جزئیات براساس اوصاف طبقه‌بندی شود، فعلاً این کار را بصورت هم زمان و در دو محور انجام دهید، ساعت کاری هر قسمت هم مشخص باشد و باهم جابجا نشود.

برادر دیندار: ما می‌توانیم وقتی در هر مرحله، عناوین کلی را تشخیص دادیم، این جزئیات را...

(ج): این کار مشکلی است، ابتدا باید آن دستگاه نظری همانند یک نقشه شهر پیاده شود.

برادر رضوی: یعنی باید کامل شود.

(ج): یعنی نمی‌دانید این خانه‌ها را بعنوان خانه‌های سازمانی نیروی انتظامی قرار دهید یا بعنوان خانه‌های سازمانی پرستار بیمارستان باشد یا خانه‌های سازمانی طلاب باشد. اما اگر کار هم‌زمان در ۲ محور انجام شود، هم ذهن افراد به مصادیق عینی بحث آشنا می‌شود و هم به شمای نظری آشنا خواهد شد.

برادر دیندار: پس باید کار ارزیابی با کار برگ هم شروع شود.

(ج): بله! کارتان را نصف کنید.

برادر رضوی: قسمت نظری کار این باشد که تعریف شاخصه‌های کار برگ مشخص شود و نقشه کامل شود و

قسمت عینی و عملی، همین کار فعلی باشد، در این کار عملی ما مثلاً ۱۵ جلسهٔ بانک را در پیش روی خود گذاشته و خواه عنوان آن جلسات صحیح باشد یا خیر! موضوع اصلی هر عنوان را بدست می‌آوریم که آیا موضوع اصلی کلمه «جایگاه»، «ارزیابی» و یا... است، اینها را به ترتیب می‌نویسیم و می‌گوئیم در اینجا صدبار کلمه ارزیابی تکرار شده است. آیا به نظر شما این کار عملی ما، کار مفیدی است.

(ج): بهرحال در یک جایی شما به تطبیق اوصاف بر موضوعات نیاز دارید.

(س): منظور نحوهٔ عملکرد است که آیا این کار به این شکل صحیح است.

برادر حسین‌نژاد: این کار ما در حکم تمرین است.

۲/۷ ـ بررسی نقاط قوت و ضعف روش اشتراک‌گیری از عناوین مباحث

برادر دیندار: منظور آقای رضوی این است که آیا نتیجه کار عملی فعلی ما بدرد هم می‌خورد.

(ج): اگر اشتراک معنوی را اصل بگیرید، به نتیجه نزدیک‌تر می‌شوید؛ اما با اشتراک لفظی به نتیجه نمی‌رسید، چون ممکن است یک لفظ در چند جا بکار رفته باشد که قیودش برای شما موضوعی را تعریف نکند، درحالی‌که شما به «فهرست موضوعی» نیاز دارید نه «فهرست ادبی»! فهرست ادبی آن است که در آن اشتراک کلمات اصل است.

برادر حسین‌نژاد: شما می‌فرمائید اگر فهرست ادبی بر فهرست موضوعی مقدم شود، باعث می‌شود ما سر درگم شویم. چون این لیست برداری بر اساس اشتراک لفظی، آن انسجام مطالب جزوه را بهم می‌زند، لذا بازگشت بسوی آن انسجام، مشکل خواهد شد.

(ج): مثلاً کلمه تفاهم در ۵۰ مورد ذکر شده؛ اما در همه جای بعنوان موضوع بحث نیامده است. بله! گاهی تفاهم، بعنوان موضوع بحث است، در اینصورت می‌توان گفت هر جمله‌ای که موضوعش تفاهم است، آنرا استخراج کنید.

در کشف الایات فهرست، موضوعی نیست؛ بلکه براساس تشابه حرفی است؛ یعنی در آنجا گفته می‌شود هر کلمه‌ای که اولش «ت» هست، در یک قسمت قرار گیرد، مانند لغت نامه و دائرةالمعارف. اگر معاجم و لغت‌نامه نویسی مقصود باشد، حتماً پنکه و پنیر در کنار هم قرار می‌گیرد، چون حرف اول هر دو «پ» است؛ یعنی این دو کلمه در «پ و ن» که در اول کلمه آمده با هم مشترکند. قطعاً تشابه حرفی گمراه کننده است، اگر تشابه براساس کلمه هم باشد، باز انسان دچار مشکل می‌شود، اما گاهی موضوع بحث، اصل قرار می‌گیرد، لذا می‌گوئیم چند آیه راجع به تفاهم است، نه اینکه بگوئیم هرآیه‌ای که در آن، کلمه تفاهم هست.

برادر حسین‌نژاد: یعنی شاید هم خود کلمه تفاهم در آیه نباشد.

(ج): گاهی هم هست، اما موضوع نیست.

برادر دیندار: ما این مشکل را به این شکل حل کردیم که ما تشابه لفظی را از خود قطعه بدست نمی‌آوریم؛ یعنی نمی‌گوئیم در چند جمله و قطعه، کلمه تفاهم آمده است، بلکه تشابه لفظی در فهرست انجام می‌شود، فرض ما این است که در عنوان، موضوع اصلی آورده شده است.

(ج): اگر اشتراک بین موضوعات شد، آن اشکال رفع می‌شود؛ اما اشکال بالاتری مطرح می‌شود. چون در این

صورت هرجا را که در مورد «تفاهم» بحث شده جدا می‌کنیم، هرجا را هم که در مورد «توسعه» بحث شد، جدا کرده و حال می‌خواهیم یک ترکیب جدید ارائه دهیم، در اینصورت تناسب موضوع به موضوع کلی جزوه از بین رفته است، در اینجا چکار می‌کنید.

(س): در اینصورت ساختار کلی بحث را بدون آدرس ارائه می‌دهیم، یعنی می‌گوئیم در بارهٔ تفاهم در ۵ جای بحث شده است، در اینصورت می‌فهمیم در جزوه، در مورد تفاهم به همین مقدار بحث شده نه کمتر و نه بیشتر.

(ج): آیا تفاهم در این ۵ مورد بصورت «اصلی» بکار رفته است یا بصورت «فرعی و تبعی» بوده است.

(س): اصلی و فرعی را در خود عنوان تشخیص می‌دهیم، می‌توانیم کار اشتراک گیری را پس از اصلی و فرعی‌کردن عناوین انجام دهیم.

(ج): می‌خواهیم ببینیم این موضوع در فاز یک بحث شده یا در فاز ۲ و ۳ بوده است، یعنی شما در ساختار زدن خواه در توالی و خواه در ترتیب دچار مشکل می‌شوید.

(س): این مشکل از آنجا بروز می‌کند که ما قبل از تشخیص عنوان، خود قطعه را اصلی، فرعی کنیم.

(ج): آیا می‌توان با این ترتیب نقشه شهر را کشید.

(س): خیر! ما حتماً در این کار، مشکل وصفی خواهیم داشت.

«وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَكاتُهُ»

جلسهٔ ۱۷

زمینهٔ آشنایی با

طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۵/۲۳

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

تقسیم و طبقه بندی موضوع طرح (اطلاعات) در مرحلهٔ تغییرات (ایجاد ارتباط مفاهیم فلسفی طرح با موضوعات عینی طرح)

فهرست:

۱ـ مفهوم و کارآمدی مرحله تغییرات در مراحل طرح تأسیس ۱

۱/۱ـ تغییر ادبی اوصاف طرح ۱

۱/۲ـ خصوصیت جدول تغییرات در نمایش انعکاس تقوم اوصاف طرح ۱

۱/۳ـ تغییر مفهومی اوصاف مرحلهٔ پیدایش طرح از شکل فلسفی به شکل اجرایی ۲

۲ـ خصوصیت موضوع و مفاهیم جدول تغییرات در نمایش ارتباط اوصاف فلسفی با موضوعات عینی ۲

۳ـ تقسیمات اطلاعات بشری به عنوان موضوع طرح تأسیس ۴

۳/۱ـ دلایل طبقه‌بندی علوم در سه دستهٔ فرهنگ بینش، فرهنگ دانش، فرهنگ ارزش ۴

۳/۲ـ قواعد تقسیم و طبقه‌بندی موضوع طرح در طرحهای مشابه ۵

۳/۳ـ گسترهٔ ارتباط قیود موضوعی مرحلهٔ تغییرات با اوصاف فلسفی مرحله پیدایش ۶

۳/۴ـ تقسیمات ذیل فرهنگ بینش در طبقه‌بندی موضوعی طرح تأسیس ۷

۳/۴/۱ـ دلایل تقسیم فرهنگ بینش به تعبد، تفقه، تفاهم ۷

۳/۴/۲ـ تقسیمات ذیل تعبد در طبقه‌بندی موضوعی طرح ۸

۳/۴/۲/۱ـ تقسیم تعبد به انواع اسلامی، التقاطی، الحادی ۸

۳/۴/۲/۲ـ دلایل تقسیم تعبد به موضوعات نسبت، استناد، تناسب ۸

۳/۵ـ بررسی قاعدهٔ تقسیم و طبقه‌بندی موضوع طرح ۱۰

۳/۴/۲/۳ـ دلایل تقسیم تعبد به انواع اسلامی، التقاطی، الحادی ۱۰

۳/۴/۲/۴ـ بررسی احتمالاتی پیرامون تقسیمات محدوده تعبد ۱۲

نام جزوه :	زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات	کد بایگانی کامپیوتری :	۰۱۰۵۸۰۱۷
استاد :	حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه :	۷۵/۵/۲۳
عنوان گذار :	برادر محمد دیندار	تاریخ انتشار :	۷۵/۰۵/۲۸
ویراستار :	برادر یوسف حسین‌نژاد	تیراژ :	۲۰ نسخه
حروفچینی :	واحد انتشارات دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول

بسم الله الرحمن الرحیم

زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات

جلسه ۱۷ **۷۵/۵/۲۳**

« ۸۱ دقیقه »

تقسیم و طبقه بندی موضوع طرح (اطلاعات)در مرحلهٔ تغییرات (ایجاد ارتباط مفاهیم فلسفی طرح با موضوعات عینی طرح)

۱ـ مفهوم و کار آمدی مرحله تغییرات در مراحل طرح تأسیس

۱/۱ـ تغییر ادبی اوصاف طرح

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: با مسئله «تغییرات» به چند گونه می‌توان برخورد نمود، یکی اینکه بگوییم تغییرات به معنای این است که در مفاهیم جدول پیدایش و در موضوعات اوصاف فکر کنیم تا ببینیم آیا می‌توان برای هر بخش اوصاف بهتر و رساتری قرار داد؛ یعنی چیزی را که صورت اجمالی آنرا درست نمودیم؛ بهینه نماییم؟ قطعاً این یک مرحله از تغییر است و باید هم انجام شود، شکی نیست که در سیر تولیدی نمی‌توان گفت تمام مطالب ما تمام شده است و ـ معاذ الله ـ به ما وحی شده است، وحی نیست، بلکه کارمان تفکر است و حاصل آن هم احتمال! حتماً باید احتمال بهینه شود، طبیعی است که این بهینه در سیر تدریجی واقع می‌شود.

نکته دیگر این است که سیر این بهینه شدن به طرف اجرا نیست، چون این تغییری که می‌دهیم به معنای تغییر تکامل مفهومی نسبت به اجرا نیست، بلکه تکاملی ادبی نسبت به اوصاف می‌باشد؛ یعنی معلوم می‌شود، هر وصفی در منزلت خودش چگونه باشد و با چه تعبیری بیان شود؟ و اگر احیاناً وصفی در غیر منزلت ذکر شده، تغییری صورت گیرد تا وصفی که در آن منزلت هست در یک انسجام واقع شود. به عبارت دیگر باید بتوانیم برای اوصاف، جدول درست کنیم و در این سه سطح پیدایش (سطح مفاهیم اصولی، کلان و اجرایی) که توسعه واقع شده، سه جدول درست کنیم تا موضوعات را تحویل دهد.

۱/۲ـ خصوصیت جدول تغییرات در نمایش انعکاس تقوم اوصاف طرح

این جدولی که باید درست شود، می‌بایست جدولی باشد که انعکاس متقوم را نشان دهد؛ یعنی ارتباط اوصاف در آن قابل مشاهده باشد تا مثلاً ببینیم اولاً: محدوده، انواع و موضوع خود اینها چه معنایی دارد و ثانیاً: در چه چیزی ضرب شده و ۹ عنوان را تحویل می‌دهد. یک عنوانی داریم که همان «منزلت» است و آن را به صورت منزلت

محدوده بکار می‌بریم، حال باید دید چرا معنون این منزلت سه چیز است، در چه چیزی ضرب شده که به سه چیز تبدیل شده است؟ همچنین انواع و موضوع چگونه بدست آمده است؟ چرا انواع گفته شده و چرا... باید همه اینها معلوم شود.

علاوه بر این باید ربط این اوصاف به عناوین بالاتر هم مشخص شود، به عبارت باید این هرم تغییر یابد و در عین اینکه از بالای هرم تا پایین یک ارتباط عمودی وجود دارد، می‌بایست ارتباط افقی و عمودی ملاحظه شود تا «انسجام» بیشتر شود و بر همین اساس، بهینه واقع شود. یعنی براساس مفاهیمی که در منزلتها قرار می‌گیرد، بهینه واقع شود. این یک مرحله از تغییرات است.

پس در پیدایش طرح تأسیس بانک، یک بازنگری و بهینه سازی داریم. حال باید دید آیا تنها این بازنگری و بهینه‌سازی ـ که برای انسجام مفاهیم وصفی است تا اینکه ادبیات رسا و متناسب ذکر شود ـ به معنای تغییرات است؟ یا اینکه این به معنای پیدایش اطلاعات نیست که ما را به اجرا برساند؟

۱/۳ـ تغییر مفهومی اوصاف مرحلهٔ پیدایش طرح از شکل فلسفی به شکل اجرایی

تغییر دیگری هم مفروض است که آن تغییر، به معنای تغییر در خود این هرم پیدایش نیست، بلکه تغییر در اطلاع ما به طرف تأسیس بانک است؛ یعنی کل نظام اوصاف همان ربط فلسفی بانک است؛ چون نظام اوصاف یک موضوع را به نظام فلسفی نسبت می‌دهد، طبیعتاً در ادامه می‌بایست اوصاف از شکل فلسفی به شکل اجرایی تغییر یابد تا اینکه شما بتوانید آنرا پیاده کنید، چون در شکل فلسفی که قابل پیاده شدن نیست؛ بلکه نظام اوصاف است. البته اوصاف در محاسبات کلان جای می‌گیرد، کسی این مطلب را نفی نکرده است، اگر اوصاف نباشد، محاسبات کلان قابلیت ملاحظه ندارد، اساساً محاسبه کلان، به معنای محاسبه «نسبتها» است و نسبتها هم جز به صورت وصف قابل ملاحظه نمی‌باشد.

بنا بر این ما در تأسیس بانک به چنین چیزی نیاز داریم، اما این سطح برای تأسیس بانک کافی نیست. حال برای رسیدن به قدر کفایت باید تغییرات، تغییر انتقال وصف (نظام اوصاف) به چیزی باشد که آن چیز بتواند ما را به موضوعات عینی هدایت نماید، یعنی به یک مفاهیمی هدایت نماید که آن مفاهیم ما را به موضوعات عینی برساند؛ یعنی اگر در اینجا مقدور «اقتصادی، فرهنگی و سیاسی» ذکر شده است و در ذیل آن هم «بیرون، درون و ارتباط» و «انسان، ابزار و امکان» و «نیازهای تکاملی، اجتماعی و فردی» ذکر شده، باید به چیزی سیر کند که عینی شود. در اینجا طبیعی است که باید اطلاعات شما توسعه یابد و ربط آن را با امور دیگری ببینید، باید ربط مفاهیم وصفی به یک دسته از مفاهیم دیگر دیده شود تا این، قابلیت انتقال به مصداق را دارا شود. قبلاً گفتیم این دستهٔ از مفاهیم، «انتزاعی» هستند.

۲ـ خصوصیت موضوع و مفاهیم جدول تغییرات در نمایش ارتباط اوصاف فلسفی با موضوعات عینی

حال شاید بپرسید این دسته از مفاهیم از چه قبیل مفاهیمی هستند که وصفی‌اند و آن دسته از چه قبیل هستند که انتزاعی می‌باشند؟ می‌گوییم مفاهیم انتزاعی همان مابه‌الاشتراک موضوعات عینی جزئی، مابه‌الاشتراک

فعالیتها (فعلها و کارها) و مابه‌الاشتراک محصولات‌اند.

شاید بپرسید اینها مابه‌الاشتراک کدام موضوعات عینی هستند؟ می‌گوییم ابتدا باید دید موضوع بانک چیست؟ تا بتوان به این سؤال شما پاسخ گفت، اگر شما در حال درست کردن جدول تأسیس یک لشکر می‌بودید، در آن صورت، موضوع آن امر دفاع بود؛ ولی در اینجا موضوع، امر اطلاع است. آیا می‌توان گفت در ذیل دسته‌بندی و طبقه‌بندی اطلاعات، مفاهیم تجدیدی قرار می‌گیرد؟ حال اگر چنین فرضی درست باشد، آیا می‌شود بگوییم در هر تک دانه اطلاعات، این مسئله جاری است؟ آیا فرضاً در ریاضیات می‌توان گفت همهٔ این مخروط پیدایش را با پسوند ریاضی بیاورید تا بگوییم محدودهٔ بیرونی ریاضیات و محدودهٔ درونی و ارتباطی ریاضیات؟ در اینجا هم در بانک هستیم؛ اما بحث این است که بانک چه اطلاعاتی از ریاضیات را در خود دارا است؟ و بانک چه انسانهای ریاضی دان دارد؟ و ابزار بانک در ریاضیات چیست؟ بیرون از بانک، چه کسانی ریاضی دان هستند و ابزار و اطلاعات (امکانات ریاضی) آنان چیست؟ تا در نهایت بگوییم اگر مدیریت ما به دنبال هماهنگ‌سازی بیرون و درون باشد، باید چه کند و مدیران ریاضی چه کسانی‌اند، ابزار ریاضی ما چیست؟ و اطلاعات قابل تبادل بانک چیست؟ بالاخره آیا می‌توان چنین مطالبی را قایل شویم. آنگاه می‌گوییم اگر اینگونه شود، هرگاه یک قید به تمام این اوصاف (چیزهایی که وصف است) اضافه گردد، از وصف بودن بیرون می‌آید، از عام بودن بیرون می‌آید؛ یعنی مثلاً در این صورت می‌گوییم انسان ریاضی‌دان، طبیعی است که انسان ریاضی‌دان چیزی نیست که نشود، مصداق آن را یافت یا مثلاً می‌گوییم آیا ابزار محاسبات ریاضی یا اطلاعات و امکانات ریاضی، مربوط به ریاضیاتی است که می‌تواند در بارهٔ تکامل کار برد داشته باشد و یا ریاضیاتی که در بارهٔ محاسبات اجتماعی و یا فردکاربرد دارد؟ در این صورت می‌گوییم ریاضیاتی که یک فرد استفاده می‌کند، ریاضیات چهار عمل اصلی است، هرگز کسی برای محاسبات امور ساده زندگی به جدول لگاریتم و معادل ۶ مجهوله نیاز ندارد، به قول معروف «سنّار جگرک، سفره قلم کار نمی‌خواهد»، کسی برای خرج یک نفر و یا در آمد یک نفر از ریاضیات پیچیده استفاده نمی‌کند.

بله! اگر فرد رئیس یک شرکت بزرگ باشد که خدمات اجتماعی‌اش ورودی و خروجی بزرگی داشته باشد، در این صورت مسئله تفاوت خواهد کرد، مثلاً ایشان رئیس یک شرکت بزرگ ساختمانی است که در یک مرحله پنج هزار واحد مسکونی می‌سازد، در این صورت این شخص هم برای خرید مصالح و هم برای کارش ـ مثلاً با دولت قرارداد بسته که ۵۰ بُرج بسازد ـ و امور دیگر نیاز به محاسبات پیچیده و دقیق دارد. پس اگر فرد بخواهد امور اجتماعی بزرگ را به عهده گیرد، به نسبتی که کارش بزرگ باشد؛ حوائجش از آن چهار عمل اصلی ـ که در مورد مخارج منزل بود ـ خارج می‌شود و نیاز بیشتری پیدا می‌کند. حال اگر قرار باشد در توسعه یک کشور و نسبت بین بازارهای کلان و تغییر تمایلات کار شود، مسلماً در این صورت به «ریاضیات تکاملی» نیاز است، در این صورت به ریاضیاتی نیاز است که تحمل تغییر کیفیتها و ملاحظه نسبتهای جامعه شناسی و انسان شناسی را داشته باشد.

حال می‌گوییم اگر از طبقه‌بندی علوم یک قید وارد

شود، واحدی درست می‌شود که هم می‌تواند مصادیق را نشان دهد و در عین حال خصلت تقوم به جدول اصلی را دارا باشد. شاید بگویید منظور شما چیست؟ می‌گوییم کارهایش به گونه‌ای است که در جدول پیدایش ـ که جدول مدیریت کل است ـ قابل محاسبه است؛ یعنی اگر فرضاً گفتیم علومی که در این قسمت پایین قرار دارند، ۲۷ دسته هستند ـ که در قسمت وسط سه دسته اصلی و در پایین خرد آن دستها ذکر می‌شود، یعنی منزلت یا جعبه یا هرم و مخروط پیدایش در هرکدام به صورت خرد تکرار می‌شود ـ آنگاه می‌گوییم محاسبه این معاونتها (۲۷ هرم قسمت پایین) و نسبت کارهای آنها در هرم اول قابل مشاهده است؛ یعنی در اینجا به صورت وصفی می‌بینیم. پس وصف به قید موصوف جزئی از حالت اوصاف کلان در آمده و به دلیل وجود موصوفش می‌تواند به خرد تبدیل شود؛ یعنی در موصوف جزئی، لقب جزئیت آنرا از خرد کردن وصف اخذ نمی‌کنیم؛ بلکه آنرا از موضوع تشکیلاتی که این، طرح تأسیس آن است، اخذ می‌کنیم: مثلاً موضوع بانک اطلاعات، اطلاعات است، لذا باید در تغییرات طبقه‌بندی اطلاعات را قرار داده، آنگاه پیدایش را ضربدر واحد اطلاعات کنید تا به مصداق خاص برسید.

۳ـ تقسیمات اطلاعات بشری به عنوان موضوع طرح تأسیس

اگر بخواهیم احتمال فوق را پی‌گیری نماییم؛ این سه هرم را چگونه ترتیب می‌دهید، آیا هرم اوّلی را اطلاعات «نظری» و هرم دوّمی را اطلاعات «انسانی» و هرمی سوّمی را «تجربی» قرار می‌دهید؟ البته این یک فرض است؛ اما اگر یک هرم را نظری صرف دانستید، معنایش آن است که شما «عقل گرا» بوده و در نظام ولایت نیستید.

فرض دیگر این است که هرم اول را «بینش» و هرم دوم را «دانش» و سومی را «ارزش» قرار دهیم، در این صورت سؤال می‌شود که باید چه چیزی از بینش ذکر شود تا بتوان ولایت و تولی را در آن قرار داد؟ می‌گوییم اگر جهت و فرهنگ گذاشته و بگوییم «فرهنگ بینش» و «فرهنگ دانش» و «فرهنگ ارزش» کار درست می‌شود.

شاید گفته شود چرا بجای «بینش»، «دین» را قرار نمی‌دهید؟ می‌گوییم چون اطلاعاتی که وارد بانک می‌شود شامل بر دو دستهٔ «حیوانی» و «ملکوتی» است و اگر بگوییم فرهنگ بینش، شامل هردو می‌شود. فرهنگ در نهایی‌ترین و عالی‌ترین سطح خود به «جهت» تعریف می‌شود؛ یعنی به جهت، کیفیت و معادلات و نظامات معنا می‌شود. وقتی فرهنگ بینش را ذکر کردیم، آنگاه اگر جهت، جهت الهی بود، ذیربخش الهی پیدا می‌کند و اگر هم مادی بود، ذیربخش مادی می‌یابد، براین اساس دومین و سومین هرم را هم به ترتیب فرهنگ دانش و فرهنگ ارزش قرار می‌دهیم.

۳/۱ـ دلایل طبقه‌بندی علوم در سه دستهٔ فرهنگ بینش، فرهنگ دانش، فرهنگ ارزش

بحث دیگر این است که معلوم شود آیا ما این نام را با عنایت گفته‌ایم یا بدون توجه بیان کرده‌ایم؟ آیا فرهنگ بینش برای اطلاع از قبیل موضوع است؟ اگر از قبیل موضوع است، دلیلش چیست؟ دراین‌باره می‌گوییم فرهنگ بینش، فرهنگ کاربرد نیست، بلکه فرهنگ «مبانی کاربرد است» برای اطلاع، موضوع ساز است. در آن توصیف و حکم و اخلاق هم هست؛ اما اینها از نظر بینشی

و جهتی هست؛ یعنی جهان‌بینی شما در این امور، به معنای فرهنگ بینش است، فرهنگ بینش حاکم بر ریاضیات و فیزیک است.

بنا براین علوم پایهٔ در علوم کاربردی و مبانی علوم کاربردی و دانشی تأثیر می‌گذارد، اینها مبانی خود را از فرهنگ بینش اخذ می‌کنند، جهان بینی است که تکلیف «وحدت و کثرت»، «زمان و مکان» و «آگاهی و اختیار» را معین می‌کند. اگر جهان‌بینی، مادی باشد، می‌گوید فیزیک و خاصیت ماده حاکم بر همهٔ اینها است، جهان‌بینی الهی هم می‌گوید ولایت و تولی حاکم بر همهٔ اینها می‌باشد، جهان‌بینی الهی، ریاضیات را هم تابع ولایت و تولی می‌داند، چه رسد به فیزیک! بنا براین می‌توان هرم اول را به عنوان فرهنگ بینش قرار دهیم.

شاید بپرسید چرا فرهنگ دانش را در وسط قرار داده‌ایم؟ می‌گوییم چون این همان فرهنگ کاربرد است، کاربرد، در علوم معنای تحرّکی دارد، کاربرد به معنای کنترل تغییر است؛ یعنی در تغییر تصرف می‌کند و این به معنای حرکت است. آنگاه اگر قرار باشد، معنای علمی، عملی به خود گرفته و به فعالیتها خط دهد، به معادلات نیاز است. لذا می‌گوییم منزلت مخروط دوّم فرهنگ دانش است، نسبت فرهنگ دانش به فرهنگ بینش متناظر با نسبت فعالیت به موضوع می‌باشد، با این تفاوت که در «اطلاع» است.

فرهنگ ارزش هم ثمره اینها است؛ یعنی آن اطلاع بینشی و اطلاع کاربردی، اطلاعات ارزشی را در تحقق عملی تحویل می‌دهد. ممکن است عرفان نظری، در فرهنگ بینش باشد؛ ولی عرفان عملی قابل کنترل و اندازه‌گیری و به عنوان محصول بکارگیری اخلاق در دانش، همان مخروط آخری (فرهنگ ارزش) است.

برادر دیندار: در واقع این طبقه‌بندی همان طبقه‌بندی علوم است.

(ج): بله! اما نه به شکل موجود! در طبقه‌بندی علوم، علوم نظری را به عنوان یک دسته ذکر می‌کنند که در آن «عقل» اصل است. در حالی‌که ما آنرا به فرهنگ‌بینش تبدیل کردیم؛ یعنی در بینش، عقل اصل نیست؛ بلکه وحی اصل است. به عبارت دیگر در این صورت ما برای حاکمیت علوم نقلی، جای پیدا کرده‌ایم.

اگر فرهنگ بینش اصل قرارگرفت می‌توان در زیربخش آن «تعبد، تفقه و تفاهم» را قرار داد. چون تعبد نسبت به وحی با بینش الهی سازگار است، این شامل تعبد نسبت به دنیا هم می‌شود، چون ما پرستش را اصل قرار دادیم، تعبد مادی کفار هم تفقه کافرانه را به دنبال داشته و همچنین تفاهم کافرانه را نتیجه می‌دهد. در واقع ما «عقل عملی» را اصل قرار دادیم، چون گفتیم باید دید پرستش انسان چگونه است.

۳/۲ـ قواعد تقسیم و طبقه‌بندی موضوع طرح در طرحهای مشابه

(س): آیا می‌توان برای این تشخیص، قاعده‌ای هم معرفی نمود تا بدانیم در موضوعات دیگر با چه قاعده‌ای عمل کنیم؟ اینجا موضوع، اطلاعات بانک است، اگر...

(ج): پس هر موضوعی که برای تنظیم برنامه اجرایی، موضوع قرار می‌گیرد؛ خود آن موضوع در یک جایی دارای یک تعریف است که یک اوصاف سازمانی به صورت ربط آن به فلسفه آن تعریف را معین می‌کند که بعداً باید نسبت بین آن اوصاف مشخص شود؛ یعنی باید در جدول پیدایش

ـ بر اساس آن چیزی که در تعریف هرم پیدایش می‌گوییم ـ آن تعریف فلسفی را وارد سازیم. مثلاً می‌گوییم موضوع، استراتژی و هدف چیست؛ یعنی موضوع، تغییرات و تکامل آن چیست؟ باید این مطالب در مورد هر موضوعی ذکر شود، حتی اگر موضوع کار، درست کردن ضبط صوت باشد.

(س): این طبقه‌بندی موضوع است؛ اما تعریف موضوع را چگونه و از کجا بیاوریم.

(ج): باید تعریف موضوع را از تعاریف زیربنایی فلسفی بدست آورد؛ البته منظور تعریف وصفی است.

(س): باید ما یک نظام تعاریف...

(ج): باید یک تعاریف وصفی داشته باشیم، ما باید برای کلی‌ترین‌ها یک جایی داشته باشیم. به نظر من می‌آید جای آن در همین طبقه‌بندی اطلاعات است که باید این کار در نهایت به شما چنین نتیجه‌ای را تحویل دهد.

(س): یعنی برای موضوعات آتی که قرار است تأسیس شود...

(ج): یعنی مثلاً کسی می‌خواهد سدّ بزند، باید بانک شما بتواند به او سرویس دهد، یا کسی می‌خواهد بیمارستانی یا اتومبیل خودرو و... بسازد، باید شما بتواند برای او تعریف ارائه دهید.

برادر رضوی: الان این کار را در بارهٔ بانک انجام می‌دهیم،...

(ج): ولی بانک به دنبال آن است که در مورد همهٔ اطلاعات سخن بگوید،

(س): الان می‌خواهیم بانک را تأسیس کنیم، می‌گوییم موضوع خود بانک به صورت عام، اطلاع است. آنگاه می‌گوییم از تعریف فلسفی آن در قسمت تغییرات استفاده می‌کنیم.

(ج): در جدول پیدایش، در قسمت موضوع نوشته شده «تأسیس پایگاه جریان مفاهیم»؛ یعنی معلوم می‌شود ابتدا در مورد مفهوم بحثی بوده است که حال آنرا می‌توانیم موضوع اطلاع قرار دهیم. بعد گفتیم تکامل آن به این است که با مفاهیم استکباری درگیر باشد، از این هم معلوم می‌شود، قبلاً ما برای تکامل هم تعریفی داشته‌ایم.

۳/۳ـ گسترهٔ ارتباط قیود موضوعی مرحلهٔ تغییرات با اوصاف فلسفی مرحله پیدایش

برادر دیندار: در اینجا که موضوعات به «فرهنگ بینش، فرهنگ دانش و فرهنگ ارزش» تقسیم شده است، این طبقه‌بندی قید اوصاف در سطح قرار گرفته است، حال آیا این قید نسبت به کل اوصاف است؛ یعنی در کل مفاهیم اصولی، کلان و اجرایی می‌آید و به تک تک اینها قید وارد می‌شود یا تنها مفاهیم اجرایی مقید به این قید می‌شود؟

(ج): این قید تا سطح خرد وارد می‌شود؛ یعنی هرم فرهنگ‌بینش در سطح اجرایی علوم خاصی را به شما معرفی می‌کند، هرتک دانهٔ از آن علوم از بالای «رفع ناهماهنگی جریان تفاهم اجتماعی» (به عنوان ضرورت) تا آخرین وصف (همدلی، همفکری و همکاری) را می‌پوشاند. این همانند رنگی است که این صفحه را داخل آن قرار دهیم، اگر سطح پایین رنگ آن موضوع را پیدا کرد به «مصداق عینی» تبدیل می‌شود. نهایت اینکه بعضی از قسمتها، شما را در تنظیم سازمانتان هدایت می‌کند و بعضی هم معلوم می‌کند که موضوع را چگونه تنظیم کنید و ...

بهرحال باید لا اقل یکی از این هرمها را به اتمام برسانیم، آنگاه عین همین را در یک موضوع بکار بگیریم، سپس بگوییم در تغییرات و بهینه‌سازی، یک مفهوم به چه چیزهای نیاز دارد تا به مفهوم اجرایی و برنامهٔ اجرا تبدیل شود.

(س): باید در همین هرمهای ۳گانه پر شود.

(ج): بله! پس اولین هرم فرهنگ بینش شد دوّمی و سومی هم به ترتیب فرهنگ دانش و فرهنگ ارزش شد.

(س): آیا لازم می‌دانید که فروض دیگر این طبقه‌بندی را بررسی نماییم.

(ج): آیا فروض دیگر طبقه‌بندی علم یا فروض دیگر تبدیل پیدایش به تغییرات را بررسی نماییم.

(س): منظور فروض طبقه‌بندی علم است.

۳/۴ـ تقسیمات ذیل فرهنگ بینش در طبقه‌بندی موضوعی طرح تأسیس

۳/۴/۱ـ دلایل تقسیم فرهنگ بینش به تعبد، تفقه، تفاهم

(ج): ابتدا یک فرض را به اتمام می‌رسانیم، بعد فرض دیگر را آغاز می‌کنیم، به عبارت دیگر ابتدا طبقه‌بندیها را تکمیل کرده و بعد تغییر می‌دهیم تا تشتّت ایجاد نشود. باید به صورت دسته‌بندی کلی دید، چه چیزهایی در ذیل فرهنگ بینش قرار می‌گیرد. پس ابتدا فرهنگ بینش را وارد مخروط اول می‌کنیم.

حال آیا می‌توان درهم «منزلت» موضوع این هرم «تعبد» و در هم منزلت فعل آن «تفقه» و درهم منزلت محصول «تفاهم» قرار داد؟ و استدلال ماهم در این انتخاب این باشد که بگوییم «پرستش» در همهٔ تعاریف اصل است، در علم هرچه هست، مادون و تابع پرستش است، اگر پرستش حیوانی شد، همهٔ تعاریف حیوانی می‌شود و اگر پرستش الهی شد، همهٔ تعاریف الهی خواهد شد. هر تفاهم اجتماعی که واقع شود، زیربنای اصلی‌اش تعبد است، کیفیت بخش آن هم تفقه می‌باشد.

شاید بپرسید چرا می‌گویید تفقه، چرا نمی‌گویید دانش؟ می‌گوییم چون کفار هم نسبت به تمایلاتشان تفقّه دارند، آنها هم در بخشی تئوری‌پردازی می‌کنند، تئوری آنها هم به فلسفه، اخلاق و تعریف کمال نیاز دارد، پس آنها هم تفقه دارند؛ یعنی آنها هم فهمی دارند نسبت به آن چیزی که می‌پرستند. بعد کلیه تفاهمات اجتماعی، ادبیات و ... همه اینها بر همان اساس می‌چرخد.

بنابراین در فرهنگ بینش، تعبد، موضوع بوده و تفقه و تفاهم هم به ترتیب فعل و هدف است، خواه الهی باشد یا الحادی!

(س): آیا می‌توان تعبد را به پرستش معنا نمود.

(ج): اساساً تعبد به معنای پرستش است.

(س): من می‌توان در جلوی آن در پرانتز کلمه پرستش را قرار داد؟

(ج): خیر! پرستش خود عبادت است و تعبد، مقید بودن به پرستش است، مثلاً می‌گویید من متعبّد به وحی هستم، نمی‌گویید خود وحی را می‌پرستم، پس وحی در پرستش، موضوع است. اینکه آمده «اتخذت الٰهَهُمْ هواه» هم به همین معنا است، اینها موضوع پرستش اینها، دنیا است و ملتزم به دنیا پرستی هستند. پس تعبد، التزام به پرستش است، نه اینکه خود پرستش باشد.

برادر رضوی: تعبد معنای مفعولی دارد؛ یعنی مصدر به معنای مفعول است؛ به معنای متعبّد بودن است.

(ج): بله! به معنای متنسّک و ملتزم بودن است. بالاخره تعبّد با عبادت متفاوت است.

۳/۴/۲ـ تقسیمات ذیل تعبد در طبقه‌بندی موضوعی طرح

۳/۴/۲/۱ـ تقسیم تعبد به انواع اسلامی، التقاطی، الحادی

مرحله بعدی این است که چه چیزهایی را در ذیل تعبد بنویسیم.

(س): می‌توان انسانی، حیوانی و التقاطی را قرار داد.

(ج): همان اسلامی، التقاطی و الحادی منظور است. در اینجا «انواع» خاصی را بیان کردیم، یکی از سر فصلها هم که «انواع» است. می‌بینید که هرچه جلوتر می‌رویم، تقسیم‌بندی ما با تقسیم‌بندی در بیان متداول فاصله یافته‌است. در ذیل تفقه چه چیزی را ذکر می‌کنید. یعنی قیود عامی در تفقه ذکر می‌شود که هم الهی و هم الحادی و التقاطی را شامل شود.

(س): در اوصاف فلسفی، گمانه و گزینش و تناسب در ذیل سیاستها ذکر شده بود؛ البته آن اوصاف عام است، خواه الحادی یا الهی باشد، تفقه، در این امور واقع می‌شود، تفقه در گمانه، گزینش و تناسب واقع می‌شود، حالا باید متناظر آنرا پیدا کرد. البته این هم یک سؤال است که آیا باید روی آن اوصاف فکر نمود و متناظر آنرا یافت؟

(ج): حتماً باید گمانه در کل مخروط در ذیل بخشی خود جاری شود.

برادر حسین نژاد: باید اوصاف انتزاعی آورده شود که متولی به آن اوصاف باشد.

(ج): بهرحال در این قسمت باید چه اوصافی قرار دهیم.

برادر دیندار: باید برای تفقه موضوع تعریف کنیم، چون خود تفقه یک فعل است که حالا یا باید آنرا به افعال خرد تر تقسیم کنیم و یا باید برای آن موضوع معرفی نماییم.

۳/۴/۲/۲ـ دلایل تقسیم تعبد به موضوعات نسبت، استناد، تناسب

برادر حسین‌نژاد: آیا می‌توان «نسبت، تناسب و استناد» را قرار داد؛ یعنی در تفقه سه فعل صورت می‌گیرد، در اینجا در قسمت استراتژی و افعال و طریقها هستیم، یعنی اینها به معنای سه طریق تفقه است.

(ج): یعنی می‌گوییم در هر تفقهی یک نسبت و یک تناسب و یک وسیله استناد داریم.

(س): چون کسی که به دنبال تفقه است، این فقیه می‌خواهد متعبد به وحی یا سنّت باشد، در این صورت ابتدا یک نسبت برقرار می‌کند و بعد تناسب برقرار نموده و...

(ج): آیا بین این نظر و نظر آقای رضوی تفاوتی را ملاحظه می‌کنید؟ این با «گمانه، گزینش و تناسب» چه تفاوتی دارد.

برادر دیندار: خیر! این همان است.

(ج): آیا همان است، یا اینکه تفاوت دارد.

برادر رضوی: البته من عرض کردم، باید متناظر آن اوصاف ذکر شود.

(ج): شما زود از موضع خود عقب نشینی نکنید. باید بفرمایید فرق این دو نظر چیست؟ گاهی یک نسبتی داریم که روی آن کار می‌کنیم تا تناسب آنرا یافته و استناد آنرا هم ارائه دهیم، این را مثلاً در فقه می‌گوییم. منظور از استناد همان منطق استناد است، تناسب در نسبت بوسیله استناد تمام می‌شود. این چه تفاوتی با آنجا دارد که نمی‌خواهیم منطق آنرا جداگانه بیان کنیم و می‌گوییم «گمانه، گزینش و

تناسب»؟ در گمانه، گزینش و تناسب مقید به اثبات یک نسبت واحد نیستیم.

برادر حسین نژاد: اینها در سطح فلسفی، سه استراتژی و طریق است.

(ج): اینها برای اصل «اطلاع» است؛ نه اطلاع نسبت به یک چیز دیگر. در حالی که در این صورت از اطلاع نسبت به تعبد سخن می‌گوییم؛ یعنی عینک شما زمینهٔ گمانه زنی و گزینش گمانه و تناسب است، به عبارت دیگر این مانند یک منطق است؛ بلکه از منطق بالاتر است؛ اما در این صورت می‌گوییم خود اطلاع را ملاحظه می‌کنیم، اطلاع به نفسه بوسیله زمینهٔ گمانه، گزینش و تناسب بدست می‌آید.

برادر رضوی: منظور هر اطلاعی است.

(ج): این مکانیزم (کارو ساز) پیدایش اطلاع است. می‌گویید حتی منطق را هم اینگونه بدست می‌آورم. بعد می‌گویید این نحوهٔ کار را دربارهٔ یک حرکت خاص بکار می‌برم. می‌گویم در آن حرکت خاص چکار می‌کنید؟ می‌گویید به دنبال نسبت دادن هستم، لذا در اینجا نسبت، تناسب و استناد را بیان می‌کنید، در اینجا از گمانه و گزینش سخن نمی‌گویید، بلکه گمانه‌ای دربارهٔ وجود یک نسبت است. تمام کردن تناسب آن نسبت هم به معنای اتمام حجّیت می‌باشد، آنگاه باید دید استناد این حجّیت به معنای چیست؟ تا اینجا تفاوت این دو دسته، کمی روشن شد. آیا واقعاً می‌توان نسبت، تناسب و استناد را در اینجا قرار داد؟

برادر دیندار: در واقع این سه، موضوع تفقه است. در حالی که باید فعل آن؛ یعنی ثبوت، اثبات و آثار را بیان کنیم، در تفقه یک بار فرض ثبوت چیزی شده، بعد آن چیز اثبات شده و در نهایت هم آثار و لوازم آن بیان می‌شود.

برادر حسین نژاد: علاوه بر این بیان، شما نمی‌توان این سه را جزء فعل تفقه دانست، مثلاً چگونه می‌توان آثار را از افعال فقیه دانست؟

برادر دیندار: فقیه آثار و لوازم مطلب را بررسی می‌کند، آثار نسبت را بررسی می‌کند، یک بار فرض ثبوت آنرا و...

برادر حسین نژاد: این به معنای «بررسی آثار» است.

(ج): آیا ثبوت، اثبات و آثار متناظر اهداف نیست؛ یعنی هدف ما یا ثبوت و اثبات و یا ملاحظه آثار است، همیشه نسبت، تناسب و استناد تقدم رتبه‌ای دارد.

برادر دیندار: مگر نسبت، خود اطلاع نیست.

(ج): اطلاع برای انجام یک کاری است؛ می‌توان با آن یک نسبت را احراز نمود.

(س): ما قبلاً در تعریف بانک گفته بودیم، نسبت کوچک‌ترین واحد اطلاعاتی است.

(ج): که کیفیت موضوعی دارد، وقتی نسبت را بوسیلهٔ گمانه ملاحظه می‌کنید ـ چون جای گمانه، قبل از ملاحظهٔ موضوع بوده و به صورت عام است ـ آنرا وارد جدول وصف می‌کنید. وقتی گمانه، گمانه خاص شود به نسبت، تبدیل می‌شود.

حال اگر فرض کنیم در ذیل تفقه، «نسبت، تناسب و استناد» قرار می‌گیرد، گاهی این سه در بارهٔ ثبوت شی است؛ یعنی ثمره‌اش ثبوت می‌باشد و گاهی هم ثمره‌اش اثبات و یا آثار است. آیا می‌توان چنین چیزی گفت؟

(س): آیا نمی‌توان ثمره را به موضوع نسبت دهیم و بگوییم ثمره سه موضوع فلسفه، روش و مصداق است.

(ج): آیا این سه پایین تر از این حدّ نیست، در این حدود

از سطح گمانه پایین‌تر آمده‌اید و در حال بیان یک کیفیت گمانه هستید، بعد هم کیفیت بعدی را بیان کرده و در نهایت کیفیت آخری یعنی فلسفه را بیان می‌کنید. اگر بگوییم نسبت، تناسب و استناد، به معنای این است که تا اینجا جریان افعالی که انسان را به حجیت می‌رسانند، به اتمام رسیده است؛ متناظر این در جدول اوصاف، جریانی وجود دارد که انسان را به اطلاع می‌رساند نه حجیت! اطلاع اعم است، در فرهنگ دانش و در فرهنگ ارزش هم می‌آید. اینجا اخص است، باید معنای تفقه نسبت به تعبد تمام شود. اینجا می‌گوییم حجّیتِ التزامی که دارم؛ این است. بعد می‌گوییم آیا ثبوتاً است یا اثباتاً و آثاراً است که در مقابل هم سقوط و اسقاط و ابطال مطرح است. البته ما این را قائل نیستیم؛ اما بنا بر مشیء قوم ـ اگر به کفایه هم رجوع شود ـ می‌بینید که ثبوتاً، اثباتاً و آثاراً به همین معنا آمده است؛ البته در مقابل، سقوطاً، اسقاطاً و ابطالاً را هم ذکر می‌کنند.

حالا باید در ذیل هر کدام از این دسته‌های سه تایی، ۹ وصف ذکر کنیم، آقایان که دسته‌های سه تایی را پیشنهاد دادند در اینجا هم باید ۹ وصف مربوطه را خودشان ذکر کنند(!)

۳/۵ـ بررسی قاعدهٔ تقسیم و طبقه‌بندی موضوع طرح

(س): اگر بتوانیم برای این قاعده داشته باشیم، خوب است تا بدانیم چگونه این اوصاف را خرد نماییم، آیا باید به صورت انتزاعی از پایین به بالا بنگریم تا ربط آنرا با این سه تا ببینیم یا اینکه باید از بالا به پایین نگریسته و اوصاف را خرد نماییم.

(ج): بر حسب قاعده باید در اینجا متناظر محدوده، انواع و موضوعات را ذکر نمائید. قبلاً که این کار را انجام داده بودید.

(س): یعنی در پایین هرم از یک زاویه دیگری ملاحظه می‌کنیم.

(ج): شما در حال طبقه‌بندی علوم هستید.

(س): ما یک بار فرهنگ بینش را از یک زاویه نگاه کردیم و تعبد، تفقه و تفاهم را ذکر نمودیم و از زاویه دیگر اسلامی، التقاطی و الحادی و نسبت، تناسب و استناد و...

(ج): آیا از یک زاویه دیگر ملاحظه کردید یا اینکه از یک «سطح» دیگر ملاحظه نمودید، چون گفتید تعبّدها یا الهی است و یا... در اینجا کلمه اسلامی را جامع بین همهٔ ادیان قرار دادید.

(س): در هرم پیدایش اینگونه عمل نکردیم؛ یعنی سر فصلها خرد شدهٔ موضوع نبودند. نیامدیم خود موضوع را خرد کنیم و بگوییم وقتی موضوع خرد می‌شود به سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تبدیل می‌شود.

(ج): در آنجا می‌گفتیم اوصاف جامعه «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است و آنرا به مقدور؛ یعنی قدرت پایگاه مرتبط می‌کردیم.

(س): اینها را به عنوان قدرت نوشتیم.

(ج): گفتیم قدرت پایگاه یا به وصف اجتماعی سیاسی و... است. بنا براین در آنجا ما پایگاه را به معنای یک جامعه کوچک فرض نمودیم که دارای سه بعد است؛ در اینجا هم می‌گوییم تعبد دارای سه بخش است.

۳/۴/۲/۳ـ دلایل تقسیم تعبد به انواع اسلامی، التقاطی، الحادی

یک سؤال مهم این است که آیا می‌توان اسلامی، التقاطی و الحادی را به عنوان «ابعاد» تعبد ذکر نمود.

(س): ظاهراً نمی‌شود چنین چیزی گفت.

(ج): آیا شما در همهٔ اعمالتان قایل به خلوص و الهیّت مطلق هستید؟! مثلاً امروز صبح دو رکعت نماز خواندید، این یک عمل پرستشی بود. اگر این دو رکعت تجزیه و تحلیل گردد، دارای یک مناسکی بوده که اولش تکبیر و آخرش هم تسلیم بوده است. حتماً این مناسک از رسالهٔ یک مجتهد تقلید شده است و مناسکی الهی است و شما بین تکبیر و تسلیم کار اضافی نکرده‌اید و بلا استثناء خود مناسک را انجام داده‌اید، اما من می‌گویم علیرغم این تلفظ و تحرک به این حرکات جوارح، وضعیت جوانح و قلب شما و فکر شما چگونه بود، آیا وقتی به سجده می‌رفتید همه حال و حواس شما ساجد بود، همهٔ تعلقات شما ساجد بود یا تنها نرمش سجود را انجام می‌دادید؟ شاید بگویید بهرحال من سرم را روی خاک گذاشتم. من می‌گویم آیا سر دل را هم روی خاک گذاشتید یا خیر!؟ شاید بگویید منظور چیست؟ می‌گویم اگر سر دل روی خاک گذاشته شود «سجد وجهی الذلیل لوجهک العزیز الجلیل، سجد وجهی البالی الفانی لوجهک الدائم الباقی، سجد وجهی الفقیر ـ در اینجا خود را در همه ابعاد فقیر می‌بینید و برای خود هیچ دارایی قایل نیستید ـ لوجهک الغنی الکبیر، سجد وجهی و سمعی و بصری و لحمی و دمی و عظمی وما اقلة الارض منّی لله رب العالمین» اگر چنین سجده‌ای شود و خون شما، ماهیچه‌ها و استخوان و چشم و گوش شما ساجد باشد، دیگر این اعضا در طول روز نمی‌تواند کار دیگری انجام دهد و نمی‌تواند با غرض دنیایی، با تجلیل و یا تحقیر به دنیا نظر کند. شاید بگویید خیر! در سجدهٔ من، چنین خلوصی وجود ندارد. می‌گویم پس به نسبت التقاطی است.

(س): آیا در مورد اطلاعات هم می‌توان به چنین چیزی قایل شد.

(ج): می‌گویم آیا اگر با دقت نظر بیشتر توجه شود، در آن الحاد پیدا نمی‌شود؟! می‌گویید بله! شرک در قلب مؤمن مخفی‌تر از ردّپای مورچه‌ای سیاه در شب تاریک روی سنگ سیاه است، پس می‌توان گفت اسلامی، التقاطی والحادی وصف همهٔ تعبدها است، مگر اینکه بگوییم ماشاءالله ما در تعبد فرهنگی زرنگ‌تر از تعبد در نماز صبح هستیم!؟ آیا واقعاً تعبد فرهنگی خالص خالص و یک دست است، یا اینکه همین سه بعد، در احتمالات هم حضور دارد، اما گاهی نسبت کفرش خیلی است و گاهی بسیار کم و مخفی است.

پس این سه، بعد اطلاع هم قرار می‌گیرد، اگر در فرهنگ‌بینش تعبد، حاکم بر اطلاع شد، می‌تواند اسلامی یا التقاطی و الحادی به عنوان سه بعد باشد. من نقض قوی ای براین سه وصف ندارم، اگر شما اشکالی دارید، بفرمایید. چون می‌گوییم در جریان تکامل الحاد از اسلام و بالعکس، منقطع نیست و در فاعل تبعی نازل می‌گوییم لازمهٔ تکامل این است که مرتباً الحاد از رحمت دورتر شود و اسلام مرتباً به رحمت نزدیک‌تر شود. توسعه در توسعه و تکامل اصلی مختص به اسلام است و تنازع مختص به الحاد است، اما بریده از هم نیست.

اگر چنین اوصافی ذکر شد ـ مانند آیه شریفه: یا ایها الذین اٰمنوا آمنوا بالله ـ و گفتیم مراتب تکامل در فرد، جامعه و تاریخ، مقید به قید اسلامی، التقاطی است، آنگاه در زیر بخش‌های آن چه می‌کنید؟

۳/۴/۲/۴ـ بررسی احتمالاتی پیرامون تقسیمات محدوده تعبد

برادر رضوی: می‌توان گفت تعبد با تمام ابعادش دارای حدّ است، گاهی عمل است و گاهی فکر و یا قلب است. مثلاً در نماز با تمام آن ابعادش دارای حدّ هم هست که حدّش یا عمل و یا...

(ج): یعنی روحی، ذهنی و عینی را در اینجا قرار دهیم.

(س): مثلاً در عینی می‌گوییم می‌شود مناسک آن اسلامی، التقاطی یا الحادی باشد مانند مناسکی که بعضی از فرق اسلامی انجام می‌دهند که مناسکشان التقاطی است.

(ج): آیا این روحی، ذهنی و عینی به موضوعاتِ شبیه نیازها نزدیک‌تر نیست.

(س): اجمالاً می‌توان این دسته را یکی از آن سه دسته (۹ وصف) قرار داد، اما نمی‌دانم جایش کجاست.

(ج): برادران نظرشان در این رابطه چیست؟ آیا روحی، ذهنی و عینی وصف اطلاع یا نام اطلاع است؟ نظرتان در مورد درون، بیرون و ارتباط چیست؟

برادر دیندار: به نظر می‌رسد روحی، ذهنی و عینی نوع اطلاع است.

(ج): یعنی اطلاعاتی که موضوعاتش روحی یا ذهنی و عینی باشد.

برادر رضوی: خود روحی، ذهنی و عینی یک نوع فعالیت است نه محدوده و انواع.

برادر حسین نژاد: باید بگوییم مدرکات روحی، ذهنی و عینی تا جزء انواع شود.

برادر دیندار: ما قبلاً ادراکات را به این سه تقسیم کرده بودیم، به یک دسته از اطلاعات لقب روحی دادیم، چون اینها ادراک از حالات بود و یا ادراک از استنتاج و یا اشیاء است.

(ج): بیرون، درون و ارتباط در فرهنگ بینش چه می‌شود.

برادر رضوی: در آنجا مقدورات بیرونی، درونی و ارتباطی را ذکر می‌کردیم،

(ج): یعنی برای آن «منطقهٔ مکانی» ذکر نمودید.

(س): آنرا محدود کردیم، برای آن حد ذکر نمودیم. در اینجا هم باید برای تعبد حدّ ذکر کنیم.

(ج): آیا محدودهٔ درونی‌اش روحی است یا چیز دیگری است.

برادر دیندار: ظاهراً روحی، درونی است.

برادر حسین نژاد: باید بیرونِ چه امری باشد؟

برادر دیندار: اگر بیرون و درون ادراکات باشد، روحی، درونی شده و عینی بیرونی و ذهنی هم ارتباط بین درون و بیرون می‌شود.

(ج): دقت کنید که در قسمت فرهنگ بینش هستیم.

(س): اگر فرهنگ بینش را به معنای ادراک بدانیم، اینگونه می‌شود، مگر اینکه فرهنگ بینش را خارج از انسان بدانیم، درست است که فرهنگ مربوط به انسانها است؛ اما هویتی خارج از انسانها دارد.

(ج): یعنی فرهنگ را به معنای فهم اجتماعی بدانیم.

(س): بله! در این صورت یک فرهنگ داخلی و یک فرهنگ خارجی خواهیم داشت. فرهنگ بیرونی همان فرهنگ جهانی یا منطقه‌ای خواهد شد و فرهنگ اسلام...

(ج): آیا می‌توانید در جهان‌بینی بگویید ما یک «توصیفی از جهان» داریم و بعد یک «فلسفه تاریخ» و یک

«فلسفه علوم اجتماعی» داریم. آیا می‌توان چنین چیزی قایل شد.

(س): بله! می‌توان گفت ما یک هستی شناسی و یک فلسفهٔ تاریخ و علوم اجتماعی داریم.

(ج): آیا می‌توان در فرهنگ بینش و در بخش محدوده‌های آن چنین چیزی گفت؟

(س): این هم به محدوده و هم به موضوع سازگاری دارد. یعنی گاهی موضوع فرهنگ بینش، کل جهان و گاهی هم فلسفهٔ تاریخ و علوم اجتماعی است که این آخری به معنای وضعیت فعلی جامعه و به معنای مقطعی از تاریخ است جهان به عنوان کل و فلسفه تاریخ به عنوان روند جهان است.

(ج): یعنی بیرون جامعه را هم ملاحظه می‌کنید.

(س): می‌توان علوم اجتماعی را علوم اجتماعی یک قوم یا علوم اجتماعی کل جهان دانست. البته جهان هم به معنای هستی است. به معنای این دنیا نیست، منظور هستی شناسی، فلسفهٔ تاریخ‌شناسی و علوم اجتماعی است. ظاهراً این هم با موضوع و هم با محدوده هماهنگ است.

(ج): نظر آقای رضوی چیست؟

برادر رضوی: می‌توان گفت حدّ تعبد ـ که اجتماعی است و دارای سه بعد است ـ احکام به عنوان بیرون و علوم به عنوان درون و ارزش به عنوان ارتباط است یا رابطه علوم و ارزش برعکس این باشد.

(ج): یعنی اخلاق، احکام و تکنولوژی را ذکر کنیم، این سه وصف با هستی شناسی و تاریخ شناسی و جامعه شناسی چه تفاوتی دارد.

(س): سه وصف دوّمی عام‌تر است.

(ج): به عبارت دیگر فلسفه یا فلسفه تکامل است و یا فلسفه اجتماع است. اگر محدوده‌های فرهنگ بینش را همین امور دانستیم، آنگاه نباید چیزهایی خارج از اینها باشد.

(س): باید هرچیزی یکی از اینها باشد، نباید خارج باشد. این هرم، هرم تغییرات است و باید در آن عناوین انتزاعی را ذکر نماییم.

(ج): اگر اینها رنگ هرم اول را بیابد، باید به موضوع عینی جزیی تبدیل شود؛ اما باید در اینجا طبقه‌بندی علوم تکمیل و ارائه شود.

برادر دیندار: یعنی باید در ضرب با هرم پیدایش یک مرحله از تکامل را تحویل دهد.

(ج): احسنت!

برادر رضوی: بهرحال اینها مفاهیم انتزاعی هستند.

(ج): باید شما نظر دهید. مفاهیم انتزاعی، مفاهیمی‌اند که از موضوع اخذ می‌شود.

(س): مابه‌الاشتراک می‌گیریم.

(ج): احسنت! آیا می‌توان گفت محدوده‌ای که همه را در بر می‌گیرد یا احکام توصیفی و یا احکام تکلیفی و ارزشی است؟ یعنی باید تعبد در این محدوده‌ها باشد.

برادر دیندار: که موضوعش مثلاً هستی، تاریخ و جامعه باشد.

(ج): بهرحال پس از محدوده انواع و موضوعاتی را هم ذکر می‌کنیم.

برادر رضوی: در فرهنگ بینش همان احکام جزء محدوده‌ها می‌شود.

(ج): آیا می‌توان گفت در تعبد یا به توصیف و یا به

دستور و ارزش می‌رسیم؟

برادر حسین نژاد: به نظر می‌رسد این‌ها به انواع بشر سازگار است.

(ج): اگر چنین چیزی را بپذیریم، آنگاه در محدوده چه می‌گویید

(س): شاید بتوان محدودهٔ تعبد را به تاریخی، اجتماعی و فردی دانست.

(ج): باید محدودهٔ شما، محدودهٔ فرهنگ بینش باشد، تعاریف در پایان به احکام می‌رسد، آخرین پلهٔ فرهنگ چیست؟ یعنی ابتدا یک مقدمات و بعد یک تعاریف و در نهایت یک احکامی دارید. در اینجا احکام تعبد را تقسیم می‌کنیم. آیا این اوصافی را که شما ذکر کردید، جزء عام‌ترین و جزء محدودها است.

برادر دیندار: ظاهراً توصیف، ارزش و تکلیف محدوده‌ای را معین نمی‌کنند.

(ج): منظور محدوده «التزام» است. التزام به یک توصیف منظور است، مثلاً می‌گویید عالم از ابتدا این گونه بوده و بعد تغییر کرده است. اگر کسی بگوید چرا اینگونه می‌گویید خواهید گفت که ما اینها را از وحی گرفته‌ایم.

(س): آیا این همهٔ موضوعات را می‌پوشاند؟ یعنی توصیف نسبت به همه موضوعات، و ارزش هم نسبت به همه موضوعات است؟

(ج): منظور موضوعاتی است که تعبد در آن اصل باشد.

(س): تعبد که قید عام است.

(ج): اگر قرار باشد تعبد در علم جاری شود یا در احکام توصیفی است و یا در احکام ارزشی و تکلیفی است.

(س): این محدودهٔ خاصی را معین نمی‌کند.

(ج): این مثلاً فقه را از فلسفه جدا می‌کند، براساس این اوصاف، فقه دستوری است و توصیفی نیست. اینکه در فقه می‌گویند «یَجِبُ» این توصیف نیست.

(س): آنگاه آن توصیف به ارزش اشراف دارد، چون باید محدوده‌ها بهم اشراف داشته باشند.

(ج): باید هم علی حدّه توصیف باشد و هم نسبت داشته باشد. مثلاً گفته می‌شود چون در عالم تکلیف هستید و عالم خدا دارد و چون پیغمبر ﷺ چنین فرموده است... با حفظ این استناد؛ شما نماز بخوانید.

«وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكاتُهُ»

جلسهٔ ۱۸

زمینهٔ آشنایی با

طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۵/۳۰

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

تنظیم و طبقه‌بندی اوصاف سطح سوم فرهنگ بینش در جدول تغییرات طرح تأسیس

فهرست:

۱ـ تقسیمات محدوده در طبقه‌بندی فرهنگ بینش ۱

۱/۱ـ دلایل ترجیح تقسیم محدوده علوم به «فلسفه منطق، منطق، روشهای علوم» ۱

۱/۲ـ نقدی بر تقسیم محدوده به «فلسفه منطق، منطق، روشهای علوم» ۲

۲ـ احتمالات پیرامون تقسیمات انواع و موضوعات در طبقه‌بندی ۴

۲/۱ـ صحّت تقسیم علوم به «نظری، انسانی، تجربی» ۵

۲/۲ـ بررسی امکان تقسیم علوم به «استنتاج، استناد، انطباق» ۸

۳ـ نسبت اوصاف طبقه‌بندی فرهنگ بینش به یکدیگر ۹

۳/۱ـ نسبت اوصاف «توصیفی، تکلیفی، ارزشی» با «نظری، انسانی، تجربی» در طبقه‌بندی ۹

۳/۲ـ تقدم رتبهٔ علوم انسانی نسبت به نظری و تجربی در طبقه‌بندی ۱۱

۳/۳ـ حضور «مفهوم، انسان، ماده» به نحو اشاعه در کل علوم ۱۲

۳/۴ـ شکل طبقه‌بندی در صورت حضور اوصاف به نحو اشاعه در کل علوم ۱۳

۳/۵ـ تفاوت مفهوم توصیف قبل از فلسفه منطق با توصیف بعد از فلسفه منطق در فرهنگ بینش ۱۵

۳/۶ـ جای «توصیفی، تکلیفی، ارزش» نسبت به تقسیمات دیگر در طبقه‌بندی ۱۶

نام جزوه :	زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات	کد بایگانی کامپیوتری :	۰۱۰۵۸۰۱۸
استناد :	حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه :	۷۵/۰۵/۳۰
عنوان گذار :	برادر محمد دیندار	تاریخ انتشار :	۷۵/۰۶/۰۳
ویراستار :	برادر یوسف حسین‌نژاد	تیراژ :	۲۰ نسخه
حروفچینی :	واحد انتشارات دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول

بسم الله الرحمن الرحیم

زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات

جلسه ۱۸ تاریخ ۷۵/۰۵/۳۰

« ۶۹ دقیقه »

تنظیم و طبقه‌بندی اوصاف سطح سوم فرهنگ بینش در جدول تغییرات طرح تأسیس

۱ـ تقسیمات محدوده در طبقه‌بندی فرهنگ بینش

۱/۱ـ دلایل ترجیح تقسیم محدوده علوم به «فلسفه منطق، منطق، روشهای علوم»

حجةالاسلام و المسلمین حسینی: در بارهٔ موضوعات زیر بخش محدوده یک احتمال، علوم «توصیفی، تکلیفی و ارزشی» بود، احتمال دیگر این است که بگوییم قبل از علوم توصیفی، علومی وجود دارد که در بارهٔ «فلسفه روش» و خود «روش» بحث می‌کند. به نظر شما برادران کدامیک از این دو احتمال مقدم است؟ اگر بخواهیم از زیر بنا نگریسته و حدّ اولیهٔ علوم را بیابیم، آیا می‌توان حدّ اولیه را به علوم توصیفی (فلسفی) برگرداند یا اینکه باید در طبقه‌بندی علوم توصیفی ـ که اصطلاحاً همان علوم فلسفی است ـ به روش و منطق باز گردد و قبل از روش را هم، فلسفه روش بدانیم؟

برادر دیندار: ظاهراً فلسفه روش مقدم بر توصیف است، تا زمانی که ما برای روش فلسفه‌ای نداشته باشیم و تا زمانی که حدّ اولیه نداشته باشیم، نمی‌توانیم به توصیف بپردازیم.

(ج): اگر احتمال دوم را بپذیریم، یک فلسفه داشته و یک روش عمومی و در نهایت روش علوم خواهیم داشت.

(س): آیا نمی‌توان به روش عمومی منطق گفت؟

(ج): بله! می‌توان به روش عمومی، منطقِ منطقها اطلاق نمود، بعد می‌گوییم می‌توان از این ریاضی درست کرد که همان منطق محاسبه می‌شود و می‌توان از آن اصول را ساخت که همان منطق استناد می‌شود و در نهایت می‌توان از آن منطق استدلالی و استنتاج درست کرد. به عبارت دیگر در اینجا می‌گوییم ما به منطقی نیاز داریم که بوسیلهٔ آن منطقهای مختلف درست می‌شود. یا اینکه منطق را از

علوم جدا نموده و بگوییم «فلسفهٔ روش، منطق و روش علوم»! بعد در تفاوت روش علوم و منطق بگوییم برای هر علمی یا لااقل برای هر دسته‌ای از علوم روش خاصی وجود دارد، مثلاً می‌توان برای علوم نظری یک منطقی درست نمود که متفاوت با منطق علوم محاسباتی و علوم استنادی است. در هر حال به نظر برادران کدام احتمال قوی‌تر است؟ آیا احتمال اول قوی‌تر است که حدّ علوم را به توصیف برمی‌گرداند یا احتمال دوم که حدّ علوم را به روش شناسایی باز می‌گرداند؟

(س): فلسفه منطق یک محدودهٔ وسیعی را می‌پوشاند که همهٔ علوم بشری در آن جای می‌گیرد، اما منطق علوم نظری را شامل شده و روشهای علوم هم علوم تجربی را می‌پوشاند.

(ج): بنابراین احتمال اول را مردود دانسته و فعلاً احتمال دوم را ترجیح می‌دهیم تا ببینیم آیا می‌توان احتمال دیگری هم مطرح نمود یا خیر؟ فعلاً می‌گوییم فلسفهٔ منطق و منطق. آیا قید عمومی لازم است که بگوییم منطق عمومی؟

(س): خیر! همان لفظ منطق معنای عمومی را هم می‌رساند.

(ج): بعد هم روشهای علوم را می‌گوییم. حال پس از این تغییر (جایگزینی احتمال دوم بجای احتمال اول) چه تغییر اصولی رخ داده است.

س: خیلی به مطلب نزدیک‌تر شدیم.

برادر رضوی: این خیلی عام است و این احتمال محدوده را وسیع‌تر نمود.

(ج): ما قبلاً در این باره یک احتمال دیگری هم بیان کرده بودیم که همان «علوم نظری، تجربی و انسانی» بود. قبلاً این احتمال به دلیل اینکه در آن صورت ایمان اصل قرار نمی‌گیرد، مردود شناخته شد. ایا الان که فلسفه منطق به عنوان محدوده ذکر شده، ایمان اصل قرار می‌گیرد؟

برادر دیندار: اگر این فلسفهٔ منطق قید اسلامی، التقاطی و الحادی قرار گیرد، مشکل حل می‌شود؛ یعنی در اینجا به دنبال معین کردن محدودهٔ علوم اسلامی هستیم. قبلاً تعبد مقید به اسلامی شد، حالا هم بحث از تعبد در فلسفهٔ منطق است.

(ج): آیا برادران این احتمال را می‌پذیرند.

برادر رضوی: بله! احتمال ایشان درست است.

۱/۲ـ نقدی بر تقسیم محدوده به «فلسفه منطق، منطق، روشهای علوم»

برادر حسین‌نژاد: اما خود مفهوم، متناسب با منزلتی نیست که ایشان می‌فرماید.

(ج): ایشان می‌فرمایند اگر ضرب شود، درست می‌شود، چون در نتیجه ضرب می‌گوییم فلسفهٔ منطق اسلامی.

(س): باید مفهوم هماهنگ با منزلت مورد نظر باشد، شما در فرهنگ بینش فرمودید، علت این است که می‌خواهیم ایمان اصل باشد، اما در اینجا...

(ج): البته توجه داشته باشید که در قبل اسلامی، التقاطی و الحادی را آورده‌اید و این در آن ضرب می‌شود.

(س): البته با ضرب نمودن می‌توان منزلت را مشخص کرد، اما باید مفهوم با منزلتش هماهنگ باشد. باید فلسفه، منطق و روش چیزی را قرار دهیم که از نظر ادبی معنای منزلت

خود را برساند؛ یعنی باید مفهوم به گونه‌ای باشد که ارتباطش با بینش معلوم باشد.

(ج): یعنی اگر بگوییم تعبّد اسلامی فلسفهٔ منطق کافی نیست.

(س): مفهوم «توصیفی» ارتباط با فرهنگ بینش را بهتر می‌رساند.

(ج): دلیل شما در این امر چیست؟ توجه داشته باشید که نباید دلیل شما به ذوق و سلیقه شما بازگردد.

(س): کلمه توصیفی موجب تقسیم علوم، اما با یک «قید» خاصی می‌شود.

(ج): در توصیف چه قیدی وجود دارد؟ توصیف به معنای وصف کردن است.

(س): در کلمه توصیف معنای تبعیت نهفته است، در توصیف به دنبال وصف یک چیزی هستیم؛ یعنی یک چیزی اصل قرارگرفته و ما به دنبال وصف آن هستیم. اما از فلسفه چنین معنایی استفاده نمی‌شود. مخصوصاً وقتی کلمه تکلیفی پس از توصیفی ذکر می‌شود، هماهنگی این کلمه با فرهنگ بینش بیشتر مشهود می‌شود. علوم توصیفی یعنی علومی که به دنبال توصیف جهان است، این با جهان بینی و مسئله بینش هماهنگی بیشتری دارد. البته شاید من نتوانستم مقصود خود را خوب برسانم.

(ج): باید بتوانید مطلب خود را برسانید. ما ادعایی را به صرف تکرار آن نمی‌پذیریم. شما باید مطلب را خوب معین بفرمایید مثلاً بگویید کلمه توصیفی با یای نسبت، به وصف کردن نسبت داده شده است و این با فلسفهٔ منطق چه تفاوتی دارد؟ اگر علوم توصیفی با قید اسلامی باشد، قطعاً به معنای بینش است و اگر در سطح بالاتر؛ یعنی تعبد اسلامی در توصیف ذکر شود، این هم کاملاً واضح است که به معنای بینش است، شما باید حاشیه خود بر مطلب را روشن بیان کنید.

(س): ما در طبقه‌بندی علوم جهان بینی را اصل قرار داده و فرهنگ بینش را مقدم می‌داریم، آنگاه توصیفی به معنای علومی است که به توصیف عالم می‌پردازد که ممکن است این توصیف اسلامی یا التقاطی و الحادی باشد و ...

(ج): آیا فلسفهٔ منطق به گونه‌ای از توصیف و شناسایی نیست.

(س): بله! ولی این خیلی عام است.

(ج): فلسفهٔ منطق، توصیفی از شناخت است، حال باید دید آیا توصیف از شناخت مقدم است یا توصیف از جهان؟

(س): آیا توصیفی، همان توصیف از شناخت است.

(ج): خیر! منظور از توصیفی، توصیف از جهان است، این فلسفهٔ منطق است که روش شناخت را توصیف می‌کند.

(س): من می‌گویم تفاوت این دو احتمال همانند تفاوت «نسبت، تناسب و استناد» یا «گمانه، گزینش و تناسب» است، در آنجا دلیلی آورده بودید که...

(ج): همان دلیل را بیان کنید.

(س): ظاهراً فرموده بودید که «گمانه و گزینش و تناسب» خیلی کلی است و در آن قید به روش خاص وجود ندارد، در این جهت تعبّدی نیست به عبارت دیگر فرمودید این

سه خیلی عام است و در اینجا در حال بیان مکانیزم پیدایش اطلاع هستیم.

(ج): آیا موضوع این سه عام‌تر است یا اینکه بحث از اسلامی و غیر اسلامی بودن آن است؟

(س): می‌گفتیم این سه در موضوعی عام‌تر ذکر شده است؛ یعنی در مورد پیدایش هر اطلاعی است؛ اما «نسبت، تناسب و استناد» در مورد پیدایش اطلاعی است که منسوب به جهان بینی و دیدگاه خاصی باشد. فرمودید که کفار هم تفقه داشته و متناسب با آن چیزی که به آن تولی دارند به نتایج کافرانه می‌رسند.

(ج): یعنی فعل شناسایی غیر از موضوع شناسایی است؛ یعنی گاهی ظرفیت کاری که انسان انجام می‌دهد در سطح گمانه زدن است این غیر از گمانهٔ در بارهٔ نسبت، تناسب و چیزهای دیگر است.

(س): در آنجا موضوع بزرگتر بود و متناسب با موضوع فعلها هم در سطح بالاتری بود. به عبارت دیگر هرگاه موضوع تغییر می‌کند، طبیعتاً استراتژی هم متناسب با آن تغییر می‌کند.

(ج): بله! در آنجا سطح موضوع بالاتر بود.

(س): در آنجا بحث در مورد اطلاع پیرامون هرچیزی بود و...

(ج): یعنی نفس عمل تولید اطلاع مورد بحث بود نه اینکه بحث از تولید اطلاعات باشد. در آنجا بحث در مورد فعالیت قوهٔ تفکر بود و در حال تحلیل خود عمل فکر بودیم. اگر می‌گفتند فکر چیست؟ می‌گفتیم گمانه زنی، گزینش و ملاحظهٔ نسبت، سنجش و ایجاد تناسب آن است، اما در اینجا از نسبت، تناسب و استناد زمانی سخن می‌گوییم که انسان در حال تفکر است؛ یعنی در حال تحلیل خود فکر نیستید، بلکه در حال تحلیل عملیات فکر هستید، رفتار انسان را می‌سنجید.

(ج): بهرحال همه قبول دارید که عمومیت فلسفه، منطق و روشهای علوم بیشتر از توصیفی و تکلیفی و ارزشی است.

(س): بله! عمومیت این شبیه همان گمانه و گزینش و تناسب بیشتر است.

(ج): در هرم پیدایش در محدوده چه گفته بودیم.

(س): بیرونی، درونی و ارتباطی.

(ج): آیا حدّ موضوع اطلاع از قبیل همان است.

(س): بله! توصیفی، تکلیفی و ارزشی با این سازگار است، چون توصیفی بیرونی و تکلیفی و ارزشی هم به ترتیب درونی و ارتباطی است.

۲ـ احتمالات پیرامون تقسیمات انواع و موضوعات در طبقه‌بندی

(ج): اگر این سه، در محدوده قرار گیرد، انواع آن چیست؟ و اگر فلسفه، منطق و روشهای علوم محدوده باشد، انواعش کدام است؟ یک احتمال این است که اگر محدوده راهمان فلسفه و منطق و روشهای علوم بدانیم، انواعش نظری، انسانی و تجربی خواهد شد، آنگاه موضوعش هم توصیف، تکلیف و ارزش می‌باشد.

برادر دیندار: این نظری، انسانی، و تجربی با انواع فلسفهٔ منطق سازگار نیست. معنا ندارد که بگوییم انواع فلسفهٔ

منطق نظری، انسانی و تجربی است.

(ج): منظور انواع زیربخش‌های این محدوده است، ابتدا محدوده‌ها را ذکر کردیم، در ادامه که به دنبال تقسیم محدوده‌ها نیستیم. هیچگاه نمی‌گوییم انواع فلسفه منطق چیست؟ بله! قبلاً گفته‌ایم محدودهٔ علوم اینها است.

(س): بهرحال آیا اینها درهم ضرب می‌شود یا خیر؟ آیا این ۹ وصف بایست به ۲۷ تبدیل شود یا خیر؟ زیرا در هرم پیدایش اینها را درهم ضرب می‌کردیم، آیا در اینجا هم آنها را درهم ضرب می‌کنیم یا خیر همین ۹ وصف را ذکر می‌کنیم؟

(ج): یعنی مثلاً بگوییم «فلسفهٔ منطق نظری توصیفی» و «فلسفهٔ منطق نظری تکلیفی» و «فلسفه منطق نظری ارزشی»، آنگاه بگوییم منطق نظری توصیفی، تکلیفی و ارزشی.

(س): اما به انسانی که رسیدیم، دیگر نمی‌توان گفت فلسفهٔ منطق انسانی، چون این بی‌معنا است. البته در تجربی معنا دارد و توجیه‌پذیر است.

(ج): اگر به انسانی بدون توجه به (یای) نسبت نظر کنیم و به مفهوم انسان دقت کنیم، توجیه‌پذیر نیست؛ ولی منظور ما از علوم انسانی همان علوم در بارهٔ روابط اجتماعی است و...

(س): آنچه که هست یا علوم حسی است و یا علوم نظری است، ما فعلاً غیر از دو دسته نداریم، تنها منطق عرفانی است که طریقت را اصل می‌داند.

(ج): ما کاری به عرفان نداریم، باید چیزی را ذکر کنیم که با التقاط و الحاد هم سازگار باشد. چرا در دستگاه الحاد و التقاط، انسانی غیر از تجربی فرض می‌شود، یک سری فیزیک محض فرض می‌شود و...

(س): منطق آنها یا تجربی است و یا نظری، اما موضوع آن انسان است گاهی روان انسان را به صورت حسی و گاهی به صورت نظری بررسی می‌کنند.

(ج): آیا بنابر بیان شما ترجیح با این است که زیر بخش موضوعات، «نظری، انسانی و تجربی (حسی یا مادی)» قرار گرفته و در ذیل انواع «توصیف، تکلیف و ارزش قرار گیرد؟ در این صورت باید بگوییم فلسفهٔ منطق توصیفی و فلسفهٔ منطق تکلیفی و ارزشی.

(س): در این صورت نه انواع و نه موضوع هیچ کدام درست نخواهد بود،

(ج): چرا؟ اگر ما بگوییم انواع آن توصیفی، تکلیفی و ارزشی است، چه اشکالی دارد.

(س): البته این سه با انواع سازگار است اما قطعاً موضوع با آن سه چیز هماهنگ نیست.

۲/۱ـ صحّت تقسیم علوم به «نظری، انسانی، تجربی»

(ج): چه اشکالی دارد که بگوییم موضوع علوم نظری است.

(س): نظری یک روش است، نمی‌تواند موضوع باشد.

(ج): موضوعات نظری، همان ریاضی، فلسفه است، اینها موضوعات نظری محض است. یک موضوعات تجربی و انسانی هم داریم، به بخشی از علوم انسانی مانند روان‌شناسی نمی‌توان لقب صددرصد مادی داد، حتی در

دستگاه مادی هم آنرا با فیزیک ماتریال متفاوت می‌دانند، بهرحال در بخش تجربی انسانی هم که مدل میدانی درست می‌کنند، نمی‌توانند در موضوع روان‌شناسی، فعالیت و رفتار روانی انسان را همانند رفتار فلزات و اشیا بدون حیات (فیزیک اتمی یا کیهانی) تعریف کنند، به عبارت دیگر تخلّف پذیری انسان بیشتر است.

(س): علت اینکه نظری را در کنار انسانی قرار نمی‌دهیم، این است که انسان موجودی است که از همهٔ ابعاد قابل بررسی است؛ اما نظر از همهٔ ابعاد قابل بررسی نیست.

(ج): به عبارت دیگر باید علامت صحت کلیه علومی که در تئوریها است و کتابخانه‌ای است، تلائم منطقی و پوشانیدن مسائل نظری باشد.

(س): ممکن است موضوع علوم انسان، هستی یا فلسفهٔ تاریخ باشد.

(ج): نه در بخش تجربی و نظری. یعنی شما در فلسفهٔ تاریخ تنها می‌توانید تئوری آنرا به صورت نظری بررسی کنید و نمی‌توانید تحقیقات میدانی انجام دهید.

(س): نظری و تجربی باهم سنخیت دارد، اما علوم انسانی چون خودش نظری و تجربی دارد، با این دو هماهنگی ندارد. زیرا گاهی در عالم تئوریک و نظر نسبت به انسان، نظر داده می‌شود و گاهی هم تجربی است. باید آن امر سوم چیزی باشد که با این دو هماهنگ باشد و یا اینکه این دو را تغییر دهیم و چیزی بیاوریم که با انسانی هماهنگ باشد. مثلاً اگر حیوان و انسان و جماد را ذکر کنیم. باهم هماهنگ است، هرکدام یک درجه از مخلوق است. حیوان دارای یک درجهٔ از اختیار است که انسان دارای اختیار بیشتر و جماد دارای اختیار بسیار نازل بوده و فاعل تبعی است.

(ج): باید برادران بگویند که نظرشان پیرامون دلایل آقای دیندار چیست؟ ایشان می‌گویند علوم دانشگاهی دارای سه سطح است ۱ـ نظری ۲ـ انسانی ۳ـ تجربی و درجهٔ اتقان علوم انسانی کمتر از تجربی و نظری است. معادلات تجربی که در مورد انسان باشد، هرگز همانند معادلات تجربی در مورد جمادات مانند کنترل مقاومت آهن نیست. ایشان می‌گویند با حفظ شرایط می‌شود به نسبت این معادله فیکس شود؛ اما معادلات انسانی اینگونه نیست، هرگاه آمارگیری شود، کارآمدی و نسبت تقریب نوع معادلات انسانی، بین ۶۰ یا ۷۰ درصد است. اما نسبت تقریب علوم فیزیکی و تجربی مادّی خیلی بیشتر از این است. ایشان می‌گوید علوم نظری هم که باید به تطابق برسد. به عبارت دیگر ایشان می‌گویند منطق نظری در بخش علوم نظری با تطابق کار را تمام می‌کند، ولی منطق تجربی در فیزیک بالای ۸۰ درصد موجب فیکس کردن معادله می‌شود و وقتی منطق تجربی در بارهٔ انسان بکار رود، پایین‌تر از ۸۰ درصد به اندازه ۶۰ درصد تطابق دارد، علاوه بر این معادلات انسانی در شرایط مختلف سریعاً قابل تغییر است. مثلاً اگر بپرسند آیا معادله پولی کنیز در زمان جنگ و صلح به یک نحوه حکم دارد؟ می‌گویند خیر! اما می‌گویند در معادله درست کردن آهن، ابتدا شرایط را توصیف می‌کنیم، بعد هم آنرا درست می‌کنیم و این ربطی

به جنگ و صلح، گرما و سرما و تابستان و زمستان ندارد. در شرایط طبیعی می‌توانیم فلان درجه گرما را در وسط زمستان یا تابستان به وجود بیاوریم، ولی در شرایط اجتماعی نمی‌توان گفت در هر صورتی فلان چیز درست می‌شود، مثلاً می‌گویند در حال جنگ حالت دغدغه وجود دارد، اگر کسی بگوید باید در حال جنگ شرایط بدون دغدغه و آرامش درست شود، می‌گوییم لازمهٔ این کار آن است که جنگ نباشد. پس ایشان می‌فرمایند نظری، تجربی و انسانی برحسب موضوع چنین اختلافی دارد؛ لذا بر حسب «نسبت تقریب» تقسیم بندی می‌کنند و موضوع را زیر بلیط منطق می‌آورند و می‌گویند منطق یا منطق میدانی و تجربی است و یا منطق نظری و ملاحظهٔ نسبتها است. می‌گویند درست است که ما بیشتر از دو روش نداریم؛ ولی کار آمدی آن نسبت به اطلاع با ملاحظه موضوع است؛ یعنی روش به اضافهٔ موضوع، اطلاع را تحویل می‌دهد، در این صورت اطلاع تطابقی در علوم نظری پیدا می‌شود و اطلاعی که نسبت تقریبش بالا باشد، در حس و علوم تجربی است و اطلاعی هم که نسبت تقریبش پایین باشد در روش به اضافه انسان وجود دارد. بهرحال سئوال مهم این است که چگونه تقسیم می‌کنید آیا تنها با توجه به روشها تقسیم می‌کنید یا روش به اضافهٔ مواد را در تقسیم مد نظر دارید؟

(س): مواد در یک رتبه طبقه‌بندی شده و روش در یک رتبهٔ دیگر طبقه‌بندی می‌شود، آنگاه با ترکیب این دو طبقاتی را معین می‌کنیم. مثلاً می‌گوییم نظری انسانی و تجربی انسانی، درجهٔ اتقان تجربی انسانی از درجهٔ اتقان علوم تجربی مادی ـ که موضوعش ماده و جماد است ـ تفاوت دارد.

(ج): آیا تجربی نظری هم دارید.

(س): خیر! چنین چیزی نداریم.

(ج): شما موضوعات را به سه دسته تقسیم کردید، ۱ـ حسی ۲ـ انسانی ۳ـ نظری

(س): این بر حسب روش است.

(ج): اگر بر حسب مواد تقسیم کنید، چه می‌گویید

(س): دیگر نظری بر حسب مواد معنا ندارد.

(ج): چرا؟ ماده این علوم مفهوم نظری است.

(س): این مفهوم است نه ماده.

(ج): این اشکالی ندارد، در اینجا موضوع متصرفٌ فیه ما در استدلال این مفاهیم هستند.

(س): می‌توان گفت مفهوم، نمی‌شود گفت نظری

(ج): ممکن است مفاهیم، نظری باشد.

(س): می‌توان گفت مفاهیم، انسان، ماده.

(ج): آیا مفاهیم تجربی یعنی مفاهیم کاربردی و معادلات هم دارید یا خیر؟

معادلات مفاهیمی هستند که موضوع آنها کاربردی است، پس می‌توانیم مفاهیم کاربردی داشته باشیم.

(س): مفهوم بودن این را قبول دارم، اما گاهی موضوع مفهوم انسان است و گاهی هم موضوعش خود مفهوم و یا ماده است.

(ج): هرگاه موضوع مفهوم، خود مفهوم شد، همان مفاهیم

نظری خواهد شد، مانند مفاهیم منطق که در آن بحث و بررسی می‌شود و یک منطقی اثبات یا ردّ می‌شود.

(س): لااقل مفاهیم نظری در ۲ رتبهٔ از طبقه‌بندی بدست آمده است، مفهوم نظری به معنای مفهوم در بارهٔ مفهوم است که بعد از مفهوم در بارهٔ انسان و ماده بحث می‌کنیم.

(ج): از ابتدا به چیزی تقسیم شده است.

(س): به مفهوم، انسان و ماده تقسیم شده است. آنگاه در خود مفهوم این سه قسمت ضرب می‌شود؛ یعنی می‌شود «مفهوم در بارهٔ مفهوم» و «مفهوم در بارهٔ انسان».

(ج): آنگاه به مفهوم در بارهٔ مفهوم چه می‌گویید.

(س): به این دسته، علوم نظری می‌گوییم.

(ج): پس می‌شود در دسته‌بندی علوم، علوم نظری را هم آورد. آیا آنگاه مفهوم در بارهٔ انسان، علوم انسانی و مفهوم در بارهٔ حس، علوم تجربی می‌شود. پس شما علوم را به این سه دسته تبدیل نمودید.

(س): بله! اما این از دو رتبه طبقه‌بندی بدست آمده است.

(ج): یعنی از طبقه‌بندی مواد و روشها بدست آمده است.

(س): اما اگر گفتیم «فلسفهٔ منطق نظری» غلط است، چون در خود لفظ نظری معنای منطق نهفته است.

(ج): آیا نمی‌توان ریاضی را در این قسم ذکر نمود.

(س): ریاضی هم یک سری مفاهیم نظری است.

(ج): احسنت! که می‌تواند دارای فلسفهٔ منطق، منطق و روش باشد.

(س): این تقسیمات داخل خود مفهوم است.

(ج): آیا نظری می‌تواند قسیم انسانی قرار گیرد یا باید تجربی قسیم قرار گیرد؟ آیا اگر انسانی به اضافه موضوع شود، می‌تواند قسیم باشد.

اگر چنین چیزی بگوییم آیا در دسته موضوعات قرار می‌گیرد یا انواع؟ ما در حال طبقه‌بندی علوم هستیم، لذا می‌توانیم بگوییم علوم فلسفهٔ منطق و علوم روشها نه علم فلسفهٔ منطق، چون هر علمی اسلامی و الحادی و التقاطی دارد. پس می‌توانیم بگوییم علوم فلسفهٔ منطق و علوم منطق و علوم روشهای علوم یا اینکه بگوییم روشهای علوم نه علوم روشهای علوم.

۲/۲ـ بررسی امکان تقسیم علوم به «استنتاج، استناد، انطباق»

(س): آیا می‌توان بجای نظری، انسانی و تجربی، «استنتاج، استناد و انطباق را آورد؟

(ج): این تقسیم روشهای علوم است؛ یعنی روشهای استنتاجی و...

(س): آیا نمی‌شود خود فلسفهٔ منطق، در بارهٔ استنتاج باشد؟

(ج): خیر! بنا بر تعریفی که نمودید باید فلسفهٔ منطق و منطق، عام‌تر از منطق هستی شناسی باشد، این باید فلسفهٔ کاربرد را هم تحویل دهد.

(س): گاهی موضوعش استنتاج و گاهی هم استناد و انطباق است.

(ج): اگر موضوعش عوض شود، ابتدا باید روش تغییر کند، بعد باید روشهای مختلف در موضوعات مختلف بکار گرفته شود؛ یعنی موضوعات استنادی موضوعات انسانی هستند، موضوعات استناجی هم موضوعات نظری

می‌باشد. البته مشکل است که بگوییم موضوعات انطباقی همان موضوعات حسی است، چون حس بالاتر از انطباق است. انطباق همان تطبیق یک امر خاص به نازل‌تر خود است؛ اما به معنای کنترل کل کاربرد نیست، البته انطباق می‌تواند جریان یک دستور را تا کنترل تغییر برساند.

۳ـ نسبت اوصاف طبقه‌بندی فرهنگ بینش به یکدیگر

۳/۱ـ نسبت اوصاف «توصیفی، تکلیفی، ارزشی» با «نظری، انسانی، تجربی» در طبقه‌بندی

حال آیا اگر در قسمت انواع، توصیفی، تکلیفی و ارزشی را بنویسیم، درست است یا خیر؟

(س): فعلاً نقضی به ذهن ما نمی‌رسد.

(ج): می‌توانیم بگوییم حدود اولیهٔ علوم، علوم فلسفه منطق، منطق و روشهای علوم بوده و در این حد یا توصیف انجام می‌گیرد و یا تکلیف و ارزش. شاید بپرسید توصیف از چه سطحی تا چه سطحی منظور است؟ می‌گوییم بنابراین بحث که باید توصیف ضرب شود، توصیف حس همان معادله می‌شود و توصیف نظر هم مانند علوم فلسفه و بینش و ریاضیات و... می‌شود، اما علوم انسانی نه به معنای ریاضی و فلسفه است و نه به معنای معادلات مادی است. علوم انسانی، علوم است که باید از فلسفهٔ تاریخ تا انسان، جامعه، مدیریت و اقتصادی و... را توصیف کند.

(س): اگر توصیف، تکلیف و ارزش را در این قسمت قرار دهیم، آیا می‌توان بجای نظری، انسانی و تجربی همان مفهوم، انسان و ماده را قرار داد که بگوییم توصیف مفهوم به معنای علوم نظری است و توصیف انسان و توصیف ماده هم به ترتیب به معنای علوم انسانی و مادی می‌باشد.

(ج): آنگاه اگر تکلیف را به این سه اضافه کنید، چه می‌شود؟ مثلاً می‌شود تکلیف مفهوم و ...

(س): منظور تکلیف در بارهٔ مفهوم، انسان و ماده است؛ یعنی علوم تکلیفی که موضوعشان مفهوم است.

(ج): اگر بخواهیم مصداق آنرا بیان کنیم، باید چه علومی را نام ببریم.

(س): بهرحال می‌گردیم و پیدا می‌کنیم(!) یعنی آنجایی که کسی به اعتقادات توهین می‌کند.

(ج): آیا این را جزء علوم انسانی می‌دانید، یا آنرا تکلیف مفهوم می‌دانید؟

(س): اساساً تکلیف، انسانی است.

(ج): احسنت! آنگاه تکلیف مفهوم چه معنایی دارد.

(س): منظور تکلیف انسان در بارهٔ مفهوم، انسان و ماده است.

(ج): آیا به نظر برادران می‌توان از این حرف دفاع نمود.

برادر حسین‌نژاد: لا اقل به ذهن من خیلی بعید است.

(ج): اگر بخواهم از ایشان دفاع کنم، می‌گویم چون در طبقه‌بندی فعلی علوم برای شما ارتکازی شده که علوم نظری، تکلیفی نیست ـ و چون طبقه‌بندی فعلی بر اساس تعبد نیست ـ تکلیف معین کردن برای نظر بی‌معنا است. اما اگر برای تفکر هم تکلیف معین نمودیم، باید تکالیف نظری هم معلوم باشد.

به عبارت دیگر در طبقه‌بندی فعلی مسائلی مانند تقوای فرهنگی، التقاط فرهنگی و الحاد فرهنگی مطرح

نیست تا اینکه تکلیف مفاهیم با معنا باشد. اما به نظر من می‌رسد که باید همان علوم نظری را مطرح کنیم و تکلیف را به نظر اضافه کنیم نه اینکه تکلیف به مفهوم اضاف شود.

(س): ما می‌خواهیم از ضرب اینها به یک موضوع عینی برسیم.

(ج): باید اینها را درهم ضرب نموده و منزلتهایش را نشان دهیم تا علوم ...

(س): یعنی توصیف مفهوم به معنای علوم نظری است.

(ج): می‌گوییم توصیف نظری، انسانی و حسی که توصیف حسّی همان معادله است.

(س): در این صورت معنای توصیف انسانی چیست؟

(ج): به معنای روابط انسانی و کلاً ارتباطات انسانی است.

(س): در این صورت به دوگانه می‌توان نظر داد، یکی توصیفی که موضوعش انسان است، دیگر وقتی که می‌گوییم توصیف نظری که در اینجا به روش...

(ج): خیر! به روش کاری نداریم. بحث ما در روش نیست، توصیف نظری به معنای توصیف تئوریک است که به معنای تئوری پردازی است، خواه این تئوری در باره جهان باشد یا در بارهٔ استکان باشد.

(س): پس روش است.

(ج): تئوری، روش نیست.

(س): یک توصیف داریم که نظری است، یک توصیف هم داریم که حسّی است.

(ج): این روش نیست، توصیف محصول روش و ماده است، توصیف به معنای وصف کردن است، با یک روش وصف کردن انجام می‌گیرد.

(س): آیا می‌توان توصیف را به نظری، تجربی و انسانی تقسیم نمود؟

(ج): توصیف کتابخانه‌ای می‌کنیم؛ یعنی تئوری تحویل می‌دهیم، حال گاهی توصیف در بارهٔ انسان و گاهی در منطق سازی است.

(س): این مطلب در بارهٔ انسان صادق نیست. توصیف انسانی...

(ج): باید بگویید توصیف انسان، نه انسانی.

(س): چرا در آنجا می‌گوییم نظری (با یای نسبت) ولی در اینجا نباید انسانی بگوییم.

(ج): ابتدا انسان را توصیف می‌کنیم، آنگاه به علم حاصل از توصیف انسان، انسانی می‌گوییم یا مثلاً نظر را توصیف می‌کنیم، آنگاه به محصولش نظری می‌گوییم.

(س): مگر نظر غیر از مفهوم است؟!

(ج): ما می‌گوییم شناختهای داریم که موضوعشان عینی و خارجی نیست، مانند مفاهیم ریاضی و شناختهای داریم که در واقع علوم نظری در بارهٔ حس است؛ مانند تئوریهای که در بارهٔ آهن وجود دارد.

(س): یعنی در بارهٔ ماده است.

(ج): گرچه در بارهٔ مادهٔ آهن است، اما خود تئوری که جزء ماده نیست، تئوری در بارهٔ آهن و ماده است.

(س): یعنی توصیف ماده است.

(ج): توصیف نظری ماده است، چون توصیف عینی آن، همان معادلهٔ آن است.

(س): این محصول ضرب طبقه سوم است.

(ج): وقتی ما تئوری را تجربه کنیم ـ تا ببینیم آیا اثبات می‌شود یا ردّ می‌شود ـ و بوسیلهٔ تجربه اثبات شود، به آن توصیف تجربی می‌گوییم. هرگاه به دنبال تجربه نباشیم و تنها تئوریها را باهم بسنجیم ...

(س): در این صورت بحث تنها در مورد مفاهیم است.

(ج): مفاهیمی که ولو موضوعشان مادّی است.

(س): بله! ولی فعلاً به آن مادی می‌گوییم.

(ج): مفاهیم موضوع خود نظر واقع شده است، مانند مقایسه دستگاههای ریاضی.

(س): آیا نباید اینها را در طبقه بعدی از هم جدا نمائیم؟!

(ج): در این طبقه می‌توان دستهٔ کلی آن را نوشت ـ کلاً علوم نظری از تئوری پردازی گرفته ـ ولو موضوعش مادی باشد ـ تا دستگاههای دقیق ریاضی و فلسفی، در فایل علوم نظری قرار می‌گیرد. معادلات هم کلاً در فایل امور حسّی قرار می‌گیرد. روابط انسانی هم شامل شناخت انسان به عنوان موضوعی می‌شود که اگر آنرا مورد شناسایی نظری قرار دهیم، مانند ریاضیات تطابقی نیست و اگر آنرا تجربه نمائیم، متغیر اصلی آن بیش از ۷۰ درصد نیست، پس به این دلیل علوم انسانی را از آن دو صورت جدا می‌کنیم، یعنی درجهٔ اتقان علوم انسانی بسیار ضعیف است. البته افرادی که اهل نظر محض هستند، فشار آورده و می‌گویید اساساً جامعه شناسی و اقتصاد و امثال اینها علم نیست که این حرف بی ربطی است، چون این علوم به نسبت قدرت کنترل تغییرات را دارد، درست است که قدرتش صد درصد نیست، اما به نسبت قدرت دارد، به همین دلیل است که رتبهٔ انسانی از جهت درجهٔ اتقان پایین‌تر است.

۳/۲ـ تقدم رتبهٔ علوم انسانی نسبت به نظری و تجربی در طبقه‌بندی

در اینجا مسئله دیگری پیش می‌آید و آن اینکه آیا باید در طبقه‌بندی علوم، علوم انسانی را پایین‌ترین سطح بدانیم و بگوییم نظری، حسی و انسانی تا معنایش این باشد که اتفاق نظری زیاد است و تطابق یک به یک دارد و اتقان تجربی کمی کمتر است و ۸۰ درصد است و درجهٔ اتقان انسانی هم مثلاً ۶۰ درصد می‌باشد. در این صورت می‌گوییم از نظر ارزش علمی، این تقسیم صحیحی است، اما اگر قدرت اثر منظور باشد

(س): آیا منظورتان ارزش موضوعی است.

(ج): خیر! بهرحال هرچند نمی‌توانید حالات انسان را همانند امور نظری بشناسید، ولی تأثیرش بر علوم نظری زیاد است. به عبارت دیگر چه کسی دستگاههای نظری را تغییر می‌دهد؟ نیازهای اجتماعی انسان موجب می‌شود که دستگاه ریاضی جدید تأسیس شود. اگر از دیدگاه تکامل علوم بنگریم، حتماً علوم انسانی مقدم است و نظری و تجربی به ترتیب، پس از آن می‌آید، چون تأثیر علوم انسانی در تکامل بیشتر است، در تطابق شناختی پایین رتبه را دارا است؛ اما در متغیر تکامل، بالاترین است.

(س): در علوم موجود انسانی را پایین‌ترین سطح می‌دانند و تجربی را بالاتر می‌دانند.

(ج): که بنابر بیان شما که می‌گفتید انسان به صورت مطلق تابع شرایط نیست و حاکم بر شرایط است، بالاترین سطح

قرار می‌گیرد که بعد نظری و حسی می‌آید. با توجه به این بحث، مسئله مفهوم، انسان و ماده هم حل شد.

اگر بخواهیم جمع بندی کنیم می‌گوییم سه نحوه طرح شد ۱ـ ما برحسب قدرت تأثیر در تکامل، طبقه‌بندی کنیم که در این صورت علوم انسانی مقدم می‌شود و بعدش نظری و حسی می‌آید. ۲ـ اینکه بخواهیم شناخت را اصل بدانیم نه تکامل شناخت. و در شناخت هم توجهی به کارآمدی آن در تکامل نداشته باشیم؛ بلکه بگوییم شناخت چگونه تطابق دارد و صحت قضیه‌اش به چه میزان است، طبیعتاً در این فرض باید نظری در بالاترین سطح و بعدش تجربی و انسانی را بیاوریم. ۳ـ یک احتمال هم این بود که بجای موضوعات علوم مفهوم، امکان، انسان را بنویسیم. در این باره می‌گوییم اگر بحث ما در تقسیم بندی مقدورات بود، این تقسیم خوب بود.

۳/۳ـ حضور «مفهوم، انسان، ماده» به نحو اشاعه در کل علوم

(س): خیر، بحث در موضوعات علوم بود، موضوعات علوم از انسان، مفهوم و ماده یا امکان خارج نیست.

(ج): حال اگر کسی از شما سئوال کند که آیا برای مفهوم خارج از انسان هم جایی سراغ دارید؟

(س): خیرا اما بهرحال مفاهیم وجود دارند و غیر از انسان‌اند.

(ج): مگر مفاهیم همان محصولات حرکت فکری انسان نیست، پس لااقل بگویید، انسان، امکان و ارتباط تا مفاهیم در ارتباط جای گیرد

(س): ارتباط عام‌تر از مفاهیم است و شامل وسایل ارتباطی هم می‌شود. البته در طبقه‌بندی فعلی هم ارتباط را با مفاهیم مساوی می‌دانند... علم ارتباطات یا همان تبادل مفاهیم است.

(ج): اساساً مفاهیم وسایل ارتباطی هستند. آنگاه آیا انسان، امکان و ارتباط ـ که به عنوان موضوعات علوم است ـ موضوع یک علم و تقسیم موضوعات داخلی علوم است یا اینکه تقسیمات خود علوم است؟ تا بگوییم هر علمی ـ علم اصول، فقه یا... باشد ـ دارای سهمی از موضوعات نظری است، ـ مثلاً بگوییم شناخت این امورش مربوط به نظر است ـ و دارای یک سهمی از ارتباط و موضوعات حسی است؛ یعنی بگوییم هیچ علمی نمی‌تواند به صورت مطلق از انسان، امکان و ارتباط خالی باشد. مثلاً فلسفه دارای یک موضوعی است که باید موضوعش از عینیات منتزع شود، مواد و حکمش هم باید از امور نظری صادر شود یا مثلاً هرگاه در بارهٔ جهان سخن می‌گوییم ـ در بارهٔ جهان خیالی که سخن نمی‌گوییم ـ از جهان موجود و ماده بحث می‌کنیم. بهرحال آیا می‌توان گفت موضوعات انسان، امکان و ارتباط به نحو اشاعه در کلیه علوم وجود دارد نه اینکه این سه قسیم نوع علوم باشد.

برادر حسین‌نژاد: قسیم علوم نیستند.

برادر دیندار: من متوجه نمی‌شود، چرا اینها نمی‌شود قسیم نوع علوم قرار گیرد.

(ج): اجزا کلیه علوم انسان، امکان و ارتباط است.

برادر حسین‌نژاد: بگوییم معلومات از این سه خارج نیست.

(ج): بگوییم در هر اطلاعی این سه به نحو اشاعه حضور دارند. اطلاعات به صورت مطلق از هم بریده نیست، نهایت اینکه سهم یکی از آنها کم و یا زیاد می‌شود. مثلاً اینکه می‌گوییم «این تسبیح است»، است حاوی یک اطلاع است و تسبیح و این هم دو اطلاع دیگر است، وقتی می‌گویند این تسبیح است باید بتوانید آنرا به علوم نظری که از هست و نیست سخن می‌گوید، منتهی نمائید، در «است و نیست» یا خبر ایجاب می‌شود و یا سلب می‌شود.

علاوه بر این تسبیح خود یک شیء و یک موضوعی است و... آیا می‌توان به چنین چیزی قایل شد؟ یعنی بگوییم در کلیه علوم موضوعات انسان، امکان و ارتباط وجود دارد. در جایی نیست که یک علمی نظری محض باشد که هیچ ربطی به انتزاع از عینیت نداشته باشد.

برادر دیندار: این مطلب در مورد همهٔ طبقه‌بندیهای ذکر شده صادق است که بگوییم در هر اطلاعی هم تعبد و هم تفقه و...

۳/۴ـ شکل طبقه‌بندی در صورت حضور اوصاف به نحو اشاعه در کل علوم

(ج): آیا می‌توان گفت باید طبقه‌بندی براساس اوصافی باشد که به نحو اشاعه حضور دارند؟ یا باید طبقه‌بندی به گونه‌ای باشد که علوم را بر حسب موضوع از یکدیگر جدا نماید.

(س): بهرحال ما می‌خواهیم همان ابعادی را که به نحو اشاعه در اطلاعات وجود دارد، انتزاع نمائیم و به هرجا که وصف غالب آن انسان است و موضوع اصلی آن انسان است ـ ولو درجه‌ای از مفهوم و موضوع عینی هم در آن هست ـ انسانی بگوییم.

(ج): آنگاه باید امور نظری را ـ ولو اینکه به نحوه‌ای در آن بحث از امکان و انسان است ـ هم جدا نمائیم و به آن علوم نظری بگوییم.

(س): بهرحال قابل تفکیک است، ولو نمی‌توان آنرا مرز بندی نمود.

(ج): یعنی بگوییم هرگاه سهم غالب یک سری اطلاعات به یکی از موضوعات تخصیص یافت، نام آن موضوع را بر آن دسته قرار دهیم.

(س): مگر در طبقه‌بندی کاری غیر از این هم داریم.

(ج): با این فرض آیا بهتر است که بگوییم «انسانی، نظری و حسی» یا بگوییم «مفهوم، انسان و رابطه» و یا چیز دیگر؟ بهرحال باید چه چیزی موضوعات طبقه‌بندی و وسیله جدا کردن علوم باشد؟ آیا بهتر است که بگوییم علوم حسی یا علوم امکانی؟

(س): علوم امکانی می‌گوییم که بر علوم حسی هم اطلاق می‌شود؛ یعنی می‌گوییم توصیف امکان و...

(ج): آیا امکان شامل غیر ماده نمی‌شود، آیا خود انسان هم در مدیریت به عنوان امکان محسوب نمی‌شود.

(س): می‌شود بگوییم ماده.

(ج): در این صورت باید بگوییم علوم مادی یا همان تجربی در این صورت به چه دسته‌ای علوم انسانی می‌گویید.

(س): به علومی می‌گوییم که موضوعش انسان باشد.

(ج): آنگاه آیا علوم ارتباطی، در علوم مفاهیم و نظری قرار می‌گیرد.

(س): بله! چون موضوعش مفهوم است.

(ج): در اینجا تداخلی رخ می‌دهد، چون گفتید موضوع علوم ارتباطی، مفهوم است، در حالی که روابط اجتماعی و مسائل ارتباطات جزء علوم انسانی می‌باشد. آیا جای مسائل صدا و سیما که در علوم ارتباطات است در علوم انسانی است یا در علوم نظری؟

(س): این زیر بخش مفهوم قرار می‌گیرد.

(ج): آیا مفاهیم نظری یا انسانی.

(س): گاهی مفاهیم روش‌اند و گاهی...

(ج): این نشد، بنا شد شما علوم را طبقه‌بندی کنید.

(س): اگر بخواهیم طبقه‌بندی کنیم باید اینها را درهم ضرب نمائیم، در صورت ضرب شدن است که موضوع عینی تحویل می‌دهد، به صورت انتزاعی که موضوع عینی تحویل نمی‌دهد.

(ج): می‌توانید بگوییم ۹ دسته علوم انسانی داریم که در یکی از آنها روابط مدیریتی از جمله صدا و سیما قرار دارد. مثلاً بگویید یکی از ابزارهای اداره، علوم ارتباطات اجتماعی است؛ ولی اگر بخواستید مفاهیم نظری را در بخش ارتباطات قرار دهید، بین علوم ارتباطی و مفهومی تداخل می‌شود بهرحال آنچه به ذهن می‌رسد این است که بگوییم انسانی، نظری و حسی. آیا نظر برادران هم همین است؟

برادر رضوی: منظور از انسانی چیست؟

(ج): از شناخت ساختارهای اندام انسان ـ که فیزیولوژی است و بخشی که می‌گوییم این جزء امور حیات دار است تا آنجا که بحث از روان‌شناسی و مکانیزم هوش و حافظه و... است و تا آنجا هم که به رفتار انسان و روان انسان می‌رسد و...

(س): منظور از روان همان روابط است.

(ج): منظور ساختارهای درونی است، روابط بیرونی انسان همان روابط اجتماعی انسان است. بعد تحلیل برخورد فرد با جامعه هم که مشعر به یک دسته از علوم دیگر می‌باشد.

برادر دیندار: پس انسان، مفهوم و ماده...

(ج): اینها اموری است که در کلیه علوم جزء مواد است که اگر گرایش غالب به انسان بود، علوم انسانی را تشکیل می‌دهد و اگر گرایش غالب...

برادر رضوی: اینها موضوعات علوم است.

(ج): اینها موضوعات علوم است که طبقه‌بندی بر آن انجام می‌شود، نه اینکه مواد علوم باشد، گرایش غالبها موضوع را تشکیل می‌دهد نه موادی که در علوم بکار رفته است.

(س): پس انسانی، نظری و تجربی می‌شود و موضوعات...

(ج): گرایشهای غالب علوم است که به ما دسته‌بندی را اجازه می‌دهد.

برادر حسین‌نژاد: در واقع می‌گوییم انسان، نظر و حس.

(ج): خیر! بگویید انسانی تا منسوب به انسان باشد. تا نگوئید روابط اجتماعی مانند روزنامه نگاری ربطی به انسان ندارد.

سئوال دیگر این است که آیا انواع که توصیف، تکلیف

و ارزش شد، بعد از موضوعات ذکر می‌شود یا قبل از آن؟ به عبارت دیگر چرا شما توصیف، تکلیف و ارزش را قبل از انسان، نظر و حس قرار دادید؟ آیا تنها به این دلیل که قابل ضرب نبود و فلسفه منطق انسانی و فلسفه منطق نظری و حسی درست نبود؟ یا اینکه دلیل دیگری دارد؟

برادر دیندار: ما در هرم پیدایش انواع را قبل از موضوع قرار داده بودیم.

(ج): بله! اما چرا باید در زیر بخش انواع توصیف، تکلیف و ارزش باشد و در زیر بخش موضوعات انسانی، نظری و حسی باشد؟ چرا نباید بگویید انواع براساس گرایش غالب علوم به انسانی، نظری و حسی تقسیم می‌شود و بعد موضوعاتش توصیفی، تکلیفی و ارزشی است؟

(س): نمی‌شود توصیف، تکلیف و ارزش، موضوع باشد.

(ج): نمی‌تواند موضوع شناسایی باشد.

(س): اینها از انواع شناسایی است، مثلاً توصیف به معنای نوعی از شناسایی است.

۵/۳- تفاوت مفهوم توصیف قبل از فلسفه منطق با توصیف بعد از فلسفه منطق در فرهنگ بینش

برادر رضوی: قبلاً فرمودید توصیف به معنای وصف هستی است.

(ج): توصیف به معنای توصیف چیزهایی است که موضوع توصیف قرار می‌گیرد.

س: حال اگر موضوع توصیف فلسفه منطق باشد، آنگاه چه می‌شود؟

(ج): خیر! ما فلسفه منطق را به عنوان محدوده قرار داده و آنرا حاکم کردیم و گفتیم هر فلسفه منطقی دارای توصیفی است نه اینکه هر توصیفی یک فلسفه منطق را تحویل دهد.

(س): مگر در فلسفه منطق، توصیفی از فلسفه نیست.

(ج): توصیفی از روش شناسایی است نه توصیفی که از جهان بینی آمده باشد، بلکه از تعبد آمده است. هر توصیفی به روش نیازمند است، الاّ عالی‌ترین توصیف که توصیف خود منطق است که این نیازمند جهت گیری است نه روش! یعنی ساده‌ترین، مؤثرترین و محوری‌ترین روش شما اصل جهت گیری است.

(س): که حاکم بر توصیف است.

(ج): جهت گیری شما شکل پیدا نموده و به جهت استنتاجی یا همان جهت منطق تبدیل می‌شود، بعد هم جهت منطقی در روشهای علوم تقسیم می‌شود و روش توصیف را تحویل می‌دهد. بنابراین همیشه توصیف به روش نیاز دارد و روش هم خودش به فلسفه و یک نحوه توصیف نیاز دارد؛ یعنی به توصیف نسبت به روش - که عالی‌ترین توصیف است - نیازمند است.

(س): در هر حال این هم توصیف است.

(ج): ولی از جمله توصیفهای عمومی نیست که در بخش فلسفی بیاید مانند توصیف عالم و سایر امور؛ بلکه توصیف اصل چگونگی پیدایش شناختن است، توصیف منطق است. گرچه این توصیف با آن توصیف لفظا مشترک است، اما منزلت توصیف روش شناسایی، هم منزلت توصیف جهان نیست، چون بر پایگاه توصیف روش شناسایی است که خود روش شناسایی درست می‌شود.

(س): پس اینها قسیم هم نیستند.

(ج): خیر! مقسم هستند و آنهم در بالاترین قسمت است. چون می‌گویید هر گونه تغییری که در فلسفهٔ منطق پیدا شود، فلسفهٔ جهان بینی به عنوان تابع تغییر خواهد کرد. شاید بپرسید چه چیزی اساس در توصیف فلسفهٔ منطق است و تابع چیست؟ می‌گوییم تابع جهت گیری است.

(س): یعنی همان اسلامی، التقاطی و الحادی؟

(ج): احسنت! بعد می‌گویید یک بار جهت شکل گرفته و فلسفه را نشان می‌دهد و بار دوم شکل گرفته و منطق شناخت را نشان داده و در مرحله سوم شکل گرفته و روشهای علوم را نشان می‌دهد. آنگاه روشهای علوم هم در علوم توصیفی، تکلیفی و ارزشی می‌آید.

۳/۶ـ جای «توصیف، تکلیف، ارزش» نسبت به تقسیمات دیگر در طبقه‌بندی

برادر حسین‌نژاد: به نظر می‌رسد که باید جای اینها تغییر کند؛ یعنی نظری، انسانی و تجربی به عنوان انواع و توصیفی، تکلیفی و ارزشی به عنوان موضوعات قرار گیرد.

(ج): باید دید این احتمال چه ضررها و محسناتی دارد؟

(س): نظری، انسانی و تجربی با انواع سازگاری بیشتری دارد، توصیفی و تکلیفی هم به این دلیل به موضوع سازگار است که...

(ج): یعنی بگوییم اخلاق ریاضی و اخلاق فیزیک و...!؟ چون وقتی ارزش مقدم شد، به معنای اخلاق است و در اینها حزب می‌شود اگر هم ضرب را وارونه کنید، ریاضی اخلاق می‌شود.

(س): پس عیب این احتمال آن است که باید برای ریاضی هم اخلاق قایل شویم.

(ج): البته فعلاً هم ما اخلاق را مقدم کردیم و گفتیم اخلاق حسی و اخلاق نظری و انسانی، در آن صورت باید بگویید نظر اخلاق و...

برادر دیندار: یعنی علوم نظری که موضوعش اخلاق است.

(ج): بهرحال می‌توان این احتمال را درست دانست، اما یک اشکالی هم دارد و آن اینکه شما تعبد را مقدم قرار دادید، اگر تعبد مقدم شد، باید علومتان به نفسه مهذب و غیر مهذب باشد؛ یعنی علومی تعبدی، التقاطی و الحادی داشته باشید. این اوصافی را که شما در انواع ذکر نمودید، اوصافی هستند که تعبد را بر علم حاکم می‌کنند نه اینکه...

(س): یعنی عقل مقدم قرار نمی‌گیرد.

(ج): احسنت! وقتی می‌گویید اخلاق نظری معنایش علوم نظری اسلامی است، معنای این ریاضیات اسلامی است، همانگونه که ریاضیات التقاطی و الحادی را هم دارید. پس بهتر همان احتمال قبلی است.

(س): تکلیف نظری به چه معناست.

(ج): این همان معنای فقه است؛ یعنی فقه ریاضیات منظور است. اگر گفتید علوم اسلامی داریم، باید این علوم دارای فقه هم باشد، اگر گفتید ریاضیات اسلامی هم داریم، پس باید ریاضیات حرام هم داشته باشید. تکلیف به معنای فقه است.

(س): تکلیف یک حکم است؟

(ج): بله! یک حکم دستوری است. باید دستورات ریاضی هم داشته باشید، اگر گفتید ریاضیات اسلامی داریم باید این دستورات هم باشد.

(س): یعنی دستوراتی که موضوعش، موضوعات نظری است.

(ج): اگر گفتید موضوعات ریاضی (نظری) کاری به اسلام و غیر اسلام ندارد، در این صورت نمی‌توانید از توصیف و تکلیف و ارزش ریاضی سخن بگویید.

(س): آیا الان علومی داریم که مصداق این تقسیم باشد.

(ج): ریاضیات و فلسفهٔ ریاضی را که چپی‌ها می‌نوشتند و سعی می‌کردند ریاضیات را برآمدهٔ از ابزار تعریف کنند ـ الحادی است. می‌گوییم اینها شبهات پیچیدهٔ خطرناکی است که اذهان عادی نمی‌تواند مغالطات آنرا بفهمد. آنها در بارهٔ ریاضیات کتاب نوشتند، اینها ریاضیات استدلالی نوشته‌اند و پیدایش آنرا در ادیان به صورت بسیار نامطلوب ذکر کردند، مثلاً تقسیمات هفته و مانند آنرا به گونه نامطلوبی تفسیر کردند. می‌دانید که لااقل یک بخشی از ریاضیات در مذهب بکار رفته است. در «آن عدة الشهور عندا... اثنی عشر» عدد دوازده برای تعیین ماهها بکار گرفته شده است، اینها می‌آمدند این مطالب را بوسیله ریاضی استهزا می‌کردند و یا عدد هفته و ماه و... را استهزا می‌کردند، اینکه آنها می‌آمدند این اعداد را استهزا می‌کردند و می‌گفتند خاستگاه ۱۲ یا ۷ و یا... از کجاست، برای این بود که بگویند این تطبیقها برآمدهٔ از جامعه است و ربطی به مقدس بودن ندارد و پیدایش آن براساس نیازهای ابزاری است. طبیعتاً چنین ریاضیاتی الحادی است.

«وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكاتُهُ»

جلسهٔ ۱۹

زمینهٔ آشنایی با

طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۶/۵

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

تحلیل و بررسی احتمالات پیرامون عناوین سطح سوم فرهنگ بینش

فهرست:

۱ـ تفاوت مفهوم کاربردی (اجرایی) در فرهنگ بینش با کاربردی در فرهنگ دانش ۱

۲ـ عناوین سطح سوم ذیل تفقه در فرهنگ بینش ۴

۲/۱ـ بررسی احتمال «تعریف، حکم، شاخصه» در محورهای تفقه ۴

۲/۲ـ بررسی احتمالات پیرامون مسائل تفقه ۴

۲/۳ـ بررسی احتمالات دیگری پیرامون عناوین محورها، مسائل و موارد تفقه ۵

۲/۴ـ بررسی «تطابق، تشابه، تناظر» به عنوان مسائل تفقه ۶

۳ـ تفاوت مفهومی «محورها» با «مسائل» در تفقه ۸

۲/۵ـ بررسی «استنتاج، استناد، انطباق» به عنوان محورهای تفقه ۹

نام جزوه :	زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات	کد بایگانی کامپیوتری :	۰۱۰۵۸۰۱۹
اســـتاد :	حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه :	۷۵/۶/۵
عنوان گذار :	برادر محمد دیندار	تاریخ انتشار :	۷۵/۰۶/۱۱
ویراستـــار :	برادر یوسف حسین‌نژاد	تیـــراژ :	۲۰ نسـخه
حروفچینی :	واحد انتشارات دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول

بسم الله الرحمن الرحیم

جلسه ۱۹ | زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات | ۷۵/۶/۵

« ۴۲ دقیقه »

تحلیل و بررسی احتمالات پیرامون عناوین سطح سوم فرهنگ بینش

۱ـ تفاوت مفهوم کاربردی (اجرایی) در فرهنگ بینش با کاربردی در فرهنگ دانش

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: اگر در فرهنگ بینش به تقسیمات سطوح آن بنگریم، «تعبد، تفقه و تفاهم» سطح اول را تشکیل داده و «اسلامی، التقاطی والحادی» و «نسبت، تناسب و استناد» و «ثبوتاً اثباتاً و آثاراً» سطح دوم یا همان مفاهیم کلی را تشکیل می‌دهد و همچنین در سطح سوم محدوده، انواع و موضوعات ذکر شد که در ذیل آن به ترتیب «فلسفهٔ منطق، منطق و روشهای علوم» بعنوان محدوده و «توصیفی، تکلیفی و ارزشی» بعنوان انواع و «انسانی، نظری و حسی» هم بعنوان موضوعات نوشته شده است.«۱»

حال می‌خواهیم پیرامون اوصاف در ذیل نسبت، تناسب و استناد بحث کنیم، ابتدا باید توجه داشت که بایست در ذیل این سه، فعل بیاید؛ یعنی علومی که در بارهٔ کاربرد است؛ اما طبعاً این باید با فرهنگ دانش تفاوت داشته باشد؛ یعنی در فرهنگ دانش هم همانند اینجا از علوم کاربردی بحث می‌شود، با این تفاوت که در اینجا مسئله کاربرد در «بینش» مطرح است. در محصولات این جدول هم باید یک احکامی کلی بیان شود که در پیش فرضهای کاربردی قرار گیرد. بهرحال با این توضیحات، باید ببینیم در ذیل نسبت و تناسب چه چیزی قرار می‌گیرد؟

برادر دیندار: در مورد این قسمت احتمالاتی به ذهن رسیده است و اینکه باید فعل را ذکر کنیم هم...

(ج): آیا باید خود فعل ذکر شود یا «علوم نسبت به فعل»!

(س): خیر! باید خود فعل ذکر شود، چون تفقه یک فعل است.

(ج): یعنی فعلی است که در سطح اول ذکر شده است؟ آیا نسبت، تناسب و استناد هم فعل است.

(س): ظاهراً اینها جزء فعل است و از دید فعل به یک

---

۱ ـ ر.ک، به جدول ضمیمهٔ شمارهٔ ۱.

نسبت نظر می‌کنیم.

(ج): آیا می‌گوئید منظور مان ایجاد نسبت، ایجاد تناسب و استناد است؟

(س): بله! برحسب قاعده باید اینگونه باشد.

(ج): ابتدا باید ببینیم آیا باید عناوین کلی ناظر براین قسمت همان محورها، مسائل و موارد باشد؟«۱»

(س): فعلاً چیز دیگری به ذهن ما نرسیده است.

(ج): ما فعلاً این عناوین را می‌نویسیم؛ اما این مسئله مهمی است که آیا اگر همان عناوین جدول پیدایش را در اینجا بنویسیم، هیچ اشکالی بوجود نمی‌آید؟ آیا می‌توان گفت عناوین کلی ناظر بر این جدولها، حتی در سطح «تکامل» همین عناوین است؟

(س): این بستگی دارد به اینکه در اینجا به چه چیزی نیاز داشته باشیم، قبلاً گفتیم ما به محدوده، انواع و موضوع نیاز داریم، باید در این سطح سوم هم مشخص شود به چیزی نیاز داریم تا عناوین آنرا ذکر نمائیم.

(ج): در قسمت بالا مفاهیم پایه را ذکر کردید...

(س): بله! مفاهیم اصولی، کلان و خرد می‌آید، در سطح سوم که مفاهیم خرد است، چه خصوصیاتی وجود دارد که باید ذکر شود؟ بهرحال هر فعل یا برحسب موضوع، دارای عنوان می‌شود و...

(ج): آیا باید مفاهیم خرد بگوئیم یا «مفاهیم اجرایی»!

(س): ظاهراً در این هرم که هرم طبقه‌بندی علوم است کلمه مفاهیم به اصل مطلب سازگار نیست، البته با طرح پیدایش هماهنگی دارد، چون در آنجا برنامه ذکر شد.

(ج): آیا مثلاً کلیه علوم کاربردی، اجرایی نیست؟!

(س): فرهنگ بینش که کاربردی نیست.

(ج): آیا شما اعتقادات اجرایی ندارید، البته من احتمال شمارا هم ـ که کلمه خرد است ـ نوشته ام؛ ولی به نظر شما جای تأمل ندارد؟! خوب است در بین هلالین (پرانتز) کلمه اجرایی را هم بیاورید تا ببینیم بعدها چه می‌شود.

(س): لااقل لفظ اجرایی یک لفظ مسبوق به ذهن نیست، چون علوم...

(ج): می‌توان گفت اینها کاربردی است.

(س): حتی به فلسفه منطق و یا توصیف نظری، کاربردی نمی‌گویند.

(ج): آیا نمی‌توان به آن فلسفه عمل اطلاق نمود.

(س): بله، اما علم نظری با کاربرد خیلی فاصله دارد.

(ج): شما فلسفهٔ نسبیت را چگونه می‌دانید؟ آیا آنرا از عمل دور می‌بینید یا اینکه می‌گوئید این وسیلهٔ کنترل تغییر است؟! یعنی فلسفه، منطق و ریاضیاتی است که ریاضیات عمل محسوب می‌شود.

(س): حداقل ما یک تقسیم داخلی داریم که می‌خواهیم کلیه علوم کاربردی را در قسمت فرهنگ دانش قرار دهیم، خواه کلی‌ترین یا جزیی‌ترین علم کاربردی باشد.

(ج): مثلاً احکام حکومتی را درکجا قرار می‌دهید؟ آیا می‌توانید آنرا در قسمت دانش قرار دهید؟ قطعاً نمی‌توانید!

(س): آن علمی که کاربردی است باید در دانش بیاید.

(ج): بله! در آنجا از فقه احکام حکومتی بحث می‌شود؛ اما قطعاً جای اصول استنباط احکام حکومتی و خود احکام حکومتی در آنجا نیست؛ البته این در صورتی

---

۱ ـ ر.ک، به جدول ضمیمهٔ شمارهٔ ۱.

است که تفسیر ما از دانش، تصرف در عینیت باشد که بخواهیم معادلات را در آن ذکر نمائیم. در هرحال باید پیش‌فرضهای آن معادلات در اینجا ذکر شود. با این وصف، مسئله قابل تامل، این است که بایست چه مفاهیمی در اینجا نوشته شود؟ آیا باید مفاهیم مبادی عمل یا فلسفهٔ عمل و یا بینش حاکم بر عمل و... گفته شود؟ که باید بعداً به این بپردازیم.

(س): یا باید در آن تعریفی که از فرهنگ دانش شد، تجدید نظر شود و محدودهٔ آنرا ضیق‌تر نمود و یا...

(ج): حتماً آنجا شامل احکام استنباط حکومتی نمی‌شود، دانش بمعنای معادله است.

(س): پس کاربرد منحصر در آنجا نمی‌شود؛ یعنی کاربرد شامل اینجا هم می‌شود.

(ج): کاربرد بصورت غیر معادلاتی در اینجا وجود دارد.

(س): پس دارای یک معنای شامل‌تر از دانش است.

(ج): معنای دانشی آن که بمعنای معادله است، در هرم بعد ذکر می‌شود، اما در معنایی که شالوده درست کردن و یا پیشفرضها یا تعاریف اصولی کاربرد است، بایست در اینجا ذکر شود.

(س): آیا می‌توان گفت «زاویهٔ» تعریف، در این دو متفاوت است.

(ج): خیر! می‌توان گفت طبقه‌بندی ما بگونه‌ای است که معادله در آنجا و قبل از معادله ـ هرچه باشد ـ در اینجا ذکر می‌شود.

برادر رضوی: می‌توان مفاهیم اجرای در فرهنگ بینش داشته باشیم که کاربردی بمعنای...

(ج): یعنی کاربردی بمعنای معادله نباشد، بلکه کاربردی بمعنای فلسفهٔ عمل، منطق عمل و احکام شرعی (احکام کلی التزامی از احکام فردی آن تا احکام اجتماعی) است. باید همه اینها در اینجا ذکر شود، اینها نباید در قسمت دانش ذکر شود، حوزه این‌ها، حوزه دیگری است.

(س): باید بینش حاکم بر عمل باشد، در واقع بینش، عمل را هم در بر می‌گیرد.

(ج): فرهنگ بینش بر عمل حکومت دارد و به عمل معادلاتی ما جهت و خط می‌دهد. دانش همان عمل معادلاتی است. در عین حال باید سعی کنیم که ذهن ما در همین قسمت قفل نشده و بحث معطل نشود، تنها باید در ذهن ما باشد که اگر مفاهیم خرد در اینجا به معنای مفاهیم اجرایی باشد، بهتر است، چون منطق و فلسفه بمعنای خرد بکار نمی‌رود، منطق علمی است که بوسیله آن علوم ایجاد می‌شود، به عبارت دیگر منطق جزء کلان‌ترین از علوم است، نمی‌توان به روشهای علوم هم مفاهیم خرد اطلاق نمود، برای اینکه روشهای علوم مفاهیمی اند که علوم دیگر از اینها تغذیه می‌کنند؛ ولی اگر مفاهیم کاربردی یا اصول مفاهیم کاربردی بگوئیم خوب است. البته باید روی اینکه کلمه پایه، کلان و خرد چه تغییراتی می‌یابد، یک جلسه بحث شود.

برادر دیندار: که نسبت آن با این طبقه‌بندی...

(ج): باید دید نسبت آن چیست؟ یعنی آیا مفاهیم کلان در فرهنگ بینش همین اسلامی، التقاطی و الحادی (مفاهیم وصفی) است؟ آیا باید اوصاف انتزاعی ذکر شود؟ فعلاً بحث را ادامه می‌دهیم تا جدول تکمیل شود، بعدها روی این بحث هم دقت می‌کنیم. این دقت نظر مجدد

مشعر به این است که ممکن است تغییرات، تبعی یا فرعی و محوری باشد، در تغییر محوری باید مفاهیم کمّاً و کیفاً و موضوعاً تغییر یابد، اما در تغییرات فرعی و تبعی در این حد تغییر صورت نمی‌پذیرد و گاهی تنها یک عنوان به صورت جزیی تغییر می‌کند و گاهی هم یک دسته از عنوان تغییر جزیی پیدا می‌کند. بالاخره باید دید در بارهٔ علومی که پیرامون فعل است، چه می‌گوئید؟

برادر رضوی: آیا در اینکه در قسمت بالا تفقه باشد و در ذیل آن نسبت، تناسب و استناد بیاید، بحث به اتمام رسیده است.

۲ـ عناوین سطح سوم ذیل تفقه در فرهنگ بینش

۲/۱ـ بررسی احتمال «تعریف، حکم، شاخصه» در محورهای تفقه

(ج): حالا بفرمائید محورها چیست؟

برادر دیندار: آیا می‌شود محورهایش، «تعریف، حکم و شاخصه» باشد. البته فعالیتها از ضرب این سه بدست می‌آید، هرکدام از اینها که نباید یک نوع فعل باشد، اگر ما گفتیم هستی، تاریخ و جامعه یا فلسفه، اصول و احکام اینها با ضرب در تعریف، فعالیتها را نتیجه می‌دهد.«۱»

(ج): پس ستون اول تعریف، حکم و شاخصه شد، مسائل کدامند؟

(س): هستی، تاریخ و جامعه است و موارد آن...

(ج): آیا به نظرتان هستی، تاریخ و جامعه، جزء موارد نیست؟! یعنی ما می‌گوئیم یک محورهای فعالیت داریم که باید در آن محورها یک مسائلی نسبت به یک چیزهایی ـ که همان موارد اند ـ طرح شود. به عبارت دیگر منظور «مسائل هستی و مسائل تاریخ و جامعه» است. مگر آن مسئله‌ها باید غیر از تاریخ و هستی و جامعه باشد.

۲/۲ـ بررسی احتمالات پیرامون مسائل تفقه

(س): مسائل باید دارای چه خصوصیاتی باشد؟

(ج): منظور مسائلی است که در تعریف قابل طرح است و مسائلی که در حکم است؛ یعنی صورت مسأله‌ها، در «تعریف، حکم و شاخصه» چگونه تولید می‌شود. البته می‌توانید بگوئید تعریف، حکم و شاخصه جزء مسائل هر علمی است. ولی باید در ترتیب این سه، تصرف نمود، باید بگوئیم شاخصه، تعریف و حکم!

(س): آیا شاخصه قبل از تعریف واقع میشود یا بعد از آن؟!

(ج): اگر مثلاً بخواهید از وضعیت تعریف داشته باشید، ابتدا باید با شاخصه اندازه‌گیری کنید، آنگاه تعریفتان براساس شاخصه ـ که از قبل بدست آمده ـ درست شود و بعد حکم صادر کنید. اما آیا کل تعریف، حکم و شاخصه متضمن معنای علوم میدانی نیست تا بگوئیم جای این در اینجا نیست؟ مگر اینکه در این تغییر ایجاد نموده و بگوئیم «نظام» در تعریف و نظام شاخصه و حکم!

(س): یعنی قیدی به آن اضافه نمائیم که شاملتر شود؟

(ج): خیر! همیشه کار با شاملتر شدن حل نخواهد شد، بلکه با اضافه نمودن این قید، «موضوع» تغییر می‌یابد و اساساً صورت مسأله عوض میشود، چون در اینصورت می‌گوئیم خود تعریف مورد نظر ما نیست، بلکه یک جدول و نظام مورد نظر ما است نه اینکه کلی‌تر شده و شامل تعریف هم می‌شود. خیر! شامل بر تعریف نیست، بلکه این، ابزار بدست آوردن تعریف است. ما همیشه

---

۱ ـ ر.ک، به جدول ضمیمهٔ شماره ۱.

نمی‌توانیم باکلی نمودن مفاهیم، کار را حل کنیم، گاهی باید نوع موضوع را تغییر دهیم.

برادر رضوی: می‌توان گفت تا اینجا موضوعات که مشخص شد...

(ج): آیا هرم پیدایش را دارید، در هرم پیدایش چه چیزی جزء محورها، مسائل و موارد بود؟«۱»

(س): مدیریت، مباشرت و مشارکت جزء محورها بود و هماهنگی، وسیله و زمینه جزء مسائل و سازمان، گروه و فرد هم جزء موارد ذکر شده بود.

(ج): در محدوده‌ها هم بیرون، درون و ارتباط بود، در انواع چه بود.

(س): در انواع انسان، ابزار و امکان و در موضوعات هم نیاز تکاملی و نیاز اجتماعی و فردی ذکر شد.

(ج): حال باید ببینید متناسب با آن اوصاف، چه چیزی را باید در اینجا ذکر کنید؟

برادر دیندار: به ذهن می‌رسد مسائل این قسمت، «فلسفه، اصول و اخلاق» می‌شود؛ یعنی اینها جزء مسائل تفقه است.

(ج): باتوجه به اینکه محور فعالیت شما در اینجا «تعریف، حکم و شاخصه» است، آیا فلسفه، اصول و اخلاق، مسائل آن است؟ این اخلاق با آن «ارزشی» ـ که قبلاً در قسمت انواع آمده بود ـ چه تفاوتی دارد؟ و این فلسفه با آن توصیفی چه فرقی دارد!؟

(س): در آنجا سخن از خود عمل توصیف بود، اما در اینجا صحبت از مسائل فلسفی مطروحه در جامعه است. البته بذهن رسید که خود توصیف یک نوع فعل است.

(ج): قبلاً توصیف را با یای نسبت آوردید.

(س): بله! توصیفی چیز دیگری می‌شود. تفاوت اینها در همان یاء نسبت است، یعنی تفاوت فلسفه با توصیفی در همین است.

(ج): بله! توصیفی شامل بر علم فلسفه است، اما توصیف شامل براین نمی‌باشد. توصیف فعل و کاری است که شما انجام می‌دهید، توصیفی بمعنای علمی است که بوسیله توصیف شما بوجود آمده است.

برادر رضوی: برای اینکه بحث قفل نشود من چند سئوال تبیینی می‌کنم، از آنجاکه موضوعات اجرایی مشخص شد، الان باید مشخص شود که اجمالاً بدنبال چه محصولاتی هستیم، یعنی در فرهنگ بینش در نهایت و بصورت اجمال بدنبال چه هستیم تا طریق آنرا مشخص کنیم؟

برادر حسین‌نژاد: یعنی ابتدا محصولات را ذکر کنیم و بعد...

برادر رضوی: خیر! ابتدا باید بصورت اجمال بدانیم که بدنبال چه نتیجه‌ای هستیم.

(ج): شما پس از تفقه، تفاهم را ذکر کردید و گفتید با فرهنگ بینش، توسعه در فهم حاصل می‌شود، بعد در پائین هم گفتید بحث ثبوتاً اثباتاً و آثاراً مشخص می‌شود، حال ببینید چه محصولاتی باید در ذیل این بیاید؟ علومی که در بارهٔ ثبوت بحث می‌کند، چیست؟ قبلاً گفتیم که در قسمت محصولات باید عناوین «ابزار، ابتکار و انسجام» را بیاوریم، طبیعتاً تفاهم پس از انسجام واقع می‌شود.

۲/۳ـ بررسی احتمالات دیگری پیرامون عناوین محورها، مسائل و موارد تفقه

برادر میرزایی: من در قسمت مسائل تطابق، تشابه و تنازع

---

۱ ـ ر.ک، به جدول ضمیمهٔ شماره ۲.

و در قسمت محورها کتاب، سنت و عقل و در موارد هم نقد، نقض و طرح را نوشته‌ام. البته شاید این احتمال بسیار ضعیفی باشد.»[۱]

(ج): خیر! شما از موضع خودتان دفاع کنید، نگوئید من اینها را فله‌ای نوشته‌ام، روی استدلال بر مطلب خود هم کوشش کنید.

(س): در نسبت، تناسب و استناد، زمانی که در پی استناد باشیم یا مستند تطابقی است و یا تشابهی و تنازعی است که این هم در محور الهی و هم در غیر آن است، گاهی یک اطلاع تطابقی و گاه تشابهی و...

(ج): شما گفتید محورها کتاب، سنت و عقل است، چرا شما اینها را داخل موارد قرار ندادید.

(س): در آنجا نقد، نقض و طرح را ذکر کردم، البته شاید بتوان توجیه نمود که اینها جزء موارد باشد؛ یعنی بگوئیم مواردی که در آن تفقه صورت می‌پذیرد کتاب، سنت و عقل است.

(ج): اگر جای نقد، نقض و طرح را با کتاب، سنت و عقل عوض نمائیم، چه مسئله‌ای رخ می‌دهد؟

(س): بذهنم رسید که هر اطلاع یا از کتاب، یا از سنت و عقل ناشی می‌شود، آنگاه در اثبات اینها و به نتیجه رساندن اینها یا اینها را نقد می‌کنیم، یعنی بصورت نقدی با آن برخورد می‌کنیم و یا اینکه آنرا نقض و طرح می‌کنیم. اگر نقد، نقض و طرح را مقدم بداریم بمعنای این است که قبل از بدست آمدن اطلاع بدنبال نقد و نقض باشیم.

(ج): خیر! شما نقد را یکی از محورهای فعالیت تولید علم می‌دانید، نه اینکه بگوئید ما چیزی نداریم که نقد کنیم، بلکه می‌گوئیم یک نوع کارکردن و یک محور فعالیت نمودن، نقد ادراکهای از کتاب یا ادراکهای مذهبی و... است و محور دیگر نقض و محور دیگر طرح احتمالات جدید است. در مسائل چه چیزی ذکر کردید.

۲/۴ـ بررسی «تطابق، تشابه، تناظر» به عنوان مسائل تفقه

(س): تطابق، تشابه و تنازع.

(ج): طبیعتاً منظورتان از تطابق این است که با یک منطق، لوازم بالمطابقه یک مسئله را مشاهده می‌کنید و منظور از تشابه هم نظام شباهتی است که مثلاً در منزلت بیان می‌کنید، اما تناظر آن به چیست؟

(س): یعنی گاهی اطلاعی که به ما می‌دهند با آنچه ما داریم، تنازع و ضدّیت دارد.

(ج): آیا منظورتان تنازع است یا تناظر؟

(س): البته مقصود من مسئله ضدیت است.

(ج): تنازع بمعنای نزاع داشتن است و تناظر هم بمعنای هم منزلت بودن است، شما می‌توانید در جدول به تناظر استناد نمائید. اما اگر بگوئید تنازع یا باید این را در نقد و یا در نقض بدانید، چون کارتان در آنجا درگیر شدن، برخورد نمودن و درکشاکش بودن است. وقتی نقد، نقض و طرح را بعنوان محور آوردید، دیگر نمی‌توانید از تنازع استفاده کنید. البته می‌توانید کلمه تناظر را بیاورید؛ یعنی بگوئیم یک منزلت های متناظر داریم و یک موادّی داریم که اثبات شباهت آن در یک نظام موجب مستند شدن آن خواهد شد. شما چقدر از تشابه دفاع می‌کنید؟

(س): شما می‌فرمائید ما تشابه نداریم، ولی اگر بتوانیم براساس دو محور الحادی یا الهی...

(ج): گاهی می‌گویند آیا تشابه عملی است منطقی یا

---

۱ ـ ر.ک، به جدول ضمیمهٔ شماره ۱.

خطابی و جدلی است؟ می‌گوئیم اگر شباهت نظامند شد و مثلاً از ۲۷ نقطه شباهت آن قابل اثبات شد، در اینصورت دیگر نمی‌توان به آن شباهت گفت، بلکه در اینصورت این عضوی از یک مجموعه است. یعنی شباهت به صورتی اطلاق می‌شود که شما یک وجه یا دو یا سه وجه شباهت را اخذ کنید، اما اگر ۲۷ وجه شباهت را اخذ نمودید، در این صورت موضوع از منزلت خاصی دارای یک منتجّه واحد می‌شود و از حالت تمثیل بیرون می‌آید و به عضو مجموعه تبدیل می‌شود. حالا آیا شما شباهت را به همین معنا بکار گرفتید. من قبلاً تشابه را در چند سطح بیان کردم، قبلاً در بحث مدیریت فکری گفتم تجزیه کنید و بعد شباهتها را پیدا کنید که از این قبیل همان نسبت، تناسب و استناد است؛ ولی همین را قاعده‌مند کردیم و گفتیم تشابه چگونه صورت می‌پذیرد، گفتیم وقتی یک مطلب در یک خانه (منزلت) قرار می‌گیرد، باید ربط و شباهت خود را با خانه‌های دیگر تمام کند.

(س): منظور من همان معنای اول است.

(ج): پس چرا بجای تطابق، تجزیه را ذکر نکردید!؟ اگر بگوئید تجزیه، تشابه و تنظیم این حامل همان معنای ساده است، اما اگر گفتید تطابق، این بمعنای این است که عمل منطقی به برهان تبدیل شود، نهایت برهانی که با ملاحظه یک پیش فرض باشد و لوازم منطقی آنرا ببینیم، در این صورت بالمطابقه، یک امر ثابت می‌شود. اگر در جدول منزلتها بتوانید یک موضوع قرار دهید که رابطهٔ آن با ۲۶ موضوع دیگر معین باشد (یعنی شباهت نظامند داشته باشد)، می‌توانید تشابه را در ذیل تطابق قرار دهید. آنگاه سئوال ما این است که با این وصف، چگونه از تناظر دفاع می‌کنید؟ آیا تناظر بمعنای این است که موضوعات را در منزلتها قرار داده و تشابه آنرا اندازه‌گیری می‌کنید؟ اگر منظور شما از این سه، این باشد که در تطابق با منطق انتزاعی کار را تمام می‌کنیم و در تناظر بامنزلتها جدول درست می‌کنیم و بوسیله تشابه مواد را در منزلتها قرار داده و مجموعه سازی را ارائه می‌دهیم...

(س): البته شما باید به ما کمک کنید، من خواستم این اوصاف، متناظر با اوصاف جدول پیدایش باشد.

(ج): یعنی بگوئیم «تطابق، تناظر و تشابه» و این غیر از تجزیه و تشابه می‌شود، چرا نباید تجزیه و تشابه بجای آنها باشد؟ این سه‌نوع فعالیت خاص با سه نوع منطق است. البته اگر دقت شود سه نوع هم نیست، اولی، یک منطق است و دومی، روش سازی است و سومی، هم بکارگیری منطق است. بهرحال چرا نمی‌گوئید تجزیه، تشابه و تنظیم؟

(س): اینها قبل از وارد شدن به اوصاف ۲۷ گانه مطرح است و اینها در یک مرحلهٔ ابتدایی مطرح است.

(ج): آیا نمی‌توانید اینها را جزء مسائل بدانید؟ یعنی بگوئید مسئله ما در علوم تجزیه، تشابه و تنظیم است و محورهای فعالیت هم تطابق، تناظر و تشابه است. البته من زود نمی‌پذیرم که موادش کتاب، سنت و عقل باشد.

برادر دیندار: به نظر می‌رسد تجزیه، تشابه و تنظیم یک فعل ابتدایی است...

(ج): که باید در محورها قرار گیرد؛ یعنی اگر کار ما بحث منطقی باشد، باید در فعالیتها و حرکت فکری چنین کاری را انجام دهیم.

(س): در عین ساده بودن، محور همهٔ...

(ج): خیر! نمی‌تواند محور باشد. آیا محورها همان

منطقهای ما نیست، یعنی آیا حرکت منطقی محور نیست؟

(س): بهرحال حرکت منطقی دارای یک آغازی است.

(ج): وقتی بصورت کلی حرکت را محوربندی می‌کنیم، باید بدانیم که تفاوت محور با مسئله چیست؟ مثلاً عملیات لشکر علی‌ابن ابیطالب (علیه السلام) برای تصرف فاو بود، اما مسائل مختلف در این محور مانند سر راه بودن آب و در دید دشمن بودن و... است؛ به عبارت دیگر همیشه مسائل، خرد است و در داخل محورها است. اگر فعالیتهای منطقی ـ نه روش علوم ـ یعنی فعالیتهای روشمند را ـ که به آن عملیات تطابقی یا عملیاتی تناظری و تشابهی می‌گوئید ـ در سه منطق محوربندی کنید، یعنی اگر گفتید سه منطق استنتاج، استناد و انطباق داریم، در آن صورت می‌توانید بگوئید من عملیاتی را که در این سه منطق انجام می‌دهم، در اینجا ذکر می‌کنم، آنگاه اگر بپرسیم شما در استنتاج چه کار می‌کنید؟ می‌گوئید در آنجا عملیات تطابقی دارم. اگر بپرسیم در استناد چکار می‌کنید؟ باز شما باید یک نحوه عملیات را ذکر کنید. به عبارت دیگر آیا می‌توان نوع فعالیتهای منطقی را در محورها قرار داد؟

برادر دیندار: مگر نوع فعالیتای منطقی خارج از تجزیه، تشابه و تنظیم است.

(ج): مسئله‌اش اینها است.

(س): چرا بعنوان فعالیت محسوب نمی‌شود؟

(ج): فعل است، اما فعل جزئی و داخل محورها است، مثلاً می‌گوئید در هر محوری مانند حمله هوایی، زمینی و دریایی که بخواهیم کار کنیم، مسئله‌اش این است که چگونه اسلحهٔ ما بکار رود.

۳ـ تفاوت مفهومی «محورها» با «مسائل» در تفقه

آیا منظورتان از محورها به یک معنا همان محدوده‌ها است؟

(ج): بله! متناظر با محدوده‌ها است. در اینجا در قسمت فعل و محورها هستیم نه محدودهٔ تفکر! مثلاً می‌گوئیم اگر از محور هوایی حمله نمائیم، به همراه داشتن توپخانه سنگین بی معنا است ولی اگر در محور زمین حمله نمائیم، نداشتن توپخانه سنگین یک اشتباه است. کس در هواپیما از زره‌پوش استفاده نمی‌کند.

(س): سئوال این است که در محورها به چه لحاظی تقسیم صورت می‌گیرد؟ آیا تقسیم به لحاظ موضوع فعل است؟

(ج): اولاً باید نحوهٔ حرکت فکری را بیاورید، بعد موارد این کار را ذکر نمائید. ابتدا باید نحوهٔ فعل را معین نمائید، مثلاً می‌گوئیم وظیفهٔ من در جنگ ایجاد یک خوفی در دشمن است و حاصل جنگ به این است که خوف ایجاد شود و دشمن تسلیم شود، بعد می‌گوئید این خوف را بوسیله اسلحه آتشین انجام می‌دهم، در نهایت می‌گوئید این اسلحه در جنگ هوایی، باید راکد پرت کند و در جنگ زمینی، بصورت زره‌پوش و کاتیوشا باشد و یا بگونه دستی مانند آرپی‌چی باشد و یا مسلسل و اسلحه کمری باشد. اما هیچگاه اسلحه کمری را از لوازمات هواپیما نمی‌شمارید، در جنگ هوایی اسلحه کمری و زره‌پوش و توپخانه سنگین مطرح نمی‌شود، بلکه چیزهای دیگری طرح می‌شود، در جنگ هوایی از راکد و بمب و ... سخن بمیان خواهد آمد، در حالیکه نتیجه نهایی همه این محورهای جنگی ایجاد خوف در دل دشمن است.

(س): حال موضوع بحث ما منطقها و روشها در فرهنگ بینش است و...

(ج): شما در فرهنگ بینش چه محورهایی دارید که بعنوان محورهای منطقی قابل طرح است.

برادر رضوی: هرچه باشد، بعداً پیش فرض فرهنگ دانش خواهد شد.

(ج): بله! «محصولات» محورهای فعالیت شما در اینجا، پیش فرض فرهنگ دانش خواهد شد. دقت کنید محصولات آن مد نظر است نه خودش! باید ببینید آیا نوع فعالیت شما مختلف است یا خیر؟ آنگاه باید دید آیا مسائلی که در این محورها می‌آید، از قبیل تجزیه، تشابه و تنظیم است؟ در بالا نسبت، تناسب و استناد را ذکر کردیم و برحسب قاعده تجزیه، تشابه و تنظیم خیلی جزئی‌تر از آن سه است.

برادر حسین‌نژاد: در این محورها، باید هر محور...

(ج): باید نوع فعالیت خاصی باشد که حاصلش پیدا شدن یک علومی باشد.

(س): مثلاً بگوئیم در نسبت سه محور داریم که همان سه محور در تناسب و استناد هم هست، آیا می‌توان گفت سه محور فعالیتی داریم که در آن سه ضرب می‌شود؟

(ج): بله! باید یک چنین چیزی را بدست آورد.

برادر رضوی: آیا می‌توان منطق را ذکر کرد.

(ج): بله! اما نه به عنوان یک دانش، بلکه می‌توان منطق را بعنوان یک نوع فعالیت دانست.

(س): یعنی بگوئیم منطق نظر.

۲/۵ـ بررسی «استنتاج، استناد، انطباق» به عنوان محورهای تفقه

برادر دیندار: آیا نمی‌توان استنتاج، استناد و انطباق را بعنوان سه محور فعالیت ذکر نمود.

(ج): البته می‌توان زود این قسمت را نجات داد(!) یعنی بگوئیم عملیات استنتاجی و عملیات استنادی و انطباقی.

(س): یعنی در تفقه بجزء این سه نوع کار، کار دیگری صورت نمی‌گیرد.

(ج): در هر حال این پیشنهاد را هم می‌نویسیم تا بعداً معلوم شود که آیا باید پیشنهاد آقای میرزایی (نقد، نقض و طرح) را بنویسیم یا پیشنهاد شما را مقدم بداریم.

(س): ایشان آن سه را در موارد ذکر کردند.

(ج): منظور شما این است که منطقی را برای فعل استنتاجی بکار می‌گیریم و یا منطقی را برای فعل استنادی و انطباقی بکار می‌گیریم.

برادر میرزایی: به نظر من باید در محورها بجای «کتاب، نسبت و عقل»، «فلسفه، منطق و روش» را قرار دهیم.

(ج): البته باید بتوانید از موضع خود دفاع کنید. باید بگوئید چگونه فلسفه می‌تواند محور فعالیت باشد؟

(س): شما فرمودید منظور محدوده‌ای است که در آن فعالیت رخ می‌دهد، البته کاملاً هم به معنای محدوده نیست.

(ج): اگر محدوده، نباشد، باید فعل باشد. آقای دیندار فعل استنتاج را ذکر می‌کنند، اما فلسفه ـ را که شما ذکر می‌کنید ـ فعل نیست. به عملیاتی که بوسیله آن فلسفه بوجود می‌آید، استنتاج گویند.

(س): آیا باید منطق را ذکر کنیم یا عملیات منطقی را؟

(ج): می‌گویند منطق، علم و ابزار استنتاج است و فعل استنتاج نیست. یک ابزار داریم که منطق است و یک عمل استنتاج (طلب نتیجه) و در نهایت یک حاصل

(فلسفه) داریم.

(س): بهرحال باید قبل از اینها به یک جایی ختم شود.

(ج): شما قبلاً فلسفه منطق، منطق و روشهای علوم و توصیفی، تکلیفی و ... را ذکر کرده‌اید و یک محصولاتی را هم باید بعدها ذکر نمائید.

برادر دیندار: بنا براین آیا مسائل همان تجزیه، تشابه و تنظیم و موارد تعریف، حکم و شاخصه نمی‌شود؟

(ج): تا هفته آینده روی اینها دقت نمائید. من سعی می‌کنم با شما برادران تمرین کنم تا تحرک شما بیشتر شود. من تنها بحثی را که در دفتر با این شیوه دارم، همین بحث است، علت این قضیه هم آن است که شما می‌خواهید در بانک «کار» کنید. در عین حال من سعی می‌کنم که در حین مباحثه هدایت به موضوع هم باشد و اینگونه نباشد که شما را در بن بست قرار دهم.

(س): الان آقای میرزایی زحمت می‌کشند و هرجا که حضرتعالی تعریفی را راجع به یک عنوان داشته باشید، آنرا استخراج می‌کنند و در آن جداول می‌نویسند.

(ج): این سه محور استنتاج، استناد وانطباق بد نیست، مگر اینکه باید روی انطباق دقت بیشتری صورت گیرد. اما باید دید آیا مسئله تعریف، حکم و شاخصه است و یا تجزیه، تشابه و تنظیم و یا تطابق، تناظر و تشابه می‌باشد. روی اینها تأمل کنید، باید بتوانید با استدلال از نظر خود دفاع نمائید.

«وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكاتُهُ»

جلسهٔ ۲۰

زمینهٔ آشنایی با
طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۶/۲۰

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

شاخصه‌ها و قواعد تعیین و ترکیب عناوین سطح سوم تفقه

فهرست:

مقدمه ـ گزارش مباحثهٔ پیرامون عناوین «محورها، مسایل، موارد» تفقه ۱

۱ـ نقد عناوین پیشنهادی در محورهای تفقه ۳

۱/۱ـ تحلیل دلایل ترجیح «استنتاج، استناد، انطباق» بعنوان محورهای تفقه ۳

۱/۲ـ نقد دلایل ترجیح «تشابه، تناظر، تناسب» بعنوان محورهای تفقه ۳

۱/۳ـ نقض احتمال نظر به کلی در تعیین عناوین محورهای تفقه ۴

۲ـ شاخصهٔ تعیین «محورها، مسایل، موارد» تفقه ۵

۲/۱ـ بررسی شاخصه دسته‌بندی محورهای تفقه ۵

۲/۲ـ بررسی امکان قرارگیری «استنتاج، استناد، انطباق» بعنوان «موارد» تفقه ۵

۲/۳ـ تحلیل محورهای تفقه از دو جنبه فعل و موضوع ۷

۲/۴ـ تحلیل محورهای تفقه از سه جنبه «تقسیمات شناخت»، «فعالیت شناخت»، «موضوع فعالیت» ۹

۲/۵ـ تقسیم محورهای تفقه بر حسب «فعالیت شناخت» ۱۱

۳ـ قاعدهٔ ترکیب عناوین تفقه ۱۲

۳/۱ـ بررسی ترکیب عناوین «مسایل» و «موارد» با عناوین «استنتاج، استناد، انطباق» در محورهای تفقه ۱۲

۳/۲ـ بررسی اشکالات تقسیم محورها به «استنتاج، استناد، انطباق» در ترکیب با مسایل و موارد ۱۲

۳/۳ـ بررسی قاعده تعیین و ترکیب عناوین «محورها، مسایل، موارد» تفقه ۱۳

۳/۴ـ بررسی اشکالات تجدید نظر در عناوین محورها بنا بر قاعدهٔ مابه‌الاشتراک و مابه‌الاختلاف ۱۴

۴ـ کارایی عناوین قسمت تفقه از هرم فرهنگ بینش ۱۵

۲/٦ـ بررسی سطوح، مراحل، موضوع تفقه بعنوان شاخصهٔ تعیین عناوین «محورها، مسایل، موارد» ۱٦

* ـ خلاصه و جمع‌بندی بحث ۱۷

نام جزوه :	زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات	کد بایگانی کامپیوتری :	۰۱۰۵۸۰۲۰
استاد :	حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه :	۷۵/۶/۲۰
عنوان گذار :	برادر محمد دیندار	تاریخ انتشار :	۷۵/۰۶/۲۶
ویراستار :	برادر یوسف حسین‌نژاد	تیراژ :	۲۰ نسخه
حروفچینی :	واحد انتشارات دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول

بسم الله الرحمن الرحیم

جلسه ۲۰ | زمینهٔ آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعهٔ اسلامی اطلاعات | ۷۵/۶/۲۰

« ۷۵ دقیقه »

شاخصه‌ها و قواعد تعیین و ترکیب عناوین سطح سوم تفقه

مقدمه ـ گزارش مباحثهٔ پیرامون عناوین «محورها، مسایل، موارد» تفقه

برادر دیندار: با برادران در سه جلسه در مورد عناوین ذیل «نسبت، تناسب و استناد» بحث کردیم تا ببینیم «محورها، مسایل و موارد» تفقه چیست؟ در قسمت محورها ۵ احتمال و در قسمت مسایل و موارد به ترتیب ۱۲ و ۶ احتمال مورد بررسی قرار گرفت. برای اینکه احتمالات را بررسی نماییم، ابتدا تصمیم گرفتیم پیرامون شاخصهٔ این سه قسمت مباحثه نماییم تا معلوم شود که چگونه باید این احتمالات را رد نموده یا قبول کنیم. برای دستیابی به شاخصه محورها به هرم پیدایش برگشتیم تا ببینیم در آنجا چگونه عمل کرده‌ایم، با توجه به مثالهایی که حضرت‌عالی در آنجا فرمودید؛ به نظر رسید که محورها سه طریق یا سه نوع از یک فعل هستند که نتیجه آن یک چیز است؛ یعنی این فعالیت به سه نوع قابل انجام است و از هر نوع که فعالیت صورت گیرد، نتیجه یکی است. مثلاً جنگ هوایی، زمینی و دریایی سه نوع فعالیت است که نتیجه‌اش یک چیز است، در عین اینکه نتیجه هرسه یکی است؛ ولی سه محور متفاوت است که مسایل و موارد زیادی در داخل هر محور مطرح است.

دربارهٔ محورهای فعالیت علمی (تفقه) هم همین مطلب صادق است، لذا روی این قضیه فکر کردیم که تفقه از چه طرقی قابل انجام است که از هر طریق برویم به یک نتیجه (تفاهم) برسیم و یا نتیجه‌اش رسیدن به محصولاتی باشد که انتظار آنرا داریم.

با توجه به این شاخصه بعضی از احتمالات در همان بررسی اولیه مردود شناخته شد، مثلاً یکی از احتمالات «تعریف، حکم، شاخصه» بود که دیدیم ممکن نیست این سه، محور تفقه باشند، زیرا سه مرحله هستند. احتمال دیگر هم که «کتاب، سنت، عقل» بود و چون سه منبع بودند نه سه محور، مردود شناخته شد، همچنین «نقد، نقض، طرح» هم چون سه مرحله از یک فعل است و هر

تفقهی این سه مرحله را دارا است رد شد. در نهایت «استنتاج، استناد و انطباق» مشتبه بود و پس از مباحثه‌ای که در این مورد انجام شد به نتیجه‌ای نرسیدیم، لذا قرار شد «مسایل» را هم بررسی کنیم، آنگاه دوباره در آن تجدید نظر کنیم.

در قسمت مسایل هم به دنبال نمونه‌ای بودیم تا مشخص شود مسایل چه خصوصیاتی دارد. در اینجا حجّیت به عنوان یک نمونه مطرح شد.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: ابتدا در همان قسمت اول تأمل می‌کنیم و بعد وارد قسمت بعدی می‌شویم...

(س): اگر ممکن است، اجازه بفرمایید من گزارش را به صورت کامل خدمتتان عرض کنم تا نتیجه نهایی را هم ذکر کنم.

(ج): بله! بفرمایید.

(س): در قسمت مسایل هم با این شاخصه که مثلاً «حجّیت» می‌تواند یک مسئله باشد و نوعاً هر فقیهی یا هرکسی که دربارهٔ مسایل علمی فکر می‌کند، یکی از مسایل آن علم، حجّیت است که بوسیله چه چیزی (برهان و...) تمام می‌شود. حجّیت به عنوان یک نمونه مطرح شد، آنگاه بقیه احتمالات براساس همین نمونه محک زده شد.

(ج): البته نفرمایید حجّیت چون حجّیت مسئله یک منطق است و صحت برای یک منطق دیگر و کارآمدی هم برای یک منطق ثالثی، مسئله است، یعنی هیچگاه در استنتاج از حجّیت سخن نمی‌گویید، بلکه صحت را مطرح می‌کنید، اما در استناد حجّیت مطرح است.

(س): در این قسمت همانند حجّیت، «تعریف و برهان» یا «فرضیه، تعریف و معادله» و ... به عنوان احتمالاتی پیرامون مسایل مطرح شد، بالمآل مواردی مانند «هستی، تاریخ و جامعه» و «فلسفه، اصول و احکام» یا «تطابق، تشابه، تناظر» کنار گذاشته شد. در واقع بوسیله مقایسه با آن شاخصه، خیلی از احتمالات رد شد.

در نهایت در هر قسمت یک احتمال تقویت شده و گزینش شد و روی گزینش هم به توافق رسیدیم، در محورها «تشابه، تناظر، تناسب» به عنوان سه محور تفقه پذیرفته شد؛ چون به نظر می‌رسد هرکدام سطحی از تفقه می‌باشند.«۱»

(ج): آیا اینها سه مرحله پشت سرهم نیستند؛ یعنی ابتدا تشابه را ملاحظه نموده و بعد تناظر و تناسب را ملاحظه می‌کنید؟

(س): در عین حال تشابه ممکن است یک حدی از تفقه باشد که دارای کارآیی خاصی هم است؛ ولی کارآیی‌اش در سطح نازلی است.

(ج): آیا می‌تواند محور فعالیت باشد.

(س): بله! همانند «مدیریت، مشارکت و مباشرت» که مباشرت یک سطح نازل از همکاری است؛ و مدیریت سطح عالی‌تر از همکاری است. ما این را متناظر آن دانستیم، «تشابه» هم یک سطح نازل از تفقه می‌باشد که فرضاً اخباریین هم طبق ادعای خود تفقه داشتند، اما تنها «تشابه» را ملاحظه می‌نمودند. در «تناسب» هم که مرتبه عالی‌تر تفقه است مجموعه‌نگری صورت گیرد.

در قسمت مسایل هم با توجه به مثالهایی که حضرت‌عالی ذکر نموده بودید، یک احتمال تقویت شد که «تعریف، معادله، شاخصه» به عنوان مسایل تفقه گزینش

---

۱ ـ رجوع به هرم و جدول ضمیمه.

نمودیم و «مبنا، اصول، روش» را هم به عنوان موارد تفقه برگزیدیم.

(ج): پس می‌توان گفت «تشابه تعریف مبنا» و «تشابه تعریف اصول» و «تشابه تعریف روش» و «تناظر تعریف مبنا» و «تناظر معادله مبنا» و «تناظر شاخصه مبنا» و...

۱ـ نقد عناوین پیشنهادی در محورهای تفقه

۱/۱ـ تحلیل دلایل ترجیح «استنتاج، استناد، انطباق» بعنوان محورهای تفقه

حال من از برادران سؤال می‌کنم که:

استنتاج یک نحوهٔ فعالیت ذهنی است که هم مواد و هم روش آن خاص است و (استناد هم مواد، روش و موضوعش خاص است)، به عبارت دیگر در استنتاج کاری به مفاهیم کلمات ندارند، به ادبیات و به معانی بیان هم کاری ندارند، چون موادش عقلی است، موضوع آن هم موضوعات معقول است، زیرا پیرامون هستی سخن می‌گوید، روش آن هم مثلاً انتزاعی است. استنتاج یک نوع فعالیت خاص است که با سه شاخصهٔ موضوع، زمینه (مواد) و روش، شناسایی می‌شود آنگاه شاخصه درونی استنتاج هم «صحت» است؛ یعنی در استنتاج فرد، صحت یک نسبت را در هستی شناسی اعلام می‌کند. مواد، روش و زمینه استناد با استنتاج تفاوت دارد، مواد استناد «کلمات» است و با هستی‌های دیگر کاری ندارد. در استناد با توجه به کلمات به دنبال این هستند که چگونه می‌توانند به این اَسناد، نسبت اِسناد بدهند، در اینجا با منطق استنادی کار می‌کنند، معیار درونی آن هم «حجّیت» است. در انطباق نه بحث از مفاهیم معقول و نظری و نه از مفاهیم ارتباطی است. بلکه در انطباق سخن از اشیاء به میان می‌آید؛ بحث از اشیاء خارجی است. روش آن هم کنترل مجموعهٔ عینی است، صحت آن بوسیله «کارآمدی» تمام می‌شود.

هرچند نوع فعالیت اینها تفقه، تامل و دقت عقلی و نظری است، ولو اینکه کار فکری است؛ اما در سه صحنه می‌باشد؛ اگرچه بهم مربوطند. مواردی مانند «تشابه، تناظر، تناسب» یا نظایر این در داخل اینها قابل طرح است؛ اما باید دید «محور» یعنی کلی‌ترین دسته‌بندی برای حرکت ذهنی چیست؟

۱/۲ـ نقد دلایل ترجیح «تشابه، تناظر، تناسب» بعنوان محورهای تفقه

اگر بخواهیم تشابه را ذکر کنیم با چه شاخصه‌هایی تشابه را از تناظر و تناظر را از تناسب به عنوان سه محور فعالیت تفکیک کنیم. یا اینکه شاید می‌گویید این سه داخل هرکدام از این سه تکرار می‌شود. البته، ممکن است ما در کار معقول و نظری محض، هم تشابه، هم تناظر و هم تناسب داشته باشیم ـ که البته باید آنرا تعریف نمود ـ در کار استناد هم این سه قابل طرح است، در کار انطباق هم وجود دارد. چرا آن دسته را بر این دسته ترجیح دادید؟ به عبارت دیگر در اینجا می‌توان گفت ما علوم نظری محض داریم و علومی هم داریم که موضوعشان ارتباط بوده و علومی هم داریم که موضوعشان اشیاء می‌باشد ـ این سه محور فعالیت است، چرا شما آن دسته را به عنوان کلی‌ترین انتخاب کردید؟

(س): به این دلیل که «تشابه، تناظر و تناسب» در «استنتاج، استناد و انطباق» وجود دارد.

(ج): آیا باید تقسیمات براساس نوع فعالیت باشد؟ به عبارت دیگر چه تفاوتی بین گزینش «استناد، استنتاج و انطباق» و «تشابه، تناظر و تناسب» وجود دارد؟

(س): تفاوتش در این است که «استنتاج، استناد و انطباق» سه سطح از تفقه نیست، بلکه سه حیطه جداگانه‌اند.

(ج): آیا منظورتان از سه حیطه، سه محور است؟

(س): یعنی در هرسه، تفقه هست، در حالی که استنتاج فقط در علوم نظری بکار می‌رود.

(ج): اگر گفتید تشابه، تناظر و تناسب در هرسه تای اینها وجود دارد؛ ولی عکس آن صادق نیست، این به چه معنا است؟ به عبارت دیگر، آیا در زیربخش این سه، میدانی را که برای «استنتاج، استناد و انطباق» قرار دادید، «تشابه، تناظر و تطابق» هم وجود دارد یا برعکس «انطباق، استنتاج و استناد» زیربخش این سه است.

(س): اگر از این زاویه ملاحظه شود، اینها زیربخش «استنتاج، استناد و انطباق» قرار می‌گیرد، اما اگر از زاویه دیگر ملاحظه شود، اینها مقدم بر آنها و کلی‌ترند.

(ج): آیا در این محورها، آن کارها صورت می‌گیرد یا در آن کارها اینها انجام می‌شود؟ یعنی آیا تشابه برای استنتاج بکار می‌رود، یا اینکه استنتاج برای تشابه بکار گرفته می‌شود؟

(س): خیر! صورت اول درست است.

(ج): اگر «برای» آوردید، آنگاه کدام محور خواهد شد.

(س): ظاهراً «استنتاج، استناد و انطباق» ترجیح می‌یابد.

(ج): نظر شما (آقای میرزایی) چیست؟

برادر میرزایی: شما فرمودید محور کلی‌تر و عام‌تر است.

۱/۳ـ نقض احتمال نظر به کلی در تعیین عناوین محورهای تفقه

(ج): شما کاری با کلی و جزیی و عام و خاص ندارید، منظورتان از عام‌تر چیست؟ مثلاً می‌گویید من برای عمل «طبخ» فعالیتهایی را انجام می‌دهم، در این فعالیت باید گاز، حرارت، مواد غذایی و ظرف و ... باشد تا من بتوانم غذا بپزم. حال اگر از شما بپرسم، که چند نوع غذا می‌پزید، آیا معنا دارد که شما بگویید عام‌تر شد؛ یعنی نمی‌توانید با عام و خاص مسئله را حل کنید. شاید کسی بگوید در «طبخ» دما، مواد، ظرف دارای اولویت است؛ اما یک سری از غذاها پخته نمی‌شود؛ یعنی بستگی دارد تغذیه با چه چیزی باشد، اگر تغذیه با میوه باشد، دیگر به طبخ نیاز نداریم. در هرحال شما نمی‌توانید با کلی و جزیی کردن مسئله را حل کنید، بحث ما در نظام کل و جزء می‌باشد نه کلی و مصادیق! شاید بپرسید تفاوت اینها در چیست؟ کل به معنای مجموعه است، اما در کلی بوسیله «یای» نسبت کل را به یک مفهوم نسبت می‌دهید؛ یعنی می‌گویید صفت این مفهوم این است که افراد زیادی را شامل می‌شود. شما در اجمال به تبیین و در درست کردن نظام نمی‌توانید از کلی و مصادیق بهره بگیرید.

برادر دیندار: ظاهراً اشتباه ما در این مسئله، نظر به کلی بوده بجای نظر به کل.

(ج): بله! شما می‌خواهید نظام درست کنید، باید در نظام ماشین یک‌جا دینام باشد و در جای دیگر باطری، دلکو، و سیلندر و ... باشد. معنا ندارد که اگر بپرسیم سیلندر این ماشین در کجاست؟ شما بگویید بستگی دارد به اینکه آیا سیلندر کلی‌تر است یا دینام! پس در اینجا کلی و مصداق بی‌معنا است، چون در دسته‌بندی، نه دینام زیربخش سیلندر است و نه سیلندر جزء و زیربخش دینام می‌باشد، سیلندر یک کارآیی در تراکم و احتراق دارد و

دینام هم در تولید برق دارای یک کارآیی است؛ یعنی در ساعتهای کوکی نه فنر زیربخش چرخ دنده است و نه چرخ دنده به عنوان زیربخش فنر است، نمی‌شود فنرها را تقسیم نموده تا به چرخ دنده رسید، مثلاً نمی‌توان گفت فنر کلی‌ترین است و در زیربخش فنر انواع فنر و در نهایت چرخ دنده قرار می‌گیرد! یعنی بین یک نظام و اجزائش چنین رابطه‌ای نیست، در آنجایی که شما به دنبال ملاحظه یک منتجه هستید تا ببینید از تألیف چه بُردارهایی به وجود آمده است، راه آن تقسیم کلی به مصادیق نیست، تا بگوییم آیا این کلی‌تر است یا آن.

۲ـ شاخصهٔ تعیین «محورها، مسایل، موارد» تفقه

۲/۱ـ بررسی شاخصه دسته‌بندی محورهای تفقه

بهرحال سؤال اصلی من در زمینه این است که: محورهای فعالیت و تفکر باید بر حسب چه چیزهایی دسته‌بندی شود؟ چون باید از همدیگر به عنوان محورها تفکیک شوند. به عبارت دیگر من می‌گویم این تشابه به چه معنا است و به چه کاری تشابه می‌گویند؟ همچنین تناظر و تناسب به چه معنا می‌باشد؟ آیا اینها عملیاتی است که در هریک از منطقها و در پیدایش آگاهی بکار می‌رود!؟ در این صورت باید منطقها را مقدم داشته و در اینها ضرب نماییم، اگر عکس باشد؛ یعنی اینها اصل‌اند و منطقها از اینها پیدا می‌شود، باید اینها را مقدم داشت. نظر شما (آقای رضوی) چیست؟

برادر رضوی: آن چیزی که محور قرار می‌گیرد، همان چیزی است که در تجزیه، تشابه و تنظیم است؛ چون ما تجزیه را بکار می‌بریم تا استنتاج، انطباق و استناد داشته باشیم، اینها در هریک از منطقها بکار می‌رود تا ما به مطلوب مورد نظر خود مانند حجّیت کلمات، صحت مواد عقلی و کارآمدی اشیاء برسیم. به نظر می‌رسد منشاء اشتباه ما (در اینکه تناسب، تشابه و تناظر را محور قرار دادیم) این بود که نسبت، تناسب و استناد را در تفقه مورد دقت قرار دادیم. به عبارت دیگر ما بررسی کردیم که در هر علمی چه کارهایی انجام می‌گیرد تا آن علم تحقق می‌یابد، بعد گفتیم در هر علمی ابتدا تجزیه بعد انتزاع و سپس تشابه و تنظیمی صورت می‌گیرد تا یک علم شکل گیرد. اما اگر می‌گفتیم به صورت کلی علوم چند دسته‌اند یا منطقها چند دسته‌اند، این مشکل پیش نمی‌آمد و «استناد، استنتاج و انطباق» به عنوان محورها گزینش می‌شد.

۲/۲ـ بررسی امکان قرارگیری «استنتاج، استناد، انطباق» بعنوان «موارد» تفقه

(ج): آیا بهتر نیست این استناد، استنتاج و انطباق در «موارد» قرار گیرد تا بگوییم فعالیتها در سه محور از یک جایی آغاز می‌شود و در نهایت به «استناد، استنتاج و انطباق» منتهی می‌شود؟! یا اینکه این قابل تأمل است.

(س): باید فکر کنیم.

(ج): شما در هرم پیدایش چه چیزهایی را جزء موارد آوردید.

(س): «سازمان، گروه، فرد» و در محورها «مدیریت، مباشرت، و مشارکت» و در مسایل هم «هماهنگی، وسیله، زمینه» را ذکر کردیم؛ یعنی بانک در ایجاد زمینهٔ پیدایش «گمانه، گزینش، تناسب» به عنوان یک سازمان یا مدیریت می‌کرد، یا ...

(ج): یعنی مشتریهای بانک، سازمان، یا گروه یا فرد است. آیا نمی‌توانید بگویید موضوعات آن یا استنادی، یا

استنتاجی، انطباقی‌اند؟ یعنی اگر بخواهید علوم را بر حسب موضوعشان طبقه‌بندی نمایید، موضوعش در موارد می‌آید!؟

(س): به نظر من «استنتاج، استناد و انطباق» در محورها قرار می‌گیرد، اما موضوعات اینها جزء «موارد» می‌شود، یعنی «مفاهیم ارتباطی، نظری و اشیاء»...

(ج): می‌خواهید بفرمایید که باید «موارد» را «نظری، ارتباطی، اشیاء» قرار دهیم.

(س): یا به تعبیری (بجای اشیاء) مفاهیم عینی را قرار دهیم.

(ج): یعنی بگوییم «مفاهیم نظری، ارتباطی، کاربردی». آنگاه آیا می‌شود «مبنا، اصول، روش» را در اینجا قرار داد؟

(س): با این فرض که محور «استناد، استنتاج و انطباق» قرار گیرد، آنگاه موارد یا موضوعاتی که...

(ج): اساساً آیا باید «موارد» از قبیل «موضوعات» باشد؟ آیا باید بگوییم «محور فعالیت»، «مسایل» و «موضوع فعالیت»؟

(س): حداقل در هرم پیدایش این مسئله وجود نداشت.

(ج): مگر «سازمان، موضوع فعالیت هماهنگی نیست؟! و «گروه» هم موضوع فعالیت هماهنگی نیست؟! مشتریهای سازمان چیست؟ آیا اینها (سازمان، گروه و افراد) متصرفٌ فیه بانک نیستند؟! درست است که اینها مشتری‌اند، اما وقتی از دید مدیریتی به آن می‌نگریم.

(س): بله موضوع هستند. اگر محور «استناد، استنتاج، انطباق» قرار گیرد، آنگاه «مفاهیم ارتباطی، نظری، کاربردی» می‌شود جزء موضوعات و موارد باشد. چون استناد روی این مفاهیم صورت می‌گیرد.

برادر دیندار: اگر قرار باشد سه نظام را به عنوان سه محور بدانیم، آنگاه هرکدام به موضوع و زمینه نیاز دارد، اما ظاهراً در «محور» بر حسب موضوع تقسیم صورت می‌گیرد و «مسایل» برحسب روش تقسیم شده و «موارد» بر حسب زمینه تقسیم می‌شود.

برادر رضوی: محورها شبیه یک محدوده است.

برادر دیندار: یک حدّ موضوعی است، همانگونه که شما فرمودید استنتاج در حیطه علوم نظری است که مسایل عقلی مطرح می‌شود، یعنی مسائلی را عقل تشخیص می‌دهد؛ یعنی چیزهایی که به صورت گمانه است، یعنی موضوعش گمانه‌های نظری است، در حالی که موضوع استناد، سند و مکتوبات است. در استنتاج، عقل گمانه‌ای را تحویل داده اما در انطباق خبری از گمانه نیست، بلکه مسئله مشاهدات مطرح است که اینها با حواس پنجگانه درک می‌شوند و با موضوعات عینی سروکار داریم. اگر محورها را همان استناد، استنتاج و انطباق بدانیم، در واقع این همان تقسیم به حسب «موضوع» است.

برادر رضوی: اما اینکه موضوعات این محورها و موارد آن چیست؟ باید بگوییم که موضوع مفاهیم است، خواه نظری یا ارتباطی و کاربردی باشد. مسائلی هم که در آن‌ها هست ـ همچنانکه در هرم پیدایش، «هماهنگی، وسیله و زمینه» بود ـ باید دید چه می‌شود؟ البته به نظر می‌رسد در ضرب اینها دچار اشکال می‌شویم، چون ظاهراً ضرب «حجّیت، صحت و کارآمدی» در محورها دارای اشکال است.

(ج): خیر! حجّیت، صحت و کارآمدی در داخل اینها

طرح می‌شود، یعنی شاخصه استنتاج کارآمدی و حجّیت نیست، بلکه در آن بحث از صحت نسبت و مسئله سلب و ایجاب است. حالا ببینیم نظر آقای حسین‌نژاد چیست! سؤال این است: محور فعالیت نظری به چه معنا است؟

برادر حسین‌نژاد: از آنجا که فعالیت نظری همان حرکت فکری است، محور فعالیت نظری به معنای محور حرکت فکری، روشها و منطق‌های مختلف فکری است.

(ج): تفاوت بین محور فکری و مسایل فکری چیست؟

(س): محورها سه سطح یا سه قسمت اصلی یک حرکت هستند، یعنی سه سطح از یک فعل یا سلسله فعالیتها است.

(ج): آیا باید محورها مطلقاً از هم مستقل باشند یا متقوم! مثلاً در اتومبیل، سیستم سوخت و سیستم تهویه و سیستم برق وجود دارد، اینها سه نظامند که اگر اینها باهم خوب کار کنند، آنگاه عملیات حمل و نقل صورت می‌گیرد، یعنی موتور کار می‌کند. در حقیقت ما برای تولید انرژی و حرکت ماشین به این «سه» نیاز داریم. به عبارتی اینها ارکان یک مجموعه‌اند. بهرحال شما باید بگویید که منظورتان از محورها چیست؟ آیا اینها جزء ارکان تفاهم‌اند؟

(س): بله! به ذهن می‌رسد که ارکان یک مجموعه‌اند.

(ج): آیا ارکان تفاهم هستند یا ارکان تفکر؟

(س): خیر! ارکان تفکرانند، چون تفاهم در قسمت محصولات است و ما در قسمت تفقه یعنی در قسمت روش، طریق، سیاستها و استراتژی هستیم.

۲/۳ـ تحلیل محورهای تفقه از دو جنبه فعل و موضوع

(ج): من می‌خواهم فعلاً استدلال آقای دیندار را تقویت کنم و شما باید در این مورد نظر دهید. آقای دیندار گفتند تشابه، تناظر و تناسب سه رکن پیدایش فهم و تفقه است ـ یا اینکه بجای این تجزیه، تشابه و تنظیم را بیان کنیم که فعلاً با این احتمال کاری نداریم ـ آیا در عملیات فکری موضوع به عنوان محور قرار می‌گیرد یا آن چیزی که حرکت فکری بوسیله آن انجام می‌شود، محور است؟

(س): طبیعتاً باید موضوعات، محور باشند.

(ج): چرا نمی‌توان موضوعات را جزء موارد آورد؟

(س): موضوعات محورهای اصلی حرکت فکری‌اند.

(ج): در تفقه، «عقل» چگونه موضوعاتش را از خارج اخذ می‌کند؟ البته می‌توانید موضوعات را جزء موارد قرار دهید.

(س): روشهای فکری متناسب با موضوع نام‌گذاری می‌شوند، مثلاً می‌گوییم یکی از روشهای فکری منطق حسّی است.

(ج): آیا عملیات شناخت را تقسیم کرده و شناخت‌های حسی را به عنوان یکی از موارد ذکر می‌کنید یا اینکه می‌گویید موارد شناخت و فهم، «حسی، نظری، عینی» است؟

(س): می‌گوییم متناسب با موضوع، سه منطق و سه طریق جدا داریم.

(ج): من از اینکه در بحث رفت و برگشت دارم، معذرت می‌خواهم، می‌خواهم در بحث باهم کمی نرمش داشته باشیم تا شما بیشتر مسلّط شوید. اصل این بخش که ۹ وصف است، مربوط به عمل تفقه است، لذا ما باید ابتدا زیربخش‌های خود تفقه را موضوع بدانیم.

(س): تفقه به عنوان یک مجموعه فعالیت است که...

(ج): آیا ما خود عمل فهم و تفقه را به موضوعات فهم تقسیم می‌کنیم!؟

(س): بله! تقسیم بر اساس موضوعات است.

(ج): اگر براساس موضوعات تقسیم نمودید، آیا فهم را تقسیم کرده‌اید یا آنچه را که فهمیده می‌شود، تقسیم نموده‌اید؟

(س): در واقع آنچه که فهمیده می‌شود، تقسیم شده است.

(ج): بنابراین استنتاج جزء «موارد» خواهد شد! چون این جزء تقسیمات فهم نیست، بلکه آنچه فهمیده می‌شود یا استنتاج، استناد و یا انطباق است.

(س): در هرحال استبعادی ندارد که این سه، جزء محورها باشند.

(ج): البته عیبی ندارد که پس از دقت، نظرها تغییر یابد، من سعی دارم که شما به تشابه‌های لفظی و تخمین ابتدایی به توافق نرسید؛ بلکه روی مطالب دقت بیشتری کنید. موضوعی را که ما می‌خواهیم تقسیم نماییم، عمل تفقه و فهم است، یا باید بگویید محورهای فهم، (نه آنچه فهمیده می‌شود) چیست؟ قطعاً آنچه فهمیده می‌شود دارای یک موضوع است. با این فرض احتمال چه کسی تقویت می‌شود.

(س): در این صورت احتمال آقای دیندار (تشابه، تناظر، تناسب) تقویت می‌شود، چون موضوع فهم این سه امر است.

برادر دیندار: اگر این فرمایشات حضرت‌عالی (حاج آقا) را ملاک قرار دهیم احتمال اول (تشابه، تناظر، تناسب) تقویت می‌شود، اما این بسته به این است که محورها را سه نظام ندانیم.

(ج): منظورتان از سه نظام چیست؟ شما در حال تقسیم تفقه هستید.

(س): تفقه دارای حیطه‌های متفاوتی است.

(ج): تفقه بر حسب موضوع دارای حیطه می‌شود نه بر حسب اصل عمل شناخت!

(س): حتی اگر بر حسب موضوع هم حیطه‌ها مشخص شوند، در اصل قضیه تفاوتی پیدا نمی‌شود، ما می‌توانیم بر حسب موضوع آنها را از هم تفکیک کنیم.

(ج): بله! می‌توان بر حسب آنچه شناخته می‌شود، تقسیم نمود، اما در این صورت دیگر شناخت را تقسیم نکرده‌اید، بلکه آنچه که شناخته‌می‌شود، تقسیم‌شده است.

(س): خود عمل شناخت موجب تفاوت می‌شود.

(ج): چگونه؟ باید دقیقاً دلایل خود را ذکر نمایید.

(س): خود عمل شناخت به حسب موضوع متفاوت می‌شود، یعنی موضوع به عمل شناخت قید می‌زند.

(ج): این حرف را دقیق‌تر کنید تا ببینیم چه برهانی برای آن می‌آورید. می‌گویید فعالیت شناخت بر حسب موضوعات تفاوت دارد!؟

(س): یعنی اگر موضوع شناخت (مثلاً) یک موضوع روحی باشد، ما برای شناخت ترس نه می‌توانیم به مشاهده تکیه کنیم و نه با حواس پنج‌گانه آنرا لمس کنیم، چون موضوع متفاوت است باید از راه درک قبلی متوجه قضیه شویم.

(ج): می‌توان برای آن شاخصه‌های حسی ذکر نمود.

(س): می‌توانیم برایش شاخصه‌های حسی ذکر کنیم اما...

(ج): در این صورت کنترل حسی می‌کنید.

(س): اما اصل شناخت از راه حواس نیست! ما ترس را از راه چشم یا گوش نمی‌توانیم درک کنیم.

(ج): شما تست معین می‌کنید، مثلاً کسی را می‌فرستید که روی لبهٔ تیغه راه برود، بعد ببینند که می‌ترسد یا نمی‌ترسد.

(س): آن شاخصهٔ ترس است، نه درک از ترس!

(ج): شما می‌خواهید تعریف از حس را ترسیم کنید؟

(س): گاهی شناخت از یک موضوع عینی است، مثلاً آب است، دیده می‌شود؛ گاهی موضوع «ترس» است، یا یک مفهوم است مثل «مفهوم حرکت»، «مفهوم تغییر»، «مفهوم قدیم»، این مفاهیم با توجه به آنچه که در ذهن آدمی می‌گذرد، و از طریق درک نسبتها درک می‌شود.

(ج): شما گاهی معلوم را تقسیم می‌کنید و تقسیمات معلومات و محصولات علوم را می‌آورید.

(س): خیر! علم را به حسب معلوم آن تقسیم می‌کنیم.

(ج): درست است که علم را به حسب معلوم آن تقسیم می‌کنید ولی در اینجا بحث دربارهٔ «تفقه» هست که می‌دانید علم نیست!

(س): تفقه مرتبه‌ای از علم است.

(ج): محصول تفقه یک علم می‌شود ولی خود عمل ... به عبارت دیگر ما از شما سؤال می‌کنیم، مکانیزم و نحوهٔ جریان پیدایش فهم را چگونه تحلیل می‌کنید؟

(س): اگر موضوع آن متفاوت شد ابزار و روش آنهم متفاوت می‌شود، لذا زمینهٔ پیدایش تفقه هم تفاوت می‌کند، یعنی به حسب موضوع، تفاوت ما هوی پیدا می‌کنند. مثل سه نظام از حمل و نقل است؛ یعنی فرضاً در محور حمل و نقل هوایی، چرخ موضوعیت متفاوتی دارد هرچند در آنجا هم چرخ بکار می‌رود. در آنجا موتور هم بکار می‌رود امّا موتور یک کارآیی دیگری دارد موتور در محور زمینی و دریایی هم کار می‌کند اما در آنجا موتور یک پروانه‌ای را می‌گرداند تا آب را حرکت بدهد، در زمینی موتور حرکت می‌کند تا بین زمین و چرخ اصطکاک به وجود آورد و در هوایی موتور حرکت می‌کند که...

۲/۴ـ تحلیل محورهای تفقه از سه جنبه «تقسیمات شناخت»، «فعالیت شناخت»، «موضوع فعالیت»

(ج): استدلال ایشان چگونه است!؟ (آقایان) اجازه دهید من بحث ایشان را تقویت کنم، ایشان می‌گویند موضوع، به فعل تقوّم دارد. یعنی گاهی «شناخت» را (صرف نظر از موضوع) شناسایی می‌کنید؛ گاهی می‌گویید موضوع بحث ما شناخت شناسی نیست، بلکه موضوع بحث ما شناسایی «فعالیت شناخت» است. فعالیت شناخت بدون موضوع نمی‌تواند انجام گیرد. شناخت و تقسیمات آن را که شناسایی می‌کنید کاری به موضوع آن ندارید ولی فعالیت شناسایی متقوم به موضوع است و جدای از موضوع نیست. ایشان می‌گویند بحث دربارهٔ «فعل شناسایی» است نه شناخت، عمل تفقّه «فعل شناسایی» است.

برادر حسین‌نژاد: من فکر می‌کنم هر مفهومی را که بخواهیم در جدول قرار بدهیم بستگی دارد که در چه مرحله‌ای باشیم اگر جدول ما جدول اوصاف باشد، در آن صورت فرمایش ایشان را رد می‌کنیم. لزومی ندارد که تقسیمات برحسب موضوع باشد، چون می‌خواهیم در جدول اوصاف یک وصف را بیاوریم.

(ج): یعنی شما می‌خواهید مثل علم روان‌شناسی، شناخت شناسی کنید یا می‌خواهید فعالیت شناخت را شناسایی کنید؟

(س): ما در اینجا می‌خواهیم شناخت شناسی کنیم لذا اوصاف را ذکر می‌کنیم و اصلاً کاری به موضوع نداریم؟

(ج): سؤال این است که آیا بحث در بارهٔ تقسیمات «شناخت شناسی» است یا «فعالیت شناخت» است؟

(س): اگر در اینجا مفاهیم انتزاعی قرار گیرند در آن صورت حرف ایشان تقویت می‌شود چون مفاهیم انتزاعی همیشه باید با موضوع و بیرون ارتباط داشته باشند.

(ج): پس سه مطلب داریم ۱ـ «تقسیمات شناخت»، و اینکه چگونه شناخت حاصل می‌شود ۲ـ «فعالیت شناسایی» داریم و ۳ـ «موضوع فعالیت» شناسایی است، فعالیت (فعل شناسایی) حتماً بدون موضوع نیست. این مطلب غیر از تحلیل خود شناخت است و اینکه بگوییم شناخت چگونه به وجود می‌آید.

به این ترتیب در سطح اوّل (محورها) چه چیزی باید باشد؟ آیا باید «موضوعات شناخت» یا «فعالیتهای شناسایی» یا «تقسیمات شناخت» باشد؟ در تقسیمات شناخت می‌گویید: چگونه شناخت پیدا می‌شود؟ چگونه آگاهی پیدا می‌شود؟ مثلاً می‌گویید تجزیه می‌کند، تشابه می‌کند، تنظیم می‌کند، یا تشابه، تناظر، تناسب است. هرچیزی که باشد می‌گویید در حال تفکیک و دسته‌بندی مراحل پیدایش شناخت هستم، گاهی می‌گویید صرف نظر از اینکه چگونه شناخت پیدا می‌شود، فعالیتهای شناسایی را.....

برادر رضوی: فعالیتهایی که منجر به یک علم می‌شود؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: خوب دقت کنید خود شناخت منظور نظر ما نیست می‌گوییم عده‌ای دارند پیرامون شناخت چیزها فعالیت می‌کنند، این فعالیتهای شناسایی چند دسته هستند؟

(س): یا اینکه بررسی کنیم موضوعات شناخت چه چیزهایی هستند؟

(ج): احسنت آیا در محورها باید مراحل «شناخت» باشد یا «فعالیتها» باشد؟ و یا «موضوعات» باشد؟ البته فعالیتها هرگز از موضوع جدا نیستند، چون فعل برای تصرف در موضوعی است. ولی هنگامی که خود شناخت موضوع قرار می‌گیرد، یعنی متصرفٌ فیه شما خود شناخت هست. در آن صورت تقسیمات خود شناخت بررسی کرده‌ایم سؤال ما این است که در محورها چه چیزی را باید قرار دهیم آیا باید شناخت را تقسیم‌بندی بکنیم و بگوییم «تقسیمات شناخت» بر چند محور است؟ یا بگوییم «فعالیتهای شناسایی» در چند محور است؟ یا بگوییم «موضوعات شناسایی» در چند محور است؟

(س): در قسمت هرم پیدایش که «گمانه، گزینش، تناسب» را قرار دادیم، گفتیم اینها مراحل پیدایش آگاهی و اطلاع هستند. آیا در مراحل تفقه هم همین را...؟

(ج): «گمانه، گزینش، تناسب» در کدام قسمت از هرم پیدایش بود؟

(س): در قسمت سیاستها بود

(ج): احسنت! یعنی در قسمت مفاهیم کلان بود. در این هرم نیز در قسمت مفاهیم کلان و در قسمت سیاستها چه چیزی را قرار دادیم؟

(س): «نسبت، استناد، تناسب» را قرار دادیم؛ اما در قسمت فعالیتها حتماً باید فعالیتهای تفقه را قرار دهیم که این فعالیتها «محورها، مسایل، موارد» دارد یعنی در قسمت فعالیتها باید ببینیم فعالیتهای تفقهی...

(ج): فعالیتهای تفقهی در چند محور انجام می‌گیرد؟

(س): که محصول آن علومی خواهد بود که منطق، فلسفه و یا علوم دیگری است.

(ج): احسنت آیا (آقای حسین نژاد) به نظر شما همینطور است؟

برادر حسین‌نژاد: محورهای فعالیت شناسایی را باید ببینیم چیست!

۲/۵ـ تقسیم محورهای تفقه بر حسب «فعالیت شناخت»

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: پس فعالیتهای شناسایی را باید دسته‌بندی کنیم آیا در این صورت فعالیتها: «استنتاج، استناد، انطباق» هستند؟ یا فعالیتها «نظری، ارتباطی، عینی» هستند؟

(س): فعالیت عینی یعنی چه؟

(ج): فعالیتهایی که مثلاً در علوم کاربردی صورت می‌گیرد. شما فعالیت را چگونه دسته‌بندی می‌کنید؟

برادر رضوی: معنی اینکه شما می‌فرمایید فعالیتهای «نظری، ارتباطی، کاربردی» در واقع فعالیتهایی که موضوعات آنها ارتباطی،... است بیان فرمودید! در حالی که ما می‌خواهیم ببینیم که خود این فعالیتها چند دسته هستند!؟

برادر حسین‌نژاد: یعنی روشهای مختلف فعالیتها چیست؟

برادر رضوی: یعنی فعالیت یا عملیاتی که منجر به فهم ما می‌شود. یعنی موضوعات شناختی، یا مفاهیمی که مورد شناسایی قرار می‌گیرند سه دسته بیشتر نیستند، یا «کلمات» هستند یا «نظری» هستند یا «کاربردی» هستند (یعنی شناسایی موضوعات عینی) در این صورت باید ببینیم فعالیتهایی که برای شناخت اینها انجام می‌گیرد چیست؟ یعنی ما استناد می‌کنیم (عملیات استنادی) یا استنتاج می‌کنیم (عملیات استنتاجی) یا انطباق می‌دهیم؛ یعنی عملیات انطباقی که انجام می‌دهیم موضوعاً مفاهیم عینی شناسایی می‌شوند.

(ج): حال ببینیم نظر آقای حسین نژاد چیست؟

برادر حسین‌نژاد: به هر حال محورها باید محورهای یک مجموعه باشند نه اینکه جدای از هم باشند لذا انواع فعالیتهایی که ما می‌گوییم باید برحسب روش دسته‌بندی شوند اما روشهایی که متقوم به هم باشند در حالی که «استنتاج، استناد، انطباق» به نظر می‌رسد که محورهای یک مجموعه فعالیت نیستند تا محورهای تفقه باشند. در واقع سه نوع خاص هستند مثل اینکه بگویید ماشین، یا با سوخت گاز یا با سوخت بنزین یا با انرژی خورشیدی کار می‌کند. هرکدام از اینها یک سیستم و محورهایی دارند. فعالیت تفقّه را هم به عنوان «فعالیت شناخت» باید محورهای درونی آن را بیابیم. محورهایی که باید متقوماً مربوط به تفقه باشند. لذا «استنتاج، استناد، انطباق» می‌توانند محورهای تفقه باشند.

(ج): ایشان می‌گویند که این سه تای اوّل را که ضرب کنید، باید به یکی از آخرها برگردد. مثلاً ضرب کنیم که بشود: «استنتاج تعریف اصول» یعنی اگر (سه‌تای اوّل را ضرب در سه تای دوّم سوم کنیم، نه تا در قسمت اوّل (محورها) و نه تا در قسمت دوّم و (مسایل) و نه تا در

قسمت سوّم (موارد) خواهیم داشت. در این ضرب کمترین چیزی که تکرار می‌شود کدامیک از آنهاست؟ آیا محورها کمتر تکرار را دارند؟ یا موارد؟

برادر حسین‌نژاد: محورها بیشتر تکرار می‌شود.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: مضافٌ الیه کدامیک از آنها می‌شود؟

(س): موارد می‌شود؛ یعنی هر محوری که ضرب در مسایل موارد بشود، موارد آخرین قید آن خواهد بود[۱]

(ج): در این صورت چگونه باید تقسیم شود؟

(س): برحسب سه روشی که محصول آنها یک چیز باشد؛ یعنی سه روشی نباشند که جدا و متعلق به سه مجموعه مختلف باشند. بلکه سه روشی باشند که در یک مجموعه باشند. و یک ارتباط متقوّم باهم داشته باشند.

(ج): آیا سؤال برای شما (برادر دیندار) روشن شد؟ حالا آیا استنتاج را در موارد قرار دهیم یا اینکه در محورها می‌آورید؟

برادر دیندار: استنتاج قاعدتاً باید در محورها باشد.

۳ـ قاعدهٔ ترکیب عناوین تفقه

۳/۱ـ بررسی ترکیب عناوین «مسایل» و «موارد» با عناوین «استنتاج، استناد، انطباق» در محورهای تفقه

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: اگر در محورها باشد چگونه ضرب می‌کنید در این صورت آخرین قسمت (موارد) آنرا چه چیزی قرار می‌دهید.

یک احتمال این است که موارد «مبنا، اصول، روش» باشد. ولی احتمال ضعیفی است چون با «استنتاج، استناد، انطباق» سازگاری ندارد.

(ج): الان چه چیزی در ذهنتان تقویت می‌شود؟

(س): «مواردی» که با این احتمال جدید سازگاری داشته باشد به ذهن نمی‌رسد.

(ج): آیا این احتمال جدید است یا اینکه...

(س): البته تقویت شد نه اینکه احتمال جدیدی باشد! یعنی «استنتاج، استناد، انطباق» برای محور قرار گرفتن تقویت شد، در این صورت «مسایل» و «موارد»ی که طرح شده بود با این احتمال سازگاری ندارد، البته به نظر می‌رسد «تعریف، معادله، شاخصه» در قسمت مسایل سازگاری داشته باشند.

(ج): یعنی اگر مثلاً موارد «نظری، ارتباطی، عینی» باشند! بگوییم «استنتاج تعریف نظری»، «استنتاج معادله نظری»، «استنتاج شاخصه نظری»؟

برادر رضوی: صرف نظر از اینکه مسایل چه باشد! اگر محورها «استنتاج، استناد، انطباق» باشد و موارد مفاهیم، «نظری، ارتباطی عینی» باشند، به نظر می‌رسد که ضرب اینها صحیح باشد؛ یعنی بگوییم «استناد مفاهیم نظری»؛ یعنی با توجه به تعبد، در اینجا می‌توانیم ارتباط مفاهیم نظری و مفاهیم کاربردی را در نهایت با تعبد تمام کنیم لذا باید استناد را در...

۳/۲ـ بررسی اشکالات تقسیم محورها به «استنتاج، استناد، انطباق» در ترکیب با مسایل و موارد

(ج): آقایان دقت می‌فرمایید که ایشان چه گفتند، می‌گویند اگر «استنتاج، استناد، انطباق» را به قسمت موارد ببریم. آنگاه می‌توانیم یک چیزهایی را به اینها نسبت

---

۱ ـ مانند «استنتاج تعریف مبنا» استنتاج تعریف اصول»، «استنتاج تعریف روش» (استنتاج = محور) (تعریف = مسئله) (مبنا، اصول، روش = موارد).

بدهیم و بگوییم نه تا خانه داریم که از اجزاء مشترک اینها هستند. یکبار این نه تا (بر حسب موضوع استنتاجی) جزء اجزاء فعالیتهای شناختی می‌شوند؛ یعنی باید قدر مشترک فعالیتهای شناختی نسبت به سه موضوع را معلوم کنیم تا این خانه‌ها پر شود ایشان می‌گویند استناد جزء مقولهٔ امور نظری نیست که در قسمت محورها قرار گرفته تا سه نوع استناد در امور نظری داشته باشیم و یا سه نوع استنتاج مربوط به علوم ارتباطی داشته باشیم. آیا حرف ایشان خوب روشن شد؟ می‌گویند به فرض که ما «استنتاج، استناد، انطباق» را جزء محورها بیاوریم آن موارد را هم «نظری، ارتباطی، عینی» بگذاریم آنگاه باید بعضی از استنادها نظری باشند. در حالی که قرار بود استناد از کلمات باشد نه امور نظری. آیا اشکال شما همین هست؟

(س): فکر می‌کنم آنچه را که من گفتم رد کردید. البته اصل مطلب همان است که شما گفتید اما چیزی نیست که من گفته باشم.

(ج): مگر زیر ستون موارد شما «نظری، ارتباطی، عینی» ننوشتید؟

(س): بله

(ج): آنوقت می‌شود استناد مفاهیم نظری!

(س): بنده گفتم: چه اشکالی دارد که در مفاهیم نظری هم استناد باشد!؟

(ج): شرط مفاهیم نظری این بود که معقول باشد و شرط استناد این است که منقول باشد لذا منقولهای نظری نمی‌توان گفت یا منقولهای عقلی نمی‌توان ...

برادر دیندار: ایشان می‌خواستند این مطلب را تقویت کنند که می‌شود؛ یعنی درآن صورت عقل نظری، تعبدی می‌شود.

(ج): عقل در صورتی که عقل باشد آنرا در فصل معقول ذکر بفرمایید، اگر در محسوسات باشد مثلاً استنادهای حسی، که استناد نیست. نقلهای حسی که نقل نیست بلکه آنها در دسته معارف حسی قرار می‌گیرند.

۳/۳ـ بررسی قاعده تعیین و ترکیب عناوین «محورها، مسایل، موارد» تفقه

حالا اگر «استنتاج، استناد، انطباق» را در موارد قرار دهیم آنگاه می‌توانیم بگوییم که مابه‌الاشتراک این سه نوع علم را باید در نه خانه قبل از خودش بیاوریم، یعنی هنگامی که محورها و مسایل درهم ضرب شوند آن نه تای اول، هم، مابه‌الاشتراک فعالیتهای نظری «استنتاجی» باشند، هم مابه‌الاشتراک فعالیتهای «استنادی» و هم مابه‌الاشتراک فعالیتهای «انطباقی» باشند. قاعدهٔ کلی این می‌شود که سه تای آخری (موارد) باید مابه‌الاختلاف نه‌تایی باشند که آن نه تا، مابه‌الاشتراک این سه تا باشد؛ یعنی مابه‌الاشتراکها قبل از آن سه آمده باشند. و مابه‌الاختلافها آخر آمده باشد. آنگاه می‌توانیم آن نه تا را در این سه، ضرب کنیم. لذا مابه‌الاشتراکها که مشترک هستند در سه دامنهٔ قبل از مابه‌الاختلافها می‌آیند. سه دامنه‌ای که مابه‌الاختلاف هستند، جدا از همدیگر و آخر می‌آیند در آن صورت آن نه تا را می‌توانیم در اینها ضرب کنیم آیا اینگونه هم می‌شود؟

برادر رضوی: اگر اینطور باشد آیا «نظری، ارتباطی و کاربردی» مابه‌الاشتراکها هستند؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: خیر! مطلب در همین جا است «استنتاج، استناد، انطباق» مابه‌الاختلاف است و قبل

از آن باید چیزهایی بگوییم که در «فعالیت شناخت»، نه خود شناسایی بین این سه مشترک باشند.

(س): یعنی در هرسهٔ اینها باشند هم در استناد، هم در استنتاج، هم در انطباق.

(ج): احسنت.

برادر دیندار: این مطلبی را که می‌فرمایید عکس آن نیز امکان دارد!؟ یعنی «استنتاج، استناد، انطباق» را در قسمت محورها ذکر کنیم و در قسمت مسایل و موارد، مابه‌الاشتراک این سه محور را بیاوریم.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: مگر اینکه نحوهٔ ضرب را وارونه بکنیم.

برادر میرزایی: خیر، مابه‌الاختلاف همیشه باید آخر باشد.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: آیا مطلب کاملاً روشن شد؟ در این صورت محورهای فعالیتهای شناختی چیست که نه تا باشد و در مابه‌الاختلافها قابل ضرب باشد؟

برادر رضوی: باید بیاییم که مثلاً در استناد چه کاری انجام می‌گیرید که مابه‌الاشتراک با استنتاج باشد!

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: یعنی مشترکات عملیات «استناد» و «استنتاج» و «انطباق» چه چیزی است که قبل از آن در هرم بنویسیم؟«۱»

برادر دیندار: همان «تشابه، تناظر، تناسب» نمی‌شود؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: مثل اینکه دوباره، نظرتان برگشت؟ یکبار قبول کردید و حالا...؟!

۳/۴ـ بررسی اشکالات تجدید نظر در عناوین محورها بنا بر قاعدهٔ مابه‌الاشتراک و مابه‌الاختلاف

(س): با این استدلالی که فرمودید نتیجهٔ مشترکات باید استنتاج باشد لذا قبول نمودیم که آخر بیاوریم اگرچه هنوز یک شبهه این است که: در این صورت آیا موارد جای محورها را نمی‌گیرد!؟

(ج): جای محور شناختی را می‌گیرد یا محور علوم را؟

(س): جای محور علوم را می‌گیرد.

(ج): در اینجا فعالیت‌ها باید باشند یا علوم؟

(س): در اینجا علوم باید باشند.

(ج): آیا عمل تفقه، را علوم می‌دانید یا فعالیت؟

(س): البته عمل تفقه یک علم است یعنی کار تفقه، علمی است تفقهی.

(ج): تفقه را می‌شود به عنوان موضوع قرار داد و آنرا شناسایی کرد (که ما در اینجا آنرا شناسایی می‌کنیم) کما اینکه شناخت هم می‌شود موضوع شناسایی باشد! ولی آیا در اینجا موضوع شما فعالیت شناختی و شناسایی است، یا...؟

(س): خود فعالیت را نمی‌خواهیم تقسیم‌بندی کنیم بلکه می‌خواهیم اطلاعات مربوط به تفقه را تقسیم‌بندی کنیم.

(ج): سؤال همین جا است. آیا شما می‌خواهید مثل شناخت شناسی، تفقه شناسی کنید و اینجا بنویسید؟

(س): خیر می‌خواهیم طبقه‌بندی بکنیم.

(ج): طبقه‌بندی که می‌خواهید کنید! با توجه به اینکه یک موضوع داشتید (تعبد)، یک نتیجه داشتید (تفاهم) و یک فعل داشتید (تفقه). آیا این قسمت مربوط به فعل است یا مربوط به موضوع است، یا مربوط به نتیجه است؟

(س): مربوط به علومی است که مربوط به این فعل هست.

---

۱ ـ رجوع به هرم ضمیمه.

(ج): یعنی مثلاً علوم روشی؟

(س): قاعدةً باید اینگونه باشد.

(ج): روش علوم را که در قسمت موضوعات قرار دادید!

در اینجا عملیات شناسایی، (فعالیت) را می‌خواهید تقسیم کنید. نه کاری با خود شناخت دارید و نه موضوع آن، بلکه «فعالیت شناخت» را می‌خواهید تقسیم کنید در آخر می‌توانید موضوع فعالیت را در قسمت موارد ذکر کنید اگرچه طبقه‌بندی علوم در آخر باید دسته‌بندی فرهنگ بینش، فرهنگ دانش، فرهنگ ارزش را نتیجه بدهد. ولی در این تقسیم‌بندی کجای کار هستید.

(س): در این تقسیماتی که داریم تفقه را تقسیم می‌کنیم به عنوان یک فعل...

(ج): احسنت، شما دارید فعالیت شناختی را تقسیم می‌کنید.

(س): به عنوانهایی که می‌رسیم آیا آن عنوانها باید دارای مصداق خارجی از علوم باشند؟

(ج): آخرش باید به چنین چیزی برسند؟

(س): آخرش نه در همان وسط کار!

(ج): در وسط کار، خود تفقه را مرتباً می‌توان سنجید، مثل سنجیدن شناخت، آیا موضوع ما عملیات تفقهی است، یا اینکه می‌خواهید خود تفقه را بشناسید؟

(س): در این صورت علوم شناخت شناسی در کجا قرار می‌گیرند؟

(ج): شناخت شناسی در بخش کوچکی از روان‌شناسی قرار می‌گیرد. آن بخش کوچکی، هم بخش عقلی و هم بخش نقلی و هم بخش حسّی دارد.

(س): یعنی در این قسمت از دسته‌بندی نباید مصداق خارجی از عناوینی که اینجا می‌آوریم داشته باشیم.

(ج): باید در مرحلهٔ تکامل به آنها برسیم؛ یعنی اینها باید درهم ضرب شوند تا... اگر چنین باشد باید «ثبوت، و اثبات، آثار» هم اگر در همدیگر ضرب شوند نتیجه بدهند؛ یعنی شناخت شناسی (معرفت شناسی) و تفقه شناسی، اینها بحثهایی است که شما حتماً نمی‌خواهید در این مرحله از طبقه‌بندی بیاورید

۴ـ کارایی عناوین قسمت تفقه از هرم فرهنگ بینش

(س): سؤال من این است که: این عناوینی که در اینجا بکار می‌گیریم، در این طبقه‌بندی چه کارآیی دارند؟ آیا فقط در ضرب شرکت می‌کنند؟

(ج): در اینجا فقط در ضرب شرکت می‌کنند که نتیجه آنها مصادیق زیادی می‌شود از جمله روان‌شناسی، جامعه شناسی و خیلی چیزهای دیگر.

(س): پس در اینجا لزومی ندارد که مصداق خارجی داشته باشد؟

(ج): در اینجا منظور شما فعالیت شناسایی، فعالیت فقاهتی است نه اینکه خود فقاهت را توضیح بدهید. نمی‌خواهید شناخت را توضیح بدهید می‌خواهید فعالیتهای شناسایی را ذکر کنید، خود شناخت می‌تواند در سطح معقول (در علم النفس) مورد توجه قرار گیرد. می‌تواند در سطح منقول مورد دقت قرار گیرد (روایت و عقل و نقل) و نیز می‌تواند در سطح محسوس مورد دقت قرار بگیرد.

۲/۶ـ بررسی سطوح، مراحل، موضوع تفقه بعنوان شاخصهٔ تعیین عناوین «محورها، مسایل، موارد»

خوب حالا لا اقل از نتیجهٔ بحثی که در خدمتتان بودیم معلوم شد به دنبال چه چیزی هستیم.

برادر دیندار: البته هنوز روشن نشده که به دنبال چه چیزی هستیم.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: شما قبلاً دنبال چه چیزی بودید که پیشنهاد دادید؟

(س): الآن دو فرض مطرح شد.

(ج): معین بفرمایید که با چه شاخصه‌ای چه فرضی تحلیل می‌شود، گفتیم محورهایی را که می‌خواهیم، محور هستند! ولی در فعالیت شناسایی! نه خود شناسایی و نه موضوعاتش را نمی‌خواهیم مورد دقت قرار دهیم.

(س): فعالیت شناسایی به حسب چه چیزی تقسیم می‌شود؟

(ج): بعد از اینکه فعالیت شناسایی مورد دقت قرار گرفت باید نُه تا مابه‌الاشتراک برای آن پیدا کنید که مثلاً در سه تا مابه‌الاختلاف کار می‌کنند.

(س): آیا خود فعالیت تفقه بدون ملاحظه موضوع و مراحل و سطوحش امکان طبقه‌بندی دارد؟

(ج): ایشان سؤال دیگری می‌کند می‌گوید هر فعالیتی یا برحسب مراحل یا برحسب سطوح یا برحسب موضوعات تقسیم می‌شود. در اینجا چه چیزی را ذکر می‌کنید؟

(س): در قسمت محورها؟

(ج): بله، محورها باید برحسب چه چیزی باهم تمایز داشته باشند؟ این مسئله هم به سؤالات مربوط به مابه‌الاشتراک و مابه‌الاختلاف اضافه می‌شود!

برادر حسین‌نژاد: باید ببینم که مابه‌الاشتراک آیا باید سطوح باشد یا مراحل باشد؟ طبیعتاً باید سطوح باشد تا مابه‌الاشتراک باشد.

برادر دیندار: یعنی در واقع ما در محورها سه عنوان می‌خواهیم که باهم اختلاف دارند، مابه‌الاختلاف این سه فعالیتی را که می‌خواهیم، چه چیزی باید باشد؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: آیا از ضرب سطوح در مراحل باید نُه تا مابه‌الاشتراک مربوط به هر موضوع بدست آید؟ این سؤال خوبی است که بگوییم این نُه‌تا مابه‌الاشتراکی را که می‌خواهیم...!

برادر حسین‌نژاد: مثلاً آیا باید نه مرحله باشند...؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: ... چیزی نیست جز سطح و مرحله، سطح ضرب در مرحله باید مابه‌الاشتراک و موضوع مختلف را بدهد. منظور شما همین بود؟ می‌خواهیم قاعده بدهیم و آنرا روشمند کنیم. بنابراین می‌گوییم سطوح را ضرب در مراحل می‌کنیم، مابه‌الاختلافها بدست می‌آید.

(س): سطوح همان محورهاست؟

(ج): آیا مراحل باید در محورها باشد یا سطوح؟ نظر شما (برادر رضوی) چیست؟ البته سطوح به منزله قسمتهای یک نظام است. در حالی که مراحل بعد از آن است، آیا باید همواره سطح در مرحله ضرب شود، سپس بر حسب موضوع آنرا جدا کنیم؟ یا اینکه مرحله در سطوح ضرب می‌شود؟

برادر رضوی: سطوح محورها قرار می‌گیرد؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: شما (برادر دیندار) هم نظرتان همین است.

برادر دیندار: اگرچه قبلاً سطوح را محورها قرار داده بودیم! امّا بعد معلوم شد که اگر سطوح را در محور قرار بدهیم حیطه‌های مختلف از یک نظام را به ما تحویل نمی‌دهد؛ یعنی سه نظام به ما تحویل نمی‌دهد!

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: اگر در نه تا ضرب نکنیم یعنی اگر سه سطح را سه بار تکرار کنیم...

(س): ضرب که می‌شود اگرچه نهایتاً سه نظام به ما تحویل می‌دهد اما در قسمت محورها سه نظام تحویل نمی‌دهد، در حالی که یکی از شاخصه‌ها...

(ج): بهرحال جواب مرا ندادید!

(س): در قسمت محورها قرار بود که سه حیطه و نظام متفاوت را قرار دهیم.

(ج): چرا به چه دلیل؟

(س): از اول گفتیم که ما کل را تقسیم می‌کنیم. اگر کل را تقسیم می‌کنیم پس محورها نیز باید سه کل باشند که اجزاء یک کل بزرگترند!

(ج): که در عین حال سه بار تکرار می‌شوند. این سه تا یک بار برای «مسایل اوّل» و «مسایل دوّم» و «مسایل سوّم» تکرار می‌شوند و سپس به قسمت آخر نسبت داده می‌شوند.

(س): قابلیت تکرارش در این است که آخر کار در هر قسمت نه تا بدست می‌آید که مجموعاً بیست و هفت تا می‌شود که نُه تا برای محور اوّل، نُه تا برای محور دوّم و نُه تا هم برای محور سوّم

(ج): درست است.

(س): یعنی اگرچه در قسمت اوّل باهم اختلاف دارند امّا در قسمت دوّم آن سه تا می‌توانند مراحل هریک از این سه باشند. یعنی در سه وصفی که در مسایل هست باهم مشترکند. یعنی مثلاً تعریف، معادله، شاخصه، در هرسه تای استنتاج، استناد، انطباق مشترک است.

(ج): در موارد مختلف می‌شوند!؟

(س): مواردشان هم مشترک است اما وقتی ضرب می‌شوند نُه تا موارد مختلف...

(ج): همینکه گفتید مختلفند معنایش این است که این سه تا روی هم در آنجا ذکر شدند. در این صورت سطوح فعالیت را به عنوان محور فعالیت می‌توانید بگویید یا نه؟

(س): اگر روی هم ذکر شده باشند باید به عنوان محور فعالیت بگوییم

برادر حسین‌نژاد: نظر من این است که سطوح می‌تواند محور قرارگیرد چون در سطوح مراحل مختلف هست.

برادر دیندار: سطوح چه چیزی؟

مثلاً می‌گوییم فعالیتهای فرهنگستان سه سطح دارد. «مبادی، مبانی، مقاصد» که خود مبادی، مبانی، مقاصد باز به مراحل ریزتر تقسیم می‌شود این سه سطح در همه اینها هست پس می‌توانیم در قسمت محورها سطوح حرکت فکری را که همان نظری ارتباطی، کاربردی هست قرار دهیم نه «استنتاج، استناد، انسباق».

*** ـ خلاصه و جمع‌بندی بحث**

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: این که گفتید سعی کردیم قبل از اینکه بپردازیم به تعیین عناوین، در شاخصه‌های آن بحث کردیم خیلی خوب بود! یعنی گفتید ما در بررسی احتمالات ابتدا بررسی کردیم که چه شاخصه‌هایی باید باشد! ولی ضعفی که داشت این بود که شاخصه‌ها روشمند

نبود. باید شاخصه‌ها را قاعده‌مند کنیم. اگر بخواهیم شاخصه‌ها را قاعده‌مند کنیم اوّل باید ببینیم می‌خواستیم چه کار کنیم! آیا می‌خواستیم شناسایی را قاعده‌مند کنیم، یا فعالیت شناسایی را یا موضوعات آن را؟ علاوه براین در دسته‌بندی این فعالیتها مابه‌الاختلاف در کجا باید باشد؟ آیا باید در اوّل باشد یا در آخر؟ بعد از آنکه معلوم شد مابه‌الاختلاف و مابه‌الاشتراک کجا باید باشد. باید ببینیم تقسیمات محورها (قسمتی که جناب آقای دیندار گفتند و من آنرا پردازش کردم) بر چه اساس باید باشد؟ مابه‌الاختلافها و مابه‌الاشتراکها چگونه باید تقسیم شوند؟! سه نوع تقسیم مطرح شد: ۱ـ تقسیم به موضوعات ۲ـ تقسیم به مراحل ۳ـ تقسیم به سطوح جای هرکدام از اینها در کجا باید باشد؟ طبیعتاً مابه‌الاختلاف در آخر و در قسمت موارد قرار می‌گیرد که تقسیم آن به موضوعات هست! به این دلیل که موضوعات نمی‌توانند مابه‌الاشتراک و شریک در نه‌تای بعدی باشند.

موضوعات می‌توانند منشاء اختلاف باشند و فعل دارای سطحها و مراحل مختلفی است پس در اینجا مابه‌الاشتراک «فعل» است. چرا؟ چون این قسمت، قسمت فعل است، لذا اختلاف آن باید به موضوع برگردد، نه اینکه به خود فعل برگردد، حالا اگر اشتراک بخواهد به فعل بگردد! تقسیمات این اشتراک چه چیزهایی باید باشد؟ آیا مراحل را اول بنویسیم یا سطوح را؟ آیا سطوح در مراحل مختلف قرار می‌گیرند یا مراحل در سطوح مختلف قرار می‌گیرند؟ طبیعی است که سطوح در مراحل مختلف قرار می‌گیرند. این خلاصه مطالبی بود که از محضرتان استفاده کردیم.

«وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ»

احتمالاتی پیرامون زیربخشهای «محورها، مسائل و موارد» از هرم تغییرات برنامه طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات

محورها	مسائل	موارد
احتمال ۱ تعریف حکم شاخصه	احتمال ۱ حجّیت تعریف معادله	احتمال ۱ هستی تاریخ جامعه
احتمال ۲ کتاب سنّت عقل	احتمال ۲ فرضیه تعریف معادله	احتمال ۲ فلسفه اصول احکام
احتمال ۳ نقد نقض طرح	احتمال ۳ تعریف معادله شاخصه	احتمال ۳ تطابق تشابه تناظر
احتمال ۴ استنتاج استناد انطباق		احتمال ۴ مبنا اصول روش
احتمال ۵ تشابه تناظر تناسب		احتمال ۵ نظری ارتباطی کاربردی
		احتمال ۶ استناد استنتاج انطباق

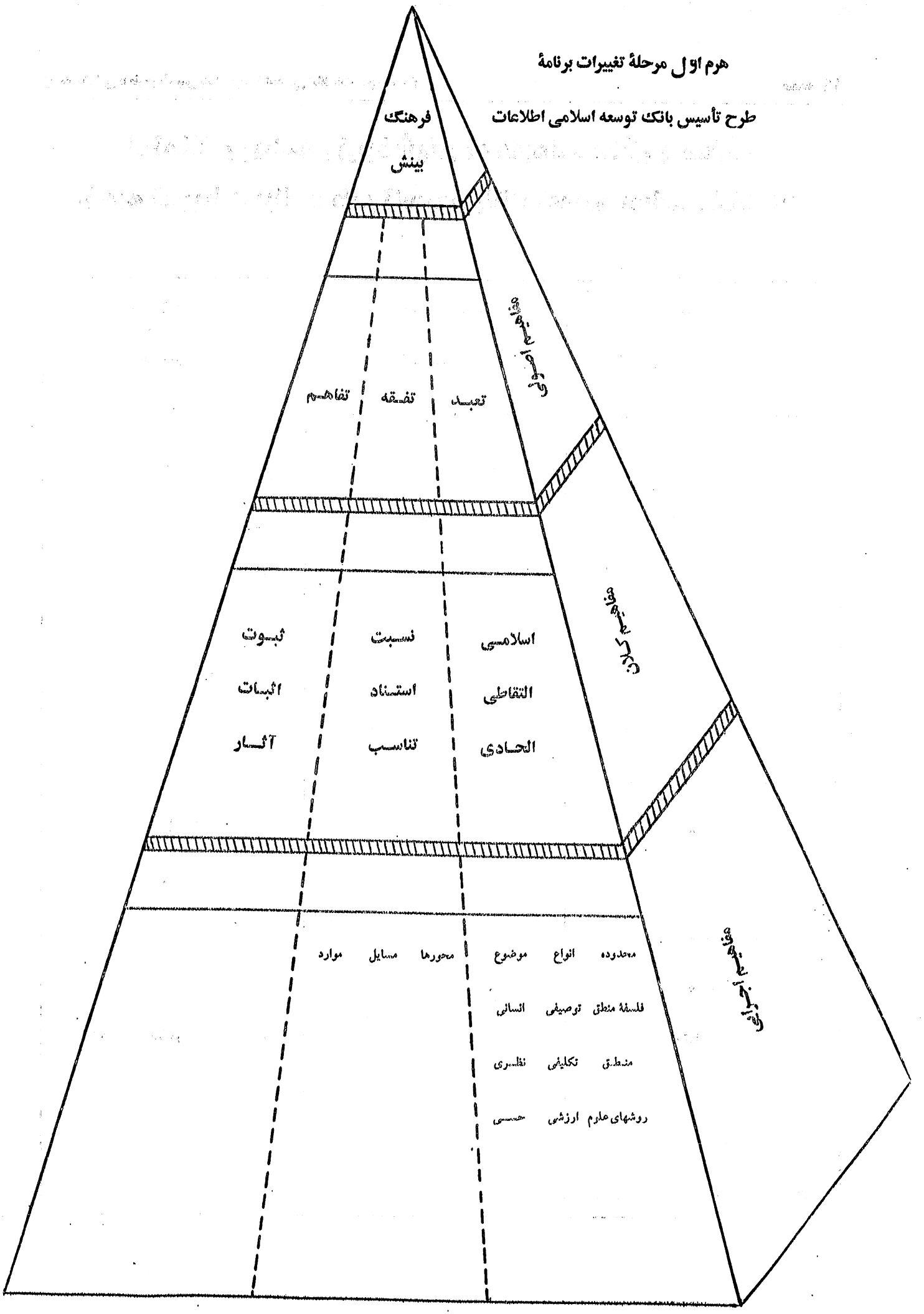
فرهنگ
بینش
مفاهیم اصولی
تعبد
تفقه
تفاهم
مفاهیم کلان
اسلامی
التقاطی
الحادی
نسبت
استناد
تناسب
ثبوت
اثبات
آثار
مفاهیم اجرائی
محدوده
انواع
موضوع
فلسفهٔ منطق
توصیفی
انسانی
منطق
تکلیفی
نظری
روشهای علوم
ارزشی
حسی
محورها
مسایل
موارد